

گنج پنهان

در زندگی و اندیشهٔ عبدالبهاء

گردآورنده: هیئت تحریریه گنج پنهان

گنج پنهان
در زندگی و اندیشهٔ عبدالبهاء

گنج پنهان

در زندگی و اندیشهٔ عبدالبهاء

مروری بر زندگی و اندیشهٔ عبدالبهاء به همراه نمونه‌هایی از نامه‌ها و سخنرانی‌های او دربارهٔ برخی موضوعات فلسفی و اجتماعی



هیئت تحریریهٔ سایت گنج پنهان

فهرست

پیش‌گفتار ۱۹

بخش نخست: نگاهی به زندگی عبدالبهاء

کودکی عبدالبهاء ۲۷

جوانی عبدالبهاء ۳۱

عبدالبهاء پس از بهاء‌الله ۴۱

اقدام تاریخی عبدالبهاء برای سفر به غرب ۴۵

بازگشت از غرب و سال‌های جنگ جهانی اول ۵۷

درگذشت عبدالبهاء ۵۹

درآمدی بر معرفی آثار عبدالبهاء ۶۳

کتاب‌شناسی بخش نخست ۶۵

بخش دوم: نگاه عبدالبهاء به ایران

دل‌بستگی عبدالبهاء به ایران و ایرانیان ۷۱

یادآوری گذشته باشکوه تمدن و فرهنگ ایران ۷۵

نگاه نقادانه و دردمندانه به ایران زمانه‌اش ۷۷

فردای درخشان ایران ۸۱

کتاب‌شناسی بخش دوم ۸۵

بخش سوم: گلچین نامه‌ها، سخنرانی‌ها و مناجات‌ها

توضیح ۹۱

صوت سلام عام ۹۳

تعلیم و تربیت

نامه ۱: تأثیر آموزش و پرورش ۹۵



WWW.GANJEPENHAN.COM

GANJEPENHAN100

گنج پنهان در زندگی و اندیشه عبدالبهاء

هیئت تحریریه گنج پنهان

ناشر: گنج پنهان

چاپ نخست: ۱۴۰۲

طراح جلد: رومینا ذبیحیان

شابک: ۹۷۹-۸-۲۱۸-۲۸۲۴۵-۵

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

- نامه ۲: نظم در آموزش کودکان..... ۹۷
- نامه ۳: روش آموزش به کودکان..... ۹۹
- نامه ۴: به روزرسانی لوازم و روش های آموزش..... ۱۰۰
- نامه ۵: مقام معلمان و فعالان تعلیم و تربیت..... ۱۰۱
- نامه ۶: تقدیر از مسئولان مدرسه بهائی..... ۱۰۲
- نامه ۷: اهمیت تأسیس مدرسه در ایران..... ۱۰۳
- نامه ۸: اهمیت تربیت دختران..... ۱۰۴
- نامه ۹: تأکید بر آموزش اخلاق..... ۱۰۵
- نامه ۱۰: نخستین مربی کودک..... ۱۰۶
- نامه ۱۱: تعلیم و تربیت همگانی..... ۱۰۷
- سخنرانی ۱: کلیسای موحدین، دوبلین، ۱۱ اوت ۱۹۱۲..... ۱۰۸
- سخنرانی ۲: مونترال، ۲ سپتامبر ۱۹۱۲..... ۱۱۰
- سخنرانی ۳: لندن، ۲۴ دسامبر ۱۹۱۲..... ۱۱۳

خانواده

- نامه ۱: تربیت کودکان..... ۱۱۵
- نامه ۲: پیوند جاودانی..... ۱۱۷
- نامه ۳: هدف از ازدواج..... ۱۱۸
- نامه ۴: ازدواج، سرور و شادی..... ۱۱۹
- نامه ۵: فلسفه ازدواج..... ۱۲۰
- نامه ۶: اثر محبت میان همسران..... ۱۲۱

دیدگاه اخلاقی

- نامه ۱: اثرات غیبت و اختلاف..... ۱۲۳
- نامه ۲: اهمیت تربیت اخلاقی..... ۱۲۶
- نامه ۳: در نکوهش مصرف دخانیات..... ۱۲۸
- نامه ۴: پاکدامنی..... ۱۳۲

- نامه ۵: پرهیز از تعصب..... ۱۳۳
- نامه ۶: پرهیز از اختلاف..... ۱۳۴
- نامه ۷: محبت سبب وحدت عالم انسانی است..... ۱۳۵
- نامه ۸: محبت و دوستی جهان را روشن می کند..... ۱۳۸
- نامه ۹: شرط وحدت عالم انسانی..... ۱۴۰
- نامه ۱۰: رفتار در هنگام سختی..... ۱۴۵
- نامه ۱۱: دوستی با مهربانان..... ۱۴۸
- نامه ۱۲: مهربانی به همه انسان ها..... ۱۴۹
- نامه ۱۳: قلوب را باید پاک نمود..... ۱۵۰
- سخنرانی ۱: پاریس، ۳ نوامبر ۱۹۱۱..... ۱۵۱
- سخنرانی ۲: پاریس، ۸ نوامبر ۱۹۱۱..... ۱۵۳
- سخنرانی ۳: پاریس، ۱۸ نوامبر ۱۹۱۱..... ۱۵۵
- سخنرانی ۴: پاریس، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱..... ۱۵۷
- سخنرانی ۵: پاریس، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱..... ۱۵۹

رابطه دین با علم و عقل

- نامه ۱: تشریح نظرات طبیعت گرایان..... ۱۶۱
- نامه ۲: علم و خرافه..... ۱۶۴
- نامه ۳: درباره برخی علوم خاص..... ۱۶۵
- نامه ۴: تطبیق کتب مقدس با موازین علمی..... ۱۶۷
- نامه ۵: اهمیت کسب علم..... ۱۶۹
- نامه ۶: درباره علم..... ۱۷۰
- سخنرانی ۱: پاریس، ۲۳ اکتبر ۱۹۱۱..... ۱۷۱
- سخنرانی ۲: پاریس، ۱۲ نوامبر ۱۹۱۱..... ۱۷۳
- سخنرانی ۳: پاریس، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱..... ۱۷۵
- سخنرانی ۴: دارالفنون کلارک، بوستون، ۲۳ مه ۱۹۱۲..... ۱۷۷

رفاه فردی و اجتماعی

- نامه ۱: راه‌حل‌های مسئله اقتصاد جهان..... ۱۸۳
- نامه ۲: فقر و غنا در نظام هستی..... ۱۸۵
- سخنرانی ۱: پاریس، ۱۶ نوامبر ۱۹۱۱..... ۱۸۶
- سخنرانی ۲: نیویورک، ۳ ژوئن ۱۹۱۲..... ۱۸۹
- سخنرانی ۳: ۱۲ ژوئیه ۱۹۱۲..... ۱۹۳
- نامه ۱: وظایف زنان در تعلیم و تربیت کودکان..... ۱۹۵
- نامه ۲: جایگاه حقیقی انسان..... ۱۹۷
- نامه ۳: جنبش زنان..... ۱۹۸
- نامه ۴: خدمت زنان به وحدت عالم انسانی..... ۱۹۹
- نامه ۵: زنان و تحمل سختی‌ها..... ۲۰۱
- نامه ۶: اولویت تربیت دختران..... ۲۰۲
- نامه ۷: تأسیس مدرسه دخترانه در همدان..... ۲۰۳
- نامه ۸: ارتقای مقام زن در دور بهائی..... ۲۰۴
- سخنرانی ۱: پاریس، ۱۴ نوامبر ۱۹۱۱..... ۲۰۵
- سخنرانی ۲: واشنگتن، ۲۳ آوریل ۱۹۱۲..... ۲۰۶
- سخنرانی ۳: کلیسای موحدین، فیلادلفیا، ۸ ژوئن ۱۹۱۲..... ۲۰۸

سعادت ایران

- نامه ۱: آشکارشدن نوید پیامبران پیشین..... ۲۱۱
- نامه ۲: راه اصلاح جامعه ایران..... ۲۱۲
- نامه ۳: راه آرامش سیاسی جامعه ایران..... ۲۱۴
- نامه ۴: علاقه به ایران..... ۲۱۵
- نامه ۵: ویرانی ایران به دست علما..... ۲۱۶
- نامه ۶: ناپایداری عزت علما در مشروطه..... ۲۱۷

نامه ۷: شواهد تاریخی دخالت علما در امور سیاسی..... ۲۱۸

صلح عمومی

- نامه ۱: نزدیکی قلب‌ها..... ۲۲۱
- نامه ۲: ندای پیروزی و سعادت..... ۲۲۳
- نامه ۳: هفت شمع وحدت عبدالبهاء..... ۲۳۰
- نامه ۴: پاسخ نامه جمعیت صلح لاهه..... ۲۳۴
- نامه ۵: ضمیمه پاسخ جمعیت صلح لاهه..... ۲۴۴
- نامه ۶: پاسخ نامه دوم جمعیت صلح لاهه..... ۲۴۶
- سخنرانی ۱: پاریس، ۲۸ اکتبر ۱۹۱۱..... ۲۴۸
- سخنرانی ۲: پاریس، ۱۳ نوامبر ۱۹۱۱..... ۲۵۰
- سخنرانی ۳: پاریس، ۱۸ نوامبر ۱۹۱۱..... ۲۵۲
- سخنرانی ۴: پاریس، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۱..... ۲۵۴
- سخنرانی ۵: پاریس، ۲۳ نوامبر ۱۹۱۱..... ۲۵۶
- سخنرانی ۶: پاریس، ۲۶ نوامبر ۱۹۱۱..... ۲۵۸
- سخنرانی ۷: نیویورک، ۲۱ مه ۱۹۱۲..... ۲۶۱
- سخنرانی ۸: سانفرانسیسکو، ۶ اکتبر ۱۹۱۲..... ۲۶۸
- سخنرانی ۹: دانشگاه استنفورد، کالیفرنیا، ۸ اکتبر ۱۹۱۲..... ۲۷۴
- سخنرانی ۱۰: در خصوص جنگ دنیا..... ۲۸۰
- سخنرانی ۱۱: در خصوص جنگ جهانی..... ۲۸۳

عدالت

- نامه ۱: فلسفه مجازات و مکافات..... ۲۸۵
- نامه ۲: رد عقاید اهل تناسخ..... ۲۸۸
- نامه ۳: مهربانی با حیوانات..... ۲۹۰
- نامه ۴: مجازات گناهکاران..... ۲۹۲
- نامه ۵: حقوق مردم..... ۲۹۳

نامه ۶: آموزش به جای مجازات ۲۹۴

سخنرانی ۱: پاریس، ۱۷ نوامبر ۱۹۱۱ ۲۹۵

معنای زندگی

نامه ۱: هدف زندگی ۲۹۷

نامه ۲: بی‌ارزشی جهان خاکی ۳۰۰

نامه ۳: امتحانات زندگی ۳۰۲

نامه ۴: استقامت در هنگام سختی ۳۰۳

نامه ۵: فلسفه مرگ ۳۰۴

نامه ۶: مقاومت در مشکلات ۳۰۵

نامه ۷: آتش و طلا ۳۰۶

نامه ۸: معنابخش زندگی ۳۰۷

نامه ۹: بی‌بنیادی جهان خاکی ۳۰۹

نامه ۱۰: عزت حقیقی ۳۱۰

نامه ۱۱: محصول حقیقی زندگی ۳۱۱

نامه ۱۲: راز زندگی سودمند ۳۱۲

نامه ۱۳: چرا انجام بعضی کارها ملال‌آور است؟ ۳۱۳

نامه ۱۴: اوهام عالم خاک ۳۱۴

نامه ۱۵: از فقر منال و به توانگری مبال ۳۱۵

نامه ۱۶: فقر و ثروت ۳۱۶

نامه ۱۷: ثروت این جهانی و ثروت ابدی ۳۱۷

نامه ۱۸: حقیقت ناپایدار جهان ۳۱۸

نامه ۱۹: بی‌اعتباری نام‌ونشان این جهانی ۳۱۹

نامه ۲۰: اساس سعادت ۳۲۰

نامه ۲۱: انقطاع یا وابسته‌نبودن ۳۲۱

نامه ۲۲: تجارت حقیقی ۳۲۲

سخنرانی ۱: لندن، ۸ سپتامبر ۱۹۱۱ ۳۲۳

سخنرانی ۲: پاریس، ۳۱ اکتبر ۱۹۱۱ ۳۲۳

سخنرانی ۳: پاریس، ۱۶ نوامبر ۱۹۱۱ ۳۲۶

سخنرانی ۴: پاریس، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۱ ۳۲۸

سخنرانی ۵: پاریس، ۲۲ نوامبر ۱۹۱۱ ۳۳۰

سخنرانی ۶: کلیسای باپتیست، فیلادلفیا، ۸ ژوئن ۱۹۱۲ ۳۳۲

سخنرانی ۷: نیویورک، ۵ ژوئیه ۱۹۱۲ ۳۳۵

سخنرانی ۸: نیویورک، ۸ ژوئیه ۱۹۱۲ ۳۳۸

سخنرانی ۹: انجمن تیا سفی‌ها، بوستون، ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۲ ۳۴۱

سخنرانی ۱۰: دوبلین، ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۲ ۳۴۴

سخنرانی ۱۱: انجمن تیا سفی‌ها، نیویورک، ۴ دسامبر ۱۹۱۲ ۳۴۸

وحدت عالم انسانی

نامه ۱: یگانگی در عالم ۳۵۱

نامه ۲: اتحاد و اتفاق در عالم ۳۵۵

نامه ۳: رگ جهان در دست پزشک داناست ۳۵۶

نامه ۴: وحدت و یگانگی و محبت ۳۵۸

نامه ۵: علما، مسببین اختلاف و جنگ‌های مذهبی ۳۵۹

نامه ۶: تلاش برای وحدت عالم انسانی ۳۶۰

نامه ۷: سیاست صلح‌دوستی ۳۶۱

نامه ۸: صلح به جای جنگ ۳۶۲

نامه ۹: همبستگی به جای اختلاف ۳۶۳

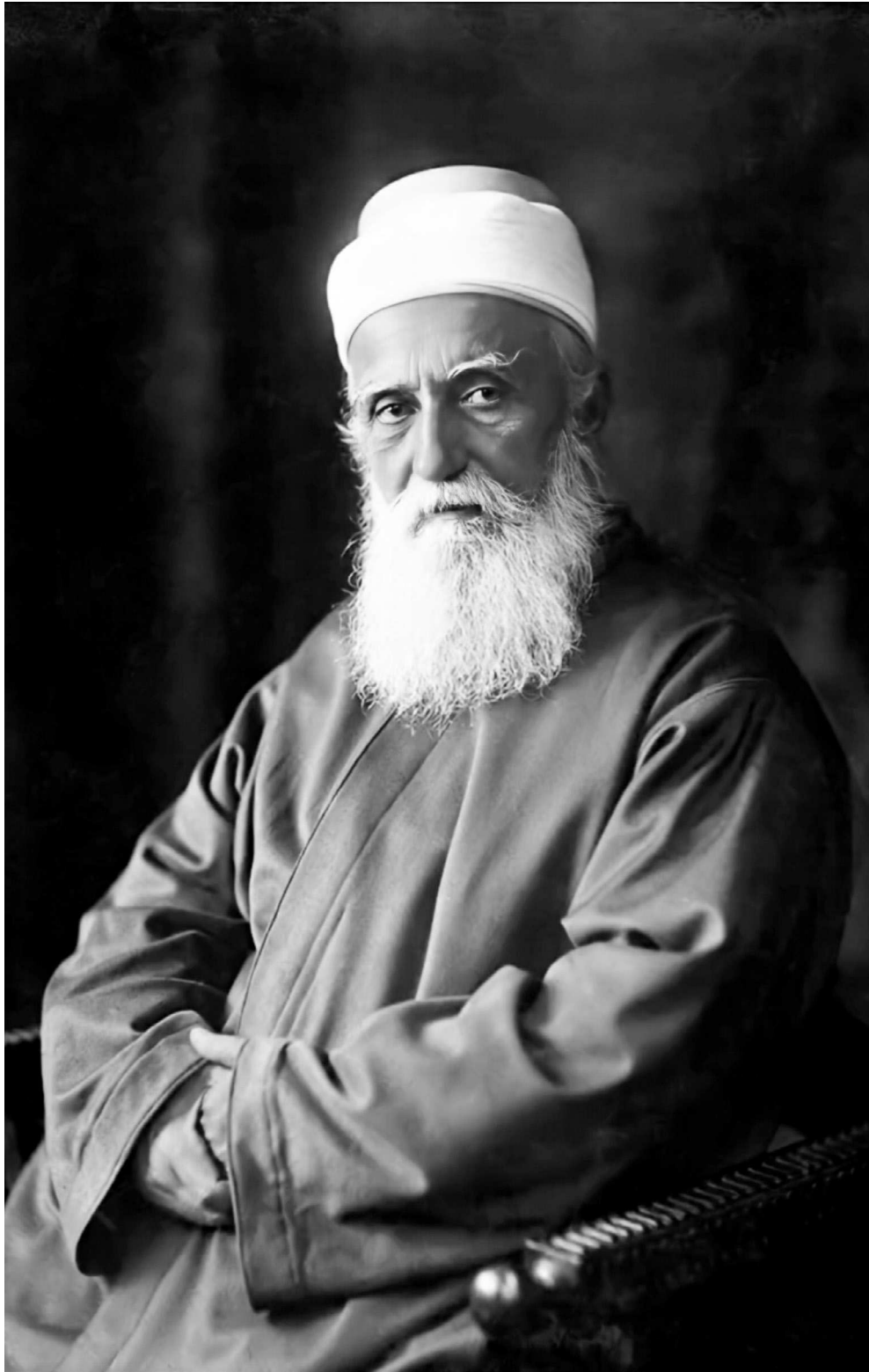
نامه ۱۰: هدف ظهور پیامبران ۳۶۴

نامه ۱۱: وحدت بین انسان‌ها ۳۶۵

نامه ۱۲: وظیفه ادیان الهی ۳۶۶

نامه ۱۳: وحدت عالم انسانی، اقتضای این دوران ۳۶۷

سخنرانی ۱: لندن، ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۱، به مدیر روزنامه رئیس فرمسون و تیا سفی . ۳۶۸	
سخنرانی ۲: کلیسای سیتی تمپل، لندن، ۹ سپتامبر ۱۹۱۱ ۳۶۹	
سخنرانی ۳: پاریس، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۱ ۳۷۰	
سخنرانی ۴: پاریس، ۲۴ اکتبر ۱۹۱۱ ۳۷۲	
سخنرانی ۵: پاریس، ۱۰ نوامبر ۱۹۱۱ ۳۷۴	
سخنرانی ۶: پاریس، ۱۱ نوامبر ۱۹۱۱ ۳۷۶	
سخنرانی ۷: کلیسای نوای دیلام، پاریس، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۱ ۳۷۸	
سخنرانی ۸: کشتی (سدریک) در سفر آمریکا (نزدیک ناپل)، ۲۷ مارس ۱۹۱۲ ... ۳۸۰	
سخنرانی ۹: کارنگی هال، انجمن افکار جدید، نیویورک، ۱۴ آوریل ۱۹۱۲ ۳۸۴	
سخنرانی ۱۰: کلیسای یونیورسالیست، واشنگتن، ۲۱ آوریل ۱۹۱۲ ۳۸۶	
سخنرانی ۱۱: دوبلین، ۲ اوت ۱۹۱۲ ۳۸۹	
سخنرانی ۱۲: کنیسه یهودیان مینیاپولیس، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۲ ۳۹۳	
مناجات‌ها ۳۹۹	
کتاب‌شناسی بخش سوم ۴۰۷	
پایان این دفتر؛ حکایت همچنان باقی است ۴۱۱	



پیش‌گفتار

گروه «گنج پنهان» به مناسبت بزرگداشت صدمین سال درگذشت عبدالبهاء کوشید با تهیه و تولید و ارائه برنامه‌های گوناگون، شخصیت و اندیشه عبدالبهاء را معرفی کند. برای رسیدن به این مقصد، هم مقالاتی نوشته شد و هم برنامه‌های صوتی و تصویری تولید و ارائه گشت تا هر فارسی‌زبانی که جویا و مشتاق آشنایی با این شخصیت برجسته ایرانی در قرون نوزده و بیست میلادی است بتواند آگاهی‌های مختصری درباره وی به دست آورد. امید گروه ما این بوده و هست که بتوانیم به سهم خود آغازگر این آشنایی بوده باشیم و مخاطبان خود را به مطالعه و پژوهش بیشتر درباره این گنج پنهان برانگیزانیم. استقبال هموطنان از این پروژه، همراه با پرسش‌های راه‌گشا، بیش از انتظار اولیه بود. این کتاب در روند بررسی همان پرسش‌ها به تدریج گردآوری شد. آنچه امروز در دست شماست مروری است بر زندگی و فعالیت‌های بشردوستانه عبدالبهاء و همچنین گزیده‌ای است از نامه‌ها و سخنرانی‌های او. این نامه‌ها و سخنرانی‌ها را برای پاسخ به پرسش‌های شما به صورت موضوعی و در قالب یک مجموعه گردآوری کرده‌ایم.

بخش اول کتاب مرور مختصری بر زندگی عبدالبهاء است تا خواننده بتواند موضوع‌های متنوع نامه‌ها و سخنرانی‌های او را با توجه به دوران زندگانی‌اش بیشتر دریابد.

در انتخاب نامه‌های عبدالبهاء بیشترین تلاش را کرده‌ایم تا نامه‌هایی را برگزینیم که بیشتر به زبان فارسی باشد و موضوع اصلی نیز به یکی از عنوان‌های موضوعی فعالیت «گنج پنهان» مربوط شود. البته برای این مقصود نمی‌توانستیم به نحو کامل موفق گردیم، چون نامه‌های عبدالبهاء اغلب حاوی چند موضوع است و نمی‌توان انتظار داشت این وحدت موضوعی مراعات شده باشد.

نکتهٔ دیگر نیز هم‌پوشانی برخی موضوعات در این نامه‌هاست، یعنی یک نامه هم‌زمان می‌تواند زیر دو یا چند عنوان بیاید. باین‌حال، ما از تکرار پرهیز کرده‌ایم و هر نامه را در زیر یک موضوع آورده‌ایم و چنین انتظار داریم که خوانندگان عزیز و دقیق خود در حین مطالعه به ارتباطات موضوعی هر لوح با موضوعات دیگر هم توجه کنند.

برای ایجاد تنوع و جذابیت بیشتر این مجموعه، تصاویر مرتبط و مناسبی نیز به هر بخش افزوده‌ایم تا مستندات غیرنوشتاری نیز در اختیار مخاطبان قرار داده باشیم.

بنا به روش متعارف انتشارات بهائی در نقل آثار، هیچ‌گونه تغییری در رسم‌الخط و شیوه نگارش و نشانه‌گذاری آن‌ها نداده‌ایم.

با سپاس فراوان از توجه شما

تحریریهٔ گنج پنهان

پاییز ۱۴۰۱

بخش نخست
نگاهی به زندگی عبدالبهاء



محل تولد عبدالبهاء در تهران

کودکی عبدالبهاء

روزهای خوشی و آرامش ما سپری شد. ما عادت داشتیم گاهی به خانهٔ بیلاقی خود در تاکر می‌رفتیم. من و برادرم، عباس، بازی در باغ‌های زیبا را دوست داشتیم، باغ‌هایی با گل‌های بسیار زیبا و شگفت‌انگیز و میوه‌های خوشمزه. من از این دوران کودکی‌ام خاطرات روشنی در ذهن ندارم. گاهی به‌طور مبهم و تاریک چیزهایی به یاد می‌آورم.

(شاهراه منتخب، ص ۳۸)

این‌ها بخشی از خاطره‌های خواهر کوچک عبدالبهاء از دوران کودکی‌شان است که برای بانوی انگلیسی، لیدی بلامفیلد، بازگو کرده است. عبدالبهاء نیز از دوران کودکی‌اش برای دوستدارانش گاهی خاطراتی می‌گفت. در پاریس که بودند، روزی گفت بچه‌ها که بودند، یک روز از بس دشمنان ما به خانه‌مان در دروازه‌شمیران سنگ انداختند که کف حیاط پر از سنگ شده بود. هیچ‌کس را نداشتیم. من و خواهرم بودیم با مادرم و عمویم، میرزا محمدقلی. مادرمان برای حفاظت‌مان ما را از آن محله به جای دیگری برد. خانه‌ای در کوچه‌پس کوچه‌های محلهٔ سنگلج پیدا کرد و به آنجا رفتیم. برای حفاظت از خودمان اجازه نداشتیم از خانه بیرون برویم. یک روز اوضاع آن‌قدر سخت شد که مادرم به من گفت می‌توانی بروی خانهٔ عمه‌ات و بگویی هرطور هست چند قرانی پول برایمان پیدا کند. خانهٔ عمه در تکیهٔ حاجی رجب‌علی، نزدیک خانهٔ میرزا حسن کج‌دماغ، بود. من رفتم و عمه خیلی کوشش کرد تا آنکه پنج قران گوشهٔ دستمالی بست و به من داد. در راه بازگشت بودم که نزدیک تکیه، پسر میرزا حسن کج‌دماغ مرا شناخت. فوراً گفت این بابی است. بچه‌های محل دنبالم کردند. من هم دویدم تا به خانهٔ حاجی ملا جعفر استرآبادی رسیدم. داخل دالان خانه شدم. پسر حاجی ملا جعفر مرا دید، ولی هیچ‌چیز نگفت. از کنار بچه‌ها هم رد شد. آنجا منتظر ماندم تا هوا تاریک شد. همین‌که از خانه بیرون آمدم باز بچه‌ها دنبالم کردند. هیاهو می‌کردند و سنگم می‌زدند. وقتی نزدیک دکان آقا محمدحسن صندوق‌دار شدم، دیگر بچه‌ها نیامدند و برگشتند. خلاصه، وقتی به خانه رسیدم از شدت خستگی از پا افتادم. مادرم پرسید چه شده؟ من نتوانستم جوابش را بدهم و ناگهان افتادم. مادرم دستمال پول را از دستم گرفت و مرا برد و خواباند. به خواب رفتم.

یک‌وقتی ما در طهران همه‌نوع اسباب‌آسایش و زندگی داشتیم، ولی همه را در یک روز غارت کردند. به‌اندازه‌ای سختی روی داد که روزی مادرم قدری آرد به‌جای نان در دستم ریخت و همین‌جوری خوردم.

روزی از روزهایی که پدرم در زندان سیاه‌چال طهران بود اصرار کردم که مرا به دیدار ایشان

ببرند. آخر مرا با خدمتکارمان به زندان فرستادند. فزّاش‌های زندان محل زندان پدرم را نشانمان دادند. چون راه‌پله خیلی شیب داشت، خدمتکارمان مرا به دوش خود گذاشت و برد. دیدم محل سرازیری خیلی تاریک است. دو پله از درِ کوچکی پایین رفتیم، ولی چشممان جایی را نمی‌دید. در وسط پله‌ها یک مرتبه صدای پدرم به گوش رسید که گفتند او را نیاورید. به همین خاطر مرا برگرداندند. بیرون زندان نشستیم و منتظر نوبت بیرون‌آوردن زندانیان شدیم. یک مرتبه پدرم را بیرون آوردند. با چند نفر هم‌زنجریر بودند. چه زنجیری! از شدت سنگینی به‌سختی راه می‌رفتند. دیدن پدر در آن حالت خیلی ناراحت‌کننده بود.

در طهران که بودیم، وقتی هفت سالم بود، به بیماری سل دچار شدم. هیچ امیدی به شفا نبود. بعدها حکمتش معلوم شد. اگر ناخوش نبودم به مازندران می‌رفتم، ولی به‌علت بیماری در طهران ماندم. وقتی پدرم به بغداد تبعید شد، در رکاب او به عراق سفر کردم. بعد از ناامیدی همهٔ طبیبان ناگهان خوب شدم و بیماری‌ام رفع شد.

خواهر عبدالبهاء تعریف کرده که با جمعی از خانواده‌های بابی به‌همراه غلامان شاهی و دسته‌ای از سربازان از طهران به مقصد بغداد راه افتادیم. چه سفر عجیبی بود! زمستان سرد و راه‌ها هم کوهستانی. این سفر چهار ماه طول کشید. پدرم که از زمان زندان بیمار شده بود گردن و اطراف سینه‌اش به‌علت فشار زنجیرها زخم شده بود و آماس کرده بود. مادرم زایمان داشت و تاب مقاومت این همه سختی را نداشت. هیچ‌کدام نمی‌دانستیم که بالاخره سرنوشت ما به کجا خواهد انجامید. همراهانمان به‌علت نداشتن اسباب و وسایل سفر و لباس مناسب خیلی صدمه دیدند. برادرم، عباس، یک پیراهن نازک به تن داشت. سوار اسب بود. دست‌ها و پاهایش در معرض سرما بود. بیشتر از همه شکنجه و عذاب دید، به‌حدی که پاهایش سرمازده شد که هنوز اثرش در بدنش ظاهر است؛ به‌خصوص در مواقع سرما و بیماری بی‌اندازه او را اذیت می‌کند. با این سختی و فقر و بیچارگی به بغداد رسیدیم. عبدالبهاء نیز برای برخی دوستدارانش گفته است که وقتی به کرمانشاه رسیدیم زمستان سختی بود. وارد کاروان‌سرای در کنار خندق شهر شدیم. در اسدآباد سرمای شدیدی بود. هوا خیلی سرد بود. جوراب‌هایم خیس بود و پاهایم سرمازده شد که هنوز هم اثر آن اذیت می‌کند. در همان اسدآباد شب خواستیم حلوا بخوریم. چراغ نبود. مادرم به‌جای شکر در حلوا فلفل ریخته بود. تمام دهان و گلو و معده و روده‌مان را سوزاند. همهٔ شب را نخوابیدیم و هی آب خوردیم.

زمانی که عبدالبهاء با خانواده به بغداد رسیدند، خانه‌ای کوچک و فقیرانه اجاره کردند. بدون رخت و لباس و فرش و رختخواب و دیگر وسایل لازم سر می‌کردند. یک سال نگذشته بود که بهاء‌الله بی‌خبر از همه بغداد را ترک کرد و به جای نامعلومی رفت. خانواده‌اش تا دو سال از او بی‌خبر بودند.

عباس خردسال دوباره در برزخی گرفتار شد که پایانش را نمی‌دانست. دوری و بی‌خبری از پدر رنج‌آور بود. روزهای بی‌تابی را با مشق خط و نسخه‌برداری از نوشته‌ها و نامه‌های باب و سوارکاری می‌گذراند. خواهرش می‌گوید عباس هیچ به بازی‌های کودکانه اعتنایی نداشت. از درس و مدرسه هم که خبری نبود. چندان به سوارکاری دل بست که در این فن مهارت یافت. از هرکس می‌شناختیم سراغ پدر را می‌گرفتیم تا اینکه با کمک طبیب پیری که به ما سر می‌زد توانستیم کسی را پیدا کنیم و به دنبال پدر بفرستیم تا شاید خبری از او برایمان بیاورد. سرانجام هم ردی از پدرم پیدا کردیم. فهمیدیم که او به نام «درویش محمد» معروف است. وقتی سرانجام خبری از پدر گرفتیم، او خود بعد از دو سال خلوت و تنهایی در کوه‌های سلیمانیه و رازونیز و دعا و مناجات پیش ما برگشت، دو سالی که بر ما عمری گذشت. روزی که پدرم بازگشت سرووضعش شبیه درویشان شده بود. گیسوان و ریششان بلند شده بود. عباس روی خاک افتاده بود و پاهای پدر را در آغوش گرفته بود و می‌گریست و می‌بوسید. می‌گفت چرا ما را ترک کردید؟ چرا ما را تنها گذاشتید؟ پدرم هم اشک می‌ریخت. آن منظره را با هیچ کلمه‌ای نمی‌توانم شرح دهم. حال همه‌مان دگرگون شده بود. هم شاد از بازگشت پدر بودیم هم گریان از دیدن این احساسات.

از روزی که عباس بار دیگر خود را در آغوش پدرش دید تا واپسین دم زندگانی این جهانی بهاء‌الله نخستین کارش خدمت به پدر و مراقبت از وی بود. عباس از همان دوازده‌سالگی که پدرش از سلیمانیه بازگشت وظیفهٔ خود دانست که نگذارد دیگران مزاحم وقت بهاء‌الله شوند. حالا می‌دانست که پدرش چرا از پیش آن‌ها رفته بوده. او خود را تمام‌وکمال در اختیار خواست پدر گذاشت. ادارهٔ دیدارهای پدر را با شایستگی بر عهده گرفت. کاری که از کودکی به سن او انتظار نمی‌رفت، ولی او به‌خوبی از عهده‌اش برآمد. عباس دو ورقه آماده کرد. روی یکی که به درِ اتاق خودش چسباند نوشت: «آن‌هایی که برای کسب اطلاع می‌آیند داخل شوند.» روی ورقهٔ دیگری هم که به درِ اتاق پدر چسبانده بود نوشت: «آنان که در جست‌وجوی حق‌اند بیایند.» با این روش هرکسی که می‌خواست با بهاء‌الله دیدار کند اول باید با عباس صحبت می‌کرد. اگر او تشخیص می‌داد آن فرد جوایب حقیقت است و قصد مزاحمت ندارد، برایش از پدر اجازهٔ دیدار می‌گرفت.

عبدالبهاء گاهی یاد دوران بغداد می‌کرد. از روزهایی می‌گفت که پول کافی نداشتند که به حمام بروند. در بیشتر روزها خوراکی‌شان فقط تکه‌ای نان خشک و چند عدد خرما بود.

عباس گاهی هم در نقش منشی پدر به کمک دیگر منشیان وی می‌آمد و نامه‌ها و نوشته‌های ایشان را می‌نوشت یا نسخه‌برداری می‌کرد. همهٔ فکر و ذکرش خدمت به بهاء‌الله بود. بی‌جهت نبود که بعد از درگذشت پدر از میان همهٔ نام‌ها و نشان‌ها «عبدالبهاء» به مذاقش خوش‌تر آمد. این نام چکیدهٔ سرگذشت او بود.

جوانی عبدالبهاء

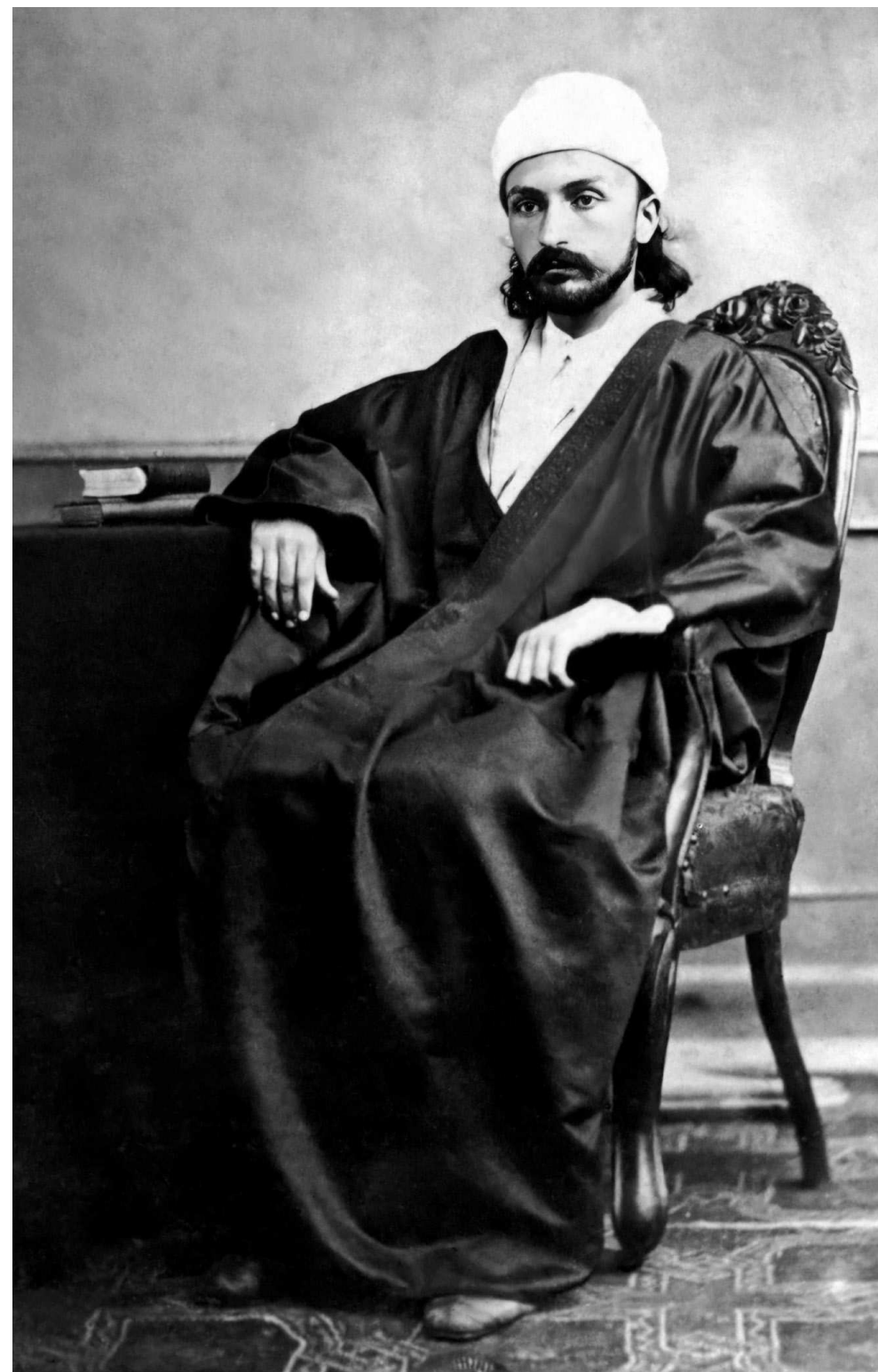
وقتی به فرمان حکومت عثمانی قرار شد بهاء‌الله و خانواده‌اش بغداد را به مقصد اسلامبول ترک کنند، عبدالبهاء هنوز نوزده سال نداشت. وی بخش دوم نوجوانی‌اش را در اسلامبول و ادرنه گذراند. حالا دیگر همه کارهای خانواده به عهده او بود. جایگاه وی در میان فرزندان بهاء‌الله را از اینجا می‌توان دید که پدرش در همه حال او را «آقا» خطاب می‌کرد. در میان اعضای خانواده و همراهان و دوستداران بهاء‌الله هم به «سرکار آقا» شناخته می‌شد.

خواهر عبدالبهاء، که در همه سال‌های تبعید و زندان عبدالبهاء همراه و مونس او بود، به لیدی بلامفیلد چنین گفته است:

وقتی در باغ نجیب‌پاشا، بیرون شهر بغداد، پدرم در میان همراهان و خانواده‌اش اظهار پیامبری کرد و خود را ظهور موعود همه مردم و ادیان جهان نامید، برادرم در تمام شبانه‌روز مراقب پدرمان بود. او حالا وظیفه خود را سنگین‌تر از سال‌های بعد از هجرت سلیمانیه می‌دانست. چهار ماه در راه بغداد تا اسلامبول بودیم. هوا بسیار بد بود. برادرم سوار بر اسب در نزدیکی کالسکه پدر حرکت می‌کرد. هرگاه جایی می‌ایستادیم تا استراحت کنیم دوروبر چادر پدر پاسبانی می‌داد. خیلی کم می‌خوابید، که همین کم‌خوابی در سال‌های جوانی باعث ضعف جسمانی وی شد.

عبدالبهاء اسبی تازی داشت که خیلی وحشی و سرکش بود. کمتر کسی جرئت داشت سوار آن شود، ولی عبدالبهاء چون سال‌ها اسب‌سواری کرده بود، حالا سوارکاری ماهر بود و زیر دستش این اسب سرکش چون بره‌ای رام بود. خواهر عبدالبهاء می‌گوید برای اینکه برادرم کمی استراحت کند قرار بر این شد پیشاپیش حرکت کاروان برود و هرجا برای اتراق و استراحت کاروان مناسب بود بایستد و استراحت کند تا ما برسیم. در این فاصله اسبش را روی زمین می‌خواباند و خودش هم سرش را روی گردن اسب می‌گذاشت و می‌خوابید. وقتی قافله ما از دور نمایان می‌شد اسبش لگد بر زمین می‌کوفت تا برادرم بیدار شود. از هنگامی که ما می‌رسیدیم تا دوباره حرکت کنیم، عباس برای راحت همه زحمت می‌کشید. وقتی کاروان راه می‌افتاد، او هم پیش‌تر می‌تاخت تا جای مناسب دیگری پیدا کند و منتظرمان بماند.

بهاء‌الله پس از ۱۱۶ روز، یعنی کمتر از چهار ماه، از اسلامبول به ادرنه تبعید شد. این سومین باری بود که او را تبعید می‌کردند تا بیش‌ازپیش از زادگاهش دورش کنند و به خیال خودشان راه تأثیرگذاری او را بر جامعه مسلمانان ایران ببندند. آن‌ها در پایان پاییز ۱۲۴۲ هجری شمسی به ادرنه فرستاده شدند. آن موقع عبدالبهاء نوزده‌ساله بود. به گفته اهالی، زمستان آن سال از چهل



اولین عکسی که از عبدالبهاء گرفته شد

سال پیش از آن بی‌سابقه بود. حمام‌های عمومی به‌علت بارش برف تعطیل بود. آب چشمه‌ها یخ‌زده بود. باید چندین ساعت کنار چشمه‌ها آتش بر پا می‌کردند تا یخ‌ها آب شود و بتوانند از چشمه‌ها آب بردارند. حتی با وجود روشن‌بودن بخاری، آب درون تُنگ در اتاق یخ می‌بست. در دوران اقامت در ادرنه نیز همچون سال‌های گذشته همهٔ کارها بر عهدهٔ جوان رشید خانوادهٔ بهاء‌الله، یعنی عبدالبهاء، بود که حالا با درایت بسیار ستودنی همهٔ امور خانواده و همراهان بهاء‌الله را در تبعید اداره می‌نمود. عبدالبهاء همچون سپری در برابر پدر بزرگوار خود قرار داشت تا ایشان را از هرچه که آسیب‌رسان بود حفظ کند. تلاش او این بود که نگذارد حوادث ناگواری که رخ می‌داد باعث ناراحتی پدرش شود. وظایف او متنوع‌تر شده بود، از ادارهٔ امور خانه گرفته تا تنظیم قرارهای ملاقات اشخاص مختلف با بهاء‌الله. رسیدگی به مکاتبات پدر نیز روزبه‌روز سنگین‌تر می‌شد. میزان نوشته‌های بهاء‌الله پس از خروج از بغداد افزایش یافته بود. حالا وی برای شاهان و فرمانروایان و رؤسای جوامع دینی نامه‌های مفصل می‌نوشت تا پیام خود را به آن‌ها ابلاغ نماید. پیام وی چیزی نبود جز دعوت صاحبان قدرت و ثروت به صلح و دوستی و اتحاد میان همهٔ انسان‌ها. ایشان را به عدل و انصاف نسبت به فرودستان فرا خواند تا شاید از طوفان‌های آینده پیش‌گیری کنند. حالا عبدالبهاء باید بر جریان نسخه‌برداری و مقابلهٔ همهٔ نوشته‌های پدر نظارت می‌کرد تا مبادا نوشته‌ای نادرست یا ناقص فرستاده شود. خود نیز در کار نوشتن و نسخه‌برداری مشارکت داشت.

عبدالبهاء چنان مراقب احوال پدر بود که از جزئیات هم نمی‌گذشت. او می‌دانست که پدرش چه اندازه طبیعت سرسبز و باغ را دوست دارد. می‌کوشید محیطی مناسب برای سکونت پدر و خانواده بیابد تا راحت‌تر باشند. با کمک دوستان و آشنایان جایی را در نظر گرفت که دارودرختی داشته باشد و گاهی پدرش بتواند در آنجا قدم بزند. بعدها عبدالبهاء در عکا نیز باغی برای گشت‌وگذار پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده‌اش تدارک دید که به «باغ رضوان» معروف است. عبدالبهاء به هرچه خاطر پدر را شاد می‌کرد توجه داشت.

چون فرمان حکومتی رسید که باید از ادرنه بروند، پردهٔ دیگری از تدبیر و درایت و دلیری عبدالبهاء آشکار شد. فرمان سلطان این بود که بهاء‌الله را به عکا بفرستند و در سربازخانهٔ آنجا زندانی کنند، بقیهٔ همراهان و خانواده‌اش نیز به جاهای دیگر تبعید یا زندانی شوند. عبدالبهاء چون این فرمان را شنید از پا ننشست تا با مذاکره بتواند رأی دربار عثمانی را تغییر دهد. برای او جدایی از پدر در حکم مرگ بود. دشمنان دیرین بهاء‌الله، از سفیر ایران در عثمانی، میرزا حسین خان مشیرالدوله، گرفته تا رؤسای دینی ایران و عثمانی و برخی مقامات حکومت عثمانی، در مخالفت با بهاء‌الله همفکر و یک‌دل بودند. عبدالبهاء که با رفتار نیک خود در این پنج سال توانسته بود

بین مأموران حکومت و مردم عادی ادرنه محبوبیتی به دست آورد، تلاش کرد تا تصمیم سلطان را تغییر دهد. او در این سال‌ها توانسته بود تعالیم و بینش‌های اخلاقی و روحانی پدرش را به گوش دور و نزدیک برساند و به‌شکلی افراد بسیاری را با اندیشه‌های پدرش آشنا کند. حاکم ادرنه، خورشیدپاشا، نیز با او بسیار دوست بود. هرگاه مشکلی میان بهائیان و دیگران رخ می‌داد، عبدالبهاء برای رفع مشکلات به حکومت دعوت می‌شد یا حاکم به خانهٔ بهاء‌الله می‌آمد و با آن‌ها گفت‌وگو می‌کرد.

تبعید بهاء‌الله به عکا چهارمین و آخرین پردهٔ داستان تبعید او از طهران تا سرزمینی بود که لانه و آشیانهٔ پیامبران خوانده می‌شد. عبدالبهاء در این ماجرا چنان شجاعت و جسارتی از خود نشان داد که خانواده‌اش هم تا آن روز ندیده بودند.

حکم سلطان به حاکم ادرنه، خورشیدپاشا، رسید. او هم به‌واسطهٔ دوستی با بهاء‌الله و پسرش خود را کنار کشید و امور را به جانشین خود سپرد. خودش هم به بهانه‌ای از شهر بیرون رفت و در نزدیکی ادرنه گوش‌به‌زنگ ماند.

وقتی صدای پای اسبان حکومتی شنیده شد، لرزه بر اندام اعضای خانوادهٔ بهاء‌الله افتاد. در این میان نه بهاء‌الله نگران شد و نه عبدالبهاء آرامش خود را از دست داد. عبدالبهاء دوستان را دل‌داری داد که مسئلهٔ مهمی نیست و او می‌رود با مأموران صحبت می‌کند. عبدالبهاء در این ماجرا هنر گفت‌وگو و درایت خویش را به نمایش گذاشت. او نزد مأموران رفت و فرمان را گرفت و خواند. وقتی دید فرمان جدایی خانواده داده شده است به آن‌ها گفت ما اگر جانمان را هم بدهیم از هم جدا نمی‌شویم. سرگروه سربازان گفت که فرمان حکومتی است و او چاره‌ای ندارد. عبدالبهاء او را راضی کرد تا بتواند با جانشین حاکم ادرنه ملاقات کند، شاید فرمان را تغییر دهد. چند سرباز او را به قصر حکومتی بردند. عبدالبهاء به جانشین حاکم آن‌قدر اصرار کرد تا پذیرفت به سلطان عثمانی تلگرافی بزند و کسب تکلیف کند. چندی بعد، از دربار عالی پاسخ دادند که فرمان همان است که بود و تغییری نمی‌کند. عبدالبهاء کوتاه نیامد و شروع کرد به نامه‌نگاری و دادخواهی. نامه پشتِ نامه بود که می‌نوشت و می‌فرستاد. از طرفی مراقب حال‌وروز خانواده‌اش و همراهانشان بود تا نگرانی‌های آن‌ها را کاهش دهد و از طرف دیگر در حال مذاکره با مقامات محلی و نامه‌نگاری بود.

روزهای سختی بر خانوادهٔ عبدالبهاء می‌گذشت؛ نه خواب داشتند، نه خوراک. دیگر بوی غذاهای خوشمزهٔ مادرش در خانه‌شان نمی‌پیچید. کسی دل‌ودماغ آشپزی نداشت. صبح که عبدالبهاء برای پیگیری کارها بیرون می‌رفت، نمی‌دانستند آیا به خانه بازمی‌گردد یا نه. تا اینکه تلگرامی از دربار اسلامبول رسید که بهاء‌الله می‌تواند اعضای نزدیک خانواده‌اش را همراه خود

ببرد، ولی پیروانش باید از او جدا شوند. این پیروزی بزرگی برای عبدالبهاء و خانواده‌اش بود. خدمتکاری که همراه عبدالبهاء رفته بود تلگرام را تمام و درست نفهمیده بود. باعجله به خانه برگشت و به خانوادهٔ عبدالبهاء گفت که بهاء‌الله به‌تنهایی و بدون خانواده‌اش باید برود. بعد هم رفت و این خبر نصفه‌نیمه را به همهٔ دوستان گفت و شایعه در شهر پیچید. همه از این خبر مات و حیران شدند. پیرمردی از پیروان بهاء‌الله تیغ کشید و گفت اگر قرار است از مولایم جدا شوم مرگ را ترجیح می‌دهم. تا بیایند تیغ را از دستش بگیرند رگ‌گردنش را زد. این اتفاق همهٔ اعضای خانواده را نگران و مضطرب کرد. ناگهان صدای عباس را بلندتر از همیشه شنیدند. با فریادهایی بلند صحبت می‌کرد که تابه‌حال نشنیده بودند. شده بود گاهی با فریاد صحبت کند، ولی هیچ‌گاه او را چنین غضبناک ندیده بودند. از طرف دیگر برای نخستین بار بود که می‌شنیدند او به ترکی صحبت می‌کند. از سربازان به ترکی روان خواست حاکم را ببیند. گفتند که حاکم در شهر نبوده و تازه به شهر بازگشته است. عبدالبهاء کوتاه نیامد، تا حاکم را خبر کردند. خورشیدپاشا که اوضاع را آشفته دید به همکاران خود گفت نمی‌توانیم آن‌ها را از هم جدا کنیم. فوراً به قصر خود رفت و تلگرافی به اسلامبول فرستاد. فردای آن روز پاسخ رسید که پیروان بهاء‌الله هم می‌توانند همراه او بروند. این هم یک پیروزی دیگر برای عبدالبهاء و پافشاری‌اش برای دادخواهی بود.

بعد از آن، بدون اینکه بدانند آن‌ها را به کجا می‌فرستند، کاروانی ۷۷ نفره را همراه مأموران عازم بندر گالی پولی کردند. پس از شش روز سفر به آنجا رسیدند. همین که به گالی پولی رسیدند حاکم آنجا خبرشان کرد که تلگرافی از سلطان عبدالعزیز رسیده که بهاء‌الله را با خادمی به جایی بفرستند و عباس افندی را هم با خادمی به جایی دیگر. بقیهٔ خانواده‌شان نیز به اسلامبول فرستاده شوند. پیروان بهاء‌الله نیز هریک به جایی اعزام می‌گردند. باز سروصدای همه بلند شد. عبدالبهاء کوتاه نیامد. به دیدار حاکم گالی پولی رفت. به حاکم گفت ما حاضریم همه‌مان را سوار کشتی کنید و وسط دریا غرق نمایید، ولی از هم جدا نمی‌شویم. حاکم که چنین دید، دست نگه داشت تا از رؤسای خود در اسلامبول چاره‌ای بجوید. بهاء‌الله و همراهانش را یک هفته در گالی پولی نگه داشتند. بالاخره عبدالبهاء توانست با قدرت بیان و اراده و استدلالش حکومت را قانع کند. عالی‌پاشا، صدراعظم عثمانی، دستور اعزام همه را به قلعهٔ نظامی عکا صادر کرد. دوران عکا آغاز ماجراهای زیادی در زندگی عبدالبهاء بود. حالا شهریور ۱۲۴۷ هجری شمسی و او ۲۵ ساله بود. عالی‌پاشا، صدراعظم عثمانی، دستور اعزام همهٔ خانوادهٔ بهاء‌الله را به قلعهٔ نظامی عکا صادر کرد. بهاء‌الله ماجرای این تبعید را در نامه‌ای پر از شکوه و شکایت به صدراعظم عثمانی نوشت و برایش فرستاد، نامه‌ای که به «لوح رئیس فارسی» معروف است. دوران زندان عکا نیز صحنهٔ نمایش قابلیت عبدالبهاء در ادارهٔ امور خانواده و جامعهٔ پیروان بهاء‌الله بود؛ از امور مالی و رفاهی

گرفته تا ملاقات و گفت‌وگو با دیدارکنندگان از کشورهای مختلف و مأموران حکومت. عبدالبهاء به‌خوبی از عهدهٔ ادارهٔ ماجرای تبعید آخر برآمد و شایستگی‌اش را بار دیگر نشان داد.

دوران جوانی عبدالبهاء همه در زندان عکا گذشت. در سال‌های پایانی زندگانی این جهانی پدرش حکومت پذیرفت که آن‌ها از زندان خارج شوند، ولی از عکا بیرون نروند. یکی از ماجراهای جالب دوران جوانی عبدالبهاء در همین دوران داستان ازدواج وی با منیره‌خانم است. ازدواج عبدالبهاء ماجرای دورودراز داشته است. ماجرای نخست به دوران کودکی وی می‌رسید که نافرجام ماند. عموی عبدالبهاء، میرزا محمدحسن، چهار همسر داشت. یکی از آن‌ها دختر عموی میرزا آقاخان نوری، صدراعظم ناصرالدین‌شاه، بود. میرزا محمدحسن از این همسرش دختری داشت به نام «شهربانو» که طبق رسوم و عرف زمانه از کودکی برای عبدالبهاء نامزدش کرده بودند. بنا بر نوشتهٔ عبدالبهاء، در زمان اقامتش در بغداد پدر شهربانو این نامزدی را به بهاء‌الله یادآوری می‌کند و گریه‌کنان می‌گوید که خوب است این وصلت سر بگیرد. عبدالبهاء راضی به این ازدواج نبود. در هیچ‌جا هم ننوشته که علت مخالفتش چه بوده است. با اصرار پدر به ازدواج با دختر عمویش رضایت می‌دهد، ولی می‌نویسد که آرزوی تجرد داشت. چند سالی می‌گذرد و امکان ازدواج وی با شهربانو فراهم نمی‌شود، تا اینکه در ادرنه اقامت می‌کنند. این ماجرا با دخالت عمهٔ ناتنی عبدالبهاء به پایان تلخی رسید. شهربانو با پسر میرزا آقاخان نوری ازدواج کرد و بعد از مدت کوتاهی نیز درگذشت.

سال‌ها گذشت تا اینکه بهاء‌الله و خانواده‌اش به عکا تبعید و در آنجا زندانی شدند. شیخ سلمان را به اصفهان فرستادند تا فاطمه، دختر میرزا محمدعلی نهری، را برای ازدواج با عباس به عکا بیاورد. فاطمه به همراه برادرش، آقا سید یحیی، و یک خدمتکار و شیخ سلمان عازم سفر شد. در شیراز با خدیجه بیگم، همسر باب، دیدار کرد. فاطمه نیز چندی پیش با اصرار پسرعموهایش، سلطان‌الشهداء و محبوب‌الشهداء، با برادر کوچک‌تر آن‌ها عقد کرده بود، ولی داماد در شب عروسی به سردردی ناشناخته دچار شد و چندی بعد به همان علت درگذشت.

پس از چند ماه سفر دورودراز از طریق شیراز، بوشهر، جده، مکه و اسکندریهٔ مصر به عکا رسید و در خانهٔ میرزا موسی کلیم، برادر بهاء‌الله، ساکن شد. بهاء‌الله او را «منیره» نامید و از آن‌پس به همین نام شناخته و خوانده شد. منیره‌خانم و برادر و خدمتکارش پس از ورود به عکا پنج ماه در خانهٔ جناب میرزا موسی کلیم اقامت داشتند، تا مقدمات برگزاری مراسم عقد و ازدواج ایشان با سرکار آقا فراهم شد و در مجلسی ساده بهاء‌الله خطبهٔ عقدشان را خواند. این پیوند در سال ۱۲۵۲ هجری شمسی واقع شد. عبدالبهاء در آن موقع ۲۹ ساله بود. منیره‌خانم از جزئیات این مراسم سخنی نگفته، ولی احساسات خود را چنین بیان کرده: «بعد آن ساعت مبارک و فرخنده با

عالم‌اشتیاق و انجذاب و محویت و فنا داخل آن جنت‌المأوی شدیم.

با تبارک و تعالی آن اوان

ای خوشا آن ساعت و وقت و زمان»

عمر این ازدواج در این جهان حدود ۴۸ سال بود. عبدالبهاء در همهٔ سال‌های جوانی‌اش، همچون سال‌های پیش‌ازآن، نخست در خدمت پدرش بود و بعد از آن به امور خانواده و دوستان بهائی و غیربهائی می‌پرداخت. یکی از دختران عبدالبهاء برای لیدی بلامفیلد تعریف کرده است که عبدالبهاء برای دیدارهای عمومی با اهالی شهر اتاق نسبتاً بزرگی روبه‌روی خانه‌شان در عکا اجاره کرده بود. عادت پدرش، عبدالبهاء، این بود که هر صبح پس از صرف صبحانه به این محل می‌رفت تا به مشکلات مردم رسیدگی کند. دخترانش هم وقتی خانه بوده‌اند از پشت پنجرهٔ خانه‌شان رفت‌وآمدهای مردم را به آنجا نگاه می‌کرده‌اند. او بعضی مراجعات به پدرش را توصیف می‌کند: مردی که می‌خواست صاحب دکانی شود می‌آمد با پدرم مشورت کند. دیگری برای یک شغل دولتی توصیه‌نامه‌ای می‌خواست. خانمی که همسرش به‌ناحق متهم به جرمی شده بود. زنی دیگر که همسرش را برای سربازی گرفته بودند و کودکش گرسنه مانده بودند. دیگری راجع به اطفالش که با آنان بدرفتاری شده بود. یا خانمی که همسر و برادرش او را زده بودند. همهٔ این‌ها می‌آمدند و دادخواهی می‌کردند. پدرم شخص مطلعی را همراه این افراد بیچاره می‌فرستاد تا با هم نزد قاضی شهر روند و مشکلاتشان را به‌درستی بیان کنند تا عدالت اجرا شود.

این اتاق بیرونی در حکم مرکز امور خیریه نیز بود. مقامات مذهبی و حکومتی شهر نیز در همین جا به دیدار عبدالبهاء می‌آمدند تا دربارهٔ کارهایشان با وی مشورت و تبادل نظر کنند. همه او را فردی عالم، حکیم، بسیار مهربان، مددکار و مشاور همهٔ افراد می‌دانستند. هرگاه دادگاه حکمی صادر می‌کرد، باز به‌سراغ عبدالبهاء می‌آمدند تا او برایشان توضیح دهد که چه کاری می‌تواند بکنند. معمولاً عبدالبهاء می‌توانست مسیر قانونی را به آن‌ها نشان دهد تا از پیروزی ظالم پیش‌گیری شود و مظلومان به آرامش برسند.

بسیاری از بیماران بهائی و غیربهائی را مراقبت و پرستاری می‌کرد. هروقت از او می‌خواستند، به عیادتشان می‌رفت. یک زوج سال‌خورده و فقیر نزدیک یک ماه بیمار بودند. عبدالبهاء بیست بار آن‌ها را عیادت کرد. هر روز برای بیمارانِ خادمی از طرف خود می‌فرستاد که از آنان پرسد آیا خوب خوابیده‌اند، احوالشان را جویا شود و اگر به چیزی نیاز دارند برایشان تهیه کند.

بهاءالله روزی به همین دختر عبدالبهاء یک جعبه شیرینی، که تازه از ایران رسیده بود، می‌دهد تا در گنجۀ اتاق بهاءالله بگذارد. بعد می‌گوید اگر این کار را نکنیم سرکار آقا می‌آید همه را می‌برد و می‌بخشد. اعراب فلسطین او را «خدای بخشندگی» می‌نامیدند. وی به پزشکی مقررری پرداخت

می‌کرد تا افراد بسیار فقیر را معاینه نماید. از او خواسته بود که به هیچ‌کس نکوید چه کسی او را برای این کار فرستاده است. زن مفلوج فقیری بود به نام «ناعوم» که هر هفته برای دریافت کمک می‌آمد. روزی مردی با شتاب آمد و گفت: سرکار آقا، ناعوم بیچاره سرخک گرفته و کنار آتشدان حمام دراز کشیده و همه از او دوری می‌کنند. چه کنیم؟ عبدالبهاء فوراً خانمی را استخدام کرد تا از ناعوم پرستاری کند. اتاقی برای او در نظر گرفت و تخت‌خواب خود را در اختیارش گذاشت. برایش پزشکی فرستاد و آنچه نیاز داشت را تأمین کرد. خود نیز برای رسیدگی به کارهایش سر می‌زد تا اینکه آن زن در نهایت آرامش درگذشت. عبدالبهاء مخارج تشییع او را پرداخت تا مراسم ساده‌ای برایش برگزار کنند.

وجه برجستهٔ شخصیت عبدالبهاء دانش و احاطهٔ علمی او بود. عبدالبهاء نه در خردسالی فرصت کرد به مدرسه‌های رایج زمان خود برود و نه در بزرگسالی این فرصت را یافت که به تحصیل رسمی علوم پردازد. کسی که بیش از پنجاه سال را در تبعید و زندان دو حکومت زمانهٔ خود گذرانده بود چگونه می‌توانست تحصیل کند؟ اما دو اثری که در نوجوانی و جوانی به دستور پدرش، بهاءالله، نوشته است یکی از بهترین گواهان دانش اوست، نوشته‌هایی که اگر به بهترین مدارس و دانشگاه‌های آن زمان هم رفته بود، بسیار فراتر از حد تحصیل کردگان دوران‌ش بود. ابوالفضائل گلپایگانی، که از دانشمندان بنام زمان خود در علوم و معارف اسلامی بوده، می‌نویسد که در همان نخستین روزهای پس از ایمانش به دیانت بهائی روزی در مجلسی حاضر بوده است. یکی از حاضران از حاج سید جواد کربلایی دربارهٔ حالات بهاءالله می‌پرسد. حاج سید جواد کربلایی از مؤمنان اولیهٔ باب و بسیار مورد احترام دیگر بایبان بوده است. ایشان در پاسخ آن شخص داشتن پسری چون عبدالبهاء را نشانهٔ برتری و کمال و مقامات والای پدرش، یعنی بهاءالله، می‌داند، چه که پسری چون او که در آغاز نوجوانی اثری چون تفسیر حدیث قدسی «کنْتُ کنزاً مخفیاً...» نوشته است معلوم است چه میزان از پدر خود آموخته است.

ویژگی دیگر عبدالبهاء توانایی‌ها و قابلیت‌های روابط اجتماعی او با همهٔ مردمان بود. در مدت ۲۴ سال اقامت بهاءالله در عکا وظیفهٔ سنگین ملاقات با غیربهائیان بر دوش پسر بزرگش، عبدالبهاء، بود. او به‌عنوان نمایندهٔ پدر خود با همهٔ مردم، از اقوام و مذاهب و گروه‌های فکری و سیاسی و همچنین شخصیت‌ها و مقامات حکومتی، دیدار می‌کرد و آن‌ها را به حضور می‌پذیرفت. به‌تعبیر امروزی، ایشان مدیریت روابط عمومی پدرشان را بر عهده داشتند. این ملاقات‌ها بسیار وقت عبدالبهاء را می‌گرفت و از صبح تا نیمه‌های شب مشغولش می‌داشت. گشاده‌رویی و نرم‌خویی و خوش‌رفتاری عبدالبهاء بر همهٔ دیدارکنندگان اثر مطلوب می‌گذاشت.



سرای عبدالله پاشا در عکاکه عبدالبهاء در آن سکونت داشت

عبدالبهاء پس از بهاء‌الله

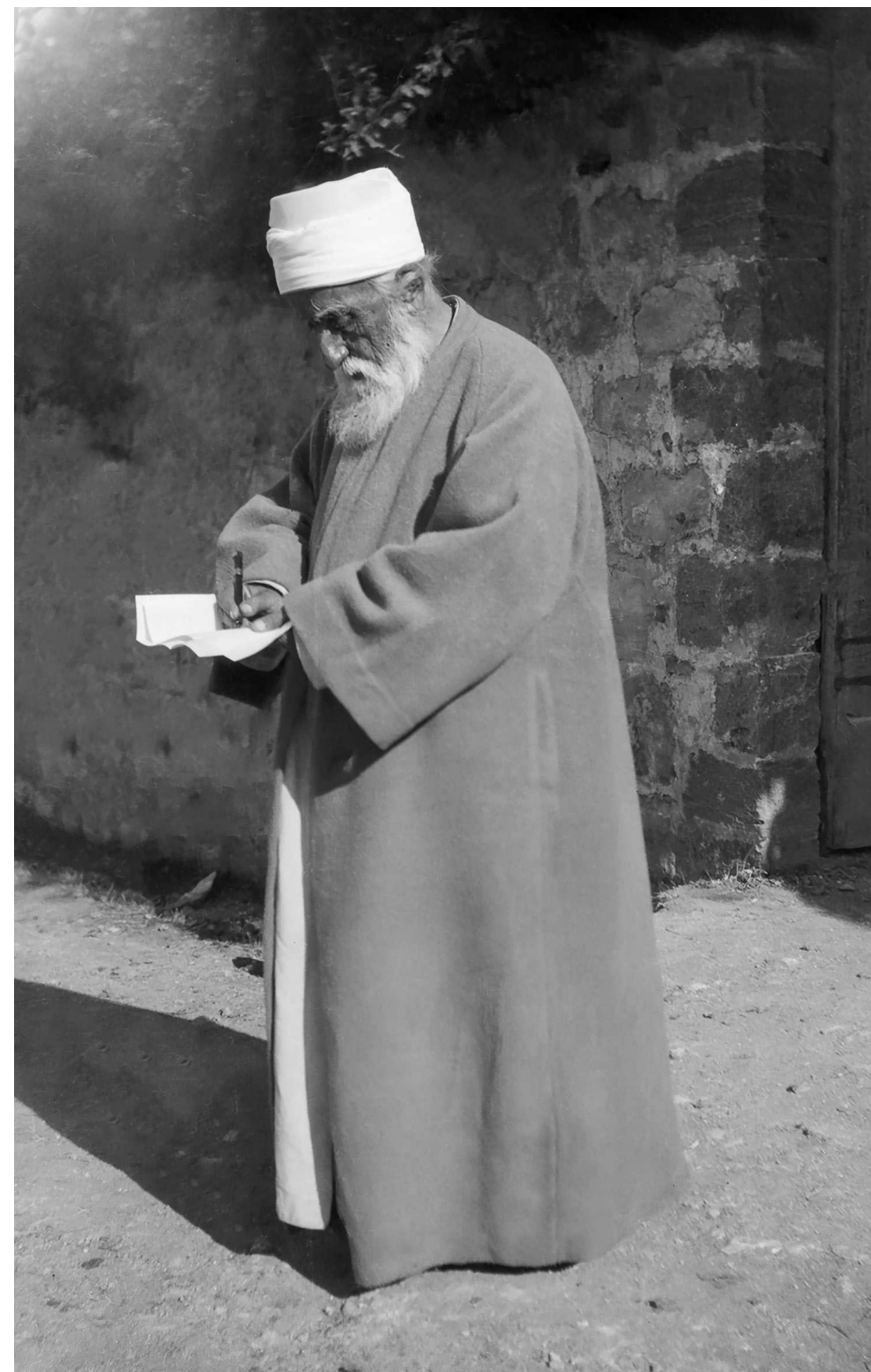
بهاء‌الله در نیمه‌شب هشتم خرداد ۱۲۷۱ هجری شمسی درگذشت. وی در وصیت‌نامهٔ مُهرشده‌اش به نام کتاب عهدی، یعنی «نامهٔ پیمان من»، عبدالبهاء را به جانشینی خود برگزیده بود. عبدالبهاء ۴۸ ساله بود که مسئولیت رهبری جامعهٔ بهائی را به‌طور کامل بر دوش خود دید. تا پیش از این هر کاری می‌کرد و هر اندازه وظایفش مهم و حساس بود، همیشه خیالش راحت بود که پدرش مرکز همهٔ تصمیمات است. از این به بعد خودش به‌تنهایی باید این بار سنگین را به دوش می‌کشید.

عبدالبهاء از وقتی که پدرش از این جهان رخت بر بست تا پایان زندگی افزون بر همهٔ کارهایی که می‌کرد، به چند اقدام مهم دیگر دست زد. برخی از این اقدامات به تنظیم و ترتیب امور داخلی جامعهٔ بهائی مربوط است که در این گفتار به آن‌ها نمی‌پردازیم، ولی اقداماتی را که جنبهٔ عمومی داشته به‌اختصار بررسی می‌کنیم.

عبدالبهاء در زمان پدرش و به خواست وی رساله‌ای دربارهٔ راه‌های اصلاح امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران نوشت و به ایران فرستاد. این رساله که بدون نام نویسنده بود و هیچ اشاره‌ای به باورهای دینی نویسنده‌اش هم نداشت، هم‌زمان با آغاز اصلاحات ناکام سپهسالار بود. اگرچه عبدالبهاء این رساله را پس از شکست سپهسالار در ایجاد اصلاحات نوشت و به ایران فرستاد، با زبانی سازگار با گفتمان خردگرایانهٔ روشنفکران طرفدار اصلاحات و نیز گفتمان دینی رهبران مذهبی و مردم مسلمان ایران، کوشید از نفس اصلاحات و نیاز جامعهٔ ایران به اقتباس از جامعهٔ غرب دفاع کند، یعنی اقتباس از جنبه‌های علمی و صنعتی آن‌ها و حتی رویکردهای مثبت و مفید سیاسی و اجتماعی آن‌ها چون قانون‌گرایی‌شان. حال عبدالبهاء تلاش می‌کرد در عرصهٔ اقدام عملی آن آرمان‌های نظری را به واقعیت تبدیل کند.

یکی از مهم‌ترین اقدامات عبدالبهاء، در سه دهه دوران رهبری جامعهٔ بهائیان، تشویق و ترغیب آنان به فعالیت‌های سازندگی در جامعهٔ عقب‌ماندهٔ ایران بود. وی سازندگی را از راه تأسیس مدرسه برای کودکان ایرانی آغاز کرد؛ به‌خصوص برای دختران ایران تا هم نادانی و ناآگاهی همگانی را کاهش دهد و هم به آرمان اجتماعی دیگرش جامعهٔ عمل‌پوشاند که رسیدن به برابری زنان با مردان بود. عبدالبهاء برای ساخت و بنیان مدرسه برای دختران از هیچ کوششی فروگذار نکرد. حتی از میان بانوان بهائی آمریکایی کسانی چون دکتر سوزان مودی و خانم لیلیان کیس را به ایران گسیل داشت. اینان افزون بر فعالیت‌های آموزشی به بنیان‌گذاری بیمارستان و آگاه‌سازی جامعهٔ زنان ایران دربارهٔ حقوق اجتماعی‌شان کوشیدند.

درباره راه‌های اصلاحات ایران، در سفرنامه عبدالبهاء به غرب از قول او نقل شده است که از روش اعزام محصل به اروپا انتقاد می‌کند. درباره اعزام فردی که نامش ذکر نشده می‌گوید به‌راستی یک نفر کاردان دانا در ایران نبود و نفس آگاهی یافت نشد؟ حال به امید آن هستند که بعضی اهالی شرق در اروپا تحصیل نموده به ایران بروند و سبب آبادی شوند. بر فرض تحصیل صحیح و عمل درست، هزار سال وقت می‌خواهد تا ایران آبادی و عمران یابد و طهران مثل پاریس شود، آن وقت هم با اروپا برابری ننماید. میرزا تقی‌خان، صدراعظم، بآنکه ظلمی بر بهائیان کرد که تا حال کسی چنین ظلمی نکرده است، در امور سیاسی و مسائل کشور اساسی گذارد که واقعاً نهایت متانت را داشت و حال آنکه در هیچ مدرسه اروپایی تحصیل نکرده بود. تحصیل صحیح کمک‌حال اشخاص است که دانا و آگاه و مؤید باشند. ولی اگر دانش فطری و تأیید الهی نباشد، فقط تحصیل چه ثمر و اثری دارد؟



اقدام تاریخی عبدالبهاء برای سفر به غرب

عبدالبهاء پس از پیروزی انقلاب «ترکان جوان» و آزادی از زندان آماده می‌شد تا به غرب سفر کند. وی سرانجام از ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۲ ش به مصر، اروپا، ایالات متحده آمریکا و کانادا سفر کرد. خود او انگیزه‌اش را از سفر به غرب چنین بازگو کرده است:

... مرقوم نموده بودی که عبدالبهاء نگاشته ایران بیمار و از طبیب بیزار و این تشنه از دریای عذب فرات در کنار لهذا این آواره را چاره جز سفر فرنگ نه آنچه مرقوم نمودی صحیح است ولی مراد من این است که دولت و ملت ایران از عبدالبهاء در گریزند و اگر حاضر شوم در ستیزند و چون از این موهبت ممنوعم لهذا به سفر فرنگ مجبورم. مقصود عبدالبهاء این نبوده که اهالی غرب استحقاق بیش از شرق دارند مقصودم این بود که چون حرّیت افکار در ایران نایاب و ایران بیمار و اهل رتق و فتق از طبیب بیزار لهذا چاره جز آهنگ به فرنگ نه...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۵، صص ۴۷-۴۸)

براساس این نامه، یکی از انگیزه‌ها و علت‌های انتخاب غرب برای سفر این بوده که امکان سفر به زادگاه خویش، ایران، را نداشته؛ و دیگر اینکه از میان سایر سرزمین‌ها کشورهای غربی چون آزادی فکر و بیان دارند، برای این کار مناسب‌تر دیده شدند. دلیل دیگری که برای انتخاب غرب آورده‌اند، دلیلی تاریخی است و استعداد غرب برای رشد و توسعهٔ تعالیم ادیان را یادآور می‌شوند:

... همیشه از ابتداء تا حال چنین واقع شده که نور الهی از شرق بغرب تابیده لکن در غرب سطوع شدید یافته امر حضرت مسیح روحیفداه از شرق ظاهر شد چون پرتو نورانی بر غرب انداخت نور ملکوت در غرب انتشار بیشتر بود حال من هم امیدم چنانستکه انوار بهاءالله در غرب در نهایت جلوه شاهد انجمن گردد...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۸)

و در خطابهٔ دیگری در اروپا چنین توضیح می‌دهد:

من از شرق آمدم بغرب در شرق میشنیدم که اهالی غرب احساسات روحانی ندارند حال ملاحظه میکنم که الحمد لله احساسات روحانی دارند بلکه احساسات روحانشان از شرق بیشتر است ولی تا بحال مربی روحانی نداشتند هر گاه چنانچه مانند مربیان شرق در غرب

پیدا شده بود معلوم بود که غرب در چه درجه‌ئی بود اگر تعالیمی که در شرق اشتها یافت در غرب اشتها یافته بود حال معلوم بود چه روحانیتی ظاهر شده بود من چنین میدانم که استعداد اهل غرب بسیار است و لو اینکه بعضی از نفوس هستند که بکلی از روحانیات محرومند...

(همان، صص ۱۱۳-۱۱۴)

وی این نکته را پس از سفر اول خویش به اروپا و در بازگشت به مصر نیز در نامه‌ای گوشزد کرده بوده:

ای امین عبدالبهاء باز آمدیم باز آمدیم از راه فرنگستان آمدیم بنده آستان آمدیم از گلشن و گلستان آمدیم ولی افسوس که به اقلیم قبطیان^۱ آمدیم زیرا منجمدند و مخمود و باردند و غیرمحمود نار ذات الوقود این قوم را حرارت نبخشد بالعکس اهالی غرب قوم فرنگ که بسیار مستعد هستند...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۵، صص ۷۵-۷۶)

وی برخلاف بسیاری از ایرانیان و مردم دیگر کشورهای شرقی، در هنگام حضور در غرب پوشش و ظاهر همیشگی خود را به عنوان یک ایرانی حفظ نمود و پوشش و آرایش را اموری جزئی و شخصی دانست که نباید موضوع بحث قرار گیرد. او حتی در پاریس هم طبق آداب شرقی رفتار می‌کرد، چون بسیاری از این آداب مخالفی با اخلاق پسندیده ندارد و نشانه فرهنگ جامعه است. در سفرنامه‌اش چنین نقل شده است:

... قلوب انقدر در محضر مبارك منجذب بود که حتی از وضع مجلس مبارك و طرز لباس و آداب شرقی و سماور و اسباب چای و بساط ایرانی بی نهایت خوشنود و پرانبساط بودند و ذکر می نمودند که در محفل و منزل مبارك مثل اینست که انسان در ایران و وطن خویش است نه خانه اروپا در مجلس پاریس این روحانیت خاصی دارد و لذتی دیگر...

(بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۰۹)

خود عبدالبهاء متوجه بود که رفت و آمد با این پوشش و آرایش در میان مردم کشورهای غربی چه اثراتی دارد. در یکی از حکایت‌های نقل شده در سفرنامه اروپا چنین می‌گوید:

... در راه حکایتی فرمودند که دیروز دکان میوه‌فروشی رفته دیدم نگاه بلباسها و وضع من



عبدالبهاء در کشتی سدربک در سفر به آمریکا

می‌کنند و اظهار تعجب و بعضی تبسم می‌نمایند. اتفاقاً عکس حضرت مسیح با لباسهای بلند در انجا بر دیوار نصب شده بود او را بانها نشان دادم که به بینید این لباس من مثل لباس مسیحست هیچ فرقی ندارد خیلی خاضع شدند و بسیار احترام نمودند...

(همان، ص ۳۳۳)

عبدالبهاء با همین هیئت شرقی خود اثبات کرد که نشانهٔ روشنی اندیشه و تمدن، تحول ظاهر فرد و همرنگی با ملل متمدن نیست، بلکه خود اندیشهٔ فرد است که باید نمایندهٔ نوگرایی باشد. او با پیامی که برای مردم و اندیشمندان غرب برد سفیر صلح و دوستی شرق و غرب شد. هنگامی که سوار بر کشتی سدربیک از ناپل عازم آمریکا بود خطاب به دیگر مسافران چنین گفت: ... حمد خدا را که در این محفل اجناس مختلفه جمعند. در اینجا ما اهل شرقیم و شما اهل غرب. همین الفت و اجتماع نمونه است که الفت شرق و غرب ممکن است زیرا اول تجلی محبت است. شکر خدا را که اسباب محبت و الفت برای ما فراهم آمده است...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱)

عبدالبهاء که با این نگاه بیگانه‌انگاری میان اهالی شرق و غرب نسبت به یکدیگر آشنا و به پیامدهای آن آگاه بود، در سفرهایش به اروپا و آمریکا کوشید به سهم خود این طرز تلقی از شرق و غرب را تغییر دهد و زمینه‌ساز فرهنگ یگانه‌انگاری میان انسان‌ها بشود:

... امیدوارم که این تأسیس وحدت عالم انسانی در نهایت قوت ظاهر شود تا شرق و غرب با یکدیگر در نهایت التیام آیند ارتباط تام پیدا کنند قلوب شرق و غرب به یکدیگر متحد و منجذب شود وحدت حقیقی جلوه نماید نور هدایت بتابد تجلیات الهیه روز بروز دیده شود تا عالم انسانی آسایش کامل یابد و سعادت ابدیه بشر مشهود شود...

(همان، ص ۱۹)

وی حتی برای اثبات سست بودن نظریهٔ جدایی شرق و غرب از جهان جانوران مثال می‌آورد و می‌کوشید مخاطبان‌ش بفهمند که حتی حیوانات هم چنین احساسات بی‌مایه و بی‌پایه‌ای نسبت به هم‌نوعان خویش ندارند. وی در جایی چنین می‌گوید:

... در عالم حیوانات ملاحظه کنید در نوع امتیازی نیست گوسفندان شرق و غرب با هم می‌چرند هیچ گوسفندان شرقی گوسفندان غربی را بیگانه نشمرد و قوم دیگر نداند بلکه با هم در نهایت التیام و الفت در چراگاه بچرند نزاع نوعی و ملی در بین آنها نیست. و همچنین طیور

شرق و غرب چون کبوتران جمیع در نهایت الفت و ارتباطند ایداً امتیازات ملیه در میانشان نیست. این امور در بین حیوان که عاری از دانشند سبب اوهام نمی‌شود، آیا سزاوار است انسان اتباع این گونه اوهام کند و حال آنکه عاقل است و مظهر ودیعه الهیه است قوه مدرکه دارد قوه متفکره دارد؟ با وجود این مواهب، چگونه اتباع این گونه اوهام کند؟ یکی گوید من آلمانی هستم یکی گوید من انگریزی^۲ هستم یکی گوید من ایتالیائی هستم و باین اوهام با هم نزاع و جدال کنند و حرب و قتال نمایند، آیا این سزاوار است؟ لا والله زیرا حیوان راضی باین اوهام نمیشود چگونه انسان راضی میشود با آنکه وهم است و محض تصور...

(همان، ص ۶۳)

یکی از شگفت‌انگیزترین دستاوردهای سفر عبدالبهاء به غرب در گردهمایی‌ها و انجمن‌ها و معابد یهودیان و مسیحیان به دست آمد. وی در کنیسهٔ یهودیان به اثبات رسالت عیسی مسیح و محمد رسول‌الله پرداخت و در کلیسا مسیحیان را به پذیرش دعوت پیامبر اسلام فراخواند. آرمینیوس وامبری، جهانگرد و شرق‌شناس مشهور مجار، این رویداد را شگفت‌انگیز و بی‌مانند می‌داند. وامبری، که در بوداپست بود و به هیچ دینی معتقد نبود، سال‌های زیادی به برخی از کشورهای آسیای میانه و ایران سفر کرده بود و زبان‌های این کشورها را به‌خوبی یاد گرفته بود. او به عبدالبهاء گفته بود که از یک چیز خیلی متعجب و حیران شدم. من که وامبری هستم جرئت نمی‌کنم و نمی‌توانم در معبد یهودیان اسم مسیح را با احترام ببرم، ولی شما با این شجاعت و قوت در معبد یهود اثبات نمودید که مسیح کلمه‌الله و روح‌الله بود.

وی همچنین در جمع دانشمندان و استادان دانشگاه که پیرو مرام طبیعت‌گرایی بودند به اثبات حقایق روحانی پرداخت و باورهای ماده‌گرایانهٔ ایشان را با استدلال عقلی و علمی رد کرد و حتی با مزاح اندیشه‌های ماده‌گرایانهٔ دانشگاهیان غرب را به نقد کشید و گفت:

... هر وقت که ظلمت ضلالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر بکلی از خدا غافل شوند و مادیات بروحانیت غلبه نماید جمیع ملل مانند حیوان غرق در عالم طبیعت گردند و از عالم حق بی‌خبر و خدا را فراموش نمایند زیرا حیوانات جز از محسوسات ندانند و قوای روحانیهٔ اعتقاد ندارند و بکلی از خدا و انبیا بی‌خبر و بیزارند و طبیعی و فیلسوف مادی هستند ولی انسان باید سالها زحمت بکشد و در مدارس تحصیل علم نماید تا مادی و طبیعی گردد اما گاو بدون این زحمات رئیس فلاسفهٔ مادیون است...

(همان، صص ۱۶۱-۱۶۲)

این شیوه را مقایسه کنید با وضعیت درس خوانندگان ایرانی که چون پایشان به دانشگاه‌ها و مجامع علمی غرب سکولار باز می‌شد خود را می‌باختند و انکار دین و روحانیت را نشانهٔ روشنفکری و مدنیت می‌دانستند. عبدالبهاء در این سفرها، هم منتقد خرافه‌پرستی و اوهام و تعصباتی بود که به نام دین‌داری به خورد عوام داده شده بود و دین و دین‌داری را مضحکهٔ عام و خاص کرده بود و هم منتقد این بی‌دینی‌ای بود که به نام علم رواج یافته بود. او پیام‌آور هماهنگی و همگامی دین و علم و عقل در ساختن تمدنی نو بود. از هرگونه نگاه کوتاه‌بینانه، که میان دین و علم و عقل جدایی و جدال می‌افکند، پرهیز کرد و دیگران را نیز به وحدت و هماهنگی آن‌ها فرامی‌خواند. در یک قرن گذشته کدام اندیشمند شرقی چنین استوار در برابر اندیشه‌های مادی قد علم کرده، بدون آنکه به ورطهٔ تعصب و تنگ‌نظری و انکار یافته‌های علم و عقل بیفتد؟ وی می‌داند نقد سکولارهای غربی به دین و دین‌داری چیست و همدلانه با آن‌ها دین‌داری رایج در جوامع مختلف را با بیانی ایجابی و نه سلبی و تهاجمی می‌پیراید تا گوهر راستین دین و دین‌داری آشکار شود، دینی در خور جهان امروز و علم و عقل تمدن کنونی. او، هم دین‌داری ضد علم و عقل و خرافه‌پرست را رد می‌کند و هم دین خشونت‌پرور و جنگ‌طلب را، زیرا دو نقد اساسی سکولارها برای نفی لزوم و حضور دین در عرصهٔ زندگی اجتماعی همین دو خصیصه‌ای است که در طول قرون گذشته در جوامع دینی بوده و هنوز نیز پابرجاست. پس عبدالبهاء اگر به لزوم دین باور دارد چنین دینی را تبلیغ می‌کند:

... دین باید مطابق با عقل باشد مطابق با علم باشد زیرا اگر مطابق با عقل و علم نباشد اوهام است خدا قوهٔ عاقله داده تا به حقیقت اشیا پی بریم و حقیقت هر شیئی ادراک کنیم اگر مخالف علم و عقل باشد شبهه‌ئی نیست که اوهام است. و اگر دین مانع الفت باشد بی دینی بهتر است زیرا دین بجهت محبت و الفت است اگر دین سبب نزاع و جدال شود البتّه عدم دین بهتر است چه که به منزلهٔ علاج است و علاج اگر سبب مرض شود البتّه عدم او بهتر است...

(همان، ص ۲۱۹)

عبدالبهاء، با توجه به اصل لزوم تطابق دین با علم و عقل، به نظام تربیتی یکپارچه و جامعی می‌رسد که نه خرافه‌پروری به نام دین است و نه مروج بی‌اخلاقی و ماده‌پرستی به‌عنوان علم و عقل. وی خطاب به غربیان چنین می‌گوید:

... تربیت دو قسم است تربیت مادی و تربیت الهی. فلاسفهٔ عالم معلّمین مادی بوده اند مردم را تربیت طبیعی می‌نمودند لهذا سبب تربیت و ترقّی طبیعی شدند لکن مظاهر مقدّسهٔ الهیّه

مرّی الهی بودند ارواح و قلوب و عالم اخلاق را تربیت نمودند فلاسفه عالم اجسام را تربیت کردند مظاهر مقدّسه عالم ارواح را...

(همان، ص ۲۱۳)

وی در این سفرها فقط با رهبران دینی و علمی و دانشگاهی و فعالان اجتماعی و سیاسی دیدار نمی‌کرد. عبدالبهاء به رسم زندگی شصت‌سالهٔ خود مردم بینوا و محروم را فراموش نکرد و به دیدار مردم ستم‌دیده، به‌خصوص گروه‌های فرودست جامعه و اقلیت سیاه‌پوست آمریکا، رفت. از نوانخانه‌ها و مراکز نگهداری کودکان دیدن کرد و با آن‌ها گفت‌وگو نمود. در *بدایع‌الآثار* روایات مختلفی دربارهٔ دیدارهای اطفال با عبدالبهاء آمده است که نشان می‌دهد وی چقدر به اطفال، به‌خصوص کودکان بی‌سرپرست و فقیر، محبت داشته است. یکی از این دیدارها در پاریس رخ داده است که سفرنامه‌نویس چنین گزارش کرده است:

... عصر، سواره برای دیدن و نوازش اطفال فقرا بیرون پاریس تشریف بردند پس از مشی و خرام در بین اطفال و اظهار عنایت بیک‌یک مبلغی در میان آنها تقسیم فرموده عزم حرکت نمودند که اطفال و حضّار با محبّت و انجذاب تمام بشکر و ثنا لب‌گشودند...

(*بدایع‌الآثار*، ج ۲، ص ۱۱۸)

عبدالبهاء، برخلاف عرف و قانون جامعهٔ آن روز آمریکا، با سیاه‌پوستان نشست و برخاست می‌کرد و ایشان را در کنار خود بر سر میز غذا می‌نشاند تا سفیدپوستان هم یاد بگیرند. او پا را از این هم فراتر گذاشت و زنان و مردان هر دو نژاد را به ازدواج با هم تشویق کرد و چنین هم شد. در *بدایع‌الآثار* چنین گزارش شده است:

... مجلسی بجهت سیاهان در نزدیکی دریاچهٔ دبلین منعقد در آن محفل، نطقی بسیار ملیح در الفت و التیام ایشان با سفیدان فرمودند چون ذکر از ازدواج مس^۳ متیو دختر سفیدی با مستر گریگوری جوان سیاهی از احباب فرمودند که این ایام در واشنگتن واقع می‌شود خیلی سفیدان از نفوذ امر مبارک حیران و سیاهان شادمان شدند زیرا شقّ القمر از این قضیه آسان‌تر بنظر مردم امریکا می‌آمد...

(*بدایع‌الآثار*، ج ۱، ص ۱۷۴)

این کلمات از زبان مردی شرقی جاری شده که همهٔ عمرش در میان مردانی زیسته که زن را «ضعیفه» می‌نامیدند و برایش ارزشی جز خدمت به مردان قائل نبودند. پس از گذشت یک سده از این سخنان مردان در غرب و شرق چقدر پیش رفته‌اند و آیا دیدگاهشان نسبت به زنان منصفانه‌تر و عادلانه‌تر شده است؟ ارزش سخنان عبدالبهاء را چنین می‌توان سنجد که می‌بینیم هنوز هم در میان روشنفکران و تحصیل‌کردگان و سران سیاسی مردانی هستند که زنان را فرودست‌تر از مردان می‌دانند و از گفتنش هم ابایی ندارند.

آیا تاکنون هیچ ایرانی دیگری چنین تأثیری در جامعهٔ غرب گذاشته است که بتواند ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعهٔ آنان را چنین عمیق و صریح به نقد بکشد؟ وی با آنکه از جامعه‌ای آمده بود که هنوز هم در آنجا بر سر تحقق حقوق برابر زنان با مردان مبارزهٔ بی‌امان اجتماعی و حقوقی ادامه داشته و دارد، به دفاع از حق برابری زنان با مردان در همهٔ عرصه‌ها پرداخت، از حق تحصیل زنان گرفته تا حق رأی ایشان در امور مختلف سیاسی و اقتصادی. برابری حقوق زنان و مردان را یکی از مهم‌ترین عوامل پیشرفت جامعهٔ بشری و تحقق صلح پایدار در جهان می‌دانست. وی زنان را به کسب دانش و پرورش فرزندان دانا و صلح‌دوست فراخواند. عبدالبهاء وضعیت نابرابر زنان با مردان را چنین تحلیل می‌کند و راه کسب برابری را پیش پای ایشان می‌گذارد:

... آیا جنس ذکور در ایجاد الهی ممتاز از اناث هستند با وجودیکه در ایجاد الهی تفاوت نیست چرا این تفاوت گذارده میشود هیچ شبهه نیست که از تربیت است اگر نساء بمثل رجال تربیت شوند مثل مردان میشوند بلکه احساسات زنها بیشتر است رقت قلب زنها بیشتر از مردهاست لکن تا بحال چون زنها تربیت نشده اند لذا عقب مانده اند باید زنها هم مانند مردها تربیت شوند البته بدرجه مردها میرسند علی الخصوص در هیئت اجتماعیه عضو عاملند لهذا خدا راضی نیست که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد و عدل نیز چنین اقتضا مینماید که زنان و مردان مساوی باشند تربیت واحد بشوند و وظیفه شان را بتمامه اجرا دارند در نزد خدا زنی و مردی نیست هر کس قلبش روشن تر است نزد خدا مقرب تر است هر کس ایمانش بیشتر است نزد خدا مقبول تر پس شما باید شب و روز بکوشید کسب کمال کنید تا در فضائل عالم انسانی مساوی با مردان باشید تا در جمیع شؤون عالم انسانی چنان ترقی کنید که مردان شهادت دهند که شما با آنها مساوی هستید زنها در اروپا خیلی ترقی کرده اند اما هنوز بدرجه رجال نرسیده اند امید من چنانست که بدرجه رجال برسند آنوقت عالم انسانی کامل میشود باید خیلی همت کنید در تحصیل علوم بکوشید در ادراک حقایق اشیاء جهد کنید در فضائل عالم انسانی بی نهایت همت مبذول دارید و بدانید که فضل الهی شامل شماست وقتی زنان ترقی کنند که مردان خود شهادت دهند که زنان با ما مساویند حاجت بجدال و نزاع نیست پس از آنکه اطفالی در مدرسه جهد کنند تحصیل علوم نمایند و بمنتهی درجه کمال رسند هرکس شهادت دهد که آنها کاملند نفس اعمالشان شهادت میدهد بر کمالشان و از جملهٔ اساس و تعلیمات بهاء‌الله مساوات بین رجال و نساء است لذا باید زنها خیلی بکوشند تا تحصیل فضائل عالم انسانی نمایند در وحدت عالم انسانی بکوشند در نشر نفعات الهی بکوشند سبب ایمان نفوس شوند سبب دخول نفوس در ملکوت الله گردند...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۶۴-۱۶۶)



عبدالبهاء در ضیافت شام در نیویورک

بازگشت از غرب و سال‌های جنگ جهانی اول

وقتی سفرهای سه‌ساله عبدالبهاء پایان یافت و او بار دیگر به حیفا بازگشت، وقوع جنگی بزرگ را نزدیک می‌دانست، جنگی که در اروپا هشدارش را داده بود. وی دست روی دست نگذاشت تا هیولای جنگ زندگی مردمان سرزمین‌های نزدیکش را نابود کند. اگرچه نمی‌توانست از وقوع آن جنگ خانمان‌برانداز پیشگیری کند، می‌توانست تا جایی که از دستش برمی‌آید از عوارض آن بر بیچارگان شام و فلسطین بکاهد. دست‌به‌کار شد و با کمک گروهی از دوستدارانش به کشاورزی پرداخت و مقدار قابل توجهی غلات ذخیره کرد. روزی که جنگ آغاز شد راه‌های ارتباطی بسته شده بود، اما او توانست با توزیع همان مقدار غله ذخیره‌شده جان اهالی را از گرسنگی نجات دهد.

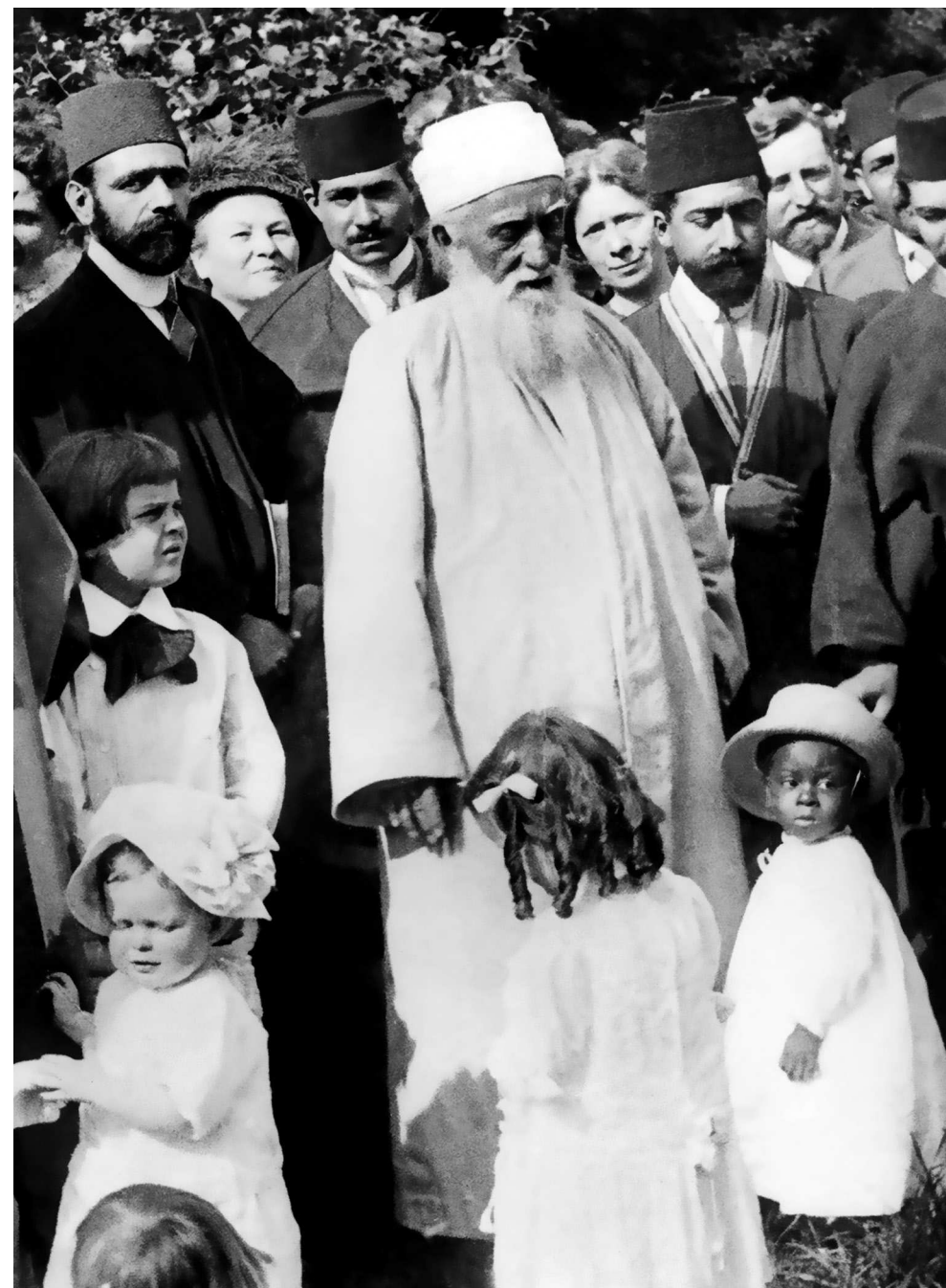
وی پس از پایان جنگ نیز به وسیله نامه‌نگاری با انجمن‌ها و شخصیت‌های صلح‌دوست جهان بازهم به نشر اندیشه‌های صلح‌خواهانه‌اش پرداخت. جنگ جهانی گذشته را عبرتی برای پیش‌گیری از جنگ آینده دانست و توصیه‌ها و پیشنهادهايش را برای جمعیت صلح‌لاهی فرستاد و بار دیگر به وقوع جنگی بزرگ‌تر و خانمان‌سوزتر در آینده هشدار داد. وی بذر کینه و نفرت شکست‌خورده‌گان جنگ اول را در معاهده صلح ورسای دید، نفرتی که می‌توانست سال‌های آینده زمینه‌ساز جنگی دیگر شود. در نامه‌ای خطاب به احمد یزدانی، که واسطه ارتباط عبدالبهاء با انجمن صلح‌لاهی و برخی انجمن‌های بین‌المللی دیگر بود، نوشت:

... مجلس لاهای پیش از حرب رئیسش امپراطور روس بود و اعضایش اعظم رجال با وجود این مانع ازین حرب مهیب نگشت حال چگونه خواهد شد زیرا در مستقبل حربی شدیدتر یقیناً واقع گردد قطعاً درین شبیه نیست مجلس لاهای چه چاره خواهد کرد...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۲۲۸)^۴

عبدالبهاء، برخلاف اندیشمندان سکولار که دین را به هر صورت و شکلی باعث جنگ می‌دانند، آن را برای ایجاد صلح و وحدت عالم انسانی لازم می‌داند و نبودش را باعث هرج و مرج می‌شمرد، ولی نه دینی که بیشتر مردم و دانشمندان علوم اجتماعی می‌شناسند، بلکه دینی براساس تحقیق و تفکر و تطبیق با علم و عقل. وی خطاب به «جمعیت صلح‌لاهی» چنین می‌گوید:

... و از جمله تعالیم بهاء‌الله اینکه دین حصن حصین است اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد هرج و مرج رخ دهد و بکلی انتظام امور مختل شود زیرا در عالم انسانی دو رادعست که از



ارتکاب رذائل حفظ مینماید یک رادع قانونست که مجرم را عذاب و عقاب مینماید ولی قانون رادع از جرم مشهود است رادع از جرم مخفی نیست و اما رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت مینماید و تهذیب اخلاق میکند و مجبور بر فضائل مینماید و اعظم جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی میکند اما مقصد از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی اساس ادیان الهی است نه تقلید بشری...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۲۲۷) ۵

گوهر سخن عبدالبهاء همین تفاوت دین حقیقی و تحقیقی با دین داری رایج و تقلیدی است که در همهٔ تحلیل‌های فلاسفه و دانشمندان علوم اجتماعی هدف و موضوع نقد دین قرار می‌گیرد. فلاسفه و دانشمندان دینی جز همین اوهام و تقلیدی که در دست پیروان ادیان و بر قلم و زبان علما و رهبران جوامع دینی است نمی‌شناسند. در نتیجه، به‌درستی آن را باعث نفاق و اختلاف و جنگ و ستیز و دشمنی با علم و عقل می‌دانند. اما اشتباه ایشان این است که میان دین حقیقی و تحقیقی با این دین داری تقلیدی تمیز قائل نمی‌شوند.

درگذشت عبدالبهاء

عبدالبهاء در تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ برابر با ۷ آذر ۱۳۰۰ این جهان را ترک کرد. از سه روز پیش از درگذشتش دچار تب شد. همان روزها مراسم ازدواج یکی از خادمانش به نام خسرو را برگزار کرد. ساعت یک بامداد آن شب به اصرار اعضای خانواده‌اش یک فنجان شیر میل می‌کند، ولی نیم ساعت بعد، درحالی که در ناحیهٔ سینه‌اش احساس درد می‌نماید، جسم خستهٔ خویش را وامی‌گذارد و به عالم ملکوت صعود می‌کند تا به پدر و مادر بزرگوارش پیوندد. نیازی به گفتن نیست که این واقعه چه اندازه برای همسر و خواهرش و فرزندان و نوه‌هایش دردناک بود. تصویر جهان بدون حضور عبدالبهاء در ذهن هیچ‌یک نمی‌آمد. نوهٔ ارشدش، شوقی افندی، در آکسفورد مشغول تحصیل بود و فردای صعود پدر بزرگش، با تلگرافی از طرف خواهر عبدالبهاء، از این واقعه باخبر شد. هیچ‌کس به‌اندازهٔ او از این فقدان و فرقت آسیب روحی ندید.

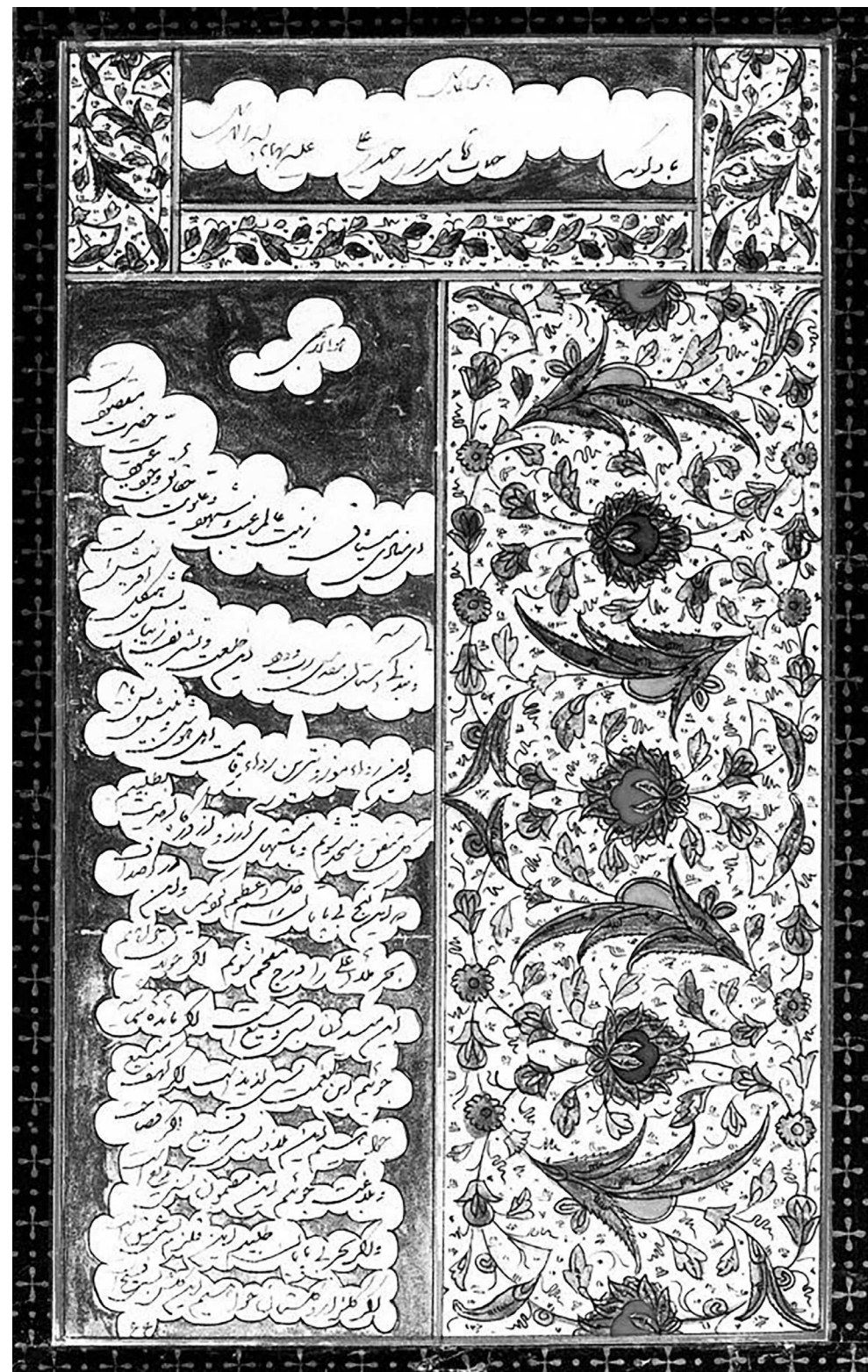
در مراسم تشییع و خاک‌سپاری‌اش در ساختمان «مقام اعلی»، که آرامگاه باب بود، بزرگان فلسطین و مصر و شام حضور یافتند. نمایندگان هر سه دیانت بزرگ یهود، مسیحی و اسلام در رثای او سخنانی زیبا و تأثیرگذار ادا کردند که در تاریخ ثبت شده است. روزنامه‌نگاران در روزنامه‌ها و نشریات خود به این واقعه پرداختند. هربرت ساموئل، حاکم عالی فلسطین، و ژنرال سورتس و مفتی شیخ اسعد برای ادای احترام به صندوق حامل پیکر عبدالبهاء آمدند و با احترام و پای پیاده در عقب تابوت حرکت می‌کردند. نمایندگان کنسولگری‌های مختلف نیز برای ادای احترام آمده بودند. حاضران در چهارده صف پیکر عبدالبهاء را تا کوه کرمل مشایعت کردند. هر صف به گروهی از حاضران اختصاص داشت که در بین آن‌ها سربازان، کشیش‌ها و رؤسای دینی مسلمانان و شاگردان مدارس دینی مسیحی و مسلمان و قاریان قرآن، تاجران و کاسبان حیفا و اعضای خانوادهٔ عبدالبهاء حضور داشتند. هنگامی که به محل دفن رسیدند، همه دور تابوت وی حلقه زدند. نخست یک جوان سخنرانی مؤثری کرد و سپس نوبت به ابراهیم نصار رسید و پس از او مفتی خطابهٔ مفصل و مؤثری ایراد نمود. نمایندهٔ جامعهٔ یهودیان به زبان فرانسه نطق شیوایی کرد. کشیش اعظم مسیحیان و یکی از آخوندهای مسلمان هم سخنرانی کردند. همچنین شیخ اسعد شقیر، از نمایندگان مجلس دولتی در اسلامبول، خطابه‌ای ایراد کرد و سپس بستاقی به تابوت عبدالبهاء تعظیم نمود و همانند دوران حیات عبدالبهاء او را «مولای من» خطاب کرد و قصیده‌اش را خواند که بعداً در روزنامهٔ نصیر نیز منتشر شد. دکتر کروگ عکس‌های زیادی از مراسم گرفته است. در این مراسم عده‌ای از بهائیان غربی، مانند کرتس کلسی، جان و لوییزا بوش و عده‌ای دیگر، نیز حضور داشتند. بهائیان شهرهای عدسیه، ابوسنان، بیروت، یافا و قدس نیز خود را به حیفا رسانده بودند.

در روز تشییع پیکر عبدالبهاء همه حیفاً تعطیل بود، چه مغازه‌های غیربهائیان و چه مدارس و ادارات دولتی. نشریات محلی گزارش‌های مفصلی از این مراسم تشییع چندهزار نفری و باشکوه منتشر کردند، ولی در زادگاه عبدالبهاء این رویداد هیچ انعکاس خاصی نداشت؛ نه مردم عادی متوجه این واقعه شدند و نه روشنفکران و ادیبان و تاریخ‌نویسان به آن توجهی نشان دادند (یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء، صص ۶۰۵-۶۱۳).

عبدالبهاء در وصیت‌نامه‌اش، که به الواح و صایا معروف است و در سه نوبت نگاشته شده است، علاوه بر تعیین شوقی افندی به عنوان جانشین و ولی امرالله حدود اختیارات وی را صراحتاً بیان کرده است. همچنین نحوه انتخاب بالاترین نهاد تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری و داوری جامعه جهانی بهائی را تعیین کرد، نهادی که آن زمان به «بیت‌العدل عمومی» معروف بود و امروزه به نام «بیت‌العدل اعظم» خوانده می‌شود و عالی‌ترین مرجع اداره جامعه جهانی بهائی است. بدین ترتیب، عبدالبهاء نیز همچون پدرش، بهاء‌الله، با نوشتن وصیت‌نامه به خط و مهر خویش تکلیف امور جامعه پیروان آیین بهائی را دقیقاً مشخص کرد تا بهانه‌ای برای انشقاق و تفرقه نماند و آیینی که پرچم‌دار وحدت عالم انسانی است خود برخوردار از وحدت بماند.



مراسم خاکسپاری عبدالبهاء در حیفنا



دست‌خط عبدالبهاء

پیکر عبدالبهاء موقتاً در جوار آرامگاه باب قرار داده شد تا بعداً، در زمان مناسب، به بنای مخصوص خود منتقل شود. جامعهٔ بهائی پیش از سال ۲۰۲۱، که یک سده از صعود عبدالبهاء می‌گذشت، بنای آرامگاه عبدالبهاء را آغاز کرد تا پس از اتمام ساختمان، صندوق حاوی پیکر او به مکان جدید منتقل شود.

داستان عبدالبهاء با درگذشت او پایان نمی‌پذیرد. تا جهان هست، اثرات اقدامات و تلاش‌های او برای پاشیدن بذر صلح و دوستی و نجات جهان از جنگ به یادگار می‌ماند. روزی میوه‌های خوش‌بو و خوش‌رنگ و خوش‌مزۀ درختی که عبدالبهاء کاشت و پرورد کام همهٔ انسان‌های روی زمین را شیرین خواهد ساخت. در آن روز بهترین احترام‌های جامعهٔ جهانی نثار روح عبدالبهاء خواهد شد. عبدالبهاء برای جامعهٔ بشری در شرق و غرب و با هر باور دینی و غیردینی میراثی به جا گذاشته است که هنوز به‌درستی شناخته و معرفی نشده است. عبدالبهاء کوشید در نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود، در هر جا و هر زمان، اندیشه‌های انسان‌دوستانه و صلح‌جویانهٔ خویش را همچون تحفه‌ای به مخاطبان خویش ارائه کند. برایش دارا و ندار، اهل علم و بی‌بهره از علم، و فرمانروا و رعیت، فرقی نداشت. برای همه، از شاه و صدراعظم ایران گرفته تا فیلسوف و حکیم غربی، از روحانیان اسلام تا کشیش مسیحی و خاخام یهودی، فروتنانه از دنیایی گفت که در آن همه می‌توانند با هم زندگی کنند و در عین احترام به تفاوت‌های یکدیگر به اتحاد برسند.

درآمدی بر معرفی آثار عبدالبهاء

مجموعهٔ آثار عبدالبهاء از نظر شکل آفرینش آن‌ها در دو دستهٔ کلی قرار می‌گیرد: دستهٔ نخست آثار وی را کتاب‌ها و رساله‌هایی تشکیل می‌دهد که او خود نوشته یا نامه‌هایی که به قلم خودش تحریر شده است. دستهٔ دیگر آثاری است که آن‌ها را اساساً به‌صورت شفاهی ایراد کرده است و منشیان یا کسانی دیگر آن‌ها را یادداشت کرده‌اند و بعد از تدوین نهایی متن مکتوب را به نظر عبدالبهاء رسانده‌اند و وی پس از حک و اصلاح این متون اجازهٔ نشرشان را داده است.

در دستهٔ نخست آثاری چون *تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیاً*، *رسالهٔ مدنیه*، *رسالهٔ سیاسیة*، *مقالهٔ شخصیّ سیّاح*، *لوح پروفیسور فورل*، *الواح خطاب به جمعیت صلح لاهه*، *الواح وصایا* و بخشی از مجموعهٔ نامه‌های او قرار می‌گیرند که نامه‌های وی در چند جلد با عنوان *مکاتیب عبدالبهاء* منتشر شده است. در دستهٔ دوم نیز آثاری چون *تذکرةالوفاء*، *مفاوضات عبدالبهاء*، برخی از نامه‌های وی که توسط منشیان وی نوشته شده و مجموعهٔ سخنرانی‌های او در سفرهایش به مصر و اروپا و آمریکا قرار دارد. مجموعهٔ سخنرانی‌های او زیر عنوان *خطابات عبدالبهاء* منتشر شده است. همچنین برخی از سخنان عبدالبهاء در ضمن سفرنامه‌ای قرار گرفته است که میرزا محمود زرقانی با عنوان *بلایع‌الآثار* تدوین کرده است.

دسته‌بندی موضوعی آثار عبدالبهاء چندان آسان نیست، چون برخی آثار وی شامل چند موضوع متفاوت است. به‌عنوان مثال، *خطابات عبدالبهاء* شامل مباحث اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، فلسفی، کلامی و تاریخی است. همچنین *مفاوضات عبدالبهاء* نیز شامل مباحث تفسیری، کلامی، فلسفی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی است. در عین حال، اگر بخواهیم از موضوعاتی که بیشتر در آثار عبدالبهاء مطرح شده فهرستی ارائه کنیم، باید بگوییم که این آثار شامل موضوعاتی است مانند تفسیر کتاب‌های مقدس ادیان دیگر، فلسفه، کلام (الهیات)، دعا و مناجات، عرفان، اخلاق، سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت، مسائل اجتماعی، حقوق، شعر، موسیقی، تاریخ و خاطرات.

زبان این آثار بیشتر فارسی و عربی است و گاه در یک اثر از هر دو زبان بهره برده‌اند. معدودی از آثار هم به زبان ترکی استانبولی است. شیوهٔ کلام عبدالبهاء، به شهادت اهل فن و به‌خصوص خود این آثار که در دسترس اهل تحقیق است شیوا و تأثیرگذار است و به مناسبت موضوع و مخاطب از شیوه‌های متفاوتی بهره برده است. گاه به رساله‌نویسی اهل سیاست در دوران خود نظر داشته و گاه به تفسیر عرفانی رایج در میان اهل عرفان. در نوشته‌هایی به زبان فلاسفه سخن گفته و گاه به شرح خاطرات شخصی و شرح احوال دوستان پرداخته است. در

برخی نوشته‌هایش به صورت شخصی ناشناس به شرح مطلب پرداخته است و در برخی نیز کاملاً موضع اعتقادی خود را آشکار کرده است. هم برای مردم عادی و کم‌سواد یا بی‌سواد نوشته است و هم برای استادان دانشگاه و اشخاص متخصص در آن زمینه. در سخنرانی‌هایش هم هر دو دسته را مخاطب قرار داده است.

بررسی و تحلیل زبانی، ادبی و محتوایی آثار عبدالبهاء که شامل حدود صد جلد کتاب می‌شود کاری است که هنوز به‌طور شایسته انجام نشده است. امید است که اهل فن و کارشناسان زبان و ادبیات فارسی و عربی به این موضوع توجه کنند. برای شناخت هر صاحب اندیشه‌ای هیچ منبعی بهتر و مناسب‌تر از آثار به‌جامانده از او نیست. اگر بخواهیم اندیشه‌های عبدالبهاء را منصفانه و بی‌طرفانه تحلیل کنیم، چاره‌ای نداریم که به منابع دست‌اول آثار او مراجعه کنیم و این آثار را همچون آثار هر نویسنده و متفکر دیگری بررسی کنیم.

کتاب‌شناسی بخش نخست

بخش نخست: نگاهی به زندگی عبدالبهاء ۶۵

عبدالبهاء (۱۹۸۴) *خطابات حضرت عبدالبهاء*، ج ۱. لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار امری به لسان‌های فارسی و عربی.

عبدالبهاء (۱۹۸۴) *خطابات حضرت عبدالبهاء*، ج ۲. لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار امری به لسان‌های فارسی و عربی.

عبدالبهاء (۱۹۲۱) *مکاتیب عبدالبهاء*، ج ۳. مصر: فرج‌الله زکی الکردی (ناشر).

عبدالبهاء (بی‌تا) *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*، ج ۱. جمع‌آوری توسط دایرهٔ مطالعهٔ نصوص و الواح بیت‌العدل اعظم.

عبدالبهاء (بی‌تا) *منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء*، ج ۵. لانگنهاین: مؤسسهٔ مطبوعات بهائی. (از نسخهٔ الکترونیکی در سایت کتابخانهٔ آثار بهائی استفاده شده است.)

محمود زرقانی (بی‌تا) *بدایع الآثار* (سفرنامهٔ عبدالبهاء به اروپا و آمریکا)، ج ۱. آلمان: مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری.

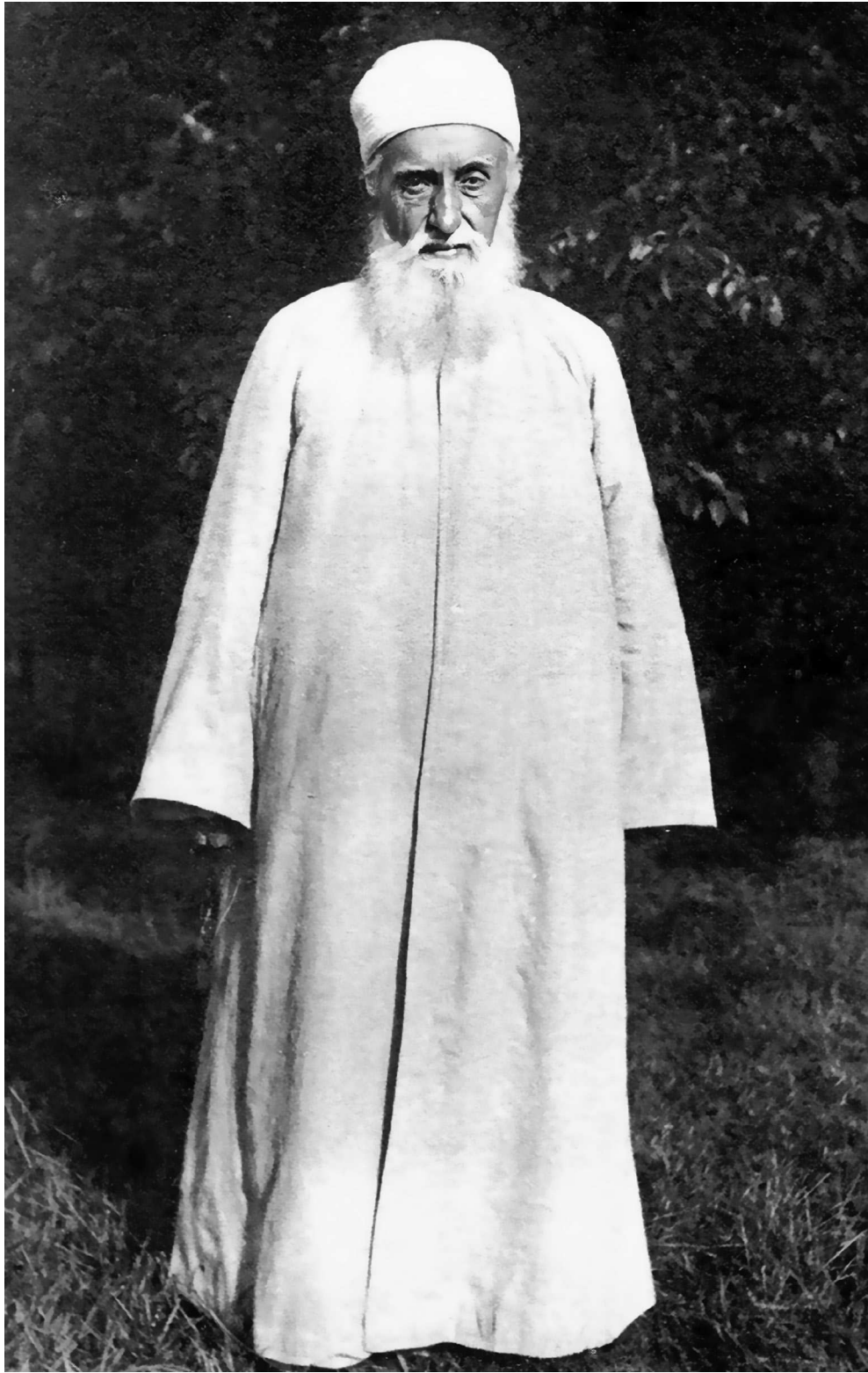
محمود زرقانی (۱۹۲۱) *بدایع الآثار* (سفرنامهٔ عبدالبهاء به اروپا و آمریکا)، ج ۲. هندوستان: انتشارات کریمی پریس، چاپ اول.

محمدعلی فیضی (۱۳۵۰ / ۱۲۸ بدیع) *حیات حضرت عبدالبهاء*. طهران: مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری.

هوشنگ محمودی (۱۳۵۲ / ۱۳۰ بدیع) *یادداشت‌هایی دربارهٔ حضرت عبدالبهاء*، ج ۱. طهران: مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری.

هوشنگ محمودی (۱۳۵۲ / ۱۳۰ بدیع) *یادداشت‌هایی دربارهٔ حضرت عبدالبهاء*، ج ۲. طهران: مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری.

بخش دوم
نگاه عبدالبهاء به ایران



دل‌بستگی عبدالبهاء به ایران و ایرانیان

عبدالبهاء در نامه‌ای به یکی از اهالی نور که او را «هموطن عبدالبهاء» خطاب می‌کند می‌نویسد که اگرچه زادگاهم طهران است و سال‌های زیادی آواره عراق و مدتی هم تبعید به سرزمین رومیلی بوده‌ام و چهل سال نیز زندانی عکا، با وجود این وطنم مازندران است، یعنی میانرود بلوک نور. به همین خاطر تو را هموطن خطاب نمایم. در پایان نیز می‌نویسد: ... در نهایت هر نامه چون نام مازندرانی قرائت شود سبب سرور و حبور گردد زیرا موطن اصلی خاندان جمال مبارک است و قلب، خواهان آنست که آن اقلیم، جنت‌النعیم گردد.

(اقلیم نور، صص ۱۷-۱۸)

دل‌بستگی عبدالبهاء به ایران و مسائل ایران فقط به مسائل سیاسی محدود نمی‌شد. او به تاریخ ایران باستان، اسطوره‌هایش، آداب و رسوم و آیین‌ها و جشن‌هایش، غذاها و طرز پوشش و هر جنبه مثبت فرهنگ ایران علاقه داشت. می‌گفت با اینکه همه عمرش را در غربت و دوری از ایران گذرانده و خاطرات دوری از زادگاهش دارد، به جزئیات آداب ایرانی پایبند است. در مهمان‌داری و پذیرایی، در آشپزی و پاسداشت اعیاد مهمی چون نوروز باستانی پافشاری داشت. در سفر به اروپا و آمریکا نیز این را گوشزد مخاطبان‌ش می‌کرد. پیام‌آور نهی و نفی تعصبات جاهلانه بود، اما مهر به میهن را تا زمانی که به جنگ و نزاع نینجامد می‌پسندید. از بزرگان دانش و ادب و فرهنگ ایران به نیکی یاد می‌کرد و آن‌ها را می‌ستود. از کوروش گرفته تا سعدی و حافظ را تحسین می‌کرد. از ویرانی و عقب‌ماندگی ایران و ایرانیان از کاروان تمدن دلگیر بود و امیدوار بود ایرانیان به خود آیند و قدر داشته‌های خود را بدانند و جنبشی پدید آورند تا این خاک تابناک گردد و یاران ایران در میدان دانش و هنر سرآمد روزگار شوند. به دوستدارانش در بحبوحه انقلاب‌ها می‌نوشت:

... عاقبت خواهید دانست ایران ویران گردد و دولت و ملت بنهایت مشقت افتد لکن ما ایرانرا روشن نمودیم و ایرانیانرا عزت ابدیه خواستیم هر چند ایران در بین دول الآن کم نام است ولی این امر عظیم عاقبت اهل ایرانرا سرور عالم امکان کند...

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۰۱)

وقتی یکی از دوستدارانش درباره نقل قولی از عبدالبهاء نامه‌ای نوشته بوده، به او چنین پاسخ می‌دهد تا سوءتفاهمی که رخ داده رفع شود:

... مرقوم نموده بودی که عبدالبهاء نگاهشته ایران بیمار و از طبیب بیزار و این تشنه از دریای

عذب فرات در کنار لهذا این آواره را چاره جز سفرِ فرنگ نه آنچه مرقوم نمودی صحیح است ولی مراد من این است که دولت و ملت ایران از عبدالبهاء در گریزند و اگر حاضر شوم در ستیزند و چون از این موهبت ممنوعم لهذا به سفر فرنگ مجبورم و الا نور حقیقت از افق ایران درخشید تیر آفاق در خطّه مبارکه طالع گردید و شاهد عشق در آن انجمن رخ برافروخت و آهنگ ملکوت ابهی از آن خطّه نوراء بلند شد هزاران عاشقان آشفته شدند و دل به دلبر دادند و به قربانگاه عشق شتافتند و جان و سر فدا نمودند هر بلائی کشیدند هر مصیبتی دیدند و هر بلایه‌ای تحمّل نمودند باوجود این صابر بودند شاکر بودند راضی بودند البتّه ایران تفوّق بر اقالیم دیگر دارد زیرا به این موهبت تخصیص یافته اما اقالیم سائر استفاضه از کشور ایران نموده و اقتباس انوار از آن اقطار کرده مقصود عبدالبهاء این نبوده که اهالی غرب استحقاق بیش از شرق دارند مقصود این بود که چون حرّیت افکار در ایران نایاب و ایران بیمار و اهل رتق و فتق از طیب بیزار لهذا چاره جز آهنگ به فرنگ نه...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۵، صص ۴۷-۴۸)

وقتی یکی از دانشمندان جوان ایرانی به نام «ذبیح بهروز»، که عضو مجمع لغوی مصر و مدرس زبان‌های باستانی ایران بود، به واسطهٔ یکی از بهائیان از عبدالبهاء گله کرده بود که پاسخ نامه‌هایش را نداده است عبدالبهاء پس از دلجویی از وی و دعوتش برای سفر به حیفا چنین پاسخش می‌دهد:

ای رفیق مهربان، نامه که بتاريخ ۲۲ آپریل ۱۹۱۹ از لندن مرقوم نموده بودی رسید ولی مکتوب پیش بجهت مغشوشی راه و عدم انتظام برید و وصول نیافت البتّه نسخه ثانی اشعار را ارسال دارید این آواره بنفوس عادی ایران تعلق تام دارم تا چه رسد بمثل شما که فی الحقیقه خدمت بایران بلکه بعموم عالم انسانی مینمائید بناء علیه بسیار مشتاق دیداریم هر وقت بخوشی و آسانی سفر میسر گردد تشریف آوردن شما البتّه از برای ما نهایت روح و ریحانست مرقوم نموده بودید که سبب عدم جواب بعضی گفتند که چون بفارسی مرقوم نموده بودید این بود و یا اینکه بدوستی ایران مشهور شده‌اید ملاحظه نمائید کلامی بی مغزتر از این میشود اوّل آنکه لسان این آواره فارسی است بالطبع هر فرسی لسان خویش را دوست میدارد و از این گذشته الواح بسیاری از حضرت بهاء‌الله در نهایت بلاغت بفارسی صرف موجود با وجود این چگونه لسان فارسی غیر مقبول و ثانی آنکه حضرت بهاء‌الله و حضرت باب هر دو ایرانی بودند و بیست هزار سی هزار ایرانی در این سبیل جانفشانی نمود و من نیز ایرانی هستم حتی با وجود اینکه شصت

سال است که از ایران خارج شده‌ام هنور راضی بآن نگشته‌ام که عادات جزئیّه ایرانی ترک شود بهائیان ایران را میپرستند نه همین حرف میزنند شما نظر بعمل کنید چه کار بقول دارید هزار خروار قول از غیرت و حمیت و مروّت و حمایت و فتوّت بیک فلس نیرزد لکن یک عمل جزئی بیک گنج روان ارزش دارد... براستی میگویم که من مشتاق دیدار تو هستم زیرا تو خدمت بایران و ایرانیان مینمائی و من از جمله ایرانیان هستم...

(مائدهٔ آسمانی، ج ۵، صص ۴۴-۴۵)

همین پاسخی که به گلایه‌های دو فرد بهائی و غیربهائی داده است نشان می‌دهد که علاقهٔ وی به ایران تا چه حدی بوده و برای اثباتش چه دلایلی می‌آورد. این به‌جز کارهایی است که در عرصهٔ عمل برای جامعهٔ ایران آن زمان کرده است: تأسیس مؤسّسات تمدنی جدید، تشویق بهائیان ایرانی و غربی به تأسیس مدارس جدید برای پسران و دختران و نیز بیمارستان و درمانگاه و حمام‌های دارای دوش برای بالابردن سطح بهداشت عمومی.

یادآوری گذشته باشکوه تمدن و فرهنگ ایران

مهر عبدالبهاء به ایران و امیدش به آینده درخشان آن و افسوس‌هایی که برای ازدست دادن شکوه گذشته‌اش می‌خورد در یکی از نیایش‌های معروف وی دیده می‌شود که می‌گوید:

... روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر روپوش باد
بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خارزار چشمه شیرینش شورگشت و بزرگان نازینش آواره
و دربدر هر کشور دور پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک...

(یاران پارسی، ص ۷۴)

در رساله مدنیه از ایرانیان می‌خواهد کمی درباره گذشته ایران بیندیشند. به آن‌ها می‌گوید در گذشته کشور ایران مانند قلب عالم و چون شمع افروخته بین انجمن جهان روشن بود؛ عزت و سعادتش چون صبح صادق از افق هستی طالع بود و نور جهان‌افروز فرهنگش در مشرق و مغرب منتشر شد. آوازه جهانگیری تاج‌داران ایران حتی به گوش ساکنان قطب نیز رسیده بود و قدرت شاهنشاهش شاهان یونان و روم را خاضع و خاشع نموده بود. حکمت حکومتش دانایان بزرگ جهان را شگفت‌زده ساخت و قوانین سیاسی‌اش راهنمای کل شاهان جهان گشته بود. ملت ایران میان ملل عالم به‌عنوان جهانگیری ممتاز و به صفت ستایش‌شده تمدن و فرهنگ سرافراز بود. در همه جهان مرکز علوم و فنون مهم بود و سرچشمه صنایع و اختراعات بزرگ و معدن فضایل و خصلت‌های پسندیده انسانی شمرده می‌شد. دانش و هوش افراد این ملت حیرت‌بخش عقول جهانیان بود و آن‌ها به زیرکی و ذکاوت عموم این مردم غبطه می‌خوردند. عبدالبهاء از مردم ایران می‌پرسد که با این گذشته باشکوه حال چه شده که چنین از کاروان تمدن و فرهنگ و علم بشری دور مانده‌اند. از آن‌ها می‌خواهد که برخیزند و برای اصلاح این ناکامی‌ها و عقب‌ماندگی‌ها کوشش کنند.

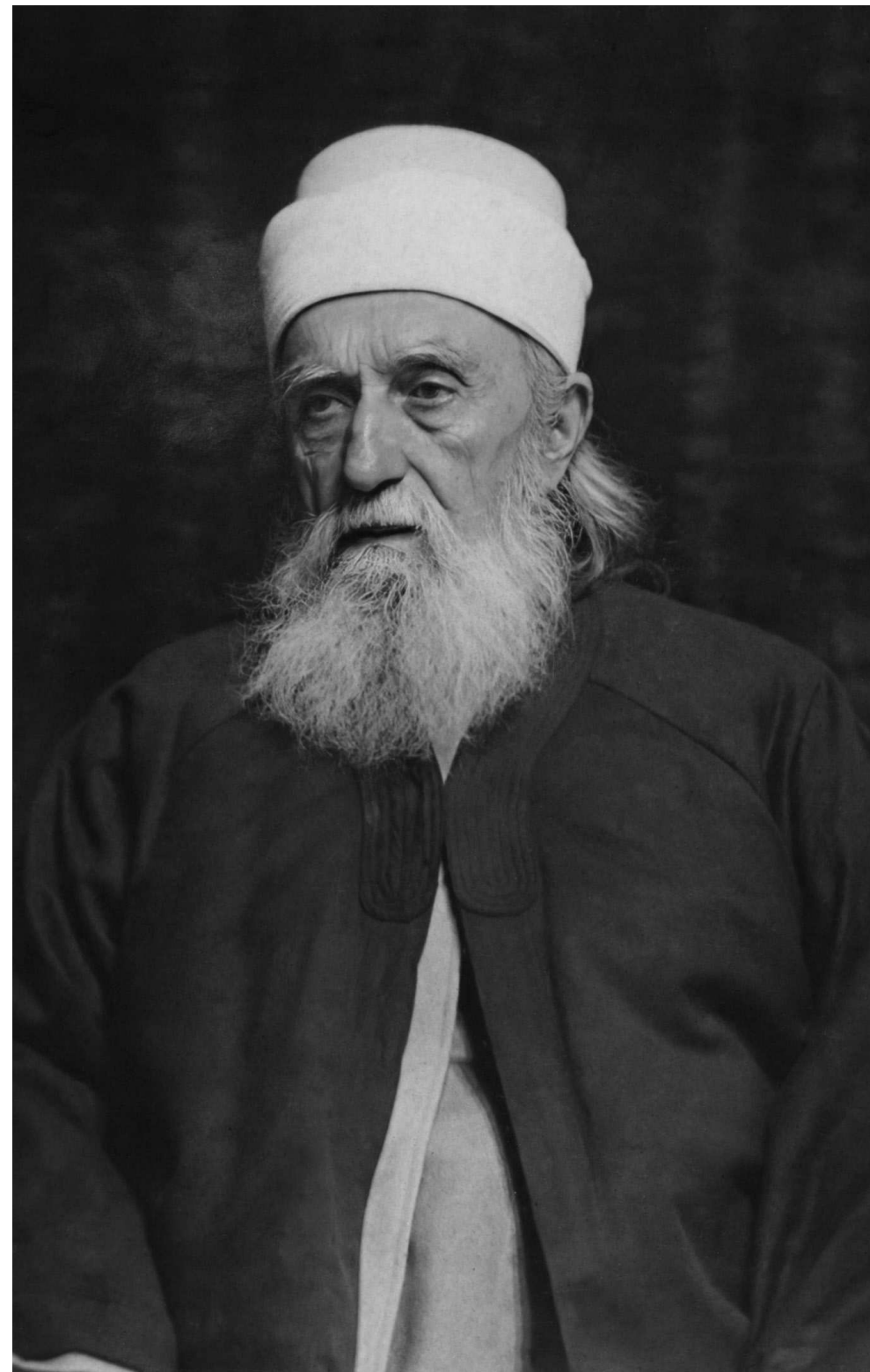
در خطابه‌ای که در مصر ایراد کرده به کسانی که زرتشت را پیامبر نمی‌دانند می‌گوید پیامبری زرتشت مثل آفتاب واضح و روشن است، برهانش آشکار است و دلیلش درخشان و حجتش کامل. سپس نقش و جایگاه زرتشت را در احیای ایران آن زمان برمی‌شمارد و می‌گوید:

... ایران را ظلمات ذل^۷ و هوان^۸ احاطه کرده بود در چنین وقتی حضرت زردشت ظاهر شد

ایران را روشن کرد و اهالی ایران را بیدار و هوشیار فرمود. بعد از آن که قوای ایران به تحلیل

۷. پست، خوارشدن، خواری

۸. خواری، ذلت



رفته بود و از هر جهت تدنی حاصل شده ایرانیان گمراه و ظلمت نادانی مستولی دوباره بتعالیم حضرت زردشت جانی تازه گرفت و رو بترقی گذاشت. تعالیم حضرت زردشت واضح است که تعالیم آسمانی است و نصایح و وصایای حضرت زردشت واضح است که الهی است. اگر حضرت زردشت ظاهر نمیشد ایران محو و نابود شده بود اگر تعالیم حضرت زردشت نبود ایرانیان بکلی بی نام و نشان شده بودند از فضائل عالم انسانی بکلی محروم میگشتند و از فیوضات ربّانیّه بکلی محجوب...

(خطابات عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۱)

توجه عبدالبهاء به گذشتهٔ ایران پیش از اسلام برآمده از گذشته‌گرایی احساسی یک ایرانی دوستدار وطنش نیست. او جست‌وجوی نیکی‌ها در میان همهٔ اقوام و ملل و پیروان ادیان و مکاتب را لازمهٔ تحقق وحدت عالم انسانی می‌داند. او به فرهنگ و تمدن ایران پس از اسلام و دستاوردهای علمی و فرهنگی و ادبی آن نیز توجه می‌کند. جست‌وجوی جنبه‌های پسندیده و شایستهٔ فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون انسان‌ها را با هم مهربان می‌کند و باعث پیوند دل‌های آنان می‌شود. پس این دل‌های به‌هم‌پیوسته‌اند که می‌توانند میهن‌دوستی را به جهان‌دوستی تبدیل کنند و، بی‌آنکه ذره‌ای از دوستی میهنشان بکاهند، آن را در پرتو عشق به همهٔ انسان‌ها تعالی بخشند.

نگاه نقادانه و دردمندانه به ایران زمانه‌اش

عبدالبهاء با توجه به این گذشتهٔ تابناک و ارزشمند است که با نگاه به حال‌وروز ایران و ایرانیان زمانهٔ خودش افسوس می‌خورد و رنج می‌کشد که چرا از آن‌همه شکوه و ارجمندی اثری و ثمری نمانده و ایران عزیزش ویران شده است. در نامه‌ای به یکی از بهائیان ولایت فارس می‌نویسد:

... ولایت فارس بلکه اقلیم ایران ویرانست. امناء عاقل و دانا باید تا حسن انتظام یابد. این

مریض طیب حاذق خواهد و این مملکت امیر ماهر جوید. حال تا این طوفان برپاست ایران ویرانست. از خدا خواهیم که طیب ماهری پیداگردد تا این بیمار را سبب شفای عاجل شود.

آن مملکت فی‌الحقیقه معرض مرض‌های بی‌پایانست، از هر جهت مضطرب. یک قوت ربّانی می‌خواهد که از عهده انتظام آن برآید. قوای بشریّه تا یک درجه تمشیت امور تواند ولی چون خلل از هر جهت حاصل گشت یک قوتی ربّانیّه و موهبتی رحمانیّه و عنایتی سبحانیّه لازم تا این خلل برطرف شود. لهذا ما دعا می‌کنیم که الطاف حضرت احدیت شامل گردد و این جسم مرده زنده شود و این ناتوان تواناگردد، چاره‌ای جز این نه...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، صص ۷۵–۷۶)

وی در جست‌وجوی درمانِ دردهای ایرانِ بیمار خود نیز به تشخیص برخی علل و عوامل

رنجوریِ جامعهٔ ایران می‌پردازد و چنین می‌گوید:

... مذاق ایرانیان بکلی تغییر کرده مشرب دینی نمانده و عاقبت مشارب ناشایسته نیز در ایران

تأثیر خواهد بخشید ولی مطمئن باشید که قوهٔ امر الله عاقبت غالب گردد و امواجی از این بحر بی‌پایان برخیزد و این کف‌ها را از دریا به صحرا اندازد...

(همان، ص ۲۹۷)

وی به همهٔ رویدادهای ایران آن زمان توجه می‌کرد و دردمندانه و دلسوزانه به همدلان خود

در عشق به ایران نظراتش را می‌گفت. در سفرنامهٔ اروپا در شرح دیدار جمعی از ایرانیان محترم در پاریس از قول عبدالبهاء و در نقد روش مشروطه‌خواهان چنین نقل شده است:

... انسان عاقل دفع فاسد بافسد نکند. ایرانی که بهیچوجه استعداد نداشت بعضی بخیال دفع

تعدی استقلال^۹ سبب مداخلهٔ دیگران گردیدند و عنوان بدست بهانه‌جویان دادند اقلّاً بایستی در

۹. در نوشته‌های عبدالبهاء دربارهٔ اوضاع سیاسی ایران و مشروطه‌خواهی منظور از «استقلال» «استبداد و خودکامگی» سیاسی و اجتماعی است.

... وانگهی شخصی که در خانهٔ خود مروج استقلالست و مانع آزادی، چگونه دیگران را بر مشروطه و آزادی تحریک می‌کند ندانستند که هرچند مشروطه خوبست ولی محرک را مقصد ترویج منافع شخصیّه است... حال دیگر جز بمدد غیبی و قوهٔ الهی امید نمی‌ماند... (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۰۵)

عبدالبهاء در دیدار دیگری با برخی شخصیت‌های سیاسی ایران در پاریس علت تیره‌روزی ایران آن زمان را چنین بیان می‌کند:

... ایران که در این اواخر دولتش دولت عظیمه‌ئی نبود. عثمانی به آن قوت و قدرت و تهیّهٔ عسکر و لشکر به بینید چگونه ذلیل و ضعیف شده‌اند. چرا از تأیید الهی بی‌نصیب گشتند و بخیالات شخصی و منافع ذاتی پرداختند...

(همان، ص ۱۹۹)

عبدالبهاء با وجود مشاهدهٔ تیره‌روزی‌های ایران و منفعت‌جویی‌ها و بی‌تدبیری طرف‌های درگیر در جریان نهضت مشروطه‌خواهی، به اصلاح و آبادی ایران امیدوار بود و برای آن راه‌وروش ارائه می‌کرد و می‌گفت:

... مقصد جسد متلاشی شده‌ئی مثل ایرانست که اگر مدد غیبی و قوهٔ الهی یابد تأیید و عون ملکوتی جوید احزاب متفرقهٔ متنوعه و نفوس مختلفهٔ متضاده بقوهٔ معنویه جمع گردند و بر آنچه سبب حیات و عزت ابدیه است متحد و متفق گردند حال ما باید در ترقی زراعی و صناعی و تجاری ایران بکوشیم ولو استقلال رفته باشد، ایران نمی‌رود و چون بتحسین اخلاق ملت پردازیم هر قسمی ترقی در آن هست...

(همان، ص ۱۰۵)

و همین گفته‌ها و نوشته‌های امیدبخش او به آیندهٔ روشن ایران است که به دل‌های ایران‌دوستان دردمند از حال خراب وطن آرامش می‌بخشد.

تواریخ ملل و ممالک متمدنه ملاحظه کنند مثل ملت و مملکت فرانسه که اول حکومت نظامی و قانونی قرار دادند تا ملت در تحت قانون استعداد ترقی حاصل نمایند بعد بمرور بامور سائره توجه کند ایرانی که سالها خراب بود و اهالی بکلی از قانون بیخبر و نفوس بی‌تجربه؛ چگونه ممکن است یکمرتبه بتوانند حکومت مشروطه را محافظه و ترویج نمایند...

(بدایع الآثار، ج ۲، صص ۱۰۴-۱۰۵)

عبدالبهاء بر این باور بود که برای ساختن ایران باید به روش گام‌به‌گام عمل نمود و مانند جامعهٔ فرانسه نخست ساختارهای قانونی را بنا نهاد تا مردم به‌تدریج با فضای آزادی قانونمند خوگیرند، نه آنکه بی‌محابا اساس نظم مستقر را - هرچند استبدادی و نامطلوب - ویران کرد و به‌جایش هیچ ساختار جایگزینی نداشت. در آمریکا دو نفر از اهالی طهران که برای شغل و کاری به آنجا آمده بودند به دیدار عبدالبهاء رفتند. وی خطاب به آن‌ها گفت:

... ایرانیان بدست خویش خانهٔ خود را خراب کردند بامید ساختن خانهٔ دیگر ولی حال در صحرا بی‌لانه و آشیانه مانده‌اند با آنکه نوشتیم و الفت دولت و ملت را مانند امتزاج شهوشیر خواستیم و غیر این را سبب مداخلهٔ دول متجاوره گفتیم و با وجود این باغرضان ما را متهم خواستند زیرا ما داخل در خون یکنفر ایرانی نشدیم...

(بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۰۴)

وی در نگاهی به اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در بحبوحهٔ مشروطه در نامه‌ای به تاریخ ۲ رجب ۱۳۳۷ (۱۳ فروردین ۱۲۹۸) چنین می‌نویسد:

... الحمد لله در این سالهای پرملالی که جمهور از بادهٔ غرور مست و مخمور و اهل ایران در دست احزاب مختلفه محکوم و بی‌شعور هر روز آشوب و فتنه‌ای هردم فتور و رخنه‌ای حزب انقلاب سبب اضطراب شد و گروه اتحاد، مورث اختلاف گشت حزب دیمقراط^۱ خودسرانه به استبداد برخاست و گروه اتفاق مورث شقاق شد علمای سوء ایران را ویران نمودند و سروران بی‌شعور هریک به سر کار آمدند عاقبت ذلیل و خوار شدند...

(یاران پارسی، ص ۲۴۷)

وی در ادامهٔ گفت‌وگویش با جمعی از ایرانیان در پاریس به ریشه‌یابی علت‌های شکست مشروطه به نقد خلیقیات و رفتار شخصی مشروطه‌خواهان پرداخت و گفت:

فردای درخشان ایران

علاقه عبدالبهاء به زادگاهش و نگاه حسرت‌بار او به گذشته باشکوه و ازدست‌رفته ایران و فرهنگ و تمدن ایرانی و همچنین نقد او به حال‌وروز ایران و ایرانیان زمانه‌اش پیش‌درآمدی بود بر آنچه او برای آینده ایران می‌خواست و می‌دید و می‌گفت:

... عنقریب شرق و غرب نعره یا بهاء‌الابهی بلند کند و جمیع اقلیم کشور ایران را تقدیس نماید و جمیع امم فارسیان را تمجید کنند زیرا شمس حقیقت از آن افق درخشید و ندای الهی از آن اقلیم بلند شد زهی عزت جاوید از برای آن بوم و بر و زهی سعادت شدید از برای اهل آن دیار اگر قدر بدانند و سمنند همت در این میدان برانند. چه بسیار که دولت پایدار بدر خانه آید و در بکوبد ولی صاحب خانه از نادانی آن مهمان را براند...

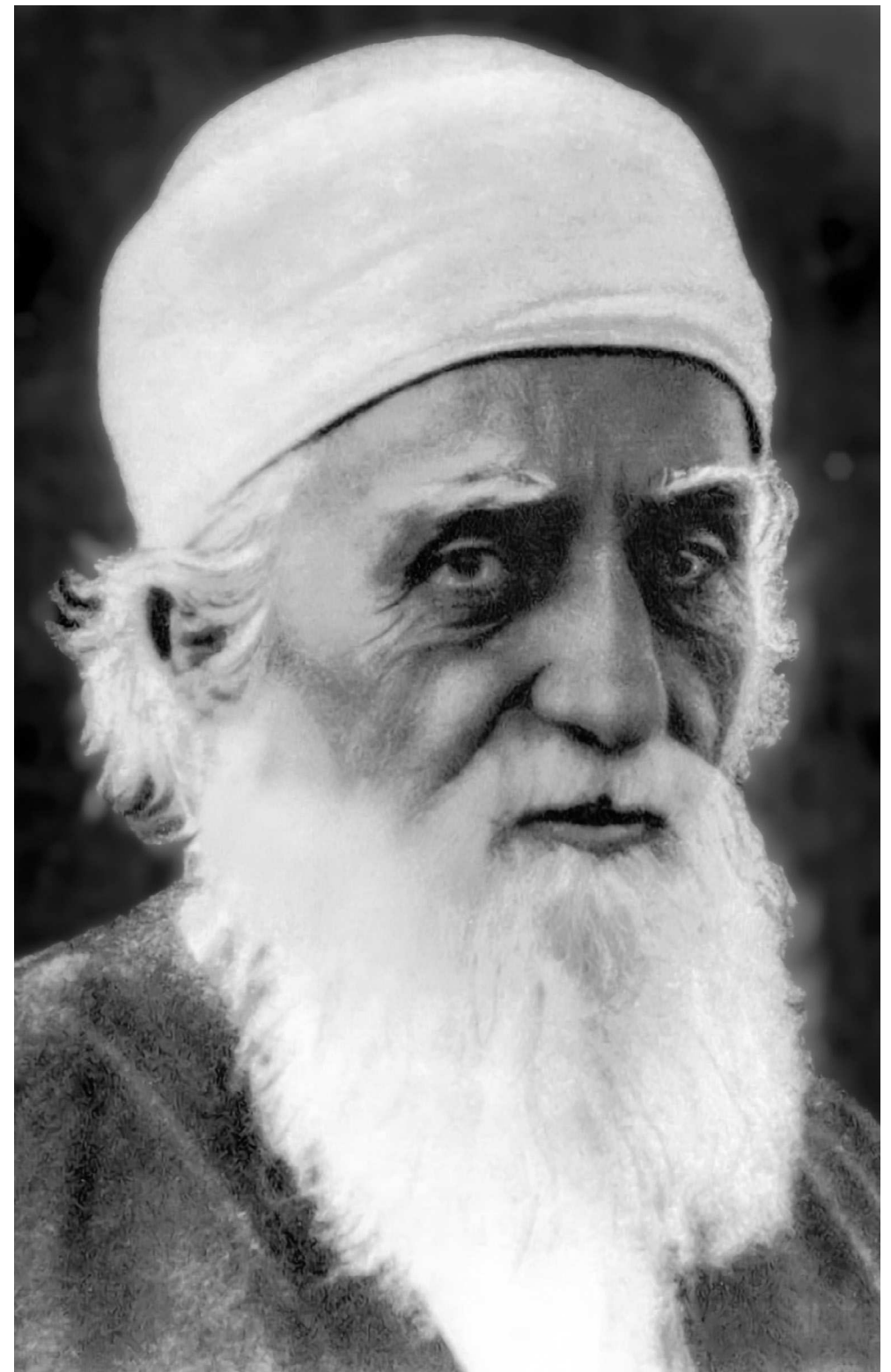
(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۹۰)

امید عبدالبهاء به روشنی آینده ایران در حد آرزویی بی‌پایه نیست، بلکه برای تحقق آن برنامه و راه‌حل نیز ارائه می‌کرد. وی با نوشتن رساله مدنیه این فعالیت را آغاز نمود و با نوشتن نامه‌ها و سخنرانی‌هایی خطاب به ایرانیان برجسته روزگارش آن را ادامه داد. در مرحله بعد نیز به عرصه عمل و اقدام گام نهاد و با تشویق بهائیان برخی برنامه‌های پیشنهادی خود را، که امکان آن فراهم بود، به اجرا گذاشت تا آن را محقق کند:

عنقریب برادرانتان از اروپ و امریک بایران خواهند آمد و تأسیس صنایع بدیعه و بنا و آثار مدنیّت و انواع کارخانه‌ها و ترویج تجارت و تکثیر فلاحت و تعمیر معارف خواهند نمود... خواهند آمد و خطه ایران را رشک جهان و غبطه اقلیم سائر خواهند نمود...

(مجموعه توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله، ۱۹۲۲ - ۱۹۲۶، ۲۱۷ ص)

او بهائیان ایران را به تأسیس مدارس پسرانه و دخترانه و بیمارستان و حمام‌های دوش‌دار تشویق می‌کرد و برای کمک به آن‌ها برخی بانوان تحصیل‌کرده آمریکایی را به ایران فرستاد. این اقدامات بسیار مؤثر بود و باعث شد مدارس زیادی در شهرهای بزرگ و کوچک ایران و یک بیمارستان در طهران تأسیس شود. با وجود همه این اقدامات در توسعه فرهنگی و بهداشتی جامعه ایران اواخر دوره قاجار، شاید مهم‌ترین کاری که عبدالبهاء برای تحقق فردای درخشان ایران کرد همانا تربیت ایرانیان بهائی با اصول و موازینی بود که بتوانند سازندگان فردای ایران باشند. وی به‌خوبی می‌دانست که برای سازندگی آینده ایران باید نیروی انسانی معتقد و مخلص و عاشق



در نامه‌ای خطاب به گروهی از بهائیان زرتشتی تبار نیز می‌نویسد:

ای یاران، مژده باد شما را که ایران به پرتو بخشش خداوند مهربان ترقی عظیم نماید و جنة النعیم گردد بلکه امید چنین است که در آینده غبطهٔ روی زمین شود و نفعهٔ مشکین ایران خاور و باختر را معطر نماید...

(یاران پارسی، ص ۲۱۰)

در دیدارش با برخی شخصیت‌های برجستهٔ ایرانی در روز چهارشنبه ۶ فروردین ۱۲۹۲ (۲۶ مارس ۱۹۱۳)، در ادامهٔ شرح علت‌های وضعیت ناگوار ایران، چنین امیدوارانه به آن‌ها نوید داد:

... امید است ایران هم سروسامانی یابد. صوت و صدائی پیدا کند و تأیید شدید جوید از قدرت الهی هیچ بعید نیست بتأیید او خارزار گلشن و گلزار گردد موری سلیمانی کند... با وجود همهٔ اینها چنین نمی‌ماند نه ذلت ایران باقی ماند و نه زینت و عزت پاریس زمانی آید که این شهر ویران شود مورث آلام و احزان گردد. شبهه‌ئی نیست که بر این منوال نماند. جمیع در تحت تغییر و تبدیلمند و در عروج و نزول... (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۹۹)

در همان نامهٔ سال ۱۲۹۸ دربارهٔ نیاز ایران به آرامش و آسایش و پیشرفت، نظریهٔ وحدت دولت و ملت را بار دیگر یادآور می‌شود. این همان نظریه‌ای است که امروزه به‌عنوان «سرمایهٔ اجتماعی» دولت‌ها از آن یاد می‌شود. عبدالبهاء در تبیین دیدگاه آیین بهائی دربارهٔ رابطهٔ میان دولت و ملت چنین می‌نویسد و هشدار می‌دهد:

... امیدوارم که به تأییدات ملکوت ابهی و مساعی حکیمانه و دلالت نفوس مهمه و معاونت اشخاص عظیمه روحی جدید در جسم ایران دمیده گردد انقلاب و اضطراب به سکون و اطمینان مبدل شود حال ایران محتاج حزب صلح و سلام و سکون و اطمینان است. قبل از حرب^{۱۱} از پیش مرقوم گردید یعنی به صریح عبارت به خط عبدالبهاء که دولت و ملت باید مانند شهد و شیر آمیخته گردند و آلا ایران ویران شود الی آخر چون مستمعی یافت نشد لهذا به جهت حصول اسباب ترقی ایران در ممالک دیگر سعی بلیغ و جهد جهید شد امیدوارم که اسباب راحت و آسایش به قدر امکان به جهت عموم ایرانیان حصول یابد...

(یاران پارسی، صص ۲۴۷-۲۴۸)

خدمت داشت، و گرنه در بر همان پاشنهٔ سودجویی و منافع شخصی خواهد چرخید. از جمله اهداف عبدالبهاء در این راه می‌توان به این‌ها اشاره کرد: پویایی و انسجام بهائیان در جماعت‌های محلی و تلاش برای حرکت به‌سوی آرمان‌های اخلاقی و اجتماعی آیین بهائی و ایجاد جوامعی متحد و هدفمند. وی در نامه‌ای از بهائیان می‌خواهد که در این زمینه تلاش کنند و چنین می‌نویسد: ... باید به نهایت همّت ثبات و استقامت نمود و در خیر دولت و ملت کوشید و اتحاد و اتفاق تام تأسیس کرد تا جمیع ایران حکم یک تن و یک جان یابند. اگر چنین وحدتی تأسیس گردد یقین بدانید که دلبر آمل شاهد انجمن شود و عزت ابدیهٔ ایران و ایرانیان جلوه نماید. ما شب و روز به دعا مشغول و در این گوشه بی‌توشه دست تضرع و ابتهاج گشوده از حضرت بی‌نیاز عون و عنایت طلبیم تا در صون حمایتش این ملت قدیمه محفوظ و مصون مانند...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶، ص ۴۰۵)

این افراد و جوامع همچون نیروی انسانی لازم برای ساختن آیندهٔ ایران و جهان از پيلهٔ خودخواهی و خودبینی درآمدند و همان‌طور که عبدالبهاء در رسالهٔ مدنیه علت عقب‌ماندگی جامعهٔ ایران را همین عارضهٔ اخلاقی دانسته، اظهار امیدواری کرده بود که اشخاصی پیدا شوند و از منافع فردی و خصوصی خویش چشم‌پوشند و به خدمت به ایران و ایرانیان قیام نمایند:

... ای خوشا حال نفسی که خیر ذاتی خود را فراموش نموده چون خاصان درگاه حق گوی همّت را در میدان منفعت جمهور افکند تا بعنایات الهیه و تأییدات صمداتیّه مؤید بر آن گردد که این ملت عظیمه را باوج عزت قدیمه رساند و این اقلیم پژمرده را بحیات طیبّه تازه و زنده نماید و چون بهار روحانی اشجار نفوس انسانی را بحلیهٔ اوراق و ازهار و اثمار سعادت مقدّسه سرسبز و خرّم نماید...

(رسالهٔ مدنیه، ص ۷۶)

وی خطاب به یکی از بهائیان ایران چنین امیدواری می‌دهد:

... ایران ویران است مشقت بسیار باید تحمل نمود بلکه انشاء الله اصلاحی در حال ایران جلوه نماید خدمات شما الآن مثل بذری است که دهقان در کشتزار افشانند فوراً انبات ممکن نه لهذا دهقان باید پر حوصله باشد ملال نیارد بکار خود پردازد البتّه روزی آید خرمن عیان آید...

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۷۳)

کتاب‌شناسی بخش دوم

عبدالبهاء (بی‌تا) خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳. لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار امری به لسان‌های فارسی و عربی.

عبدالبهاء (۱۳۸۴ / ۱۶۰ بدیع) رساله مدنیه. طهران: بی‌نا.

عبدالبهاء (۱۳۵۱ / ۱۲۹ بدیع) مائده آسمانی، ج ۵. گردآوری: عبدالحمید اشراق‌خاوری. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

عبدالبهاء (۱۹۲۱) مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳. مصر: فرج‌الله زکی الکردی (ناشر).

عبدالبهاء (۱۹۹۲ / ۱۴۹ بدیع) منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳. لانگنهاین: مؤسسه مطبوعات بهائی.

عبدالبهاء (بی‌تا) منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۵. لانگنهاین: مؤسسه مطبوعات بهائی.

عبدالبهاء (بی‌تا) منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۶. لانگنهاین: مؤسسه مطبوعات بهائی.

عبدالبهاء (۱۹۹۸ / ۱۵۵ بدیع) یاران پارسی. لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی.

شوقی ربانی (۱۳۵۱ / ۱۲۹ بدیع) مجموعه توفیعات مبارکه حضرت ولی‌امرالله، ۱۹۲۲-۱۹۲۶. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

محمود زرقانی (بی‌تا) بدایع‌الآثار (سفرنامه عبدالبهاء به اروپا و آمریکا)، ج ۱. آلمان: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

محمود زرقانی (۱۹۲۱) بدایع‌الآثار (سفرنامه عبدالبهاء به اروپا و آمریکا)، ج ۲. هندوستان: انتشارات کریمی پریس، چاپ اول.

محمدعلی ملک‌خسروی (۱۳۳۷ / ۱۱۵ بدیع) اقلیم نور. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

بخش سوم
گلچین نامه‌ها، سخنرانی‌ها و مناجات‌ها



توضیح

درگزینش و تدوین این مجموعه چند نکته را در نظر داشته‌ایم که یادآوری آن را برای خوانندگان عزیز لازم می‌دانیم:

در انتخاب هر نامه (لوح) یا سخنرانی (خطابه) کوشیده‌ایم محتوای آن به موضوعی خاص بیشتر مربوط باشد. درعین حال، چون هر نامه یا سخنرانی بنا به مقتضای حال و مخاطب نوشته و ایراد شده است و نه هدفی که ما داشته‌ایم، در برخی موارد همه مطالب مربوط به موضوع موردنظر ما نبوده است.

می‌خواستیم در این مجموعه هر اثر را به‌طور کامل ارائه کنیم، ولی در برخی موارد به‌علت اینکه ناشران مجموعه‌های مأخذ ما به تقطیع و تلخیص نامه‌ها دست زده بودند به‌ناچار ما هم نمی‌توانستیم رویه خود را مراعات کنیم. در برخی موارد نیز چون مطالب دیگر نامه یا سخنرانی خیلی طولانی بود ترجیح دادیم برای پرهیز از افزایش صفحات مجموعه آن موارد را حذف کنیم. در بعضی موارد برای برخی واژه‌ها و اصطلاحات و آیات قرآنی و امثال آن توضیح کوتاهی در پانویس آورده‌ایم. در این موارد نیز برای پرهیز از افزایش حجم کتاب به حداقل بسنده کرده‌ایم. انتخاب عنوان برای نامه‌ها کاملاً سلیقه‌تدوین‌کنندگان است و احتمال دارد که از نظر دیگران عناوین دیگری مناسب‌تر باشد. در انتخاب به موضوع اصلی و اهداف تهیه این مجموعه نگاه کرده‌ایم.

بنا به روش متعارف انتشارات بهائی در نقل آثار، هیچ‌گونه تغییری در رسم الخط و شیوه نگارش و نشانه‌گذاری آن‌ها نداده‌ایم. فقط سطر بندی را بنا به ضرورت به شکلی درآورده‌ایم که مناسب مجموعه حاضر باشد.

منبع ما نخست متون منتشره در سایت «کتابخانه آثار بهائی»^{۱۲} است و در مواردی که نسخه‌ای از متن موردنظرمان در آن سایت نبوده، از نسخه قدیم آن، سایت «کتابخانه مراجع و آثار بهائی» استفاده کرده‌ایم. در برخی موارد نیز از نسخه‌های چاپی یا پی‌دی‌اف آن‌ها بهره برده‌ایم.

صوت سلام عام

هو الله

این مسجون چهل ساله بعد از آزادی مدّت سه سال یعنی از سنه هزار و نهصد و ده تا نهایت سنه هزار و نهصد و سیزده در اقلیم اروپا و قاره وسیع امریکا سیر و سفر نمود و با وجود ضعف و ناتوانی شدید در جمیع شهرها در محافل عظمی و کنائس کبری نعره زنان نطق‌های مفصل کرد و آنچه که در الواح و تعالیم بهاءالله در مسئله جنگ و صلح بود انتشار داد. حضرت بهاءالله تقریباً پنجاه سال پیش تعالیمی انتشار فرمود و آهنگ صلح عمومی بلند کرد و در جمیع الواح و رسائل بصریح عبارت از این وقایع حالیه خبر داد که عالم انسانی در خطر عظیم است و در استقبال حرب عمومی محتوم الوقوع زیرا موادّ ملتبهه در خزائن جهنّمیه اروپا بشراهِ ئی منفجر خواهد گشت. از جمله بالکان و لکان خواهد گردید و خریطه اروپا تغییر خواهد یافت لهذا عالم انسانی را دعوت به صلح عمومی فرمود و الواحی بملوک و سلاطین نگاشت و در آن الواح مضرات شدیده جنگ بیان فرمود و فوائد و منافع صلح عمومی آشکار کرد که حرب هادم بنیان انسانی است و انسان بنیان الهی صلح حیات مجسم است و حرب ممات مصوّر صلح روح الهی است جنگ نفثات شیطانی صلح نور آفاق است و جنگ ظلمت علی الاطلاق. جمیع انبیاء عظام و فلاسفه قداماء و کتب الهیه بشیر صلح و وفا بودند و نذیر جنگ و جفا. این است اساس الهی این است فیض آسمانی این است اساس شرایع الهی.

باری من در جمیع مجامع فریاد زدم که ای عقلای عالم و ای فلاسفه غرب و ای دانایان روی زمین ابر تاریکی در پی که افق انسانی را احاطه نماید و طوفان شدیدی در عقب که کشتی‌های حیات بشر را در هم شکند و سیل شدیدی عنقریب مدن و دیار اروپا را احاطه کند پس بیدار شوید بیدار شوید هشیار گردید هشیار گردید تا جمیع بنهایت همت برخیزیم و بعون و عنایت الهیه علم وحدت عالم انسانی برافرازیم و صلح عمومی ترویج کنیم تا عالم انسانی را از این خطر عظیم نجات دهیم. در امریک و اروپا نفوس مقدّسی ملاقات شد که در قضیه صلح عمومی همدم و همراز بودند و در عقیده وحدت عالم انسانی متفق و هم آواز. ولی افسوس که قلیل بودند و اعظم رجال راگمان چنان بود که تجهیز جیوش و تزئید قوای حربیه سبب حفظ صلح و سلام است و صراحتاً بیان شد که نه چنین است این جیوش جزّاره لابدّ روزی بمیدان آید و این موادّ ملتبهه لابدّ منفجر گردد و انفجار منوط بشراهِ ایست که بغتّه شعله به آفاق زند ولی از عدم اتّساع افکار و کوری ابصار این بیان اذعان نمیشد تا آنکه بغتّه شراهِ بالکان و لکان نمود در بدایت

حرب بالکان نفوس مهمه سؤال نمودند که آیا این حرب بالکان حرب عمومی است در جواب ذکر شد که منتهی بحرب عمومی گردد.

باری مقصود این است تقریباً پنجاه سال پیش حضرت بهاءالله تحذیر از این خطر عظیم فرمود هر چند مضرت جنگ پیش دانایان واضح و آشکار بود ولی حال نزد عموم واضح و معین گشت که حرب آفت عالم انسانی است و هادم بنیان الهی و سبب موت ابدی و مخرب مدائن معموره آتش جهانگیر و مصیبت کبری لهذا نعره و فریاد است که از هر طرف باوج اعلی میرسد و آه و فغان است که زلزله بارکان عالم انداخته است اقالیم معموره است که مطموره میگردد از ضجیح اطفال بی پدر است که چشم ها گریان است و از فریاد و وا ویلای زنان بیچاره است که دلها در سوز و گداز است و نعره و اسفا و وا ویلا است که از دلهای مادرها بلند است و آه و فغان است که از پدرهای سالخورده باوج آسمان میرسد عالم آفرینش از آسایش محروم است صدای توپ و تفنگ است که مانند رعد میرسد و مواد ملتبهه است که میدان جنگ را قبرستان جوانان نو رسیده مینماید آنچه گویم بدتر از آن است ای دول عالم رحمی بر عالم انسانی ای ملل عالم عطف نظری بر میادین حرب ای دانایان بشر از حال مظلومان تفقدی، ای فلاسفه غرب در این بلیه عظمی تعمقی ای سروران جهان در دفع این آفت تفکری ای نوع انسان در منع این درندگی تدبیری حال وقت آن است که علم صلح عمومی بر افزایش و این سیل عظیم را که آفت کبری است مقاومت نمائید هر چند این مسجون چهل سال در حبس استبداد بود ولی هیچوقت مثل این ایام متأثر و متحسر نبوده روح در سوز و گداز است و قلب در نهایت اسف و التهاب چشم گریان است و جگر سوزان بگریید و بنالید و بشتابید تا آبی بر این آتش پر شعله بزیند بلکه بهمت شما این نائره جهانسوز خاموش گردد.

ای خداوند بفریاد بیچارگان برس ای پاک یزدان بر این اطفال یتیم رحم فرما ای خداوند بی نیاز این سیل شدید را قطع کن ای خالق جهانیان این آتش افروخته را خاموش کن ای دادرس بفریاد یتیمان برس ای داور حقیقی مادران جگر خون را تسلی ده ای رحمن رحیم بر چشم گریان و دل سوزان پدران رحم نما این طوفان را ساکن کن و این جنگ جهانگیر را بصلح و آشتی مبدل فرما توئی مقتدر و توانا و توئی بینا و شنوا. عبدالبهاء عباس

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۴۳-۴۵)

تعلیم و تربیت

نامه ۱: تأثیر آموزش و پرورش

هو الله

ای احبای الهی و اماء رحمانی جمهور عقلاء بر آنند که تفاوت عقول و آراء از تفاوت تربیت و تعلیم آداب است یعنی عقول در اصل متساوی است ولی تربیت و تعلیم آداب سبب گردد که عقول متفاوت شود و ادراکات متباین و این تفاوت در فطرت نیست بلکه در تربیت و تعلیم است و امتیاز ذاتی از برای نفسی نیست لهذا نوع بشر عموماً استعداد وصول باعلی المقامات دارند و برهان بر این اقامه نمایند که اهالی مملکتی نظیر افریقا جمیع مانند وحوش ضاریه و حیوانات بریه بی عقل و دانشند و کل متوحش یک نفس دانا و متمدن در ما بین آنان موجود نه و بعکس آن ملاحظه مینمایند که ممالک متمدنه جمیع اهالی در نهایت آداب و حسن اطوار و تعاون و تعاضد و حدت ادراک و عقل سلیم هستند الا معدودی قلیل پس معلوم و محقق شد که علو و دنو عقول و ادراکات از تربیت و تعلیم و عدم آنست شاخ کج بتربیت راست شود و میوه بری جنگلی ثمر بستانی شود و شخص نادان بتعلیم دانا گردد و عالم توحش بفیض مربی دانا جهان تمدن گردد علی بطبابت شفا یابد و فقیر بتعلم فن تجارت غنی شود و تابع بسبب کسب کمالات متبوع عظیم گردد و شخص ذلیل بتربیت مربی از حضیض خمول باوج رفیع رسد. این است برهان آنان انبیا نیز تصدیق این رای را میفرمایند که تربیت نهایت تأثیر در بشر دارد ولی میفرمایند عقول و ادراکات در اصل فطرت نیز متفاوت است و این امر بدیهی است قابل انکار نه چنانکه ملاحظه مینمائیم اطفالی هم سن و هم وطن و هم جنس بلکه از یک خاندان در تحت تربیت یک شخص پرورش یابند با وجود این عقول و ادراکاتشان متفاوت یکی ترقی سریع نماید و یکی پرتو تعلیم بطیء گیرد و یکی در نهایت درجه تدنی ماند خزف هر چه تربیت شود لؤلؤ لالا نگرده و سنگ سیاه گوهر جهان تاب نشود و حنظل و زقوم بتعلیم و تربیت شجره مبارکه نگرده یعنی تربیت گوهر انسانی را تبدیل نکند و لکن تأثیر کلی نماید و بقوه نافذه آنچه در حقیقت انسان از کمالات و استعداد مندمج و مندرج بعرضه ظهور آرد تربیت دهقان حبه را خرمن کند و همت باغبان دانه را درخت کهن نماید لطف ادیب اطفال دبستان را باوج رفیع رساند و عنایت مربی کودک حقیر را بر سریر اثر نشانند پس واضح و مبرهن گردید که عقول در اصل فطرت متفاوت است و تربیت را نیز حکمی عظیم و تأثیری شدید اگر مربی نباشد جمیع نفوس وحوش مانند و اگر معلم نباشد اطفال کل مانند حشرات گردند این است که در کتاب الهی در

نامه ۲: نظم در آموزش کودکان

هو الله

ای یار قدیم ای ثابت بر پیمان... اَس اساس سیئات نادانی و جهالت است لهذا باید باسباب بصیرت و دانائی تشبث نمود و تعلیم اخلاق کرد و روشنی بافاق داد تا در دبستان انسانی تخلق باخلاق روحانی نمایند و یقین کنند که هیچ جحیم و سعیری بدتر از خلق و خوی سقیم نه و هیچ جهنم و عذابی کثیف‌تر از صفات موجب عتاب نیست تا تربیت بدرجه ئی رسد که قطع حلقوم گواراتر از کذب مشئوم شود و زخم سیف و سنان آسان‌تر از غضب و بهتان گردد آتش غیرت بر افروزد و خرمن هوا و هوس بسوزد هر یک از یاران الهی رخس باخلاق رحمانی چون مه تابان بدرخشد و نسبتشان باستان الهی حقیقی گردد نه مجاز اساس بنیان شود نه طراز ایوان. لهذا باید مکتب اطفال بنهایت انتظام باشد تعلیم و تعلّم محکم گردد و تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود تا در صغر سن در حقیقت اطفال تأسیس الهی شود و بنیان رحمانی بنیاد گردد. این مسئله تعلیم و تهذیب و تعدیل و تشویق و تحریص را بسیار مهم شمرد که از اس اساس الهی است که بلکه انشاءالله از دبستانهای الهی اطفال نورانی باشرف کمالات انسانی مبعوث گردند و سبب نورانیت ایران بلکه عموم امکان شوند. تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را مینمایند تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند نمیشود اگر الیوم اندکی منتبه گردد بعد از ایامی معدود فراموش کند و بر حالتی که معتاد و خوی نموده راجع شود پس باید از طفولیت این اساس متین را بنهند زیرا تا شاخ تازه و تراست بکمال سهولت و آسانی مستقیم و راست گردد مقصود اینست که اس اساس الهی اخلاق رحمانی است که زینت حقیقت انسانی است و علم و دانش است که سبب ترقی عالم بشریت است در این قضیه باید احبای الهی نهایت اهمّیت و غیرترا مبذول دارند دیگر آنکه جمیع یاران الهی را تکبیر ابداع ابهی در کمال اشتیاق از قبل عبدالبهاء برسان تعلیمات مکتب اطفال مفصل است و حال فرصت میسر نیست لهذا مختصر جزئی تعلیم مرقوم میگردد اول تربیت آداب و تربیت باخلاق و تعدیل صفات و تشویق بر اکتساب کمالات و تحریص بر تمسک بدین الله و ثبوت بر شریعة الله و اطاعت و انقیاد تام بحکومت عادلّه و صداقت و امانت بسریر سلطنت حاضرّه و خیرخواهی عموم اهل عالم و مهربانی باکل اسم و تعلّم فنون مفیده و السن اجنبیه و حسن سلوک و مداومت ادعیه خیریه در حق ملوک و مملوک و اجتناب از قرائت کتب

این دور بدیع تعلیم و تربیت امر اجباریست نه اختیاری یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت همّت تعلیم و تربیت نمایند و از پستان عرفان شیر دهند و در آغوش علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در این خصوص قصور کنند در نزد ربّ غیور مأخوذ و مذموم و مدحورند و این گناهی است غیر مغفور زیرا آن طفل بیچاره را آواره صحرای جهالت کنند و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند مادام الحیات طفل مظلوم اسیر جهل و غرور و نادان و بی‌شعور ماند و البته اگر در سنّ کودکی از این جهان رحلت نماید بهتر و خوش‌تر است در اینمقام موت بهتر از حیات و هلاکت بهتر از نجات و عدم خوشتر از وجود و قبر بهتر از قصر و تنگنای گور مطمور بهتر از بیت معمور زیرا در نزد خلق خوار و ذلیل و در نزد حقّ سقیم و علیل و در محافل خجل و شرمسار و در میدان امتحان مغلوب و مذموم صغار و کبار این چه بدبختی است و این چه ذلت ابدی است پس باید احبای الهی و اماء رحمانی بجان و دل اطفال را تربیت نمایند و در دبستان فضل و کمال تعلیم فرمایند در اینخصوص ابدأ فتور نکنند و قصور نخواهند البته طفل را اگر بکشند بهتر از این است که جاهل بگذارند زیرا طفل معصوم گرفتار نقائص گوناگون گردد و در نزد حقّ مؤاخذ و مستؤل و در نزد خلق مذموم و مردود. این چه گناهست و این چه اشتباه اول تکلیف یاران الهی و اماء رحمانی آن است که بای وجه کان در تربیت و تعلیم اطفال از ذکور و اناث کوشند و دختران مانند پسرانند ابدأ فرقی نیست جهل هر دو مذموم و نادانی هر دو نوع مبعوض و «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» در حق هر دو قسم امر محتوم اگر بدیده حقیقت نظر گردد تربیت و تعلیم دختران لازم‌تر از پسران است زیرا این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند و اول مربی طفل مادر است زیرا طفل مانند شاخه سبز و تر هر طور تربیت شود نشو و نما نماید اگر تربیت راست گردد راست شود و اگر کج کج شود و تا نهایت عمر بر آن منهج سلوک نماید. پس ثابت و مبرهن شد که دختر بی تعلیم و تربیت چون مادر گردد سبب محرومی و جهل و نادانی و عدم تربیت اطفالی کثیر شود ای یاران الهی و اماء رحمان تعلیم و تعلّم بنصّ قاطع جمال مبارک فرض است هر کس قصور نماید از موهبت کبری محروم ماند زنهار زنهار اگر فتور نمائید البته بجان بکوشید که اطفال خویش را علی‌الخصوص دخترانرا تعلیم و تربیت نمائید و هیچ عذری در اینمقام مقبول نه تا عزّت ابدیه و علویّت سرمدیه در انجمن اهل بها مانند شمس ضحی جلوه و طلوع نماید و قلب عبدالبهاء مسرور و ممنون شود و علیکم بهاء الأبھی ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۳۰-۳۳۵)

نامه ۳: روش آموزش به کودکان

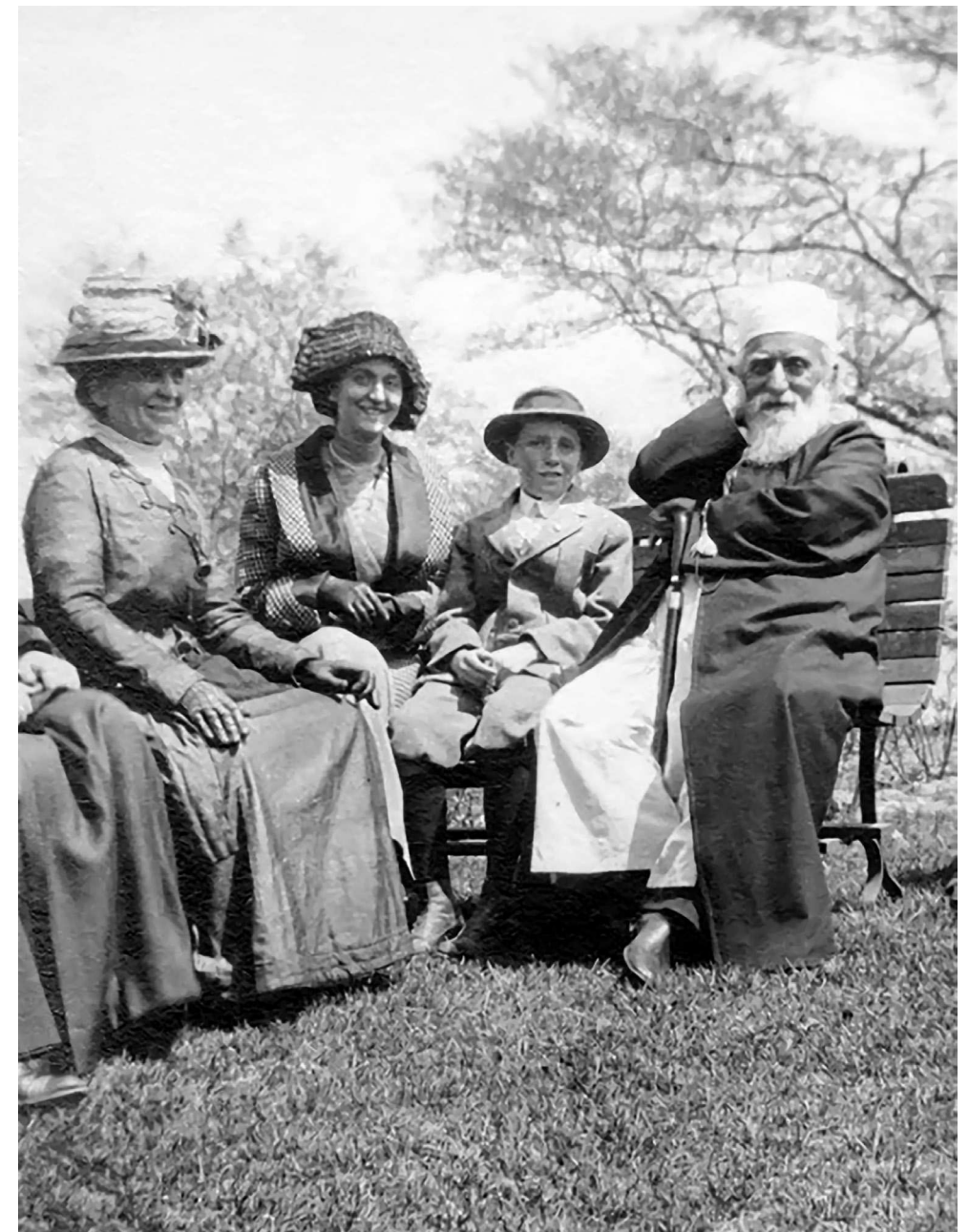
هو الله

ای زائر مشکین نفس، در معنی خلق السماوات و الارض فی سته ایام لساناً بیان گردید و اما اطفال از پنجسالگی باید در تحت تربیت داخل شوند یعنی روزها در محلی که مربیان هستند محافظه شوند و ادب آموزند و بتحصیل بعضی حروف و کلمات و قرائت مختصر بعنوان بازی تعلیم شوند چنانکه در بعضی بلاد حروف و کلمات را از شیرینی ساخته بطفل میدهند مثلاً شکل الف از شیرینی ساخته‌اند اسمش الف است و با را از شیرینی ساخته‌اند اسمش باست و همچنین سائر احرف بطفل خوردسال میدهند اطفال زود حروف را یاد میگیرند اما تسمیه باسم مبارک یعنی بهاءالله و باسم حضرت اعلی یعنی باب یا نقطه اولی جائز نیست اما اسم عبدالبهاء گذاشتن جائز است تاریخ شهدای یزد که جناب بیضا تألیف نمودند اگر چاپ شود بسیار خوبست اما در وقت خواب اطفال امهات باید غزلیات جمال مبارک را بخوانند تا از سن طفولیت این اطفال بآیات هدی تربیت شوند و علیک البهاء الابهی حیفا ... ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۶۳)

طوائف مادیه امم طبیعیّه و از حکایات و روایات عشقیّه و تألیفات غرامیّه. خلاصه جمیع دروس محصور در اکتساب کمالات انسانیّه این تعالیم تربیت مکتبهاست که مختصر مرقوم میگردد و علیکم التحیّة و الثناء ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۴۰۳-۴۰۷)



نامه ۴: به روزرسانی لوازم و روش‌های آموزش

هو الله

ای صاحبان همت بلند و مقاصد ارجمند، نامه شما فصیح بود و بلیغ و مضمون بدیع بود و لطیف زیرا دلالت بر همت موفور و بذل سعی مشکور در تربیت اطفال اناث و ذکور بود و این از اهم امور. باید اسباب تربیت از برای نورسیدگان رحمانی و نونهالان بوستان الهی از هر جهت فراهم آورد اینست سبب روشنائی عالم انسانی الحمد لله احباء در عشق آباد بنیان متینی نهادند و اساس محکمی گذاشتند اول مشرق الاذکار در مدینه عشق تأسیس شد و حال اسباب تربیت اطفال نیز رو باکمال است چه که در سنین حرب و قتال نیز اهمال نشد بلکه نواقص اکمال گردید حال باید دائره را توسیع داد و در تدبیر تأسیس مدارس عالییه کوشید تا مدینه عشق مرکز علوم و فنون بهائیان گردد و بعون و عنایت جمال مبارک اسباب میسر گردد مدرسه بنات را نیز خیلی اهمیت بدهید زیرا ترقی عالم نساء سبب ظهور عظمت و بزرگواری این کور بدیع است اینست که ملاحظه مینمائید در جمیع اقالیم عالم نساء رو بترقی است این از اثر ظهور اعظم و از قوه تعالیم الهی اما باید در مدارس ابتدا بتعلیم دین گردد بعد از تعلیم دیانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت بتعلیم سائر علوم پرداخت و امیدوارم که در مرو و قهقه و تخته بازار و تاشکند نیز احبای الهی همت نمایند و دائره تعلیم را توسیع دهند تا در آن سامان اطفال روز بروز تربیت شده بنهایت آمال برسند و علیکم البهاء الابهی حیفا ... ع

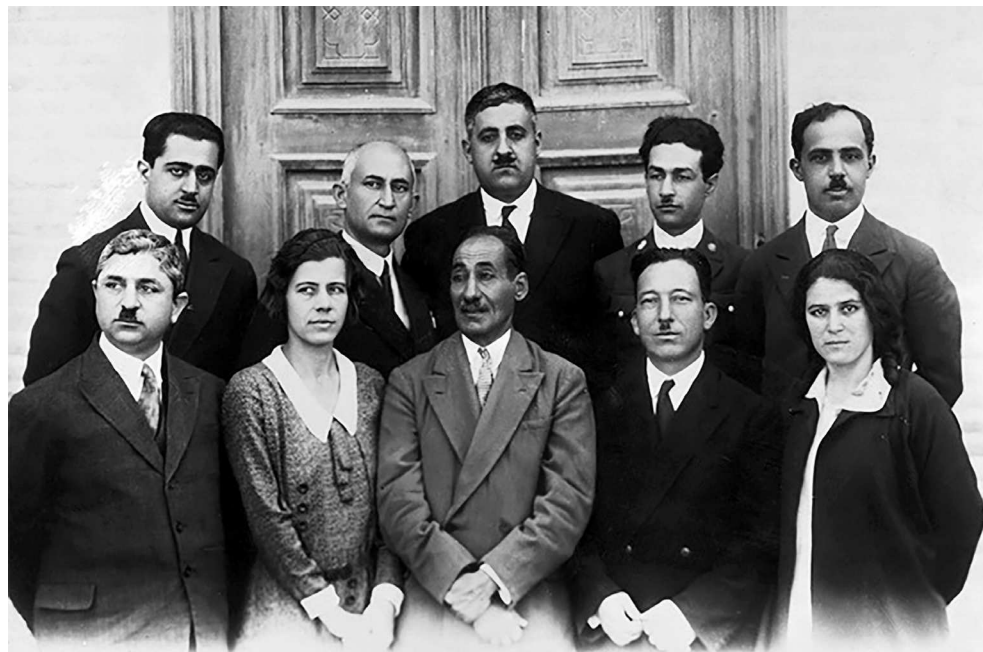
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۳۰۱-۳۰۲)

نامه ۵: مقام معلمان و فعالان تعلیم و تربیت

هو الله

ای دو بنده آستان مقدس، محافلکجه از برای تربیت و تعلیم نورسیدگان ترتیب گردیده مورث نهایت روح و ریحان شد و هر نفسی ساعی در آن یا معلم طفلان یا مشوق کودکان است البتّه مظهر تأییدات غیبیه حضرت یزدان گردد و مورد الطاف بی پایان شود لهذا با نهایت سرور تشویق بر این امر مشکور میگردد تا مشاهده اجر موفور فرمائید و منتظر تأیید حتمی ربّ غفور باشید و علیکم البهاء الابهی ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۳۲۹-۳۳۰)



هیئت مدیره مدارس دخترانه و پسرانه تربیت تهران حدود ۱۳۱۰ شمسی

نامه ۶: تقدیر از مسئولان مدرسه بهائی

هُوَاللّٰه

ای ثابت عهد و راسخ پیمان تحریر منیر با ورقه یک ماهه مدرسه مبارکه وصول یافت از تلاوت نامه و قرائت ورقه نهایت مسرت حصول گردید الحمد لله مدرسه تربیت دبستان حقیقت شد و نونهالان گلشن انسانی در نهایت راستی و درستی بتحصیل فنون و اکتساب علوم پرداختند و معلّمین بزرگوار با نهایت اقتدار بتعلیم اطفال برخاستند و آثار توفیق از هر جهت پدیدار است فی الحقیقه آن جناب خادم حقیقی ملکوت ابهائی و بنده صادق مستقیم جمال مبارک لهذا بخدمتی موفّق گشتی که آثار آن بتسلسل امتداد بقرون و اعصار نماید و این همّت عالیّه آیت باقیه گردد الیوم نشر علوم نافع و اکتشاف اسرار مادیّه کائنات و ترویج فنون مفیده و تربیت اطفال از اعظم مواهب حضرت ذوالجلال شمرده میشود الحمد لله شما و معلّمین و مستخدمین آن مدرسه مبارکه باین خدمت فائز موفّقید پس باطفال بهائیان مدرسه از قبل این عبد نهایت سرور ابلاغ دارید از الطاف جمال مبارک روحی لرتبه الفداء امیدوارم که هر یک آیت هدی گردند و سبب نورانیت این توده غبرآء امیدوارم که حضرت فرج الله خان جهل ایرانیان را فرجی گردد و ناظم دبستان عالم انسانی شود نهایت رضایت را از ایشان دارم جناب فاضل شیرازی انشاء الله بساز و آوازی موفّق شوند که کاشف راز و آیت موهبت حضرت بی نیاز گردند جناب میرزا یوسف خان فی الحقیقه یوسف مصر عبودیت است لهذا موفّق بخدمت عالم انسانی گشته امّا مدرسه تربیت بنات نتایجش ما فوق تصوّر است بشرط آنکه بقا و دوام نماید امیدوارم که موفّق بآن گردید که در این مدرسه دخترانی پرورش یابند و دوشیزگانی نشو و نما نمایند که سبب حُسن تربیت و حسن اخلاق جمیع نساء طهران شوند و چون هر یک بظُلّ عصمت و عفت نفسی از یاران درآید اطفال خویش را چنان تربیت نماید که سبب حسرت دیگران گردد این است نهایت سرور عبدالبهاء و علیک

البهاء الابهی ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۴۸ - ۵۰)

نامه ۷: اهمیت تأسیس مدرسه در ایران

هُوَاللّٰه

نامه شما رسید مدرسه تأیید در همدان مرکز توفیق است و از تأسیسات مهمّه این عصر عظیم هر چند حال بظاهر اهمّیتی ندارد ولی در استقبال صیت و شهرتش شاید آفاق را احاطه کند نفوسی که سبب تأسیس این مدرسه گشتند و یا مباشر تعلیم شدند یا اعانت کردند یا بخدمت پرداختند آن نفوس بی نهایت عبدالبهاء را خوشنود و ممنون نمودند بدرجه ئی از آنها راضیم که وصف نتوانم ایمان بلفظ نیست چنین خدمتها برهان ایمان است الحمد لله که کمیته مدرسه موفّق بخدمت است و از الطاف جمال مبارک التماس مینمایم که آن کمیته را انجمن آسمانی نماید و انعکاسات ملاء اعلیٰ فرماید باری اگر فرح و سرور عبدالبهاء خواهید بجان و مال و قوی بکوشید تا آن مدرسه مبارکه روز بروز تأیید جدید یابد و قوام تازه ئی حاصل کند سرمشق مدارس سائره گردد و سبب فخر بهائیان در جمیع اقالیم شود معلّمین آن مدرسه مؤسس بنیان ابدی هستند و مروج معارف الهیّه طوبی لهم و حُسن مآب معاونین آنمدرسه نصرت امرالله کنند و خدمت بعتبه مبارکهء جمال ابهی بشری لهم و خیر جزآء من الله شرکت متّحده باید بمنزله کمان ساعت باشد و نهایت همّت را مبذول دارد تا عبدالبهاء را بفرح و سرور آرد و علیکم البهآء الابهی ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۱۸۳ - ۱۸۵)

نامه ۸: اهمیت تربیت دختران

اما این محفل باید روحانی محض باشد یعنی مذاکرات باید بیان حجج بالغه و براهین واضحه و ادله قاطعه بر طلوع شمس حقیقت باشد و همچنین آنچه سبب تربیت بنات و تعلیم علوم و آداب و حسن سلوک و حسن اخلاق و عفت و عصمت و ثبات و استقامت و قوت عزم و ثبوت نیت و اداره منزل و تربیت اطفال و آنچه از لوازم و ضروریات بناتست تا این بنات در حوض کمالات و حجر حسن اخلاق تربیت شده وقتی که امهات گردند اطفال خویش را باحسن آداب و اخلاق از صغر سن تربیت نمایند حتی آنچه سبب صحت بدن و قوت بنیه و صیانت اطفال از عروض امراض است تحصیل نمایند و چون کار چنین حسن انتظام یابد هر یک از اطفال نهال بیهمال جنت ابهی شود

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۹۴، صص ۱۲۰-۱۲۱)

نامه ۹: تأکید بر آموزش اخلاق

ای اماء رحمن محفل رحمانی که در آن مدینه نورانی تأسیس نمودید بسیار بجا و مجری بود فی الحقیقه همّتی نمودید و گوی سبقتی ربودید و بعتبه کبریا بعبودیتی قیام نمودید و بموهبتی رسیدید حال باید بکمال همّت و روحانیت در آن محفل نورانی جمع شوید و ترتیل آیات کتاب مبین نمائید و بذکر حق مشغول گردید و بیان حجج و براهین نمائید و در هدایت نساء آندیار بکوشید و بتربیت بنات و اطفال پردازید تا امهات از صغر سن اولاد را بتربیت تام تربیت نمایند و حسن اخلاق بیاموزند و بفضائل عالم انسانی دلالت نمایند و از صدور حرکات مذمومه منع کنند در آغوش تربیت بهائی پرورش دهند و تا آنکه طفلان نورسیده از ثدی معرفت الله و محبت الله شیر بنوشند و نشو و نما نمایند و حسن سلوک و علو فطرت و همّت و عزم و حزم در امور و استقامت در هر کار و علویت افکار و حبّ ترقی و بلندی همّت و عفت و عصمت آموزند تا هر کاری که شروع نمایند از عهده برآیند

زیرا در خصوص تربیت اطفال امهات باید نهایت اهمّیت بدهند و همّت بگمارند زیرا شاخه تا تر و تازه است هر نوع تربیت نمائی تربیت شود پس امهات باید طفلان خوردسال را مانند نهالها که باغبان می‌پرورد پرورش دهند شب و روز بکوشند که در اطفال ایمان و ایقان و خشیت رحمن و محبت دلبر آفاق و فضائل اخلاق و حسن صفات تأسس یابد مادر اگر از طفل حرکت ممدوحی بیند ستایش کند و تحسین نماید و تطیب خاطر طفل کند و اگر ادنی حرکت بیفائده صدور یابد طفل را نصیحت کند و عتاب نماید و بوسائط معقوله حتی زجر لسانی جزئی اگر لازم باشد مجری دارد ولی ضرب و شتم ابداً جائز نیست زیرا بکلی اخلاق اطفال از ضرب و شتم مذموم گردد (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۹۵، صص ۱۲۱-۱۲۲)



مدرسه دخترانه تربیت تهران

نامه ۱۰: نخستین مربی کودک

ای اماء رحمن^{۱۳} شکر کنید جمال قدم^{۱۴} را که در این قرن اعظم و عصر منور محشور شدید شکرانه این الطاف اینکه در عهد و میثاق قوت استقامت بنمائید و بموجب تعالیم الهی و شریعت مقدسه حرکت نموده اطفال را از سن طفولیت از ثدی^{۱۵} تربیت کلیه شیر دهید و پرورش نمائید تا آداب و سلوک بموجب تعالیم الهی از سن شیرخواری در طبیعت و طینت اطفال رسوخ تام پیدا نماید زیرا اول مربی و اول معلم امهاتند که فی الحقیقه مؤسس سعادت و بزرگواری و ادب و علم و دانش و فطانت^{۱۶} و درایت و دیانت اطفالند (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۹۶، صص ۱۲۲-۱۲۳)^{۱۷}

نامه ۱۱: تعلیم و تربیت همگانی

ای نفوس مطمئننه از نصوص الهیه چه در کتاب اقدس و چه در سائر الواح اینست که باید پدر و مادر اطفال خویش را تعلیم آداب و علوم نمایند یعنی علوم بقدر لزوم تا طفلی بی سواد نماند خواه از اناث و خواه از ذکور و اگر چنانچه پدر قصور نماید باید اجبار گردند و اگر چنانچه عاجز باید بیت العدل تکفل تعلیم آن اطفال را بنماید در هر صورت نباید طفل بی تعلیم ماند این از جمله فرائض قطعیه است که اهمال در آن سبب قهر و غضب الهی میشود

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۱۰۱، صص ۱۲۴-۱۲۵)^{۱۸}

۱۳. کنیزان [خداوند] رحمان. بانوان بهائی این‌طور خطاب می‌شدند.

۱۴. از لقب‌های بهاء‌الله

۱۵. پستان

۱۶. زیرکی، هوشیاری، دانایی

۱۷. کتابخانه مراجع بهائی

سخنرانی ۱: کلیسای موحدین، دویلین، ۱۱ اوت ۱۹۱۲

هو الله

در نزد عموم عقلا مسلم است که عالم طبیعت ناقص است و محتاج تربیت. ملاحظه می‌کنید اگر انسان تربیت نشود در نهایت توخّش است انسان را تربیت انسان کند اگر بر حالت طبیعت گذارده شود مثل سائر حیوانات است. نظر به ممالک متمدنه کنید که انسان تربیت شود کسب فضائل کند متمدن شود عاقل گردد عالم شود کامل گردد لکن در ممالک متوحّشه مثل اواسط افریقا چون تربیت نمی‌شود لهذا بر حالت توخّش می‌ماند. فرقی که در ممالک امریکا و اواسط افریقا است این است که اینجا تربیت شده اند آنجا تربیتی نیست و اهالی افریقا بر حال طبیعی باقی اما اهالی امریکا تربیت شده اند. تربیت شاخ کج را راست کند جنگل را بوستان نماید درخت بی‌ثمر را با ثمر کند خارستان را سنبستان نماید تربیت ممالک مخروبه را آباد کند متوحّش را متمدن نماید تربیت جاهل را کامل کند انسان را از ملکوت الهی خبر دهد از خدا باخبر نماید انسان را روحانی کند کاشف اسرار طبیعت نماید آگاه بر حقائق اشیاء کند.

خلاصه نزد جمیع مسلم است که عالم طبیعت ناقص است و کمال طبیعت منوط به تربیت است اگر تربیت نباشد انسان مثل سائر حیوانات درنده است بلکه پست تر مثل اینکه بعضی اطوار از انسان گاهی صادر شده که از حیوان صادر نشده. مثلاً حیوان بی تربیت هر چند درنده است روزی یک حیوان میدرد اما انسان بی تربیت درنده روزی هزار نفر میدرد. ملاحظه کنید که نفوس درنده‌ئی که آمده اند از گرگ درنده تر و از حیوان پست تر بوده اند. پس اگر انسان تربیت نیابد از حیوان بد تر است و تربیت دو قسم است تربیت مادی و تربیت الهی. فلاسفه عالم معلّمین مادی بوده اند مردم را تربیت طبیعی می‌نمودند لهذا سبب تربیت و ترقّی طبیعی شدند لکن مظاهر مقدّسه الهیه مرتبی الهی بودند ارواح و قلوب و عالم اخلاق را تربیت نمودند فلاسفه عالم اجسام را تربیت کردند مظاهر مقدّسه عالم ارواح را. مثلاً حضرت مسیح علیه السلام مرتبی روحانی بود مرتبی ملکوتی بود مرتبی الهی بود ارواح را تربیت نمود عالم اخلاق را تربیت کرد حقائق معقوله را ترویج نمود اما حضرات فلاسفه مدنیّت را خدمت کردند بشر را من حیث الماده تربیت نمودند. و فی الحقیقه انسان محتاج هر دو هست تربیت طبیعی و تربیت الهی. اگر چنانچه تربیت آسمانی نیابد مثل سایر حیوانات است مجرد کاشف

حقائق محسوسه اند لکن خدا در انسان قوه‌ئی گذارده که کاشف حقائق معقوله است کاشف حقائق ملکوتی است آن قوه کاشف فیوضات الهی است آن قوه سبب حیات ابدی است آن قوه سبب حصول کمالات معنوی است آن قوه انسان را از حیوان ممتاز نماید زیرا حیوان کاشف حقائق ناسوتی است انسان کاشف حقائق لاهوتی. پس انسان هر چه ترقّیات مادی حاصل کند باز محتاج نفثات روح القدس است محتاج تربیت الهی است محتاج فیض ملکوتی است تا انسان این تربیت را نیابد کامل نشود. لهذا مظاهر مقدّسه در هر کوری ظاهر شدند تا نفوس را تربیت الهی کنند تا نقائص طبیعت را زائل نمایند کمالات معنویّه ظاهر کنند. طبیعت نظیر جنگل است و حضرت مسیح باغبان الهی این جنگل را بوستان کرد اشجار بی‌ثمر را با ثمر نمود این زمین‌ها که به مقتضای طبیعت پر از خس و خاشاک بود باغ پر گل و ریحان نمود زمین را شخم کرد علفهای بیهوده را بیرون ریخت خارهایی که به مقتضای طبیعت روئیده بود جمیع را قلع و قمع نمود بعد از آنکه خارستان بود مزرعه و گلستان شد. اگر بر حالت طبیعی می‌ماند شبهه‌ئی نیست جنگل یا خارستان بود لکن دهقان جنگل را بوستان کند خارستان را مزرعه نماید این درختهای بی‌ثمر را با ثمر سازد و علف زار را کشتزار کند. مقصود این است که انسان هر قدر ترقّیات طبیعیّه نماید کسب کمالات مادیّه کند حیوان شمرده شود لهذا محتاج نفثات روح است محتاج تربیت الهی است تا حقیقت انسانی در نهایت جمال و کمال جلوه نماید تا ما صدق آیه تورات شود صورت و مثال الهی گردد استفاضه از حقائق ملکوتی کند بعد از آنکه زمینی است آسمانی شود ناسوتی است لاهوتی گردد جسمانی است روحانی شود ظلمانی است نورانی گردد و این جز به نفثات روح القدس ممکن نیست که حیات ابدیه یابد و الا از حیات حیوانی بهیچوجه امتیازی ندارد...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۱۲-۲۱۵)

سخنرانی ۲: مونترال، ۲ سپتامبر ۱۹۱۲

ساعتی پیش جوانی اینجا آمد با او مذاکره کردیم که طبیعت کامل است یا ناقص روشن است یا تاریک آن بحث را می‌خواهم حالا تکمیل کنم. طبیعت من حیث المجموع یعنی عالم جسمانی، چون بدقت نظر به عالم طبیعت می‌کنیم و به عمق و اسرارش پی بریم ملاحظه می‌شود عالم طبیعت ناقص است ظلمانی است. دقت نمائید اگر چنانچه زمینی را ترک کنیم و بحال طبیعت بگذاریم خار زار گردد علفهای بیهوده بیرون آید اگر کوهستان را ترک کنیم اشجار بی‌ثمر بپروراند جنگل است بی‌ثمر است بی‌انتظام است. پس این عالم طبیعت تاریک است باید آنرا روشن کرد روشنائیش به چه چیز است به این که این زمینی که به اقتضای طبیعت خار بیرون آورده علفهای بیهوده انبات نموده آن را شخم کنیم و تربیت نمائیم تا گل‌های معطر بروید و دانه‌های با برکت که رزق انسانی است بروید این جنگلهائی که بحال طبیعی و ظلمانی است فیض و برکت ندارد تربیت می‌کنیم درختهای بی‌ثمر را بارور می‌نمائیم جنگل بود بوستان می‌کنیم درهم بود منظم می‌نمائیم اول ظلمانی بود چون بوستان شد نورانی گشت. و همچنین اگر انسان را به طبیعت خود ترک کنیم از حیوان بدتر می‌شود جاهل و نادان می‌ماند مثل اهالی اواسط افریقا. پس این عالم ظلمانی را هر وقت می‌خواهیم نورانی کنیم تربیت می‌نمائیم بی‌ادب با ادب می‌شود بد اخلاق خوش اخلاق می‌گردد اما اگر بحال طبیعت بگذاریم تربیت نکنیم یقین است از حیوان بدتراند نوع خود را می‌کشند میدرنند و می‌خورند پس معلوم شد اگر طبیعت را بحال خود بگذاریم ظلمانی است. لهذا باید انسان را تربیت نمائیم تا این انسان ظلمانی نورانی شود و این جاهل دانا گردد بی‌ادب با ادب شود ناقص کامل گردد بد اخلاق خوش اخلاق شود تا این حیوان انسان شود. هیچ شبهه‌ئی نیست انسان بدون تربیت از حیوان بدتر است پس معلوم شد عالم طبیعت ناقص است تربیت لازم است تا کامل شود. این ایام جمیع فلاسفه کور کورانه می‌گویند عالم طبیعت کامل است ملتفت نیستند که عالم طبیعت ناقص است باید به تربیت کامل گردد. چرا تلامذه را در مدرسه تربیت می‌کنند مادام عالم طبیعت کامل است چرا تربیت می‌نمایند باید جمیع بشر را بگذارند خود تربیت می‌شوند. جمیع این صنایع را از تربیت حاصل و ظاهر کرده اند زیرا این صنایع در عالم طبیعت نبود این اکتشافات از اثر تربیت حاصل شد. مثلاً این قوه برقیه تلغراف فونوگراف تلفون و سایر اکتشافات جدید جمیع از تربیت ظاهر گشته اگر بشر تربیت نمی‌شد و بر حالت طبیعت واگذار

می‌شد هیچ این صنایع جلوه نمی‌نمود این مدتی این ترقیات در عالم انسانی نبود. فرق میان فیلسوف کامل و شخص جاهل چیست؟ این است که جاهل بحال طبیعت باقی اما فیلسوف دانا تربیت شده تا کامل گشته و الا هر دو بشرند. خدا انبیا را برای این فرستاده کتب سماوی بجهت این نازل گشته نفثات روح القدس برای این دمیده ابواب ملکوت را برای این مفتوح نموده الهامات غیبیه برای این قرار فرموده قوای عقلیه برای این داده که نقصهای عالم طبیعت کامل گردد ظلمات رذائل طبیعت زائل شود جهل عالم طبیعت زائل گردد اخلاق مذمومه عالم طبیعت زائل شود ظلم عالم طبیعت زائل گردد انبیا بجهت این مبعوث شدند تا نفوس بشر را تربیت الهی کنند تا از نواقص عالم طبیعت نجات دهند. مثل انبیا مثل باغبان است مثل خلق مثل جنگل و خار زار انبیا که باغبان الهی هستند اشجار انسانی را تربیت می‌کنند شاخه‌های کج را راست می‌نمایند درختهای بی‌ثمر را با ثمر کنند جنگل بی‌انتظام را باغ دلگشا نمایند. و الا اگر عالم طبیعت روشن بود کامل بود هیچ تربیت لازم نبود مدارس لازم نبود مکاتب لازم نبود احتیاج به این صنایع نبود چه که کامل بود هیچ محتاج انبیا نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود هیچ احتیاج به معلم نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود محتاج به کتب نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود هیچ احتیاج بخدا نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود همه اینها برای این است که عالم طبیعت ناقص است. این قطعه زمین آمریکا چه بود جنگل بود زمین خالی بود و این به مقتضای طبیعت بود پس چه چیز او را آباد کرد عقول انسانی پس ناقص است عقول انسانی این نواقص را کامل نماید بعد از آنکه زمین بود جنگل بود حال شهرهای آباد شده پیش از آنکه کلمبوس^{۱۹} بیاید امریکا چه بود عالم طبیعت بود حالا عالم انسان شده اگر عالم طبیعت کامل بود باید همان طور باشد. حالا ملاحظه کنید که اول تاریک بود حال روشن شده اول خراب بود حال آباد شده جنگل بود حالا بوستان شده اول خارستان بود حال گلستان گشته. پس ثابت شد که عالم طبیعت ناقص است و ظلمانی اگر طفلی متولد شود او را تربیت نکنیم بر حال طبیعی بگذاریم چه می‌شود شبهه‌ئی نیست بی‌ادراک و جاهل می‌ماند و حیوان خواهد بود. در اواسط افریقا ملاحظه کنید که مثل حیوانات بلکه پست تر از حیوانات پس ملاحظه نمائیم که تربیت الهی در عالم انسانی چه کرده. عالم طبیعت عالم حیوان است حیوان بر حال طبیعی باقی ولی حیوانات وحشی نه اهلی در بیابان و جنگل بر حال طبیعی باقی کل در عالم طبیعت اند تعلیم و تربیتی نیست. در عالم حیوان هیچ از عالم روحانی خبری نیست حیوان از

۱۹. کریستف کلمب، دریانورد و کاشف اسپانیایی و نخستین اروپایی که پا به قاره جدید گذاشت.

سخنرانی ۳: لندن، ۲۴ دسامبر ۱۹۱۲

هو الله

هر انسانی باید اول در فکر تربیت خویش باشد در فکر این باشد که خودش کامل گردد زیرا اول تربیت نفس خویش لازم است. ملاحظه کنید که جمیع کائنات محتاج تربیت است ملاحظه میکنی هر نباتی که در نهایت ضعف است چون تربیت شود نهایت قوت یابد گلهای بسیار کوچک را تربیت میکنی بسیار بزرگ میشود درخت بی ثمر را تربیت میکنی با ثمر میشود زمین پر خار و خس را تربیت میکنی گلستان میشود حیوان را تربیت میکنی ترقی میکند حیوانات وحشی را تربیت میکنی رام و اهلی میگردند. پس واضح شد که تربیت در جمیع اشیا اثر دارد ولی در عالم انسانی اعظم است. انسان بی تربیت حیوان است بلکه از حیوان بد تر است. مثلاً اگر اطفالی در بیابان بمانند ابداً تربیت نمیشوند یقین است جاهل میمانند یقین است از عالم مدنیّت بی خبر میشوند نه صنعتی نه تجارتی نه فلاحتی مانند اهالی اواسط افریقا که در نهایت وحشیّتند. عالم اروپا را چه چیز از عالم افریقا ممتاز کرده یقین است تربیت زیرا اهالی اروپا تربیت میشوند. اهالی افریقا تربیت نمیشوند. و این واضح و مشهود است که انسان محتاج تربیت است. تربیت بر دو قسم است تربیت روحانی و تربیت جسمانی تربیت طبیعی و تربیت الهی انبیای الهی مربی روحانی هستند معلّم الهی هستند نفوس را به تربیت الهی تربیت میکنند قلب و اخلاق انسان را تربیت میکنند و همچنین ترقیّات جسمانی در ضمن ترقیّات روحانی حاصل میگردد چون روح انسان قلب انسان اخلاق انسان تربیت شود یقین است تربیت جسمانی هم حاصل گردد. پس امیدوارم که شما بکوشید اول نفس خود را تربیت کنید اخلاق خود را تربیت نمائید گفتار خود را منظم کنید تا از نقائص مبرا گردید و بفضائل عالم انسانی مزین شوید آن وقت بتربیت ناس پردازید. زیرا عالم انسانی تاریک است ملاحظه میکنید که همیشه حرب و قتال است همیشه نزاع و جدال است. از خدا بطلبید بلکه شما مؤید شوید موقّق گردید که خدمتی بعالم انسانی نمائید سبب روشنائی این عالم شوید. و نیز قوه تعلیم و تربیت بر دو قسم است یکی بواسطه اقوال انسان نفوس را تربیت میکند دیگر بواسطه اعمال، انسان ممکن است باقوال مردم را تربیت کند لکن اعظم از آن تربیت باعمال است زیرا اعمال تأثیرش بیشتر است. مثلاً انسان ذکر وفا کند و مردمرا بزبان دعوت بمحبّت و وفا نماید تا خود او بمحبّت و وفا قیام کند البتّه این عمل بیشتر تأثیر دارد یا آنکه ناس را بکرم دعوت نماید تا خود او کرم نماید البتّه این

خدا خبر ندارد از عقل انسانی خبر ندارد از قوه روحانی انسان خبر ندارد حیوان انسان را نظیر خود تصوّر می کند ابداً امتیازی نمی بیند چرا بجهت این که بر حال طبیعی باقی است. جمیع حیوانات طبیعی هستند جمیع مادّیون مثل حیوان احساسات جسمانی دارند احساسات روحانی ندارند منکر خدا هستند هیچ خبری از خدا ندارند هیچ خبری از انبیا ندارند از جنّت الهی خبر ندارند جمیع حیوانات نیز از تعالیم الهی بی خبرند جمیع حیوانات اسیر محسوساتند فی الحقیقه نظیر فلاسفه این زمان حیواناتند چنانکه آنها از خدا از انبیا از احساسات روحانی از فیض روح القدس از ماوراء الطبیعه خبر ندارند. هر حیوانی دارای این کمالات است بدون زحمت فیلسوفها بعد از تحصیل بیست سال خدا را انکار کنند قوای روحانی الهامات الهی را انکار نمایند. حیوان بدون زحمت فیلسوف کامل است مثل حضرت گاو که از هیچ چیز خبر ندارد از خدا خبر ندارد از احساسات روحانی خبر ندارد از روحانیات خبر ندارد جمیع حیوانات از روح بی خبرند این فیلسوفها نیز جز از محسوسات خبری ندارند نظیر حیوانات با وجود این می گویند ما فیلسوفیم زیرا جز محسوسات نمیدانیم حال آنکه حضرت گاو بدون تحصیل علوم این فضیلت را دارد در کمال تشخّص. این فخر نمی شود فخر این است که انسان از خدا خبری یابد احساسات روحانی داشته باشد از ماوراء الطبیعه خبر گیرد فخر انسان در این است که از نفثات روح القدس بهره یابد فخر انسان این است که از تعالیم الهی خبر گیرد این است فخر انسان و الا بی خبری فخر نیست جهل است نادانی جهل است. آیا می شود نفوسی که در نهایت درجه جهل هستند واقف کمالات الهیه گردند واقف به حقیقت شوند از حضرت مسیح و جمیع مظاهر مقدّسه خبر گیرند و آیا می شود این نفوس ادراکاتشان از آنها عظیم تر باشد؟ حضرت مسیح الهی بود آسمانی بود ملکوتی بود روحانی بود البتّه او از این فیلسوفها بهتر می فهمید هم عقل او بیشتر هم ادراکش قوی تر هم قوایش برتر هم شعورش بالا تر بود، پس چه طور از هر چیزی گذشت از این حیات جسمانی گذشت از راحت گذشت از نعمت گذشت جمیع بلایا قبول نمود همهء رزایا را تحمّل فرمود، چرا؟ بجهت این که احساسات روحانی داشت قوه روح القدس داشت مشاهده ملکوت می نمود فیوضات الهی داشت قوای معنوی داشت روحانیّت محض بود و همچنین جمیع مظاهر مقدّسه الهیه.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۳۳-۲۳۹)

خانواده

نامهٔ ۱: تربیت کودکان

هو الله

ای امة الله، عبدالبهاء ترا بمحبت حضرت کبریا خواند و مقربى در گاه جمال ابهى خواهد تا مجمر نار گردى و مصباح نور شوى پرده بردرى و بال و پر بگشائى و باوج عزت ابدیه بربرى اطفال را بشدى محبت الله پرورى و محامد و نعوت حضرت مقصود بیاموزى و در آغوش امرالله پرورش دهى تا هر یک طفلى نورانى گردد و صبی رحمانى شود و نهال گلستان یزدانى گردد ای امة الله، آن اطفال را شب و روز بذكر حق مشغول نما و بنفحات قدس مألوف کن تا آیات موهبت گردند و انوار هدایت شوند و عليك البهاء الأبهى ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، صص ۵۷-۵۸)

تأثیرش بیشتر است و اگر ناس را بمهربانى دعوت کند تا خود او مهربان باشد البته این تأثیر بیشتر دارد. انسان دیگران را بهر چه که میخواند اگر خود عامل باشد البته تأثیر دارد اما اگر ناس را بحسن اخلاق دعوت کند و خود سوء اخلاق داشته باشد ابداً تأثیر ندارد. اگر ناس را بعدل دعوت کند و خود عادل نباشد چه فائده دارد اگر ناس را بوحدت عالم انسانی دعوت کند و خود عامل نباشد چه ثمر خواهد داشت؟ پس انسان باید سایرین را باعمال خود تربیت کند زیرا انسان تا جوهر تقدیس نگردد و ایمان تام نداشته باشد و در مقام فدا نباشد و احساساتش احساسات الهی نباشد و روحش منجذب بروح القدس نگردد و نورانیت فکر نداشته باشد و قلب مقدس نداشته باشد و اعمال خیریه نداشته باشد شبیه نئی نیست که ابداً کلامش تأثیر ندارد ابداً افکارش ثمر ندارد آنچه بگوید و بنگارد همه بیهوده است. پس باید از خدا مسئلت کرد که ما را موفق باعمال خیریه کند ما را موفق بافکار عالیه نماید ما را موفق باخلاق روحانى کند آن وقت میتوانیم خدمت بعالم انسانی نمائیم آن وقت میتوانیم سبب نورانیت عالم انسانی گردیم آن وقت میتوانیم خدمت بوحدت عالم انسانی کنیم آن وقت میتوانیم بنشر صلح عمومی پردازیم. امیدوارم شما موفق باین اعمال خیریه باشید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۰۷-۱۰۸)

نامه ۲: پیوند جاودانی

در میان خلق ازدواج عبارت از ارتباط جسمانیست و این اتحاد و اتفاق موقت است زیرا فرقت جسمانی عاقبت مقرر و محتوم است و لکن ازدواج اهل بها باید ارتباط جسمانی و روحانی هر دو باشد زیرا هر دو سرمست یک جامند و منجذب بیک طلعت بیمثال زنده بیک روح‌اند و روشن از یک انوار این روابط روحانیست و اتحاد ابدیست و همچنین در عالم جسمانی نیز ارتباط محکم متین دارند ارتباط و اتحاد و اتفاق چون از حیثیت روح و جسم هر دو باشد آن وحدت حقیقی است لهذا ابدیست اما اگر اتحاد مجرد از حیثیت جسم باشد البته موقت است و عاقبت مفارقت محقق پس باید اهل بها چون رابطه ازدواج در میان آید اتحاد حقیقی و ارتباط معنوی و اجتماع روحانی و جسمانی باشد تا در جمیع مراتب وجود و در جمیع عوالم الهی این وحدت ابدی گردد زیرا این وحدت حقیقی جلوه‌ئی از نور محبت الله است و همچنین اگر نفوسی مؤمن حقیقی شوند ارتباط روحانی یابند و مظهر محبت رحمانی گردند و کل سرمست جام محبت الله شوند البته آن اتحاد و ارتباط نیز ابدیست یعنی نفوسیکه از خود بگذرند و از نقایص عالم بشری تجرد یابند و از قیود ناسوتی منصرف گردند البته پرتو انوار وحدت الهی بتابد و جمیع در عالم ابدی وحدت حقیقی یابند

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۸۴، صص ۱۱۴-۱۱۵) ۲۰



اولین ازدواج بین نژادی در جامعه بهائی به توصیه عبدالبهاء

نامه ۳: هدف از ازدواج

عقد بهائی ارتباط بین طرفین است و تعلق خاطر بین جهتین ولی باید نهایت دقت بنمایند و بر اخلاق همدیگر واقف شوند و عهد وثیق ارتباط ابدی حاصل شود و مقصد الفت و رفاقت و وحدت و حیات سرمدی باشد...

عقد حقیقی بهائیان اینست که باید بین طرفین روحاً جسماً التیام تام حاصل گردد تا در جمیع عوالم الهی اتحاد ابدی داشته باشند و حیات روحانی یکدیگر را ترقی دهند اینست عقد بهائی

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۸۶، ص ۱۱۵)^{۲۱}

نامه ۴: ازدواج، سرور و شادی

ای یادگار آن فدائی جمال مبارک خبر پرمسرت اقتران شما بورقه نورانیه در این روزها رسید و انجمن الهی را نهایت سرور و فرح حاصل شد بدرگاه حضرت احدیت عجز و لابه گشت که این اقتران سبب سرور قلوب دوستان گردد و الفت ابدی باشد و نتایج و ثمرات سرمدیه حصول پذیرد

هر ضرری از افتراق حاصل گردد اما از اقتران کائنات همواره نتایج ممدوحه حاصل شود اقتران در ذرات موجودات سبب ظهور فضل و موهبت رحمانست و هر چه رتبه بالاتر رود اهمیت اقتران عظیمتر گردد سبحان الذی خلق الأزواج کلها ممّا تنبت الأرض و من انفسهم و ممّا لا یعقلون^{۲۲} علی الخصوص اقتران انسان بانسان بالأخص اگر بمحبت حضرت یزدان شود وحدت اصلیه جلوه نماید و محبت رحمانیه تأسس جوید یقین است این اقتران سبب ظهور الطاف حضرت رحمان شود لهذا تهنیت گوئیم و تبریک نمائیم و از عون و عنایت جمال مبارک رجا کنیم که این جشن سبب سرور کل باشد و این بزم بوحدت آسمانی تزیین یابد ...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۸۷، صص ۱۱۶-۱۱۷)^{۲۳}

۲۲. قرآن مجید، سوره یس، آیه ۳۶ و مقایسه کنید با سوره ذاریات، آیه ۴۹.

۲۳. کتابخانه مراجع بهائی

۲۱. کتابخانه مراجع بهائی

نامه ۵: فلسفه ازدواج

ای دو اولاد عزیز من اقتران شما چون بسمع من رسید بی نهایت ممنون و مسرور شدم که الحمد لله آن دو طیر باوفا در یک آشیانه لانه نمودند و از خدا خواهم که یک عائله محترمه‌ئی تشکیل نمایند زیرا اهمّیت ازدواج بجهت تشکیل یک عائله پربرکت است تا در کمال مسرت مانند شمعها عالم انسان را روشن نمایند زیرا روشنائی اینعالم بوجود انسانست اگر در اینجهان انسان نبود مانند شجر بی ثمر بود حال امیدوارم که آن دو نفس مانند یک شجر گردند و از رشحات ابر عنایت طراوت و لطافت حاصل نمایند و پر شکوفه و ثمر گردند تا الی الأبد این سلاله باقی و برقرار ماند و علیکما البهء الأبهی (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۸۸، ص ۱۱۷) ۲۴

نامه ۶: اثر محبت میان همسران

هوالبهی

ای دو طیر حدیقه محبت الله، در ریاض عنایت بر شاخسار سدره محبت و موهبت آشیانه نمودید و در کمال الفت و وحدت بابدع نعمات بذکر و ثنای مالک اسماء و صفات مشغول گردید. چون دو طیر در آشیانه ای در گلستانی بر سرو بوستانی بالحن خوشی بذکر الهی بسریند آن محامد و نعوت از حضیض^{۲۵} ادنی^{۲۶} باوج اعلی رسد و معتکفان صوامع^{۲۷} ملکوت را بوجد و طرب آرد ... عبدالبهاء ع

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳)

۲۵. پستی، نشیب، جای پست در زمین یا پایین کوه

۲۶. پایین ترین

۲۷. صومعه‌ها

دیدگاه اخلاقی

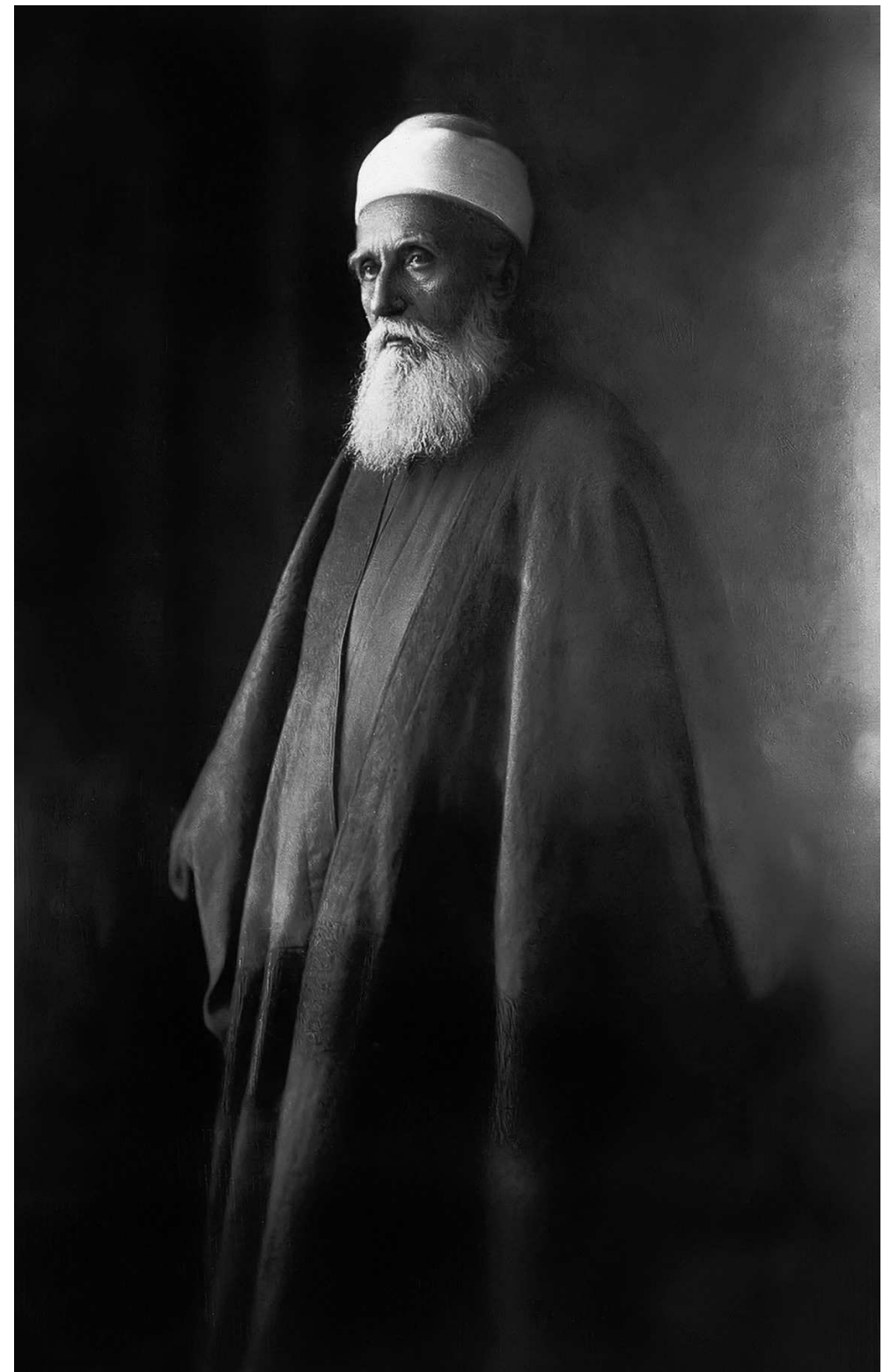
نامه ۱: اثرات غیبت و اختلاف

هو الله

صبح است و نور احدیت از مطلع غیب رحمانیت ساطع و لامع و فیض جلیل ملیک فردائیت از جهان پنهان متهاطل و متراکم بشارت ملکوت از جمیع جهات میرسد و صبح اشارات علو امر و بشارت سمو کلمه الله از جمیع اطراف میدمد کلمه توحید در ترویج است و آیت تفرید در ترتیل دریای فضل و جود متلاطم است و فیض سیل شهود متدافق^{۲۸} انوار تأیید رب غفور جمیع اقالیم وجود را احاطه کرده و جنود ملاً اعلی باعانت احبّاء و نصرت اصفیاء هجوم نموده صیت جمال قدم^{۲۹} روحی لأحبّائه الفداء جهان گیر گشته و آوازه امر الله در شرق و غرب عالم منتشر شده این امور کلّ اسباب سرور ولی عبدالبهاء در بحر احزان مستغرق و آلام و محن چنان تأثیر در اعضا و جوارح نموده که فتور کلی در بدن حاصل گشته ملاحظه نمائید که فرداً و حیداً من دون ناصر و معین در قطب عالم ندای حق را بلند نموده جمیع ملل و امم معارض و منازع و مجادل از جهتی امت سالفه معلوم و واضح که چه قدر در جمیع اطراف متعرض و معارضند و از جهتی اخبارات امت هزله کاذبه میرسد که چگونه در صدد قلع و قمع شجره مبارکه الهیه هستند و چه نسبت و افتراها بجمال قدم روحی لأحبّائه الفدا میزنند و مشغول بنشر رسائل ردّیه بر اسم اعظمند و در سیر سیر در نهایت سعی و کوشش که اذیت شدیدی وارد آرند و از جهتی اهل غرور بکلّ دسائس متمسک که وهن کلی بر امر الله وارد آرند و اسم عبدالبهاء را از لوح وجود محو نمایند با این همه بلایا و این همه رزایا و هجوم اعداء در میان احبّاء نیز اغبرار موجود با وجود آنکه امر جمال قدم روحی لأحبّائه الفداء عبارت از حقیقت محبّت است و سبب اتحاد و الفت تا کلّ امواج یک بحر گردند و نجوم باهره اوج نامتناهی یک فلک لثالی اصداغ توحید گردند و جواهر مثلثه معدن تفرید بنده یکدیگر گردند و نیایش و ستایش و پرستش همدیگر کنند زبان بمدح و ستایش هر یک از احبّاء گشایند و نهایت شکرانه را از یکدیگر نمایند نظر بافق عزّت کنند و بانتساب آستان مقدّس. جز خیر یکدیگر نبینند و جز نعت یکدیگر نشنوند و بجز مدح و ستایش یکدیگر کلمه‌ای بر زبان نرانند بعضی بر این منهج قویم سالک الحمد لله بعون و عنایت الهیه

۲۸. جاری و در حال ریزش

۲۹. از لقب‌های بهاء الله



موفق و مؤید در جمیع ممالک ولی بعضی بر این مقام اعزّ اعلیٰ چنانچه باید و شاید قائم نه و این بسیار سبب احزان عبدالبهاء است چنان حزنی که بتصوّر نیاید زیرا طوفانی اعظم از این از برای امرالله نه و وهنی اشدّ از این بر کلمهٔ الله نیست باید احبّای الهی کلّ متّحد و متّفق شوند در ظلّ علم واحد محشور شوند و برای واحد مخصوص گردند و بمشی واحد سلوک نمایند و بفکر واحد تشبّث کنند آراء مختلفه را فراموش نمایند و افکار متفاوته را نسیان فرمایند زیرا الحمد لله مقصد مقصد واحد است و مطلوب مطلوب واحد کلّ بنده یک آستانیم و شیر خوار یک پستان در ظلّ یک شجره مبارکه‌ایم و در سایه یک خیمه مرتفعه ای یاران الهی اگر نفسی غیبت نفسی نماید این واضح و مشهود است که ثمری جز خمودت و جمودت نیارد اسباب تفریق است و اعظم وسیله تشبّث است اگر چنانچه نفسی غیبت دیگری کند مستمعین باید در کمال روحانیت و بشاشت او را منع کنند که از این غیبت چه ثمری و چه فایده‌ئی آیا سبب رضایت جمال مبارک^۳ است یا علّت عزّت ابدیهٔ احبّای الهی آیا سبب ترویج دین الله است و یا علّت تثبیت میثاق الله نفسی مستفید گردد و یا شخصی مستفیض لا و الله بلکه چنان غبار بر قلوب نشیند که دیگر نه گوش شنود و نه چشم حقیقت را بیند ولی اگر نفسی بستایش دیگری پردازد و بمدح و ثنا لسان بگشاید مستمعین بروح و ریحان آیند و بنفحات الله مهتر گردند قلوب را فرح و سرور آید و ارواح را بشارت احاطه کند که الحمد لله در ظلّ کلمه الهی نفسی پیدا شده که مرکز خصائل و فضائل عالم انسانیت و مظهر عواطف و الطاف حضرت رحمانی رخی روشن دارد و زبانی ناطق در هر انجمن رخی پر فتوح دارد و جانی مؤید بنفحات حضرت رحمن حال کدام یک خوشتر و دلکشتر قسم بجمال الهی که چون خیر یاران شنوم قلب بنهایت روح و ریحان آید و چون اشاره از کدورت دوستان بینم در نهایت احزان مستغرق گروم اینست حالت عبدالبهاء دیگر ملاحظه فرمائید که چه باید و چه شاید جمال قدم روحی لأحبّائه الفداء الحمد لله ابواب عنایترا از جمیع جهات گشوده و بشائر تأیید و توفیق را واضح و مشهود نموده دل‌های احبّاء را بمحبّت ربوده و جنود ملاً اعلیٰ را بنصرت اصفیاء موکل فرموده حال باید یاران با دلی چون آفتاب و نفسی مشکبار و لسانی ناطق بذکر حقّ و بیانی واضح و جبینی لائح و همّتی بلند و قوّتی ملکوتی و تأییدی لاهوتی و صفتی روحانی و انبعاثاتی وجدانی در بین ملاً ارض مبعوث شوند تا هر یک افق مبین را نور منیر شوند و فلک اثیر را کوکبی بدیع بوستان الهی را درخت بارور شوند و گلشن رحمانیرا گلی معطر گردند کتاب ایجاد را آیات باهره شوند و صفحه

کائنات را کلمات جامعه عصر اوّل است و نشأه اولای دور تیر اعظم پس تحصیل فضائل باید در این قرن بشود و تعدیل خصائل باید در این عصر بگردد جنّت ابهی در دشت و صحرا در این ایام باید خیمه برافرازد و انوار حقیقت چهره گشاید و اسرار موهبت رخ بنماید فیض قدم جلوه نماید و آفاق ریاض احدیت گردد و اقالیم جنّت فردوس شود و جمیع شئون و کمالات و اوصاف و نعوت الهیه از حقائق صافی و سنوحات رحمانیه آشکار و واضح شود عبدالبهاء در جمیع احیان در آستان حضرت یزدان متضرّع و مبتهل است که ای خداوند مهربان بنده درگاه توئیم و ملتجی بآستان مقدّس تو جز رکن شدید پناهی نجوئیم و بغیر کھف حمایت التجا نکنیم حفظ و صیانت فرما و عنایت و حمایت کن ما را موفق نما تا رضای تو جوئیم و ثنای تو گوئیم و در راه حقیقت پوئیم مستغنی از غیر تو گردیم و مستفیض از بحر کرم تو شویم در اعلاء امرت کوشیم و در نشر نفعات سعی بلیغ نمائیم از خود غافل گشته بتو مشغول شویم و از مادون بیزار شده گرفتار تو گردیم ای پروردگار ای آمرزگار فضل و عنایتی و فیض و موهبتی تا بر این موفق شویم و باین مؤید گردیم توئی مقتدر و توانا و توئی واقف و بینا آنک أنت الکریم آنک أنت الرحیم آنک أنت الغفور العفوّ قابل التوبه و غافر الذنوب شدید المحال و البهاء علیکم یا احبّاء الله ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۶۲-۳۶۸)

نامه ۲: اهمیت تربیت اخلاقی

هو الله

ای یار قدیم ای ثابت بر پیمان اگر چه مدّتیست مدید که از کثرت موانع فرصتی نیافتیم که بکمال روحانیت بآنجناب نامه نگارم ولی حقیقت قدم^{۳۱} روحی لأحبّائه الفداء واقف و آگاه که دل و جان در نهایت انتباه نفسی بر نیارم مگر آنکه بیاد تو افتم و سرور و شادمانی جویم و از حقّ استدعا کنم که ابواب سرور و حبور از هر جهت بگشاید و در جمیع احوال تأیید فرماید تا بعبودیت آستان مقدّس شریک و سهیم این سر دفتر سودائیان گردی و انیس و مونس این سرور شیدائیان باری مقصد اینست که دائماً بیاد تو بودم و دمی نیاسودم و آنچه تضرّع و زاری باید بیارگاه قدس نمودم و منتظر نتایج آن مناجات هستم ان ربّی کریم و هّاب در خصوص فساد غافلان مرقوم نموده‌اید الحمد لله رجوع کیدهم فی نحرهم و جعل طائرهم فی عنقهم و سیخرج الله لهم کتاباً یلقونه منشوراً و یجعل لؤلؤ الفضل علی رؤوس عباده منشوراً و لا یزید مواهب ربّک أهل الغرور الا کبراً و نفوراً حال باید احبّای الهی در تأسیس بنیان عزّت ابدی بکوشند یعنی در بین خلق باخلاق حقّ محشور گردند سلیم باشند و حلیم صادق باشند و امین خاضع باشند و خاشع خیرخواه گردند و مهربان اطاعت حکومت نمایند و حسن الفت با جمیع امت اگر چنانچه کسی طریق انصاف نپوید و ظلم و اعتساف نماید نباید اعتنا نمود بل بمقابل جفا وفا کرد و بتلافی نیش شهد و نوش داد اذیترا برعایت مقاومت نمود و جهالترا بعلم و فضیلت تقابل کرد شتم^{۳۲} و لطم^{۳۳} را بستایش و کتم^{۳۴} ستر نمود و ضربت و زخم را بمرهم محبّت معالجه کرد بجمیع اسباب تشبّث نموده که بعون و عنایت حضرت احدیّت صداقت و امانترا در حقّ ملک و ملّت ظاهر و آشکارا نمود اس اساس سیّئات نادانی و جهالت است لهذا باید باسباب بصیرت و دانائی تشبّث نمود و تعلیم اخلاق کرد و روشنی بآفاق داد تا در دبستان انسانی تخلّق باخلاق روحانی نمایند و یقین کنند که هیچ جحیم و سعیری بدتر از خلق و خوی سقیم نه و هیچ جهنّم و عذابی کثیف‌تر از صفات موجب عتاب نیست تا تربیت بدرجه ئی رسد که قطع حلقوم گواراتر از کذب مشئوم شود و زخم سیف و سنان آسان‌تر از غضب و بهتان گردد آتش غیرت بر افروزد و خرمن هوا

و هوس بسوزد هر یک از یاران الهی رخس باخلاق رحمانی چون مه تابان بدرخشد و نسبتشان بآستان الهی حقیقی گردد نه مجاز اساس بنیان شود نه طراز ایوان. لهذا باید مکتب اطفال بنهایت انتظام باشد تعلیم و تعلّم محکم گردد و تهذیب و تعدیل اخلاق منتظم شود تا در صغر سن در حقیقت اطفال تأسیس الهی شود و بنیان رحمانی بنیاد گردد. این مسئله تعلیم و تهذیب و تعدیل و تشویق و تحریص را بسیار مهم شمیرید که از اسّ اساس الهی است که بلکه انشاءالله از دبستانهای الهی اطفال نورانی باشرف کمالات انسانی مبعوث گردند و سبب نورانیت ایران بلکه عموم امکان شوند. تعلیم و تهذیب بعد از بلوغ بسیار دشوار شود تجربه شده است که نهایت سعی و کوشش را مینمایند تا خلقی از اخلاق نفسی را تبدیل کنند نمیشود اگر الیوم اندکی متنبّه گردد بعد از ایامی محدود فراموش کند و بر حالتی که معتاد و خوی نموده راجع شود پس باید از طفولیت این اساس متین را بنهند زیرا تا شاخ تازه و تراست بکمال سهولت و آسانی مستقیم و راست گردد مقصود اینست که اسّ اساس الهی اخلاق رحمانی است که زینت حقیقت انسانی است و علم و دانش است که سبب ترقّی عالم بشریت است در این قضیه باید احبّای الهی نهایت اهمّیت و غیرترا مبذول دارند دیگر آنکه جمیع یاران الهی را تکبیر ابداع ابهی در کمال اشتیاق از قبل عبدالبهاء برسان تعلیمات مکتب اطفال مفصل است و حال فرصت میسر نیست لهذا مختصر جزئی تعلیم مرقوم میگردد اول تربیت آداب و تربیت باخلاق و تعدیل صفات و تشویق بر اکتساب کمالات و تحریص بر تمسّک بدین الله و ثبوت بر شریعة الله و اطاعت و انقیاد تام بحکومت عادلّه و صداقت و امانت بسریر سلطنت حاضرّه و خیرخواهی عموم اهل عالم و مهربانی باکلّ امم و تعلّم فنون مفیده و السن اجنبیه و حسن سلوک و مداومت ادعیه خیریه در حقّ ملوک و مملوک و اجتناب از قرائت کتب طوائف مادّیه امم طبیعیه و از حکایات و روایات عشقیّه و تألیفات غرامیه. خلاصه جمیع دروس محصور در اکتساب کمالات انسانیّه این تعلیم تربیت مکتبهاست که مختصر مرقوم میگردد و علیکم التحیّة و الثناء ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۴۰۳-۴۰۷)

۳۱. منظور بهاءالله است.

۳۲. دشنام، ناسزا، ناسزاگویی

۳۳. سبلی

۳۴. پنهان کردن، پنهان داشتن امری یا چیزی

نامه ۳: در نکوهش مصرف دخانیات

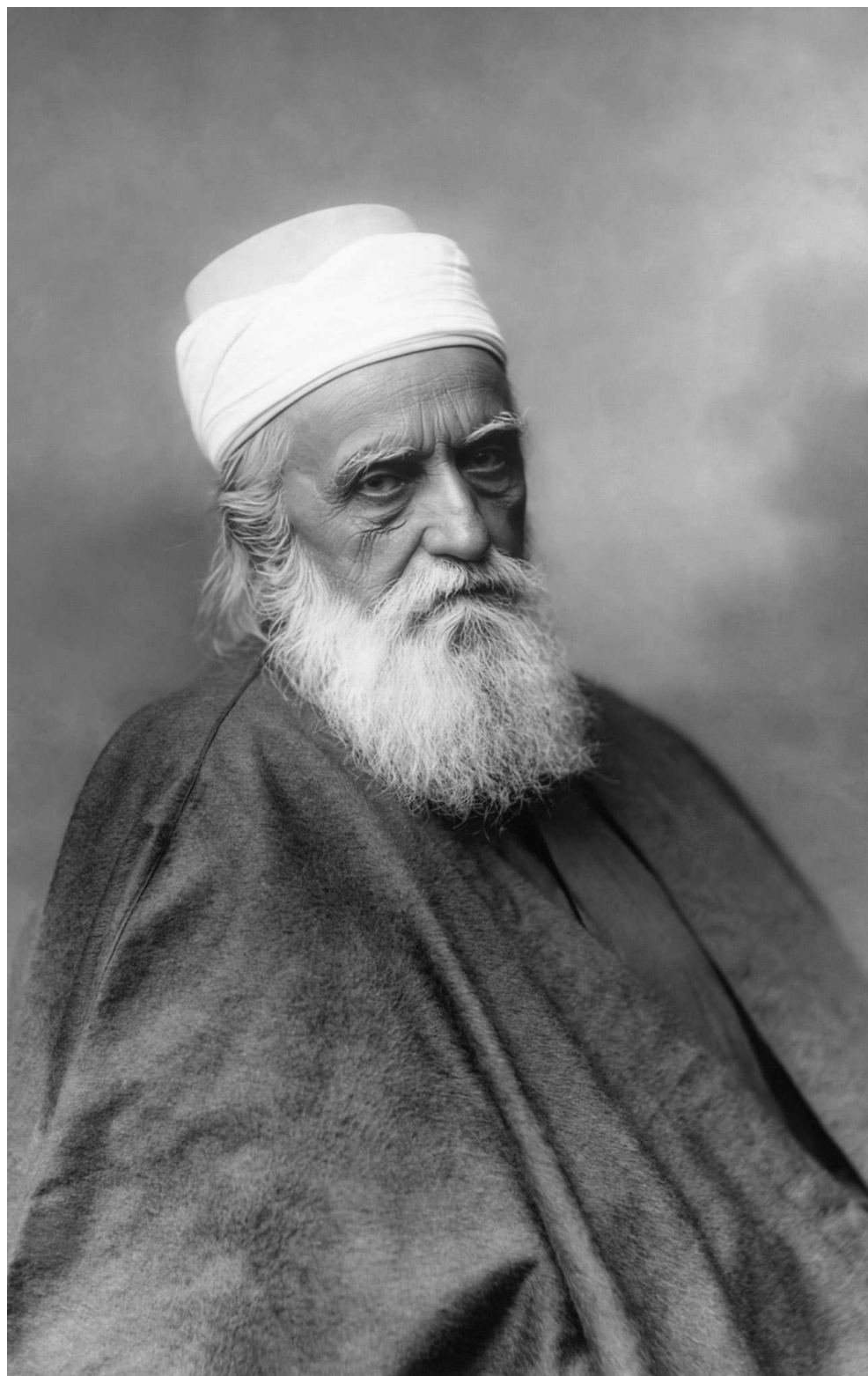
هو الله

ای یاران پاک یزدان تنزیه و تقدیس در جمیع شوون از خصائص پاکانست و از لوازم آزادگان اول کمال تنزیه و تقدیس است و پاکی از نقائص چون انسان در جمیع مراتب پاک و طاهر گردد مظهر تجلی نور باهر شود در سیر و سلوک اول پاکی و بعد تازگی و آزادگی جوی را باید پاک نمود بعد آب عذب فرات جاری نمود و دیده پاک ادراک مشاهده و لقا نماید و مشام پاک استشمام رائحه گلشن عنایت فرماید و قلب پاک آینه جمال حقیقت گردد اینست که در کتب سماویّه و صایا و نصائح الهیّه تشبیه بآب گشته چنانچه در قرآن میفرماید «و أنزلنا من السماء ماء طهوراً» و در انجیل میفرماید تا نفسی تعمید بآب و روح نیابد در ملکوت الهی داخل نشود. پس واضح شد که تعالیم الهیّه فیض آسمانیست و باران رحمت الهی و سبب طهارت قلوب انسانی. مقصود این است که در جمیع مراتب تنزیه و تقدیس و پاکی و لطافت سبب علویّت عالم انسانی و ترقی حقائق امکانیست حتی در عالم جسمانی نیز لطافت سبب حصول روحانیت است چنانکه صریح کتب الهی است و نظافت ظاهره هر چند امریست جسمانی و لکن تأثیر شدید در روحانیت دارد مانند الحان بدیع و آهنگ خوش هر چند اصوات عبارت از تموجات هوایی است که در عصب صماخ گوش تأثیر نماید و تموجات هوا عرضی از اعراض است که قائم بهواست با وجود این ملاحظه مینماید که چگونه تأثیر در ارواح دارد آهنگ بدیع روح را طیران دهد و قلب را باهتزاز آرد مراد این است که پاکی و طهارت جسمانی نیز تأثیر در ارواح انسانی کند ملاحظه نمائید که پاکی چه قدر مقبول در گاه کبریا و منصوص کتب مقدسه انبیاست زیرا کتب مقدسه منع از تناول هر شیء کثیف و استعمال هر چیز ناپاک مینماید ولی بعضی منهیّ قطعی بود و ممنوع بکلی و مرتکب آن مبغوض حضرت کبریا و مردود نزد اولیا مانند اشیاء محرّمه تحریم قطعی که ارتکاب آن از کبایر معاصی شمرده میشود و از شدت کثافت ذکرش مستهجن است اما منهیّات دیگر که ضرر فوری ندارد ولی تأثیرات مضره بتدریج حاصل گردد آن منهیّات نیز عند الله مکروه و مذموم و مدحور ولی حرمت قطعی منصوص نه بلکه تنزیه و تقدیس و طهارت و پاکی و حفظ صحّت و آزادگی مقتضی آن از آنجمله شرب دخان است که کثیف است و بد بو و کریهست و مذموم و بتدریج مضرّتش مسلم عموم و جمیع اطباء حاذقه حکم نموده‌اند و تجربه نیز گردیده که جزئی از اجزاء مرکبه دخان سمّ قاتل است

و شارب معرض علل و امراض متنوع این است که در شربش کراهت تنزیهی بتصریح وارد حضرت اعلی^{۳۵} روحی له الفداء در بدایت امر بصراحت منع فرمودند و جمیع احبّاء ترک شرب دخان نمودند ولی چون زمان تقیّه بود هر نفس که از شرب دخان امتناع مینمود مورد ادبیت و جفا میشد بلکه در معرض قتل میآمد لهذا احبّاء بجهت تقیّه بشرب دخان پرداختند بعد کتاب اقدس نازل شد چون تحریم دخان صریح کتاب اقدس نبود احبّاء ترک نمودند اما جمال مبارک همیشه از شرب دخان اظهار کراهت میفرمودند حتی در بدایت بملاحظه ئی قدری استعمال میفرمودند بعد بکلی ترک فرمودند و نفوس مقدّسی که در جمیع امور متابعت جمال مبارک مینمودند آنان نیز بکلی ترک شرب دخان کردند. مقصود این است که شرب دخان عند الحقّ مذموم و مکروه و در نهایت کثافت و در غایت مضرّت و لو تدریجاً و از این گذشته باعث خسارت اموال و تضييع اوقات و ابتلای بعباده مضرّه است لهذا در نزد ثابتان بر میثاق عقلاً و نقلاً مذموم و ترک سبب راحت و آسایش عموم و اسباب طهارت و نظافت دست و دهان و مو از تعفن کثیف بدبو است البتّه احبّای الهی بوصول این مقاله بهر وسیله باشد ولو بتدریج ترک این عادت مضرّه خواهند فرمود چنین امیدوارم اما مسئله افیون کثیف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله بصریح کتاب اقدس محرّم و مذموم و شربش عقلاً ضربی از جنون و بتجربه مرتکب آن بکلی از عالم انسانی محروم پناه بخدا میبرم از ارتکاب چنین امر فظیعی که هادم بنیان انسانیت و سبب خسران ابدی جان انسانرا بگیرد وجدان بمیرد شعور زائل شود ادراک بکاهد زنده را مرده نماید حرارت طبیعت را افسرده کند دیگر نتوان مضرّتی اعظم از این تصوّر نمود خوشا بحال نفوسیکه نام تریاک بر زبان نرانند تا چه رسد باستعمال آن ای یاران الهی جبر و عنف و زجر و قهر در این دوره الهی مذموم ولی در منع از شرب افیون باید بهر تدبیری تشبّث نمود بلکه از این آفت عظمی نوع انسان خلاصی و نجات یابد و الا وایلا علی کلّ من یفرط فی جنب الله ای پروردگار اهل بها را در هر موردی تنزیه و تقدیس بخش و از هر آلودگی پاکی و آزادگی عطاکن از ارتکاب هر مکروه نجات ده و از قیود هر عادت رهائی بخش تا پاک و آزاد باشند و طیب و طاهر گردند سزاوار بندگی آستان مقدّس شوند و لایق انتساب بحضرت احدیّت از مسکرات و دخان رهائی بخش و از افیون مورث جنون نجات و رهائی ده و بنفحات قدس مأنوس کن تا نشأه از باده محبّت الله یابند و فرح و سرور از انجذابات بملکوت ابهی جویند چنانچه فرمودی «آنچه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق زان شراب معنوی ساقی همی بحری بیار». ای

یاران الهی ترک دخان و خمر و افیون بتجربه رسیده که چگونه سبب صحت و قوت و وسعت ادراک و شدت ذکاء و قوت اجسام است. طائفه‌ئی الیوم موجود که آنان از دخان و مسکرات و افیون محترز و مجتنبند آن طائفه بر طوائف سائره در قوت و شجاعت و صحت و ملاحظت و صباحت منتهای تفوق دارند یکی از آنان ده نفر از طوائف سائره را مقاومت نماید و این تجربه در عموم است یعنی عموم افراد آن طائفه بر عموم افراد سائر طوائف از هر جهت متفوقند. پس همّتی نمائید تا تنزیه و تقدیس کبری که نهایت آرزوی عبدالبهاء است در میان اهل بهاء جلوه نماید و حزب الله در جمیع شوون و کمالات فاتق بر سائر نوع انسان گردند و در ظاهر و باطن ممتاز از دیگران و در طهارت و نظافت و لطافت و حفظ صحت سر خیل عاقلان و در آزادگی و فرزادگی و حکم بر نفس و هوی سرور پاکان و آزادگان و عاقلان و علیکم البهاء الأبهی ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۲۴-۳۳۰)



نامه ۴: پاکدامنی

هو الله

ای بنده الهی آنچه بفرزند هوشمند مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید لهذا جواب مرقوم میشود. اهل بهاء باید مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم و مضمون آیه بفارسی چنین است که اگر ربّات^{۳۶} حجال^{۳۷} بابدع جمال بر ایشان بگذرند ابداً نظرشان بآن سمت نیفتد. مقصد اینست که تنزیه و تقدیس از اعظم خصائص اهل بها است و رفات موقته مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور اهل آفاق گردند تا کلّ بر پاکی و طهارت و کمالات عفتیه ایشان شهادت دهند زیرا ذره ئی از عفت اعظم از صد هزار سال عبادت در دریای معرفت است و البهاء علیک من عبدالبهاء ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۴۵۰-۴۵۱)

نامه ۵: پرهیز از تعصب

هو الله

ای یاران عبدالبهاء بخارا وقتی عقل افزا بود و مرکز علم و دانش نفوسی در آنجا تربیت شدند که فی الحقیقه سبب نشر معارف و علوم و فنون در عالم اسلامی گشتند مشاهیر قدمای فضلالی اسلام در بخارا تحصیل نمودند ولی بکلی آن بساط برچیده شد و علم و عرفان محصور در مقدمات و فقه گردید حال احتیای الهی بآنجا سفر نموده و ان شاء الله لانه و آشیانه خواهند نمود و سبب ترقی نفوس در آنصفحات خواهند گشت حال لائق و سزاوارست که الفت و التیام نمایند و در مقام محو و فنا استقرار جویند یعنی بکلی خویش را فراموش کنند و با بیگانه و خویش بنهایت صداقت و امانت رفتار کنند حتی دشمنان را دوست شمرند و غافلان را متذکر دانند و بیخبران را با خبر نامند و کورانرا بینا شمرند و مردگان را زنده دانند و اهریمنان را فرشته انگارند یعنی با بیگانه و دشمن خونخوار چنان رفتار نمایند که با آشنا و دوست وفادار معامله مینمایند ای احتیای الهی از رائحه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیه و وطنیه و دینیه که بتمام مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است بیزار شوید و از این اوهامات تجرد یابید و آینه دل را از زنگ این تعصب جاهلانه پاک و مقدس کنید تا بعالم انسانی یعنی عموم بشر مهربان حقیقی گردید و بهر نفسی از هر ملت و هر آئین و هر طائفه و هر جنس و هر دیار ادنی کرهی نداشته باشید بلکه در نهایت شفقت و دوستی باشید شاید بعون و عنایت الهیه افق انسانی از این غیوم^{۳۸} کثیفه^{۳۹} یعنی تعصب جاهلانه و بغض و عداوت عامیانه پاک و مقدس گردد روز بروز سبب الفت و محبت در میان جمیع ملل شوید و ابداً در امور حکومت و سیاست مداخله و تکلم ننمائید زیرا شما را خدا بجهت وعظ و نصیحت و تصحیح اخلاق و نورانیت و روحانیت عالم انسانی خلق فرموده این است وظیفه شما و علیکم التحیه و الشاء ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۵۲-۱۵۴)

نامه ۶: پرهیز از اختلاف

هو الله

... در خصوص اختلاف در بین احباب از جهت تحیت مرقوم فرموده بودید در این امور جزئیّه نباید احبّا پر پایی یکدیگر شوند تا بخود مشغول شوند و از نشر نفحات قدس و اثبات قلوب بر میثاق باز مانند بلکه سبب میشود که متزلزلین بر عهد رخنه مینمایند و ضعفا را متزلزل میکنند حال وقت تأسیس است نه زمان ترتیب «ثبت العرش ثمّ انقش» مثل مشهور است آنحضرت احبّا را آگاه نمائید که حال این گونه اختلافات مثل سمّ نقیع^{۴۰} و زهر سریع است ناقضین بکمال قوّت در هدم^{۴۱} بنیان پیمان ساعی و شما که الحمد لله ثابت و راسخید شب و روز باید در اتحاد و اتفاق و قطع ریشه شقاق^{۴۲} بکوشید و اگر چنانچه مابینت جزئی در مسائل فرعیّه حاصل گردد پایی یکدیگر نشوید و اصرار در رأی ننمائید بکمال محبت و یگانگی بدون افسرده گی نفسی اختلاف زائل و ائتلاف حاصل میگردد ... الیوم باید احبّای الهی در نهایت خضوع و خشوع و محویت و فنا و فقر حقیقی و سکون و وقار باشند هیچیک بر دیگری اعتراض نکند و خجلتش نپسندد تا کلّ در ظلّ کلمه میثاق «اخوان علی سرر متقابلین» زیست نمایند در خصوص استعفا از دارالفنون مرقوم نموده بودید استعفا جائز نه ان شاء الله در دارالفنون رجال ذو فنون تربیت میگردند ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۴۳-۲۴۶)

نامه ۷: محبت سبب وحدت عالم انسانی است

هو الله

ایها المختارون فی ملکوت الأبهی، شکر کنید ربّ الجنود را که از آسمان غیب را کبّا علی السحاب^{۴۳} نزول بعالم ملک فرمود و از پرتو شمس حقیقت شرق و غرب روشن گشت و ندای ملکوت بلند شد و منادیان ملکوت بآهنگ ملاً اعلی بشارت ظهور دادند و عالم وجود باهتزاز آمد و جمیع خلق چنانکه حضرت مسیح میفرماید در خواب بودند یعنی یوم ظهور و نزول ربّ الجنود در خواب غفلت غرق بودند چنانکه در انجیل میفرماید که مجی من مانند آنست که دزد در خانه است و صاحب‌خانه خبر ندارد. شما را از میان خلق انتخاب فرمود و دیده‌ها بنور هدی باز شد و گوشها بآهنگ ملاً اعلی همراز گشت دلها زنده شد و جانها حیات جدید یافت و از موهبت کبری بهره و نصیب گرفت شکر کنید خدا را که دست موهبت کبری چنان تاج مرصعی بر فرق شما نهاد که جواهر زواهرش الی الابد بر قرون و اعصار میتابد بشکرانه این هدایت کبری همّت را بلند کنید و مقصد را ارجمند بقوّت ایمان بموجب تعالیم الهی رفتار نمائید و اعمال را تطبیق باحکام الهی فرمائید کلمات مکنونه تلاوت نمائید و بمضمون دقت کنید و بموجب آن عمل نمائید الواح طرازات و کلمات و تجلیات و اشراقات و بشارات را بامعان نظر بخوانید^{۴۴} و بموجب آن تعالیم الهیه قیام نمائید تا آنکه هر یک شمعی روشن گردید و شاهد انجمن شوید و مانند گل گلشن راتحه طیبه منتشر نمائید چون بحر پر جوش و خروش شوید و چون ابر فیض آسمانی مبذول دارید بآهنگ ملکوت ابهی دمسار گردید و آتش جنگ بنشانید و علم صلح بلند نمائید وحدت عالم انسانی ترویج دهید و دین را وسیله محبت و مودت بجمیع بشر شمردید و جمیع خلق را اغنام الهی دانید و خدا را شبان مهربان بشناسید که جمیع اغنام را می‌پرورد و در چمن و مرغزار رحمت خویش میچراند و از چشمه عنایت مینوشاند. اینست سیاست الهی، اینست موهبت رحمانی، اینست وحدت عالم انسانی که از جمله تعالیم الهیست. باری ابواب موهبت مفتوحست و آیات الهی مشروح نور حقیقت تابانست و الطاف بی پایان. وقت را غنیمت شمردید بجان بکوشید و بخروشید تا این جهان ظلمانی نورانی گردد و این عالم تنگ و تاریک گشایش یابد و این گلخن فانی آئینه گلشن باقی شود و این عالم جسمانی بهره و نصیب از فیوضات رحمانی

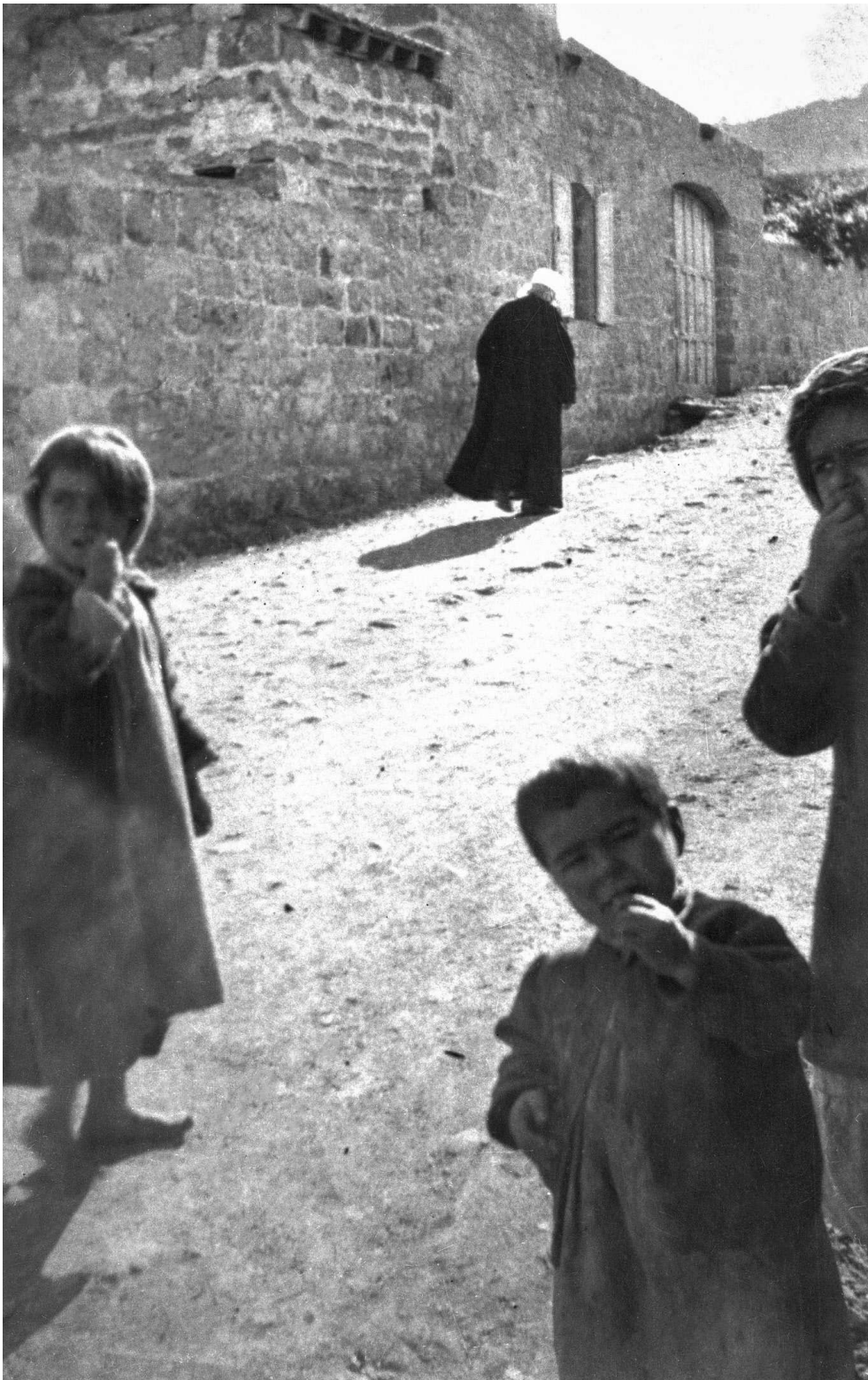
۴۳. اشاره به بشارت انجیل درباره بازگشت مسیح

۴۴. الواح طرازات و کلمات فردوسیّه و تجلیات و اشراقات و بشارات از متممات کتاب اقدس دانسته‌اند.

۴۰. زهر خالص، زهر کشنده

۴۱. خرابی، نابودی، ویرانی

۴۲. دشمنی، عناد، مخالفت، ناسازگاری، نفاق



یابد بنیاد عناد برافتد و اساس بیگانگی ویران گردد و بنیان یگانگی مرتفع شود تا شجره مبارکه بر شرق و غرب سایه افکند و در قطب امکان خیمه وحدهٔ انسان افراخته شود و علم محبت و الفت در جمیع آفاق موج زند و موج دریای حقیقت اوج گیرد جهان سراسر جنت ابهی شود و گل و ریحان موهبت کبری برویاند اینست و صایای عبدالبهاء از الطاف ربّ الجنود امیدوارم که سبب نورانیت و روحانیت بشر گردید و قلوب خلق را ارتباط محبت بخشید مردگان قبور نفس و هوی را بقوه کلمة الله زنده کنید و کوران بی بصیرت را بانوار شمس حقیقت بینا نمائید و علیلان روحانی را شفای رحمانی بخشید از الطاف عنایات حضرت مقصود چنین امیدوارم و همیشه بذکر و فکر شما مشغولم و بر ربّ الملکوت مناجات مینمایم و گریه و زاری میکنم تا جمیع این موهبت را مبذول فرماید و قلوب را مشروح نماید و روحها را وجد و طرب دهد و جذب و وله بخشد. و علیکم البهاء الابهی ای پروردگار مهربان این نفوس ندای ملکوت شنیدند و انوار شمس حقیقت دیدند و در فضای جانفزای محبت پریدند عاشقان روی تواند و منجذبان خوی تو و آرزومند کوی تو و متوجه بسوی تو و تشنه جوی تو و مشغول بگفتگوی تو توئی دهنده و بخشنده و مهربان ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۹۲-۹۵)

عبدالبهاء در حال قدم زدن در خیابان‌های حیفا بعد از توجه به بچه‌ها

نامهٔ ۸: محبت و دوستی جهان را روشن می‌کند

هُوَاللّٰهُ

ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه و ثمر مشکور و سنوحات مقدّسه هر فیض موفور رحمت صرف است و موهبت بحت و نورانیت جهان و جهانیان ائتلاف و التیام است و محبت و ارتباط بلکه رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الارض در نهایت آزادگی و فرزاندگی جمال مبارک میفرماید همه بار یکدارید و برگ یکشاخسار عالم وجود را بیک شجر و جمیع نفوس بمنزلهٔ اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرمودند لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و حلاوت منوط بارتباط و الفت است پس باید یکدیگر را در نهایت قوّت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند. پس احبّای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ و دود گردند و موهبت ملیک غیب و شهود نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر ایجاد مشاهده کنند همیشه باین فکر باشند که خیری بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودّت و اعانتی بنفسی نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع من علی الارض را دوست انگارند و اغیار را یار داند و بیگانه را آشنا شمردند و بقیدی مقید نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را در عطا مبدول دارد حتّی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و دود. اینست وصایای جمال مبارک اینست نصایح اسم اعظم. ای یاران عزیز جهان در جنگ و جدالست و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال، ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت وفا پنهان گشته، جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده و با یکدیگر جنگ و ستیز مینمایند بنیان بشر است که زیر و زیر است هزاران خانمانست که بیسر و سامانست در هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته بخاک و خونست و خیمه سعادت و حیات منکوس و سرنگون سروران سرداری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و بفتنه انگیزی مباحثات نمایند یکی گوید که من شمشیر بر رقاب امتی آختم و دیگری گوید مملکتی با خاک یکسان ساختم و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم اینست مدار فخر و مباحثات بین نوع بشر. در جمیع جهات دوستی و راستی مذموم و آشتی و حق پرستی مقدوح^{۴۵}

منادی صلح و صلاح و محبت و سلام آیین جمال مبارکست^{۴۶} که در قطب امکان خیمه زده و اقوام را دعوت مینماید. پس ای یاران الهی قدر این آئین نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید و سبیل مستقیم و منهج قویم پیمائید و بخلق بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای ربّ و دود منتشر نمائید تا جهان جهان دیگر شود و عالم ظلمانی منور گردد و جسد مرده خلق حیات تازه جوید هر نفسی بنفسی رحمانی حیات ابدیه طلبید این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا بخوانید و نفوس را بروش و سلوک ملاً اعلیٰ دعوت کنید یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگانرا ملجأ و پناه شوید فقیرانرا کنز غنا گردید و مریضانرا درمان و شفا معین هر مظلومی باشید و معیّر هر محروم در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید و باعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمّیت ندهید و اعتنا نکنید بالعکس معامله نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت هر نفسی از احبّای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تا نور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید ای احبّای الهی همّتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقائق اشیاء مشهود و عیان گردد ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۱۸-۱۲۱)

نامه ۹: شرط وحدت عالم انسانی

هو الله

ای حزب الله،^{۴۷} نامه‌ئی بامضای شما عموماً واصل گردید عبارت در نهایت ملاحظت و بلاغت و فصاحت و حلاوت بود از قرائت نهایت مسرت حاصل گردید ناطق بر روزه ماه صیام بود خوشا بحال شما که حکم الهی را مجری داشتید و در ایام مبارکه بصیام قیام نمودید زیرا این صیام جسمانی رمزی از صیام روحانیست یعنی کف نفس از جمیع شهوات نفسانی و تخلق باخلاق روحانی و انجذاب بنفحات رحمانی و اشتعال بنار محبت سبحانی. و همچنین نامه دلیل بر اتحاد و الفت قلوب بود امید از فضل و موهبت ربّ جلیل در این عصر جدید چنانست که اقلیم غرب شرق شمس حقیقت گردد و احبای الهی مطالع انوار و مظاهر آثار شوند و از شبهات غافلان محفوظ و مصون مانند و ثابت بر عهد و پیمان مانند شب و روز بکوشند تا خفتگانرا بیدار کنند و غافلانرا هوشیار نمایند محرومانرا محرم راز کنند و بی‌نوایانرا از فیض ابدی نصیب بخشند منادی ملکوت گردند و اهل ناسوت را بجهان لاهوت خوانند ای حزب الله، امروز در این جهان هر حزبی در بادیه‌ئی سرگردان و بهوا و هوسی متحرک و بخیال خویش پویان و جویان در بین احزاب عالم این حزب اسم اعظم^{۴۸} از هر خیالی فارغ و از هر مقصدی در کنار و بنیت خالصه قائم و بتعالیم الهی در نهایت آرزو ساعی و مجاهد تا اینکه روی زمین بهشت برین گردد و جهان ناسوت آئینه ملکوت شود جهان جهان دیگر گردد و نوع انسان تربیت و روش و سلوک دیگر یابد. ای حزب الهی، بعون و عنایت جمال مبارک^{۴۹} روحی لاجبائنه الفداء باید روش و سلوکی نمائید که مانند آفتاب از سائر نفوس ممتاز شوید هر نفسی از شما در هر شهری که وارد گردد بخلق و خوی و صدق و وفا و محبت و امانت و دیانت و مهربانی بعموم عالم انسانی مشار بالبنان گردد جمیع اهل شهر گویند که این شخص یقین است که بهائیتست زیرا اطوار و حرکات و روش و سلوک و خلق و خوی این شخص از خصائص بهائیتانست تا باین مقام نیائید بعهد و پیمان الهی وفا

نموده‌اید زیرا بنصوص قاطعه از جمیع ما میثاق وثیق گرفته که بموجب وصایا و نصائح الهیه و تعالیم ربّانیه رفتار نمائیم. ای حزب الله، وقت آنست که آثار و کمالات اسم اعظم در این عصر مکرم ظاهر و آشکار شود تا ثابت و محقق شود که این عصر عصر جمال مبارکست و این قرن ممتاز از قرون و اعصار ای حزب الله، هر نفسی را مشاهده کنید که توجه تام بامر الله دارد و مقصد محصور در نفوذ کلمه الله شب و روز بنیت خالصه خدمت امر مینماید و ابداً در روش و سلوک رائج خود خواهی و اثری از غرض شخصی نیست بلکه سرگشته بیابان محبت الله است و سر مست باده معرفت الله و منهک در نشر نفحات الله و منجذب بآیات ملکوت الله یقین بدانید که موفق ملکوتی شود و مؤید آسمانی گردد و مانند ستاره صبحگاهی از افق موهبت ابدی بنهایت نورانیت درخشانده و تابنده خواهد شد و اگر بشائبه هوی و هوس و خودپرستی مشوب یقین است که مساعی عاقبت بی نتیجه ماند و محروم و مأیوس گردد.

ای حزب الله الحمد لله جمال مبارک اعناق^{۵۰} را از سلاسل^{۵۱} و اغلال^{۵۲} خلاص نمود و از جمیع قیود رهائی داد و فرمود بار یک دارید و برگ یکشاخسار بعالم انسانی مهربانی کنید و بنوع بشر مهرپرور گردید بیگانگانرا مانند آشنا معامله نمائید و اغیار را بمثابه یار نوازش فرمائید دشمن را دوست بینید و اهرمن را ملائکه شمارید جفاکار را مانند وفادار بنهایت محبت رفتار کنید و گرگان خونخوار را مانند غزالان ختن و ختا مسک معطر بمشام رسانید خائفان را ملجأ و پناه گردید و مضطربان را سبب راحت دل و جان بی‌نوایان را نوا بخشید و فقیران را کنز غنا شوید دردمندان را درمان گردید و مریضانرا طبیب و پرستار بصلح و سلام خدمت نمائید و دوستی و راستی و حق پرستی و آشتی در جهان نیستی تأسیس نمائید.

ای حزب الله، همّتی بنمائید بلکه این عالم انسانی نورانی گردد و این دوره غبرا جنت ابهی شود ظلمت احاطه نموده است و خلق و خوی وحشیانه مستولی گردیده عالم بشر جولانگاه وحشیان درنده گردیده و میدان جاهلان نادان. نفوس یاگرگ خونخوارند و یا حیوان بی‌ادراک یا سم قاتلند و یا گیاه عاطل و باطل مگر اندکی از نفوس که فی الحقیقه فی الجملة مقاصد خیریه دارند و در فکر راحت و آسایش عالم انسانی هستند اما شما باید

۴۷. در آثار عبدالبهاء منظور بهائیان است. حزب تا پیش از مشروطه معنای غیرسیاسی داشته و به معنای پیروان

یک دین یا مذهب بوده است.

۴۸. در اینجا منظور بهاء الله است.

۴۹. از لقب‌های بهاء الله

۵۰. گردن‌ها

۵۱. زنجیرها

۵۲. غل‌ها، طوق‌ها

در این مورد یعنی خدمه بعالم انسانی جانفشانی کنید و بجانفشانی شادمانی و کامرانی نمائید. ای حزب الله، حضرت اعلی^{۵۳} روحی له الفداء جانرا فدا نمود و جمال مبارک در هر دمی صد جان فدا فرمود و تحمّل مصائب و شدائد شدید کرد حبس و زنجیر شد آواره و سرگون^{۵۴} دیار بعیده گشت و عاقبت در سجن اعظم^{۵۵} ایام بسر برد و همچنین جَم غفیری از یاران الهی در این سبیل شهد شهادت نوشیدند و جان و مال و اهل و عیال کلّ را فدا و نثار فرمودند چه قدر خانمانها که ویران گشت و چه قدر خاندانها که تاراج و تالان گردید چه بنیانها که از بنیاد برافتاد و چه قدر قصور معموره^{۵۶} که قبور مطموره^{۵۷} شد جمیع بجهت اینکه عالم انسانی نورانی گردد و نادانی دانائی مبدّل شود و نفوس بشری رحمانی گردند و نزاع و جدال بکلی از بیخ و بنیاد برافتد و ملکوت صلح بر عموم بشر استیلا یابد. حال شما همّت نمائید که این دلبر آمال در انجمن عالم جلوه نماید و این موهبت حاصل شود.

ای حزب الله، مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حقّ شخصی چه یار و چه اغیار چه دوست و چه دشمن زبان بطعنه گشائید در حقّ کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید زنه‌ار از اینکه نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد زنه‌ار از اینکه نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد نظر بخلق نمائید توجه بخالق کنید قوم عنود را مبینید ربّ الجنود را ملاحظه کنید خاک را نبینید پرتو آفتاب تابناک ببینید که هر خاک سیاه را روشن و پدیدار کرده.

ای حزب الله، در موارد بلا صبر و سکون و قرار یابید هر قدر مصائب شدید شود مضطرب نشوید در کمال اطمینان بفضل حضرت یزدان مقاومت طوفان محن و آلام نمائید در سال گذشته بعضی از بیوفایان از یار و اغیار و بیگانه و آشنا بدربار اعلیحضرت پادشاه عثمانیان در حقّ این آوارگان سعایتی نمودند و افترا و بهتانی زدند که این آوارگان بری از آن مفتریاتند حکومت بمقتضای مصلحت بتحقیق و تدقیق این مفتریات برخاست و جمعی از مفتشین را باین بلد ارسال فرمود دیگر معلوم است که بدخواهان چه میدانی یافتند و

چه طوفانی برپا نمودند تحریر و تقریر نتوان نمود اگر نفسی حاضر بود میدانست که چه قیامتی برپا شد و چه زلزله و مصائبی رخ داد با وجود این با نهایت سکون و اطمینان و صبر و قرار متوکلّاً علی الله رفتار شد بقسمیکه اگر کسی نمیدانست گمان مینمود که در نهایت آسایش وجدان و راحت دل و جان و شادمانی و کامرانی هستیم و نوعی واقع گردید که نفس مدعیان و مفتریان در تحقیق و تفتیش با مأمورین سهیم و شریک شدند و مدّعی و حاکم و شاهد نفوس واحده گردید دیگر معلوم است که چه واقع گشت با وجود این انصاف اینست که اعلیحضرت پادشاه عثمانیان اعتنا باین سعایتها^{۵۸} و روایتها و حکایتها و مفتریات تا بحال ننمودند و بعدل و انصاف معامله کردند فی الحقیقه هر کس غیر این پادشاه بود این آوارگان را اثری باقی نمیماند انصافش اینست نباید از انصاف گذشت و امروز در قطعه آسیا فی الحقیقه پادشاه آل عثمان و پادشاه ایران مظفرالدین شاه مثل و مانندی ندارد اگر بدانید که فساد دشمنان و فتنه بدخواهان علی الخصوص برادر نامهربان چه در اینجا و چه در ایران بچه درجه است و با وجود این فساد و این فتنه این دو پادشاه بسکون و وقار حرکت میفرمایند البتّه یقین مینمائید که هر دو عادلند اگر ملوک سلف بودند البتّه روزی هزار نفر از خلق در ایران تلف میشد پس در حقّ این دو پادشاه دعا کنید و طلب عون و عنایت نمائید و فتح و نصرت جوئید علی الخصوص پادشاه آل عثمان که محض عدالت تا بحال با این آوارگان معامله فرموده است

مناجات

پروردگارا یاران غرب را بنفشات روح القدس مشام معطر فرمودی و افق غرب را بنور هدایت روشن نمودی دوران را نزدیک کردی و اغیار را یار مهربان فرمودی خفتگانرا بیدار کردی و غافلانرا هوشیار فرمودی

ای پروردگار این دوستان بزرگوار را مؤید و موفق برضای خویش فرما و خیرخواه بیگانه و خویش کن بجهان ملکوت ابدی درآر و از فیض لاهوت نصیب بخش بهائی حقیقی کن و ربّانی صمیمی فرما از مجاز برهان و در حقیقت مستقرّ فرما آیات ملکوت کن و کواکب درخشنده در افق ناسوت نما سبب راحت و آسایش عالم انسانی فرما و خادم صلح عمومی کن کلّ را از باده وصایا و نصائح خویش سرمست کن و جمیع را در سبیل تعالیم خود روش و سلوک عطا بخش

۵۳. از لقب‌های باب

۵۴. تعید

۵۵. زندان عکا

۵۶. آباد

۵۷. ویران

۵۸. سخن چینی، بدگویی کردن از کسی، تهمت زدن

ای پروردگار آرزوی این بنده درگاه آنست که یاران باختر را بینم دست در آغوش دوستان خاور نموده‌اند و افراد انسانی بنهایت مهربانی اعضای یک انجمنند و قطرات یک بحر طیور یک گلشنند و لئالی یک دریا اوراق یکشجرند و انوار یک شمس توئی مقتدر و توانا و توئی قادر و عزیز و بیناع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۵۷-۱۶۴)

نامه ۱۰: رفتار در هنگام سختی

هُوالله

ای یاران رحمانی من در حالتی که دریای امتحان پر موج گشته و موج بلایا باوج رسیده جنود امم در نهایت هجوم و اهل اعتساف بی نهایت بی انصاف جمعی از مفتریان با اخوی نا مهربان التیام یافتند و کتابی از مفتریات نگاشتند و بسعایت و وشایت^{۵۹} پرداختند فکر حکومت را مشوش کردند و اولیای امور را مضطرب نمودند دیگر معلوم است حالت مسجون در این قلعه خراب چگونه و امور بچه درجه مشوش و پر اضطراب است از وصف خارج است با وجود این باز آواره مسجون در نهایت استقرار و سکون و متوکل بر حضرت بیچون و آرزوی هر بلا و ابتلائی در سبیل محبت الله مینماید تیر جفا دُر عطاست و زهر قاتل شفای عاجل است ما در این حالت که مکتوبی از یاران امریک رسید و مضمون آن کل متعاهد بر اتحاد و اتفاق در جمیع شئون گشته و کل امضا نموده‌اند که در سبیل محبت الله جانفشانی نمایند تا حیات جاودانی یابند بمجرد مطالعه آن نامه و ملاحظه اسماء که در ذیل امضا نموده بودند چنان فرح و سروری از برای عبدالبهاء حاصل گشت که از وصف خارج است و شکر نمود خدا را که یارانی در آنسامان پیدا شده اند که در نهایت روح و ریحان با یکدیگر متحد و متفق و هم پیمانند و این میثاق هر قدر محکمتر گردد خوشتر و بهتر و شیرین تر شود و جاذب تأییدات الهیه گردد اگر یاران الهی آرزوی توفیق کنند تا رفیق ملاء اعلی یابند باید در توكید^{۶۰} و تحکیم این میثاق بکوشند زیرا عهد و میثاق اخوت و اتحاد مانند آبیاری شجره حیات است یعنی حیات ابدی.

باری ای یاران الهی قدم ثابت نمائید و عهد محکم کنید و متفق در انتشار راتحه محبت الله بکوشید و ترویج تعالیم الهیه نمائید تا جسم مرده این جهان را جان بخشید و هر بیمار دو جهانرا شفای حقیقی مبذول دارید.

ای یاران الهی عالم مانند شخص انسان است مریض و ضعیف و ناتوان گشته دیده نا بینا شده و گوش نا شنوا گشته قوای حسی بتمامه بتحلیل رفته یاران الهی باید طیب حاذق گردند و بموجب تعالیم الهیه این بیمار را پرستار شوند و علاج کنند شاید انشاءالله صحت حاصل گردد و شفای ابدی یابد و قوائی که بتحلیل رفته تجدید شود و شخص



عبدالبهاء در نیوجرسی

۵۹. سخن چینی

۶۰. استوار کردن عهد یا کلام

عالم صحت و طراوت و لطافت چنان یابد که در نهایت صباحت و ملاحظت جلوه نماید اول علاج هدایت خلق است تا توجه بحق یابند و استماع نصایح الهی کنند و بگوشی شنوا و بچشمی بینا مبعوث شوند چون این داروی سریع التأثير استعمال شد پس باید بموجب تعالیم الهیه بر روش و اخلاق و اعمال ملاء اعلی دلالت نموده و بمواهب ملکوت ابهی تشویق و تحریص کرد قلوب را بکلی از شائبه بغض و کره پاک و منزّه نمود و براستی و آشتی و دوستی و محبت بعالم انسانی پرداخت تا شرق و غرب مانند دو عاشق دست در آغوش نمایند و عداوت و بغضاء از عالم انسانی برخیزد و صلح عمومی تقرّر یابد.

ای یاران الهی بجمیع امم و ملل مهربان باشید کل را دوست دارید و بقدر قوه در تطیب^{۶۱} قلوب بکوشید و در تسریر^{۶۲} نفوس سعی بلیغ مبذول دارید هر چمنی را رشحات سبحان شوید و هر شجری را آب حیات گردید هر مشامی را مشک معطر شوید و هر بیماری را نسیم جانپروور گردید هر تشنه‌ئی را آب گوارا باشید و هر گمرهی را رهبر دانا شوید هر یتیمی را پدر و مادر مهربان گردید و هر پیری را پسر و دختری در نهایت روح و ریحان گردید و هر فقیری را گنج شایگان شوید محبت و الفت را جنت نعیم دانید و کدورت و عداوت را عذاب جحیم شمیرید بجان بکوشید و بتن میاسائید و بدل تضرع و زاری کنید و عون و عنایت الهی جوئید تا این جهان را جنت ابهی کنید و این کره ارض را میدان ملکوت اعلی اگر همّتی بنمائید یقین است که این انوار بتابد و این ابر رحمت ببارد و این نسیم جانپروور بوزد و رائحه این مشک اذفر^{۶۳} منتشر گردد.

ای یاران الهی شما تقید بحوادث بقعه مبارکه نداشته باشید و ابداً تفکر نکنید آنچه واقع شود خیر است زیرا بلا عین عطاست و زحمت حقیقت رحمت و پریشانی جمعیت خاطر است و جانفشانی موهبت باهر آنچه واقع شود فضل حضرت یزدانیست شما بکار خود مشغول شوید و بهدایت خلق پردازید و نفوس را بخلق و خوی عبدالبهاء تربیت نمائید و بشارت ملکوت ابهی بخلق برسانید شب و روز آرام نگیرید و دقیقه‌ئی نیارمید بکمال همّت این بشارت را بگوش عالمیان برسانید و در محبت الهی و تعلق بعبدالبهاء هر بلا و مصیبتی را قبول نمائید تحمل شماتت اعدا کنید و صبر بر ملامت

۶۱. پاک و پاکیزه کردن

۶۲. شادکردن

۶۳. خوشبو، معطر

نامهٔ ۱۱: دوستی با مهربانان

هو الأبهی

ای بنده حقّ، الفت یاران باعث حصول روح و ریحانست و محبّت اخوان بادی سرور دل و جان علی الخصوص اخوان روحانی و یاران معنوی تا توانی با نفوسی انس گیر که از گلشن دلهاشان بوی خوش محبّت الله استشمام نمائی و از جبین منیرشان نور مبین مشاهده کنی قسم بجمال قدم^{۶۵} حلاوت صحبت دوستان حقیقی چون انگبین کام دل و جان را شکرین و شیرین مینماید و البهّاء علیک ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، صص ۱۴۳-۱۴۴)

نامهٔ ۱۲: مهربانی به همهٔ انسان‌ها

ای کنیز عزیز الهی نامه‌ات ملاحظه گردید و بر مضمون اطلاع حاصل شد دستورالعمل خواسته بودی

مؤمن بخدا باش و ناظر بملکوت اعلی و منجذب بجمال ابهی^{۶۶} ثابت بر میثاق باش و مشتاق عروج باسماں تیر آفاق منقطع از دنیا شو و زنده بنفحات قدس در ملکوت اعلی منادی حبّ گرد و مهربان بنوع انسان محبّ بشر شو و غمخوار جمیع نفوس در آفاق صلح‌پرور گرد و دوستی و راستی جوهر زخمی را مرهم شو و هر دردی را درمان گرد سبب الفت نفوس شو و آیات هدایت ترتیل نما بعبادت حقّ مشغول شو و بهدایت خلق برخیز زبان ببیان بگشا و رخ بنار محبّت الله برافروز دمی میاسا و نفسی راحت معجو تا آیت محبّت الله گردی و رایت موهبت الله

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شمارهٔ ۱۰، ص ۲۴)

نامه ۱۳: قلوب را باید پاک نمود

انسان باید در جهان بالا در آئینه ابدی صفحه ملکوت پرتو شمایل اندازد زیرا عبدالبهاء در این جهان نام و نشان نخواهد در این جهان بی نام و نشانی بهتر و خوشتر است. نام و نشان این جهان اوهام است اوهام ولی اگر خُلق و خوی ربّانی و شمائل روحانی انسانی چنانکه باید و شاید در صفحات قلوب انطباع یابد آن نشانه ابدی است. لهذا آن دوست مهربان باید قلوب صافیه بیابد تا مانند آئینه شمائل حقیقی انسان بر دارد. ای طالب حقیقت آئینه قلب را از زنگ و غبار این جهان فانی پاک و مجلاًکن و مقابل بعالم آسمانی ملاً اعلی نما تا بقوه جاذبه محبت الله صور عالیه ملکوت ابهی و پرتو انوار حضرت کبریا در آن انطباع یابد. این شمائل و انطباع ابدی خواهد بود زیرا باین انطباع کمالات ملاً اعلی که شمائل جمال ابهی است در قلوب انطباع ابدی یابد. ای بنده حقّ، سر مست ساغر رحمانی باش و طالب عون و عنایت حضرت ربّانی. اگر لذائذ وجود را در موجودی جمع نمائی ثمر و نتیجه ای نبخشد آن شهید عاقبت تلخ گردد و آن لذت و حلاوت به تعب و کسالت مبدل شود مگر شهید محبت الله که حلاوتش ابدی است و لذتش سرمدی و سبب حیات جاودانی.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۶۲-۶۳)

سخنرانی ۱: پاریس، ۳ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

دین الله فی الحقیقه عبارت از اعمال است عبارت از الفاظ نیست زیرا دین الله عبارت از علاج است. دانستن دواء ثمری ندارد بلکه استعمال دواء ثمر دارد. اگر طبیعی جمیع ادویه را بداند اما استعمال نکند چه فائده دارد. تعالیم الهیه عبارت از هندسه و خریطه^{۶۷} بناست اگر هندسه شود و خریطه کشیده گردد و ساخته نشود چه ثمری دارد. تعالیم الهی باید اجرا گردد باید عمل شود مجرد خواندن و دانستن ثمری ندارد. مثلاً در تعالیم حضرت مسیح میفرماید اگر کسی سیلی بر یمن شما زند یسار را پیش آرید کسی شما را لعن کند صلوات بفرستید بد خواه را خیر خواه باشید. این تعالیم حضرت مسیح است سبب نورانیت است سبب حیات عالم است سبب صلح و صلاح عالمست. اما چه فائده و وا اسفا که می بینی چه قدر خونریزی میشود چه قدر نفوس در اینمدت از طرف ملت مسیح کشته شدند در مسئله پروتستان و کاتولیک بموجب تاریخ نهصد هزار نفس کشته شد. حال این قضیه چه مناسبت با تعالیم مسیح دارد با آنکه حضرت مسیح چنین تعالیمی فرموده بکلی بعکس او معامله نمودند. جمیع مسیحیان این بیان حضرت را در انجیل میخوانند و لکن عمل نمیکنند از این خواندن چه ثمر. اگر بموجب آن عمل میکردند آنوقت ثمر داشت. در انجیل میفرماید (من اثمار هم تعرفونهم) یعنی از ثمر فهمیده میشود که این شجره مبارکه است یا شجره خبیثه. پس معلوم شد که دین قول نیست بلکه عمل است در قران (و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحبّ المحسنین)^{۶۸} میفرماید یعنی اگر نفسی بنفسی تعدی نماید متعدی علیه باید حلیم باشد و عفو نماید و احسان و انعام کند. حال ملاحظه نمائید که اعمال چه قدر مخالف اقوال است چه ظلم و ستمها وارد شد حتی خون سید الشهداء را ریختند. جمال مبارک میفرماید اگر چنانچه مخالف شریعه الله نبود دست قاتل خویش را میبوسیدم و از مال خود ارث میدادم. ولی چه توان نمود که حکم محکم کتاب روا نداشت و حطام دنیا در نزد اینعبد نبود. مقصود اینستکه باید بموجب تعالیم الهی عمل نمود. در جمیع ادیان الهیه در بدایت عمل بود نه قول. مثلاً در آیام حضرت مسیح حواریین بموجب

۶۷. نقشه

۶۸. و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد (سوره آل عمران، آیه ۱۳۴).

سخنرانی ۲: پاریس، ۸ نوامبر ۱۹۱۱

هُوالله

جميع ملل عالم از حیثیت اقوال کاملند جميع ذکر میکنند که محب خیرند. جميع میگویند صدق مقبولست و کذب مذموم. امانت فضیلت عالم انسانیت خیانت ذلت عالم انسانی. دلها را خوشنود کردن خوبست نه دلها را شکستن. مهربانی خوشست نه بغض و عداوت. عدل خوب است نه ظلم. رحمت خوبست نه زحمت. حسن اخلاق خوبست نه سوء اخلاق. نور مقبولست نه ظلمت. علم عزت انسانست نه جهل. کرم خوش است نه بخل. توجه بخدا خوبست نه غفلت از خدا. هدایت خوش است نه ضلالت و امثال ذلک. ولی جميع اینها در عالم قول میماند عملی در میان نیست. هر نفسی بهوی و هوس خود مشغول است. هر کس در فکر منفعت خویش است و لو مضرت دیگران در آن باشد. هر نفسی در فکر ثروت خود است نه دیگران. هر کس در فکر راحت و آسایش خویش است نه سائران. نهایت آرزوی ناس این است و مسلک شان چنین. ولی بهائیان نباید چنین باشند. بهائیان باید ممتاز باشند باید عملشان بیش از قولشان باشد بعمل رحمت عالمیان باشند نه بقول. برفتار و کردار و اعمال خودشان اثبات صداقت کنند و اثبات امانت نمایند فضائل عالم انسانی را آشکار کنند نورانیت آسمانی را واضح نمایند اعمالشان فریاد برآرد که من بهائی هستم تا سبب ترقی عالم انسانی شوند. اگر انسان باعمال بهائی قیام و رفتار کند هیچ قول لازم ندارد. اعمالست که جهان را ترقی داده. اعمالست که این مدنیت را ترویج کرده. اعمالست که این صنایع را آشکار کرده. اعمالست که این اکتشافات را ظاهر کرده. اعمالست که عالم مادی را بایندرجه رسانده. اگر چنانچه اعمال نبود اقوال بود آیا ممکن بود این مدنیت مادی حاصل شود. پس باین برهان میتوانیم استدلال کنیم که روحانیات هم نظیر مادیاتست. اعمال اهل ملکوت سبب حیات قلوب میشود نه اقوال اعمال خیریه سبب مسرت وجدان میشود فضائل عالم انسانیه سبب نورانیت بشر میشود. پس شما باید شب و روز تضرع و زاری کنید و دعا نمائید و از خدا بخواهید که موفق باعمال شوید نه اقوال توجه بخدا کنید مناجات کنید نماز کنید بکوشید بلکه عمل خیری از شما ظاهر شود. هر فقیر را سبب غنا شوید. هر افتاده تیرا دست گیر گردید. هر محزونی را سبب سرور شوید. هر بیمار را سبب صحت شوید. هر خائفی را سبب امنیت گردید. هر بیچاره تری را سبب

تعالیم الهی عمل میکردند این بود که ترقی کردند از حضيض ذلت باوج عزت رسیدند و از ظلمات اوهام بنور هدایت مهتدی شدند. همیشه چنین بوده ولی چون آن ایام میگذرد بتدریج تغییر مینماید کم عمل کم میشود و قول زیاد میگردد تا بدرجه تری میرسد که عمل نمیماند تمام صرف قول میشود. اینست که در قرون وسطی امرالله بدرجه ای رسیده بود که از تعالیم مسیحی اثری باقی نمانده بود. امراء و ملوک مسیحی جمیعاً بهم افتادند حرب دائمی بود. ملاحظه کنید مجلسی که در لاهای بجهت صلح عمومی تشکیل شد چه قدر مذاکرات در صلح شد و اقوال چه قدر مقبول جميع دول و کیل فرستادند جميع مذاکرات در این مسئله بود که دول و ملل با هم صلح و آشتی نمایند جنگ و جدال نماند ترک سلاح شود.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۰۵-۱۰۸)

چاره شوید. هر غریبی را ملجأ و پناه باشید. هر بیسر و سامانیرا منزل و مأوی شوید. اینست صفت بهائی. اگر بآن موفق شویم بهائی هستیم اگر موفق نشویم خدا نکرده بهائی نیستیم.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۲۷-۱۳۰)

سخنرانی ۳: پاریس، ۱۸ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰه

از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینست. بشر هر قدر ترقی کند محتاج بنفثات روح القدس است. زیرا قوت بشریه محدود است اما قوت و قدرت ملکوت غیر محدود. چون در عالم بشر سیر نمائیم در جمیع تواریخ نفوسی که مؤید بروح القدس بودند موفق بامور عظیمه و مبادی و نتایج مهمه گشتند و حال اینکه آن نفوس بحسب ظاهر اغلب اهمیّت و علمی نداشتند. انبیای الهی که مبعوث شدند هیچیک از آنها از فلاسفه شمرده نمیشدند و در زمان خود بعلم و دانائی در بین خلق مشهود نبودند. بلکه بحسب ظاهر نفوسی بودند عادی حتی بعضی خواندن و نوشتن نمیدانستند لکن چون مؤید بنفثات روح القدس بودند تأثیری شدید در عالم وجود داشتند. ملاحظه فرمائید اعظم فلاسفه عالم نظیر افلاطون ارسطو فیثاغورث و سائر آنها تأثیر شان محدود بود نتوانستند در عروق و اعصاب بشر نفوذ پیدا کنند. افلاطون باین عظمت نتوانست یکنفس را بدرجه ئی بیاورد که جانفشانی کند. اما نفوسیکه مؤید بنفثات روح القدس بودند اگر چه بظاهر علمی نداشتند لکن در عروق و اعصاب بشر چنان نفوذ کردند که هزاران جانفشان داشتند. حتی انبیای بنی اسرائیل مثل اشعیا حزقیا ایلیا و ارمیا آنها از نفوسی عادی بودند. حتی بدرجه ئی بود که پطرس نیز بحسب تاریخ کلیسا حساب هفته را نمیتوانست نگاه دارد وقتی میخواست بصید ماهی برود هفت بسته غذا می بست هر روز یکی را میخورد چون آن هفتمین را میخورد میدانست روز سبت است آنوقت میآمد سبت را نگاه میداشت. این نفوس از نفثات روح القدس بدرجه ئی رسیدند که نفوذ در جمیع عالم پیدا کردند. پس فهمیدیم نفثات روح القدس مؤثر در وجود است هرکس بآن موفق شود خواه فیلسوف خواه عالم خواه بی سواد نفوذ در عروق و اعصاب پیدا میکند. پس بشر و لو فیلسوف اکبر شود محتاج بنفثات روح القدس است و تا مؤید بآن نشود نمیتواند کاری از پیش ببرد روحش مرده است قلبش مرده است مگر آنکه روح حیات ابدی در آن دمیده شود. ملاحظه کنید هیچ مدنیتی هیچ علمی هیچ فضلی عالم اخلاق را چنانچه باید و شاید تعدیل نمینماید. شاید شخصی فیلسوف اعظم باشد و اما اخلاق مذموم لکن شاید نفسیکه هیچ سواد ندارد چون بنفثات روح القدس مؤید گردد عالم اخلاقش تحسین میشود. قوت روح ملتی را در اندک زمانی تربیت میکند و باعلی درجه عزت ابدیه میرساند. لهذا من از برای شما این را میخواهم و امیدوارم بقوت بهاءالله مؤید بنفثات روح القدس شوید تا زنده گردید و تربیت شوید اخلاق شماها اخلاق رحمانی شود و سبب تربیت دیگران گردد



عبدالبهاء با عده‌ای از زائران بهائی در حیفا

در نفس شماها تأثیری حاصل شود که جان ببخشد. نظر بخودتان نکنید نظر بفیوضات جمال ابهی^{۶۹} کنید. ببینید نفثات مسیح در حواریین چه تأثیری کرد و نفثات حواریین در دیگران چه تأثیری داشت. این نظر بآن است که آنها مؤید من عند الله بودند آنچه کند تأیید الهی کند. ملاحظه نمائید که استعداد انسان محدود است لکن تأیید ملکوت ابهی نا محدود. استعداد این زمین قلیل است اما باران رحمت بی حساب و حرارت شمس غیر محدود. زمین نباید نظر با استعداد خود کند بلکه باید نظر بباران رحمت و حرارت شمس کند که این خاک سیاه را بگل‌های رنگارنگ مزین مینماید. لهذا شماها نظر بقوت و قدرت خودتان نکنید قلب را فارغ و روح را مستبشر کنید توجه بملکوت ابهی نموده فیوضات نامتناهی طلبید اگر باین موفق شوید هر یک شمع تابانی خواهید شد ستاره درخشنده‌ئی و شجره پر ثمری خواهید گشت. پس بکوشید تا نفثات روح القدس در شماها تأثیری نماید این است نصیحت من مرحبا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۷۹-۱۸۳)

سخنرانی ۴: پاریس، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

این منزل محفلی است بهائی. محفل بهائی هر جا تأسیس گشت روز بروز اتساع علوم شد و سبب حصول روحانیت کبری گردید و علت محبت بین بشر گشت در اندک زمانی ترقیات فوق العاده حاصل شد. در طهران وقتی محفل روحانی تأسیس شد در یکسال تعدد پیدا کرده به نه رسید باین سرعت انتشار یافت. و الآن در جمیع محافل احبای الهی جمع میشوند و بنهایت محبت و الفت و سرور با همدیگر ملاقات مینمایند تبلیغ امرالله میکنند بتعلیم نفوس جاهله مشغولند و تألیف بین قلوب میکنند و اعانت فقرا مینمایند و در فکر معیشت عجزه میافتند معالجه بیماران میکنند بفریاد بیچارگان میرسند. لهذا امیدوارم چون در پاریس تازه این محفل تأسیس شده همینطور مثل محافل ایران روز بروز ترقی کند بلکه از آنجا بیشتر ترقی داشته باشد. اگر چنانچه احبای الهی ثابت و مستقیم بر امر بمانند و بموجب تعالیم بهاءالله سلوک و حرکت کنند هر فقیر را معین باشند و هر مریض را پرستار شوند و هر بیچاره‌ئی را ملجأ و پناه گردند یقین است که در اندک زمانی این محفل نورانی گردد و نتایج عظیمه از آن حاصل شود و روز بروز نفوسیکه در این محفل هستند در مراتب کمالات انسانی ترقی خواهند نمود. محفل باید بر یک اساس متینی تأسیس شود. از اول وظائف محفل یعنی آنچه را باید مجری دارند ذکر کنند و قرار بدهند. اولاً اساس این باشد که این محفل از برای نشر رحمت باشد. و ثانیاً اینکه خدمت بوحدت عالم انسانی نمایند. و ثالثاً اینکه قلوب ناس را منور بنور هدایت کنند. رابعاً اینکه بمنت‌های مهربانی با جمیع ناس معامله نمایند. خامساً اینکه بملکوت الهی دائماً تضرع و زاری کرده مناجات کنند تا بخدا نزدیک شوند. سادساً آنکه در جمیع معاملات و جمیع مکالمات صدق محض باشند. سابعاً اینکه باید هر یک در نهایت امانت و دیانت باشند تا اینکه در میان خلق مشهور شود که این شخص کامل است حاذق است امین است رحیم است کریم است شجاع است منقطع از ماسوی الله است منجذب بشفحات الله است شخصی است الهی. و نزد عموم واضح و مشهود باشد که هر نفسی بهائی شد آن نفس در جمیع مراتب و فضائل شخص کاملی است. حالا مقصد از محفل این است که اینگونه مذاکرات در آن بشود تا احبای الهی یکدیگر را تشویق و تحریص کنند و همدیگر را نصیحت نمایند و سبب شوند که این محفل عبارت از یک نفس بشود روح واحد قلب واحد احساسات واحد اتفاقات تام حقیقی حاصل شود مقصود از محفل

سخنرانی ۵: پاریس، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱

هُوالله

امروز می‌خواستم بیایم اینجا دم در دیدم اروپلن^۷ بلند شده. بسیار منظر خوشی بود. حقیقت خیلی صنعت غریبی است. دلالت بر قوت بشر میکند که خداوند چنین قوه‌ی بانسان داده که پرواز باوجی مافوق طاقت طیور میکند. این برهان کافی وافیست که انسان حاکم بر طبیعت است و قانون عمومی طبیعت را بکلی بهم میزند. ملاحظه کنید خدا چه قوه‌ی چه موهبتی بانسان داده است که حاکم بر طبیعت است ولی انسان خود را اسیر طبیعت داند. خدا انسان را بزرگوار خلق کرده لکن انسان خود را اسیر مینماید. خدا قوه عظیمه بانسان داده لکن انسان خود را حقیر بیند. مثلاً قوه کاشفه حقایق اشیا داده تا اسرار کائنات را از حیز غیب بحیز شهود آرد و حال آنکه طبیعت آترا پنهان نموده است. بسیار بسیار از این اروپلن خوشم آمد. زیرا هر چیز را پروازی است این پرواز اروپلن است که بقوه گاز طیران نماید و همچنین مرغ را پروازی اما بقوه بال و هوای لطیف و اجسام غیر موزونه را پروازی لکن بسبب خفت اجسام. بهمین قسم عقل انسان را نیز پروازی روح انسان را پروازی قلب انسان را پروازی. اما پرواز روح انسان را بشارت الهی است پرواز عقل انسان باز دیاد ادراکات است پرواز قلب انسان بمحبت الله است. تعالیم الهی بجهت این نزول یافته که روح انسانی پرواز کند تا باوج ملکوت اعلی رسد و قلب انسان بمحبت الله پرواز کند تا بخدا نزدیک شود. پس از برای هر چیزی پرواز است و هر چیز باعلی درجه خود برسد پرواز کرده. مثلاً این چراغ چون باعلی درجه خود برسد پرواز کرده. این گل وقتی باعلی درجه خود برسد پرواز کرده. انسانهم وقتی باعلی مرتبه خودش برسد پرواز کرده. اما پرواز انسان بایمان است. پرواز انسان بفضائل عالم انسانیست. پرواز انسان باکتساب کمالات انسانیست. پرواز انسان بموجب عمل بتعالیم الهی است. پرواز انسان خدمت بوحدهت عالم انسانیست پرواز انسان انتباه بآیات الهی است. پرواز انسان باینست که آیت هدی بین خلق باشد. پرواز انسان اینست که رایت آسمانی باشد. پرواز انسان اینست که روشن بنور حقیقت باشد. پرواز انسان اینست که منقطع از مادون حق باشد. پرواز انسان اینست که توجه بملکوت ابهی داشته باشد. پرواز

این است. من دعا میکنم که شماها در این محفل روز بروز منور تر گردید روحانی تر شوید محبت الله بیشتر ظاهر گردد اخلاق اهل محفل بهتر شود توجهشان بخدا بیشتر گردد در درگاه احدیت مقرب تر شوند تا هر یک مانند شمع بنور موهبت کبری روشن و درخشنده گردند.

رحمانا رحیما کریمما شرق و غرب از انوار مشرق جمال منور است و مشام روحانیان از نفحات قدست معطر. خداوندا بندگان را در ظل عنایت پناه ده. نادانان را بر اسرار حقیقت آگاه کن. بیچارگان را ملجئی بخش و آوارگانرا سر و سامانی ده. دلهای شکسته را مسرور کن و مرغان بال شکسته را پرواز ده. تشنگانرا از سلسبیل عنایت بنوشان و فقیران را از گنج ملکوت مستغنی فرما. طفلانرا در مهد عنایت پرورش ده تا ببلوغ رسند. مریضان را بدرمان آسمانی درمان فرما تا صحت و عافیت یابند. خداوندا کوران را بینا کن و کران را شنوا نما. مردگانرا زنده کن و پژمردهگان را تر و تازه فرما. نومیدانرا امیدوار کن و محرومانرا بهره‌ی عطا فرما. توئی بخشنده توئی دهنده و توئی مهربان.

ای پروردگار هر چند ضعیفیم ولی تو قوی هستی و هر چند فقیریم تو غنی هستی و هر چند ذلیلیم تو عزیز هستی. پس نظر بفقیر و ضعف مفرما بلکه آنچه مقتضای غنای مطلق و قوت و قدرت تو است ارزانی کن. توئی رحیم توئی رحمن توئی بخشنده توئی مهربان.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۲۱-۲۲۴)

رابطه دین با علم و عقل

نامه ۱: تشریح نظرات طبیعت‌گرایان

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید مضمون بسیار عجیب زیرا این شبهات تازه اشتها نیافته قرون و اعصار متوالیه است که در اروپا این زمزمه بلند است و همچنین در قرون اولی در آسیا انتشار داشت ولی در هر عهد قوه نافذ کلمه الله بنیان این شبهات برانداخت و نور مبین مانند آفتاب اشراق نمود چه که ادله و براهین این بی‌خردان او هن^۱ از بیت عنکبوت و در نهایت سستی و ضعف مشهود هر چند غافلان ایران متابعت مادیون فرنگیان خواهند و پیروی طبیعیون اروپا تقلید آرزو دارند ولی از قواعد و اصول آنان بی‌خبرند و از ادله و حجج^۲ و موضوع و محمول ایشان بی‌اطلاع اروپائیان در مذهب طبیعی بحسب فکر و آرای خویش محققند ولی طبیعیون ایران مقلد لهذا با فرنگیان در این مسئله مباحثه و بیان آسان زیرا بقاعده و دلیل صحبت میدارند و انسان بقاعده جواب میدهد ولی با این مقلدان ایران بسیار مکالمه مشکل است زیرا آنچه میگویند صرف مدعاست نه دلیل و نه برهان. مثلاً مسئله عناصر نچنین است که ایرانیان میگویند علمای طبیعیون این مسئله را چنین ترتیب میدهند و بر این اساس جمیع مسائل طبیعی را تأسیس مینمایند زیرا این اصل مذهب آنان است و مسائل دیگر بتمامها فروع و آن اینست که در عالم وجود عناصر بسیطه هر یک جزء واحد است و قابل تجزی و تفصیل نیست و جمیع کائنات ترکیب این عناصر مفرده یعنی مرکب از اجزاء متنوعه‌اند یعنی عناصر بسیطه را تشبیه بحروف نمایند و حروف تجزی نشود. مثلاً الف مفرد است این را از هم تجزی نتوان نمود اما کائنات سائر بمنزله کلمه‌اند که مرکب از حروف متعدده‌اند کلمه را تفصیل و تجزی توان نمود. باری گویند که چون در جمیع موجودات ملاحظه نمائی واضح و مشهود است که این عناصر بسیطه بصور نامتناهی منحل و ترکیب شده است هر ترکیبی کائنی از کائنات موجوده و چون این ترکیب تحلیل گردد عدم نسبی و اضافی تحقق یابد زیرا عدم محض را مستحیل و محال دانند مثلاً گویند اجزائی ترکیب شده است و از آن ترکیب انسان تحقق یافته چون این ترکیب تحلیل گردد این کائن بشری از میان برود ولی آن اجزاء اصلی و عناصر فردیه باقی و برقرار است پس تحقق کائنات از

انسان اینست که تعالیم بهاءالله را بتمامه اجرا دارد. امیدم اینست انشاءالله جمیع شماها پرواز کنید روحتان قلبتان فکرتان پرواز کند جمیع شئونتان پرواز کند. اینست آرزوی من ان شاءالله بآن موفق شوید. دعا بکنم...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۲۸-۲۳۱)



عبدالبهاء در اشتوتگارت آلمان

۷۱. سست‌تر

۷۲. حجت‌ها، دلیل‌ها

ترکیب است و تشبث موجودات از تحلیل این ترکیب و تحلیل متتابع و مترادف و مستمر در این صورت چه احتیاج بحیّی قدیر. این خلاصه برهان آنان و دلیلشان بزعمشان واضح و عیان در وقت بحث این مسئله را تأسیس نمایند چون این مسئله مبنی بر قواعد و اصول است لهذا جواب آسان و بکمال اختصار بیان بطلان این قضیه میتوان نمود چنانکه با فلاسفه اروپا و امریک بتکرار این مسئله در میان آمد و بچند کلمه جواب قناعت نمودند و تسلیم کردند در جواب گفته شد که این ترکیب که اسس اساس وجود و سبب حیات کائنات است از اقسام ثلاثه ترکیب کدام یک است زیرا ترکیب یا تصادفی است و یا لزوم ذاتی و یا ارادی یعنی تحت اراده الهیه اگر بگوئیم ترکیب کائنات تصادفی است معلول بیعلت لازم آید و این ممتنع و محال است که معلول بیعلت تحقق یابد بطلان این قضیه بدیهی است و اگر این ترکیب لزوم ذاتیست در اینصورت تحلیل ممتنع و مستحیل ابدیت و سرمدیت از لوازم ذاتیه آن این هم که نیست پس چه ماند ترکیب ارادی یعنی باراده حیّ قدیم هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین و در این مورد در سؤال و جواب مس بارنی^{۷۳} بحثی دقیق در این قضیه گردیده و اما تفاوت بین نفوس و پستی و بلندی و برتری و بهتری طبیعیون دو قسمند قسمی بر آنند که این بهتری و برتری و تفاوت بین بشر در اصل خلقت است باصطلاح آنها از مقتضای عالم طبیعت است و گویند که تفاوت بین نوع واضح است که طبیعی است مثلاً نوع اشجار تفاوت و امتیازشان طبیعی است و حیوان نیز تفاوت طبیعی دارد حتّی در جماد نیز تفاوت طبیعی است یکی معدن سنگ است و دیگری معدن لعلّ پر آب و رنگ یکی صدف است و دیگری خزف و قسم دیگر از فلاسفه قدما بر آنند که تفاوت بین بشر و امتیاز عقول و هنر از تربیت است زیرا شاخ کج بتربیت راست گردد و درخت بی‌ثمر بیابانی بستانی شود و پیوند گردد و بارور شود و شاید تلخ است شیرین شود میوه‌اش صغیر است کبیر گردد و لذّت و حلاوت یابد و برهان اعظمشان اینست که زنگیان افریک قاطبه وحشی و نادانند و متمدنان امریک قاطبه دانا و هوشمند و این واضح است که تفاوت این دو فرقه مبنی بر تجربه و تربیت است این قول فلاسفه و حکما است ولی انبیا بر آنند که در اصل فطرت تفاوت مسلم و مبرهن و فضلنا بعضکم علی بعض قضیه‌ئی محتوم و معلوم البتّه نفوس بشر در اصل فطرت مختلفند اگر اطفال معدود از یک پدر و یک مادر در مکتب واحد و بتعلیم واحد و تربیت واحده و بغذاء و طعام واحد پرورش یابند بعضی بنهایت علم و درایت رسند و

۷۳. اشاره به گفت‌وگوهای عبدالبهاء با لورا کلی‌فورد بارنی است که با عنوان *مفاوضات عبدالبهاء* منتشر شده است.

بعضی متوسط باشند و بعضی بهیچوجه تعلیم نگیرند پس معلوم شد که تفاوت در بین بشر از تفاوت مراتب و خلقت است و همچنین تعلیم و تربیت را نیز تأثیری عظیم مسلم و مقرّر دانند مثلاً اگر طفل از دبستان محروم ماند البتّه جاهل و نادان ماند و معلوماتش محصور در اکتشافات خویش باشد و چون نزد ادیب دانا تحصیل علوم و معارف نماید بر اکتشافات هزاران نفوس از بشر اطلاع یابد پس تعلیم اهل ضلالت را سبب هدایت شود و کوران را علّت بینائی گردد بیخردان را دانا کند بی حاصلان را سبب بزرگواری شود انسان ابکم^{۷۴} را ناطق کند و فجر کاذب را صبح صادق نماید دانه صغیر را نخل باسق^{۷۵} نماید و عبد آبق^{۷۶} را ملیک فائق فرماید لهذا البتّه تربیت تأثیر دارد و نظر باین حکمت است که مظاهر غیب احدیّت و مطالع رحمتیّت در عالم بشریّه مبعوث گردند تا نوع انسان را نفعات قدس تربیت نمایند و طفل رضیع^{۷۷} را رجل رشید کنند پس محرومان ناسوت محرمان لاهوت گردند و بی‌نصیبان بهره و نصیب یابند.

ای ثابت بر پیمان رساله تألیف بارنی^{۷۸} را که در اروپا طبع شده است از طهران بطلبید در این مسئله و شبهات دروین^{۷۹} فیلسوف انگلیس که مقتدای طبیعیون اروپا است مفصل مخاطباتی شده است. اما عبارتی که مرقوم فرموده بودید عناصر محسوسه را موجد و مولّد جمیع اشیای موجوده دانند پس در این صورت عناصر که موجد و مولّدند هر یک از آلهه^{۸۰} هستند چه که ایجاد صفت الله است در این صورت طبیعیون ایران معتقد به اله^{۸۱} هستند ولی آلهه متعدّده غیر متناهی. ملاحظه نمائید که بیان چگونه مشوّش است ولی طبیعیون اصلین اروپا چنین نگویند برآنند که عناصر بسیطه بصور نامتناهی ترکیب گردد و هر صورتی کائنی از کائنات شود و چون تحلیل یابد آن کائن عدم اضافی یابد. ... و علیک البهائ الأبهی ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۷۴-۳۸۲)

۷۴. لال، گنگ

۷۵. سربرافراخته، بلندقد

۷۶. گریزان

۷۷. شیرخوار

۷۸. کتاب *مفاوضات عبدالبهاء*، تألیف لورا کلی‌فورد بارنی

۷۹. داروین

۸۰. خدایان، ایزدان

۸۱. خدا، معبود، ایزد

نامه ۲: علم و خرافه

هو الله

ای بنده الهی، نامه شما وصول یافت و از عدم فرصت جواب مختصر مرقوم میگردد از علم نجوم سؤال نموده بودی آنچه تعلق بر ریاضیات دارد آن مقبول و آنچه از پیش منجمین قدیم تأسیس نموده‌اند و تأثیرات عظیمه در تربیع^{۸۲} و تثلیث^{۸۳} دانسته و از قرآن^{۸۴} کواکب در مواقع و سیر و حرکت در منطقه البروج^{۸۵} و استقامت نجوم و تأثیر ساعات و تخصیص اوقات مرقوم نموده‌اند و در کتب موجوده مذکور عبارت از تصوّرات و افکار اسلاف^{۸۶} است و اساس متین غیر موجود ولی نفوسی از پیشینیان بقوه تبّتل اطلاع بر بعضی از اسرار کون یافته و از روابط و تعلقاتی که در بین موجوداتست اطلاعی حاصل نموده آنان مطلع بر بعضی اسرار خفی که در حقائق اشیاست واقف گشتند و بعضی وقایع آتیه از روابط موجودات استنباط نمودند این محلّ انکار نه چنانکه در رساله خال^{۸۷} در ذکر نجم بازغ که دلالت بر ولادت حضرت روح^{۸۸} مینمود مرقوم اما باوهامات مندرجه در کتب نجومیه قطعاً اعتماد نه و اما مسأله عطسه و هم صرف است این دور مبارک این اوهام را از میان برد ذکرش نیز جائز نه و علیک التّحیة و الثّناء.

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۲۵۶)

نامه ۳: درباره برخی علوم خاص

هو الله

ای منجذب بنفحات ریاض ملکوت نامه روحانی قرائت شد و مضامین محبّت رحمانی معلوم و مفهوم گشت حمد خدا را که از کأس محبّت الله سرمستی و از مائده سمائیه مرزوق و بنسائم جنّت ابهی مهتّز و منشرح و منبسطی امروز چنان تأییدی از ملکوت الهی ظاهر و باهر که اگر نفسی از اماء رحمن موفق بآن شود قلوب در دست تصرّف او اسیر و مهتّز و متحرّک است و ارواح ببشارات او مستبشر و منشرح و متفکر.

ای امة الله امراض بر دو قسم است روحانی و جسمانی امراض جسمانی بادویه و خلاصه اعشاب^{۸۹} و عقاقیر^{۹۰} معالجه گردد اما امراضی که از تأثیرات نفسانیه حاصل بقوه روح انسانی معالجه گردد ولی قوه روح الهی حاکم بر عوارض جسمانی و عوارض نفسانی است لهذا چون روح انسانی بتأییدات روح القدس مؤید و موفق شود در عالم کون در هر رتبه از مراتب تأثیرات خویشرا بخشد اما تصرّفات نفسانیرا نیز حکمی زیرا بقوه توجه انعکاساتی بین قلوب حاصل گردد و از قوه ارتباط فعل و انفعال حاصل شود و از فعل و انفعال معالجات تحقّق یابد و اما استخراج اخلاق و قوی و حواس را از ترکیبات تقسیمات دماغیه که این فی الحقیقه از تفرّعات علم قیافه است یکنوع حکمی ملحوظ هر چند حکم قطعی نه ولی احکام مختصری ملحوظ است یعنی میتوان یکنوع استدلالی نمود اما اگر جمیع علائم صفتی از صفات در جمیع شمائل و ترکیبات دماغیه موجود باشد میتوان حکمی کرد و اما مسئله علم کف چون جمیع اشیاء و کافه کائنات که اعضای هیکل عظیم عالم وجود است کلّ باکلّ مرتبط است یعنی هر کائنی از کائنات عضوی از اعضاء یا جزئی از اجزاء آن هیکل عظیمست لهذا از هر جزء بسبب ارتباط اکتشاف حقائق سائر اجزاء توان نمود مثالش هیکل انسانیت یعنی عالم امکانرا چون هیکل انسان تصوّر نما که جمیع اجزاء و اعضاء و ارکان و جوارح مرتبط است بعضی ببعضی ارتباط تامّ مثلاً از لون چهره و چشم اکتشاف حرارت و امراض نهانی احشاء تشخیص داده میشود و از نبض عوارض سائر اعضاء پدیدار میگردد سبحان الله چه

۸۲. قرارگرفتن دو کوکب سیار به اندازه یک چهارم دوره فلک (سه برج) از یکدیگر.

۸۳. قرارگرفتن یک سوم دوره فلک، یعنی چهار برج فاصله میان دو ستاره. Δ تثلیث بعضی از سیارات را سعد دانسته‌اند، مانند تثلیث ماه و مشتری.

۸۴. قرارگرفتن دو ستاره در یک برج و یک درجه.

۸۵. مسیر حرکت ظاهری خورشید در میان ستارگان را «منطقه البروج» می‌نامند که از دوازده برج، تشکیل شده و خورشید در هر ماه در یکی از این برج‌ها قرار می‌گیرد.

۸۶. گذشتگان

۸۷. منظور کتاب ایقان است که بهاء الله در پاسخ به پرسش‌های دابی باب نوشته است.

۸۸. عیسی مسیح

۸۹. گیاهان تر روییده از زمین

۹۰. گیاهان دارویی

ارتباط عظیمی است لهذا نتوان استغراب^{۹۱} نمود که از خطوط کفوف^{۹۲} دلائلی مکشوف گردد که حقائق حال و استقبال معلوم شود باری این بیان سه چیز است که سؤال نموده بودی حال ای امه رحمان از خدا بخواه که بنفثات روح القدس مؤید گردی تا از جمیع این قرائن و دلائل و قوی مستغنی شوی زیرا آن نفثات قوتی است که در حقیقت اشیاء متصرف است و چنان تاثیری دارد که مرده را زنده نماید و کور را بینا کند و کر را شنوا نماید یعنی نفوس جاهله را بشریعه علم الهی وارد گرداند و فقدان صرف را وجدان عنایت کند و مستمند را بشروت بیپایان دلالت فرماید ظلمت دیجور^{۹۳} را تجلی نور کند و جهل محض را تاج علم بر سر نهد این است قوت روح و تاثیر کلمه الله از خدا بخواه که از این فیض عظیم و فوز مبین بهره و نصیب بری دعائی بجهت وسعت معیشت خواسته بودی پس مناجات کن و بگو:

ای پروردگار مستمندانیم مرحمتی کن و فقیرانیم از بحر غنا نصیبی بخش محتاجیم علاجی ده ذلیلانیم عزتی ببخش جمیع طیور و وحوش از خوان نعمت روزی خوار و جمیع کائنات از فیض عنایت بهره بردار این ضعیف را از فیض جلیل محروم مفرما و این نا توان را از توانائی خویش عنایتی بخش رزق یومی را رایگان ده و معیشت ضروریرا برکتی احسان فرما تا مستغنی از دون تو گردیم و بکلی بیاد تو افتیم راه تو بوئیم روی تو جوئیم و از تو گوئیم توئی توانای مهربان و توئی رازق عالم انسان و عليك التحية و الشاء. ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، صص ۹۳-۹۷)

نامه ۴: تطبیق کتب مقدس با موازین علمی

هو الله

ای یاران عبدالبهاء... امیدوارم که مانند شمع بر افروزید و بمثابه نار موقده الهیه پرده اوهام و ظنون مقلدان اهل فنون بسوزید زیرا در این ایام بعضی از بیفکران چنان گمان کرده‌ند که فنون مخالف حقائق و معانی منزله از ربّ بیچون است و حال آنکه آنچه بوحی الهی نازل حقیقت واقع و آنچه از مسائل فنیّه و افکار فلاسفه مخالف نصّ صریح کتاب است آن نقص در فنون و علوم است نه در حقائق و معانی مستنبطه از جمال معلوم چنانکه در قرآن آیاتی مصرّح نازل که مخالف آراء حکمیّه و مسائل فنیّه و قواعد ریاضیّه اهل فنون آن عصر بود لهذا همچو گمان شد که این نصوص الهیه خلاف واقع زیرا مخالف قواعد فنیّه ریاضیّه مسلمّه در آفاق بود و در آنزمان مسائل ریاضیّه بتمامها مؤسس بر قواعد بطلمیوسیّه بود و مجسطی^{۹۴} در جمیع اقالیم مسلم جمیع اهل فنون بود و مبنای رصد بطلمیوس^{۹۵} بر سکون ارض و حرکت افلاک بود و نصوص قرآنیّه چنانچه میفرماید «و کلّ فی فلک یسبحون» مخالف آن و همچنین از اساس رصد بطلمیوس آفتاب را حرکت فلکی قائل و نصّ قرآن آفتابرا حرکت محوری ثابت چنانچه میفرماید «و الشمس تجری لمستقرّ لها ذلك تقدیر العزیز العلیم» ولی بعد از آنکه اصحاب فنون و ریاضیون هزار سال تدقیق کردند و تحقیق نمودند و آلات و ادوات راصده ایجاد کردند و رصد نجوم نمودند واضح و مشهود شد و ثابت و محقق گشت که نصّ صریح قرآن مطابق واقع و جمیع قواعد بطلمیوسیّه باطل «انّ فی ذلك لعبرة لأولی الالباب» سبحان الله بعضی اهل معارف اروپا را گمان چنین که دین مخالف علم و معارض آن بلکه نعوذ بالله سبب استیلاء جهل بر جمیع مردمان زیرا گویند که علم را دلیل و برهان و دین را نه اساسی نه بنیان و حال آنکه دین الهی مروج علم است و مؤسس فنون و مبین مسائل و شارح حقائق چنانکه قوم عرب در نهایت جهالت بودند بلکه کور و کر و بمثابه بهائم در جزیره العرب برحله الشتاء و الصیف مألوف و به اقبیح^{۹۶} اعمال و اشنع^{۹۷} عادات

۹۴. هیئت و نجوم. در اصل، نام مهم‌ترین اثر بطلمیوس است که شامل سیزده مقاله راجع به اجرام سماوی و بعضی مسائل هندسی است.

۹۵. بطلمیوس قلوذی: منجم سده دوم میلادی که زمین را ثابت و ساکن و مرکز عالم می‌دانست. فرضیات او نازمان کوپرنیک، برای همه مسلم بود.

۹۶. زشت‌ترین

۹۷. زشت‌ترین، بدترین، ناهنجارترین

۹۱. تعجب کردن، عجیب و غریب شمردن

۹۲. کف‌ها، کف دست‌ها

۹۳. بسیار تاریک

موصوف چون جمال محمّدی از افق یشرب و بطحاء جلوه نمود دین الله چنان قدرت و قوتی بنمود که در اندک زمانی این اقوام جاهله در جمیع علوم و فنون سرحلقه دانایان شدند و نواقص علوم و فنون فیلسوفانرا اکمال نمودند و همچنین در جمیع مراتب ترقی باوج اعلی رسیدند چنانکه بغداد مرکز علوم شد و بخارا مصدر فنون گشت و علم چنان رایتی در اندلس بلند نمود که جمیع دانایان اروپا در مدارس قرطبه و کوردوفان آمده اقتباس انوار علم را از مشکاة مدارس اسلام مینمودند از آنجمله جوانی از اهالی اروپا در مدارس کوردوفان از ائمه دین اسلام تحصیل علوم و فنون نمود و چون باروپ مراجعت کرد چنان جلوه‌ئی نمود که او را در مدتی قلیله پاپ انتخاب نمودند و بجمیع اقالیم اروپا حکمران شد و این تفصیل در تاریخ دربیار فرانساوی^{۹۸} مذکور و تاریخ مذکور مطبوع. باری این بنصوص تاریخیّه مثبت و همچنین ملاحظه نمائید که قوم اسرائیل در بلاد مصر در نهایت ذلت و اسیری بودند و در صحرای جهل و نادانی سرگردان چون حضرت کلیم مهتدی بنار موقده الهی گشت و از شعله طور لمعه^{۹۹} نور مشاهده فرمود بهدایت اسرائیل بر خاست آنقوم سر گشته و سرگردان و اسیر ظلم ستمگران و مخمود و محروم از جمیع علوم و فنون را بارض مقدسه کشانید و تأسیس دین الله فرمود و بنصائح پرداخت و وصایای الهی مجری داشت در اندک زمانی اسرائیل در جمیع علوم و فنون ترقی نمود و آوازه اسرائیل بشرق و غرب رسید و صیت دانائی اقالیم عالم را بحرکت آورد حتی فلاسفه یونان اکثری مانند سقراط و فیثاغورس بارض مقدس شتافتند و از اسرائیل تحصیل علوم و فنون نمودند و ببلاد یونان شتافتند یونانیانرا دانا کردند و از خواب غفلت بیدار نمودند این بود که فلاسفه یونان در علوم و فنون آن صیت و شهرت یافتند حال با وجود این دلائل باهره و براهین قاطعه که بنصوص جمیع تواریخ امم ثابت آیا انصافست که کسی بر زبان راند که دین مخالف آئین معارف و علوم است استغفر الله من ذلك عنقریب خواهید دید که بهائیان در جمیع علوم و فنون سرحلقه دانایان گردند و کوس علم و دانشرا در اوج اعلی زنند مرکز اکتشافات عظیمه شوند و مصدر اختراعات نامتناهی گردند و لیس ذلك علی الله بعزیز وعلیکم البهاء الابهی. عع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۰۵-۱۱۲)

نامه ۵: اهمیت کسب علم

هو الله

ای نورسیدگان بهائیان و طالبان علم و عرفان انسان را امتیاز از حیوان بیچند چیز است اول صورت رحمانیت است و مثال نورانیت چنانچه در تورات میفرماید لنعملن انساناً علی صورتنا و مثالنا این صورت رحمانیت عبارت از جمعیت صفات کمالیه است که انوارش از شمس حقیقت جلوه بر حقائق انسانیّه نماید و از اعظم صفات کمالیه علم و دانائی است پس باید شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید و صورت رحمانیت از شمس حقیقت تجلی بر مریای عقول و نفوس نماید عبدالبهاء را آرزو چنان که هر یک از شما در مدارس علوم معلّم اول شمرده شوید و در دبستان حقائق و معانی سر دفتر دانائی گردید. و علیکم البهاء الابهی. عع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۱۰۴-۱۰۵)

نامه ۶: درباره علم

هو الله

ای عزیز عبدالبهاء، نامه شما رسید و اشعار آبدار ملاحظه گردید سؤالی که فرموده بودید بسیار دقیق و عمیق است بیان بلیغ لازم دارد وجود بر دو قسم است وجود علمی و وجود عینی کائنات قبل از وجود عینی وجود علمی داشتند یعنی معلومات حق بودند بعد وجود عینی یافتند یعنی تحقق در خارج شد بصر تعلق بوجود علمی ندارد تعلق بوجود عینی دارد یعنی بصر در عالم وجود به شیئی غیر موجود تعلق نیابد باید وجود خارجی داشته باشد تا بصر بآن تعلق یابد اسم بصیر غیر اسم علیم است کاینات معلومات حق بودند ولی اسم بصیر تعلق بحقایق اشیاء نداشت چون در عالم وجود تحقق یافت اسم بصیر بآن تعلق گرفت این مسئله بسیار دقیق است بسیار تأمل فرمائید من باب مثل ذکر میشود صور علمیه که در حیز ادراک شماست بصر شما باو تعلق ندارد چون در خارج آن صور علمیه تحقق یابد بصر شما بآن تعلق گیرد و دیگر آنکه علم بر دو قسم است یکی علمی که تعلق بذات دارد علم ذاتی الهی است آن عین ذات است ممتاز از ذات نیست چرا در آن مقام وحدت صرفه است و ذات عبارت از جمیع اسماء و صفاتست آن علم ذاتی الهی لایدرک است و علم دیگر در حیز فعل است یعنی عین معلومست و آن تحقق در خارجست بصر تعلق بشیء موجود یابد نه بشیء معدوم تعلق علم بشیء غیر موجود ممکن است اما بصر محال است اینست که میفرماید چون خلق فرمود دید که نیکوست و واقفین اسرار الهی برآنند که علم بر دو قسم است یک قسم ادراک شیء است بدون صورت متمایزه در ذهن این علم ذاتی است و علم ثانی علم صوریست و آن علم علم شهودیست و آن عبارتست از ادراک شیء مع صورته المتمایزه فی الذهن این مشاهده حق عبارت از علم شهودیست اما علم وجودی آن عین ذات حقیقت مانند ذات حق ادراک نشود و بکنه حقیقتش کسی پی نبرد بسیار تعمق لازم است تا باین لطیفه معانی انسان پی ببرد شما علم باین دارید که در هویت این حبه شجری عظیم موجود لکن بصر آنرا نبیند مگر وقتی که انبات شود و شجر گردد. از این مثل حقیقت مسئله واضح و عیانست پس عبارت تورات منافی علم الهی نیست که محیط بحقایق اشیاست. و علیک البهاء

الابهی. عع

(مائدة آسمانی، ج ۲، صص ۹۰-۹۱)

سخنرانی ۱: پاریس، ۲۳ اکتبر ۱۹۱۱

هو الله

اعظم فضائل عالم انسانی علم است. علم سبب ظهور فیض الهیست. علم کاشف اسرار است. علم نظیر آئینه ایست که صور اشیاء در آن مرتسم. علم بهر شخصی معلومات بر جمیع میدهد و هر فردی از افراد انسانیرا عبارت از جمیع بشر میکند. زیرا علم آنچه جمیع اکتشاف کرده اند یعنی معلومات جمیع بشر را بانسان تعلیم میکند. علم است که انسان را مطلع بر جمیع وقائع زمان سابق مینماید. علم است که انسان را کاشف اسرار مستقبل میکند. ملاحظه کنید که جمیع کائنات کبیره و صغیره اسیر طبیعتند. مثلاً آفتاب اسیر طبیعت است جمیع سیارات جمیع نجوم ساطعه اسیر طبیعتند.

عناصر اسیر طبیعتند. جماد و نبات و حیوان اسیر طبیعتند و از تقاضای طبیعت تجاوز نتوانند. این آفتاب باین عظمت از مدار خویش ابداً تجاوز نتواند و اراده ندارد اسیر طبیعت است و حوش و طیور اسیر طبیعتند. دریای باین عظمت اسیر طبیعت است. کره ارض اسیر طبیعت است ادنی تجاوزی از قانون طبیعت نتواند. ولی انسان حاکم بر طبیعت است قواعد و احکام طبیعت را میشکند بر طبیعت حکم میکند. مثلاً بمقتضای طبیعت انسان ذی روح خاکبست مثل سائر حیوانات. مقام و مقررش خاکست. با وجود آنکه ذی روح هوائی و آبی نیست قانون طبیعت را میشکند در روی دریا جولان میدهد محیط اکبر را قطع میکند در هوا پرواز مینماید و در زیر دریا سیر میکند. این قوه برقیه که مشاهده میکنید با وجود آنکه عاصی تر و سرکشتر از او قوه ئی نیست چون بکوه زند تا بن خرق کند ولی انسان او را میآورد حبس میکند. در دقیقه ئی شرق و غرب مخابره مینماید. صوت آزاد را در آلتی حبس نماید عکس انسانرا که سایه ئی زائل است ثابت میکند. جمیع این امور خارق طبیعت است. این است که انسان حاکم بر طبیعت است این فضیلت را آیا انسان از چه حاصل کرده است از علم حاصل شده. پس معلومست که علم اعظم فضائل انسانی است. خرق عادات و هتک قوانین طبیعت مختص بعلم است. حالا که خدا بانسان چنین قوه و استعدادی عنایت فرموده که خرق عالم طبیعت کند حیفاست این موهبت را در امور مضرّه تلف نماید. حیفاست در بغض و عداوت مجری دارد. حیفاست در ظلم و تعدی صرف نماید. باید این قوت را در احیای نفوس مبذول دارد در خیر عمومی صرف کند و در صلح و صلاح بکار برد در معموریت عالم و

سخنرانی ۲: پاریس، ۱۲ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰهُ

دیروز بیان کردیم اساس ثانی وحدت عالم انسانی است. سوم دین و علم توأم است. اگر مسئله‌ئی از مسائل دین بحقیقت مطابق عقل و علم نباشد آن وهم است زیرا ضد علم جهل است. اگر دین ضد علم باشد جهل است. اگر مسئله‌ئی از طور عقل کلی الهی خارج چگونه انسان قناعت کند. آن را اعتقاد عامیانه باید گفت. اساسیکه جمیع انبیاء گذاشته اند حقیقت است و آن یکی است و همه مطابق علم است. مثلاً وحدانیت الهی است این مطابق عقل است یا نه روحانیت انسانی است مطابق عقل است یا نه نیت صادقه است صدق و امانت و وفاست مطابق عقل است یا نه ثبوت و استقامت است اخلاق حمیده عالم انسانی است مطابق عقل است یا نه. جمیع احکام شریعت الهی مطابق عقل است زیرا دین منقسم بدو قسم است. یکقسم تعلق بروحانیات دارد و آن اصلست. قسم دیگر تعلق بجسمانیات یعنی معاملات دارد. آن قسمی که تعلق بروحانیات و الهیات دارد تغییر و تبدیل نیافته جمیع انبیاء بآن مبعوث شده اند و تأسیس فضائل عالم انسانی نموده اند. یعنی پرتوی از شمس حقیقت بر عالم اخلاق زد روشن کرد و فیضی از رشحات ابر عنایت رسید و کشتزار حقیقت سبز و خرم شد. این اساس جمیع انبیا است و تعلق بعالم اخلاق و عرفان دارد و یکی است و حقیقت است زیرا حقیقت تعدد قبول نمیکند. و اما قسم دیگر از دین الهی که تعلق باجسام و احکام دارد باقتضای زمان و مکان تغییر و تبدیل پذیرد. مثلاً در زمان موسی در تورات باقتضای آن زمان ده حکم قتل بود. اما در زمان مسیح زمان اقتضا نمیکرد این بود که تغییر کرد. مثلاً در تورات قصاص چشم بچشم بود و اینکه اگر کسی دندان کسی را بشکند دندانش را بشکنند اگر کسی دزدی کند دستش ببرند. آیا حالا میشود چنین کاری کرد یا آنکه میشود کسی سب بشکند او را بکشند یا کسی سب پدرش کند او را قتل نمایند. حالا ممکن نیست ممتنع است زیرا زمان اقتضا ندارد. پس واضح شد شریعت الله دو قسم است. یکقسم روحانیست که تعلق بعالم اخلاق و عرفان و فضائل عالم انسانی دارد هیچ تغییر و تبدیل پیدا نمیکند همیشه یکیست. قسم دیگر که تعلق باخلاق ندارد باقتضای زمان تغییر پیدا میکند. اما اصل دین الله اخلاق است اشراق عرفان است فضائل انسانی است. و هر ملتی که اخلاقش تحسین شود ترقی میکند. تهذیب اخلاق مطابق عقل است و هیچ اختلافی در آن نیست. پس اگر چنانچه دین مخالف عقل باشد او هامست. و این نیز یک مسئله‌ئی

راحت نفوس و الفت و محبت بین بشر حصر نماید. اینست موهبتی که حقیقت انسان از آن تزیین یابد. امیدوارم که تمام موفق بآن باشید فکرتان این باشد که این نفوس دانا شوند و عموم تحصیل علوم و فنون کنند و زمان تحصیل علم از بدایت حیات تا نهایت حیات است و بواسطه علم سبب محبت من علی الارض شوند و سبب صلح اکبر گردند تا بعون و عنایت الهیه بنیان جنگ بر افتد و اساس صلح و محبت گذاشته شود تا در دو جهان کامران گردید. در اینخصوص من دعا میکنم که بآن موفق شوید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۶۹-۷۱)



عبدالبهاء در کالیفرنیا

سخنرانی ۳: پاریس، ۲۷ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰهُ

رؤسای ادیان امروز گمان میکنند که دین عبارت از تقلید آباء و اجداد است. لهذا هر قومی تشبّت بتقلید نموده آن را حق میدانند. و این تقلید چون حقیقت نیست لهذا مخالف با یکدیگر است. و از این سبب اختلاف و عداوت بین بشر حاصل شده. زیرا همچنین گمان میکنند که دین مخالف علم است و عقائد دینی را تفکر و تعمقی لازم نیست و تطبیق بعقل و علم جائز نه زیرا عقل و علم مخالف دین است. لهذا عقائد دینی باید مجرد عبارت از صرف تلقین رؤسای روحانی باشد و آنچه آنان بگویند باید معتقد شد و لو مخالف علم و عقل است. و حال آنکه علم و عقل نور است دین باید مطابق علم و عقل باشد. دین که مطابق عقل کلی نباشد جهل است. میگوئیم علم و جهل نور و ظلمت. اگر دین ضد علم باشد آن جهل است پس باید دین مطابق عقل و علم باشد و این اختلافی که بین بشر است جمیع منبعث از جهل است. اگر آنها دین را تطبیق بعقل الهی و علم بکنند همه پی بحقیقت برند هیچ اختلافی نمیماند جمیع متحد و متفق میشوند. اعظم موهبت الهی برای انسان علم است و امتیاز انسان از حیوان بعقل و علم است. پس اگر عقائد دینی منافی علم و عقل باشد البته جهل است. انسان آنچه میشوند باید آن را تطبیق بعقل الهی و علم کند. اگر علم و عقل قبول کند آن حق است. اما اگر بهیچوجه علم حقیقی و عقل کلی تصدیق نکند آن جهل است. ملاحظه در ملل عالم فرمائید چگونه غرق در تقلید و اوها منند. یکی عبادت وهم میکنند یکی خدائی در عقل جزئی خود تصور نمایند و آن را عبادت میکنند و حال آنکه آنچه در عقل گنجد آن تصور است یکی عبادت آفتاب میکنند دیگری عبادت شجر و حجر. در ازمنه قدیمه بسیاری عبادت باد میکردند عبادت دریا میکردند عبادت گیاه میکردند اینها جمیعاً تقلید است جمیعاً مخالف علم و عقل است و این اختلاف را سبب نزاع و جدال و قتال مینمودند. پس انسان باید از جمیع تصورات و تقلید آباء و اجداد عاری و بری باشد. هر چیزی را بمیزان علم و عقل باید موازنه کرد زیرا دین و عقل یکی است ابتداً از هم جدا نمیشود. لکن شاید عقل ضعیف ادراک نتواند آنوقت قصور از دین نیست از نقصان عقل است. مثلاً طفل ممکن نیست امور کلیه را ادراک نماید. این از ضعف عقل طفل است و عقلش چون بدرجه کمال رسد ادراک کند. طفل تصور عظمت و مرکزیت آفتاب و

از مسائل و تعالیم بهاء‌الله است. پس جمیع عقائدتان را تطبیق کنید تا علم مطابق دین باشد. زیرا دین انسان را بالی است و علم بال دیگر. انسان بدو بال پرواز میکند ببال واحد پرواز نتواند. جمیع تقلید ادیان مخالف عقل و علم است نه حقیقت ادیان و از این تقلید این مفسد حاصل شده است که سبب بغض و عداوت بین بشر گشته. و الاً اگر دین را بعلم تطبیق میکردند حقیقت ظاهر میشد و ظهور حقیقت سبب ازاله خلاف میگشت و بغض دینی ابتداً نمیماند بلکه بشر در نهایت الفت و محبت با هم آمیزش میکردند. پس شما در این فکر باشید که علم را تطبیق بدین کنید و دین را تطبیق بعلم. (خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۵۵-۱۵۸)

حرکت زمین نمیکنند و این را نمیفهمند لکن چون عقلش بکمال برسد خوب ادراک میکند. پس این مخالف عقل نیست و لو اینکه عقل طفل ضعیف است ادراک آن نتواند. مقصد اینست که بدانید خدا علم و عقل را خلق کرده تا میزان فهم باشد. نباید این چنین قوه ئی را که موهبت الهی است معطل و معوق کنیم جمیع امور را باید بآن موازنه نمائیم. زیرا دین را عقل ادراک میکند اگر انسان عقل نداشته باشد دین را چگونه میفهمد. این مشهود و واضحست که عقل و علم لازمست.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۲۵-۲۲۷)

سخنرانی ۴: دارالفنون کلارک، ۱۰ بوستون، ۲۳ مه ۱۹۱۲

ای انجمن مبارک بی نهایت مسرورم از این که در این جمعیت دارالفنون حاضر شده ام بسیار میل داشتم که این دارالفنون را روزی مشاهده کنم. الحمد لله این تحقق یافت زیرا این دارالفنون منشأً فواید عظیمه است. و اعظم منقبت عالم انسانی علم است و انسان بعقل و علم ممتاز از حیوان است انسان بعلم کاشف اسرار کائنات است انسان بعلم مطلع بر اسرار قرون ماضیه گردد انسان بعلم کشف اسرار قرون آتیه کند انسان بعلم کشف اسرار مکنون کمون ارض نماید انسان بعلم کاشف حرکات اجسام عظیمه آسمان گردد. علم سبب عزت ابدیه انسان است علم سبب شرف عالم انسانی است علم سبب حسن صیت و شهرت انسان است علم کشف اسرار کتب آسمانی کند علم اسرار حقیقت آشکار نماید علم خدمت بعالم حقیقت کند علم ادیان سابقه را از تقلید نجات دهد علم کشف حقیقت ادیان الهی کند علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم انسانرا از اسارت طبیعت نجات دهد علم شوکت و نوامیس طبیعت در هم شکند. زیرا جمیع کائنات اسیر طبیعتند این اجسام عظیمه اسیر طبیعت است کره ارض باین عظمت اسیر طبیعت است عوالم نبات و اشجار و حیوان اسیر طبیعت است هیچیک ابداً از قانون طبیعت تجاوز نتواند این شمس باین عظمت بقدر ذره از قانون طبیعت خارج نشود اما انسان بعلم خرق قانون طبیعت کند و بقوه علم نظام طبیعت را در شکند و حال آنکه ذیروح خاکی است در هوا پرواز نماید بر روی دریا تازد در زیر دریا جولان نماید شمشیر از دست طبیعت گیرد و بر جگرگاه طبیعت زند و جمیع اینها را بقوه علم کند. مثلاً ملاحظه میکنیم که انسان این قوه برقیه عاصی و سرکش را در شیشه حبس کند و صوت آزاد را حصر نماید و محیط هوا را ب موج آرد و مخابره کند کشتی بر صحرا راند خشکی را دریا کند و کوه را خرق نماید شرق را همدم غرب کند جنوب و شمال را دست در آغوش نماید اسرار مکنونه طبیعت را آشکار کند و این خارج از قانون طبیعت است. جمیع این صنایع و بدایع را بقوه علم از حیز غیب به عالم شهود آرد و جمیع این وقایع خارج از قانون طبیعت است ولی بقوه علم تحقق و وجود یابد. خلاصه جمیع کائنات اسیر طبیعت است مگر انسان آزاد است و این آزادی بواسطه علم است علم قواعد احکام طبیعت بهم زند نظام طبیعت در هم شکند و این را بقوه علم کند. پس معلوم شد که

علم اعظم مناقب عالم انسانی است علم عزّت ابدی است علم حیات سرمدی است. ملاحظه کنید حیات مشاهیر علما را که هر چند جسم متلاشی شد ولی علمشان باقی است سلطنت ملوک عالم موقتی است ولی سلطنت شخص عالم ابدی است و صیت شهرتش سرمدی. انسان دانا بقوه علم شهیر آفاق شود و کاشف اسرار کائنات گردد شخص ذلیل بعلم عزیز شود شخص گمنام نامدار گردد و مانند شمع روشن ما بین ملل درخشنده شود. زیرا علم انوار است و شخص عالم مثل قندیل درخشنده و تابان جمیع خلق میّت اند و علماء زنده جمیع خلق گمنامند و علماء نامدار. مشاهیر علماء سلف را ملاحظه کنید که ستاره عزّیشان از افق ابدی درخشنده است و تا ابدالابد باقی و برقرار. لهذا من نهایت سرور را دارم که در این دارالفنون حاضر امیدم چنان است که این مرکز عظیم شود و بانوار علوم جمیع آفاق را روشن کند کورها را بینا کند کران را شنوا نماید مردگان را زنده کند ظلمت زمین را بنور مبدّل نماید. زیرا علم نور است و جهل ظلمت چنانچه در انجیل ذکر شده که حضرت اشعیا فرمود که این خلق چشم دارند ولی نمی بینند گوش دارند ولی نمی شنوند عقل دارند ولی نمی فهمند و حضرت مسیح در کتاب مقدّس میفرماید که من آنها را شفا میدهم. پس ثابت شد که نادان میّت و دانا زنده نادان کور و دانا بینا نادان کر و دانا شنوا و اشرف مناقب عالم انسانی علم است. الحمد لله در این اقلیم علم روز بروز به ترقی است و مدارس دارالفنونها بسیار تأسیس شده است و در این مدارس تلامذه به نهایت جهد میکوشند و کشف حقائق عالم انسانی میکنند. امیدم چنان است که ممالک سائره اقتداء باین مملکت نمایند و مدارس عدیده برای تربیت اولادهای خود برپا دارند و علم علم را بلند کنند تا عالم انسانی روشن گردد و حقائق و اسرار کائنات ظاهر شود و این تعصبات جاهلیّه نماند این تقالید موهومه که سبب اختلاف بین امم است از میان برود اختلاف بدل بائتلاف شود علم وحدت عالم انسانی بلند گردد و خیمه صلح عمومی بر جمیع اقطار عالم سایه افکند. زیرا علم جمیع بشر را متحد کند علم جمیع ممالک را یک مملکت نماید جمیع اوطان را یک وطن کند علم جمیع ادیان را دین واحد نماید زیرا علم کاشف حقیقت است و ادیان الهی کلّ حقیقت. ولی حال عالم بشر در بحر تقالید غرق شده اند و این تقالید اوهام محض است علم این تقالید را از ریشه برافکنند و این ابرهای ظلمانی که حاجب شمس حقیقت است متلاشی نماید و حقیقت ادیان الهی ظاهر گردد و حقیقت چون یکی است جمیع ادیان الهی متحد و متّفق گردند اختلافی در میان نماند نزاع و جدال از پایه بر افتد و وحدت عالم انسانی آشکار گردد. علم است که ازاله اوهام کند علم است که نورانیت ملکوت

را هویدا نماید. لهذا از خدا خواهیم که روز بروز علم بلندتر گردد و کوکب علم درخشنده تر شود تا جمیع بشر از نور علم مستنیر گردند عقول ترقی کند احساسات زیاد شود اکتشافات تزاید نماید انسان در جمیع مراتب کمالات ترقی کند و در ظلّ خداوند اکبر نهایت سعادت حاصل شود و این مسائل جز بعلم حقیقی مطابق واقع تحقّق نیابد. من از ممالک بعیده آمده‌ام تا در این مجامع محترمه علمیه حاضر شوم و این نظامات و ترتیبات را مشاهده کنم و نهایت سرور را پیدا نمایم و شاید این نظامات علمیه و فنیّه در ممالک شرق جاری گردد و در شرق ترویج علوم شود. چون من مراجعت بشرق نمایم جمیع را بتحصیل علوم و فنون نافع تشویق و تحریص کنم امیدم چنان است که شما ها هم همّت کنید و در ممالک شرق مدارس مهمّه بنا کنید و همچنین ابناء شرق که از هندی و چینی و ژاپونی و عرب و ارمنی در اینجا تحصیل علوم و فنون مینمایند چون باوطان خود مراجعت کنند ترویج علوم و صنایع و بدایع نمایند تا ممالک شرقیه نیز مطابق غرب شود زیرا اهالی شرق استعداد زیاد دارند ولی تا بحال اسباب تربیت عمومی مهیا نبوده مدارس نظیر این بلاد نیست. لهذا امیدم چنان است که شرق عنقریب از انوار علوم و حکمت الهیه و فنون عصریه بهره‌ء وافر برد تا نور علم بجمیع آفاق بتابد و جمیع ممالک منور گردد و ارتباط تامّ بین بشر حاصل شود و سعادت عالم انسانی جلوه نماید تجلیات علوم الهیه در آفاق شرق و غرب انتشار کلی یابد حقوق عموم محفوظ ماند و افراد انسانی روز بروز سبب ترقی فضائل گردند و نهایت اتّحاد و اتّفاق در بین امم حاصل شود. این است منتهای آرزوی من و این است مقصد من از سفر خود بامریک.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۷۷-۸۲)



عبدالبهاء بعد از آنکه سنگ بنای معبد شیکاگو را گذاشت

رفاه فردی و اجتماعی

نامه ۱: راه‌حل‌های مسئله اقتصاد جهان

هو الله

ای دختر ملکوتی، من... در خصوص مسئله اقتصادی که بموجب تعالیم جدید است از برای شما مشکل فکری حاصل شده بود بیان چنان نبود ولی روایت چنان گشته لهذا اساس مسئله را از برای شما بیان میکنم تا واضح و مبرهن شود که این مسئله اقتصادی جز بموجب این تعالیم حلّ تامّ نیابد بلکه ممتنع و محال و آن اینست که این مسئله اقتصاد را باید از دهقان ابتدا نمود تا منتهی باصناف دیگر گردد زیرا عدد دهقان بر جمیع اصناف اضعاف مضاعف^{۱۱} است لهذا سزاوار چنان است که از دهقان ابتدا شود و دهقان اول عامل است در هیئت اجتماعی باری در هر قریه‌ای باید که از عقلاء آن قریه انجمنی تشکیل شود که قریه در زیر اداره آن انجمن باشد و همچنین یک مخزن عمومی تأسیس شود و کاتبی تعیین گردد و در وقت خرمن بمعرفت آن انجمن از حاصلات عموم مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته شود این مخزن هفت واردات دارد و عشریه^{۱۲} - رسوم^{۱۳} حیوانات - مال بیوارث - لقطه یعنی چیزی که یافته شود و صاحب نداشته باشد - دفینه^{۱۴} اگر پیدا شود ثلثش راجع باین مخزن است - معادن ثلثش راجع باین مخزن است و تبرّعات^{۱۵}. خلاصه هفت مصرف دارد:

اول مصارف معتدله عمومی مانند مصارف مخزن و اداره صحت عمومی - ثانی ادای عشر حکومت - ثالث ادای رسوم حیوانات بحکومت - رابع اداره ایتام - خامس اداره اعاشه^{۱۶} عجزه^{۱۷} - سادس اداره مکتب - سابع اكمال معیشت ضروریه فقراء. اول واردات عشر است و آن باید چنین گرفته شود مثلاً ملاحظه میشود که یک نفر واردات عمومیّه اش پانصد دلار است و مصارف ضروریّه اش پانصد دلار از او چیزی عشر گرفته نمیشود. شخصی دیگر مصارفاتش پانصد دلار است ولی وارداتش

۱۰۱. دوچندان کردن و افزودن بر چیزی

۱۰۲. یک‌دهم مال به‌عنوان زکات یا مالیات

۱۰۳. عوارض، مالیات

۱۰۴. پول یا چیز دیگری که زیر خاک پنهان کرده باشند، گنج، گنجینه

۱۰۵. بخشیدن چیزی درحالی که واجب نباشد، خیریه، اعانه

۱۰۶. ارتزاق، گذران، معاش

۱۰۷. ناتوانان، ازکارافتادگان، معلولان

هزار دلار از او عشر گرفته میشود زیرا زیادتش از احتیاجات ضروریّه دارد. اگر عشر بدهد در معیشتش خللی وارد نگردد. دیگری مصارف او هزار و وارداتش پنج هزار از او یک عشر و نصف گرفته میشود زیرا اضافه زیاد دارد. شخصی دیگر مصارف لازمهاش هزار دلار است ولی وارداتش ده هزار از او دو عشر گرفته میشود زیرا اضافه زیادتش دارد - شخصی دیگر مصارف ضروریّه‌اش چهار یا پنج هزار دلار است ولی وارداتش صد هزار از او ربع گرفته میشود. دیگری حاصلاتش دویست دلار است ولی احتیاجات ضروریّه‌اش که قوت لایموت^{۱۸} باشد پانصد دلار و در سعی و جهد قصوری ننموده ولی کشتش برکتی نیافته این شخص را باید از مخزن معاونت نمود تا محتاج نماند و براحات زندگانی نماید و در هر ده هر قدر ایتم باشد بجهت اعاشه آنان از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود از برای عجزه ده باید مقداری تخصیص داد از برای نفوس از کار افتاده محتاج باید از این مخزن مقداری تخصیص نمود از برای اداره معارف مقداری از این مخزن باید تخصیص نمود از برای صحت اهل ده از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود و اگر چیزی زیاد بماند آنرا باید نقل بصندوق عمومی ملت بجهت مصارف عمومی کرد چون چنین ترتیب داده شود هر فردی از افراد هیئت اجتماعیّه در نهایت راحت و سرور زندگانی نماید و مراتب نیز باقی ماند در مراتب ابداً خللی واقع نگردد زیرا مراتب از لوازم ضروریّه هیئت اجتماعیّه است هیئت اجتماعیّه مانند اردوئی است در اردو مارشال لازم جنرال لازم کلنل لازم کاپیتان لازم و نفر لازم ممکن نیست که کلّ صنف واحد باشد حفظ مراتب لازم است ولی هر فردی از افراد اردو باید در نهایت راحت و آسایش زندگانی نماید و همچنین شهر را والی لازم قاضی لازم تاجر لازم غنی لازم اصناف لازم و زارع لازم است البته این مراتب باید حفظ شود و الا انتظام عمومی مختل گردد...

(مائده آسمانی، ج ۲، صص ۶۱-۶۴)

نامه ۲: فقر و غنا در نظام هستی

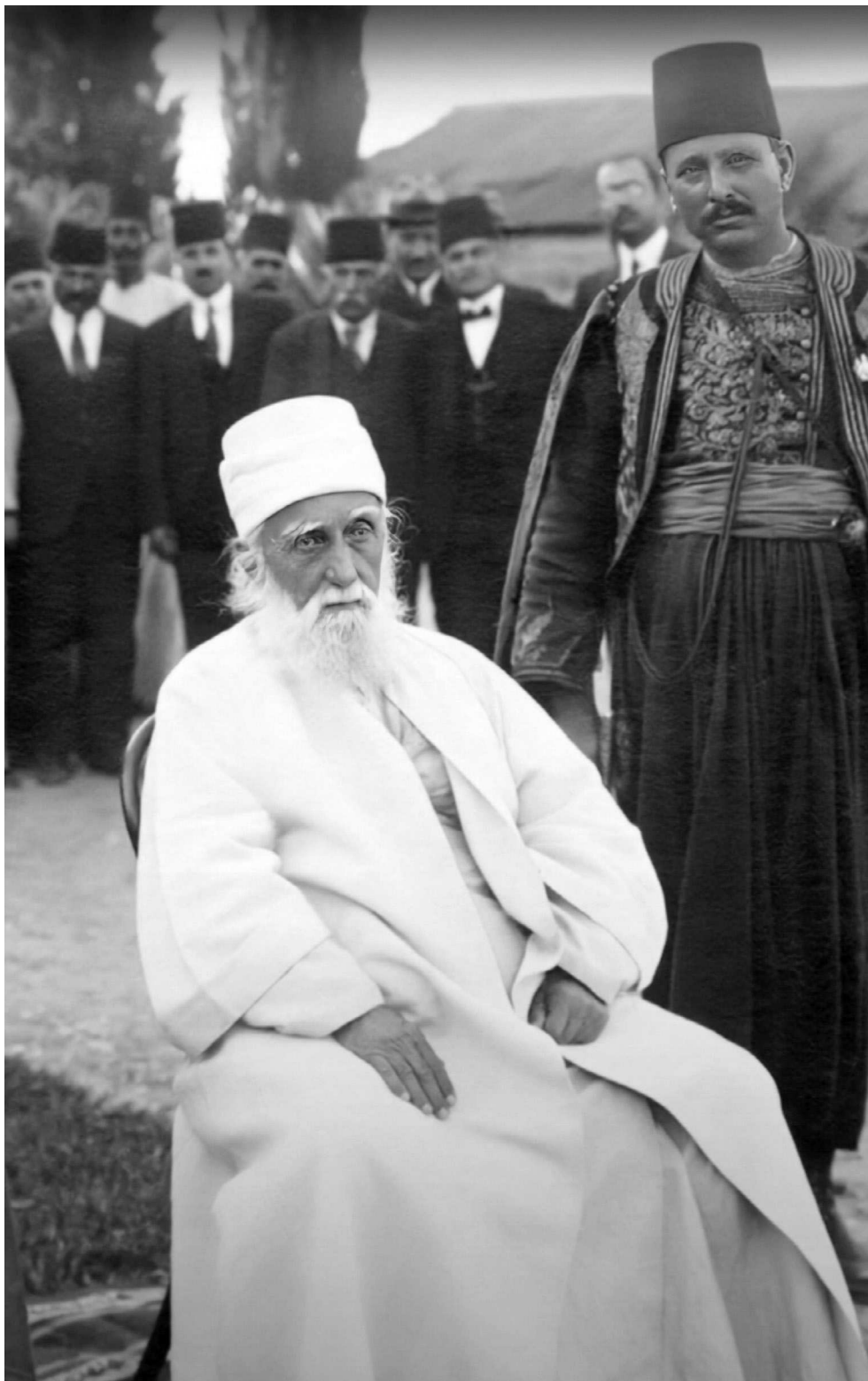
سؤال فرموده بودید که بعضی از نفوس غریق بحر غنا نفوسی دیگر پریشان و مبتلا آیا این از آثار تقدیر است یا خود از سوء تدبیر آیا جزای عمل است و یا خود قضا و قدر؟ حقیقت این مسئله آن است که از مقتضیات نظام عمومی الهی در این کون نامتناهی آن است که غنی و فقیر هر دو موجود باشد اگر کلّ غنی گردند نظام کون بهم خورد و اگر کلّ فقیر شوند رابطه کائنات از هم بگسلد پس این فقر و غنا از مقتضیات سلسله کائنات و روابط محکمه موجودات است با وجود این سوء تدبیر را نیز اثری و همچنین حصول فقر در مواضعی جزای عمل است مثلاً هر فاسق مقامراً البته جزای عمل او فقر است و در مواقعی فقر موهبت الهی و رحمت پروردگار است و آن اینست که نفس مبارکی در سبیل الهی در امتحان شدید افتد خانمان بتالان و تاراج دهد و فقر و ضرورت حاصل گردد تا بدرجه‌ای رسد که فقر فخری گوید و به افتخر بر لسان راند چنانکه اصحاب حضرت رسول علیه السلام در مکه خانمان بتاراج دادند و فراراً هجرت بمدینه نمودند در مدینه در نهایت فقر و فاقه ایامی میگذراندند کار بجائی رسید که در محاربه خندق قوتی جز آب نماند نفس مبارک حضرت از شدت جوع^{۱۹} سنگ بر احشاء^{۱۱} مبارک میبستند شبیه نیست که این فقر فخر بود و موهبت ربّانی زیرا از عقب غنای مطلق داشت و مورث ثروت ابدی و علیک البهائ الابهی ع

(مائده آسمانی، ج ۲، صص ۸۶-۸۷)

۱۰۹. گرسنگی

۱۱۰. اعضای درونی بدن

۱۰۸. مقدار غذایی که برای زنده ماندن لازم است، بخورونمیر



سخنرانی ۱: پاریس، ۱۶ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَالله

امروز مختصر صحبت میدارم. از جملهء اساس بهاءالله تعدیل معیشت است. طبقات ناس مختلفند.

بعضی در نهایت غنا هستند بعضی در نهایت فقر یکی در قصر بسیار عالی منزل دارد یکی سوارخی ندارد یکی انواع طعام در سفره اش حاصل است یکی نان خالی ندارد قوت یومی ندارد. و لذا اصلاح معیشت از برای بشر لازم نه آنکه مساوات باشد بلکه اصلاح لازم است و الا مساوات ممکن نیست نظام عالم بهم میخورد نظم عالم چنین اقتضا مینماید که طبقات باشد نمیشود بشر یکسان باشد زیرا در ایجاد بشر مختلفند. بعضی در درجه اول عقلند و بعضی درجه متوسط و بعضی بکلی از عقل محرومند. حال آیا ممکن است نفسیکه در درجه اعلائی عقلست با نفسیکه هیچ عقل ندارد مساوی باشد. عالم بشر مانند اردوئی است. اردو را سردار لازم و نفر نیز لازم. آیا ممکن است که همه سردار یا صاحب منصب باشند یا همه سرباز باشند. البته مراتب لازمست. از ملوک یونان شخصی بود اسمش لکورغه پادشاه بود و هم فیلسوف. نیتش بسیار خوب بود. او در فکر افتاد که جنس خود را در معیشت متساوی کند. اهالی مملکت خود را سه قسم کرد. یکقسم را رؤسا قرار داد یکقسم از اهالی اصلیه را دهقان قرار داد که زراعت کنند و عُشری ببرند قسم ثالث را اهل تجارت و صنعت قرار داد اینها را بیشتر از غربا قرار داد و قرار گذاشت در هر سالی چیزی بدهند آن قسم اول را که جنس خودش بودند شمرده هزار نفر شدند آنها را سردار مملکت قرار داد و امتیازات مخصوصه بهریک داد که آنها زراعت و صناعت و تجارت نکنند و رؤساء باشند و ادارهء سیاسیه و حروب با آنها باشد هر گاه جنگی پیدا شود آنها بجنگ روند. دو قسم دیگر در جنگ داخل نشوند مگر آنکه خودشان بخواهند بیایند. و این نه هزار نفر را از طفولیت بزحمت و تحمّل مشقات پرورش داد تا بسن شش سالگی. بعد آنها را بریاضات حربیه واگذار کرد که تمام روز بکارهای حربیه تمرین کنند و چون بسن ده رسیدن آنها را بسواری بدارند و چون بسن بیست رسیدن بمناصب و امتیازات عسکریه ممتاز گردند و اراضی را نه قسمت نمود از برای آنها و آنها را قسم داد که تغییری در آن قرار ندهند و چون اهالی قسم خوردند که آن قواعد را تغییر ندهند خودش از مملکت بیرون رفت و از سلطنت گذشت و دیگر بمملکت خود باز نگشت تا آن قانون برقرار بماند. اهالی هم قسم خورده بودند چندی

تغییر ندادند لکن بعد از مدتی باز تغییر کرد و آن قوانین بر هم خورد. پس معلوم شد که مساوات بین بشر در معیشت ممکن نیست و آن سلطان نتوانست مابین جنس خود در معیشت مساوات دهد. معذک باز جائز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر. باید اصلاح کرد و چنان قانونی گذارد که از برای کل وسعت و رفاهیت باشد نه یکی بفقیر مبتلا و نه یکی نهایت غنا را داشته باشد. مثلاً شخصی غنی که منتهی غنا را دارد نگذارد شخصی دیگر منتهی فقر را داشته باشد مراعاة او را بکند تا آنهم راحت باشد این را باید بقوانین اجراء کرد. نفس اغنیاء باید خودشان زیادی مال خود را بفقراء انفاق کنند و همچنین قوانین مملکت باید نوعی باشد که بموجب شریعت الله هر گونه آسایش داشته باشد.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۷۰-۱۷۳)

سخنرانی ۲: نیویورک، ۳ ژوئن ۱۹۱۲

هُوالله

امیدواریم در مجلس شما مائده آسمانی بخوریم آن بتمامه مطابق مذاق ماست زیرا این جمعیتی است که به محبت جمع شده و هر جمعی که به محبت جمع شده یقین است مائده آسمانی در آنجاست و اصل مائده آسمانی محبت است...

(سؤال در مسائل اقتصادی مالیون و رنجبران شد فرمودند) این یکی از مسائل اساسیه حضرت بهاءالله است اما معتدلانه نه متهورانه و اگر این مسئله بطور محبت التیام نیابد عاقبت بجنگ خواهد کشید. اشتراک و تساوی تام ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم مختل میگردد اما یک طریق معتدلانه دارد که نه فقرا این طور محتاج بمانند و نه اغنیاء این طور غنی گردند هم فقراء هم اغنیاء بر حسب درجات خود براحت و آسایش و سعادت زندگانی نمایند. در دنیا اول یک شخص بود که این فکر را کرد و او پادشاه مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای این کار کرد حیاتش قبل از ولادت اسکندر یونانی بود. این فکر در سر او افتاد که خدمتی بکند که مافوق آن خدمتی نشود و در این عالم سبب سعادت جمعی شود. لهذا اهالی اسپارته را سه قسم نمود یک قسمتش اهالی قدیمه بودند که زراع^{۱۱۱} بودند یک قسمتش اهل صنعت بودند یک قسمتش یونانیانی بودند که اصلشان از فنیکیان^{۱۱۲} بود. لوکورکوس^{۱۱۳} که اسم این پادشاه بود خواست مساوات حقیقی بین این سه قسم بگذارد و باین وضع تأسیس حکومت عادلانه نماید. گفت اهالی قدیمه که زراع هستند بهیچ مکلف نیستند فقط مکلف بدادن ده یک از حاصلات خود هستند مکلف به چیز دیگر نیستند. اهل صنعت و تجارت هم سنوی^{۱۱۴} خراج بدهند ولی مکلف به چیز دیگر نه. اما طبقه سوم که نجبا و سلاله حکومت بودند و مناصب و حرب و دفاع از وطن و سیاست ملک وظیفه آنها بود جمیع اراضی اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان این فرقه تقسیم کرد. مثلاً آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر یک از این فرقه سرآمد آنرا یک سهم داد بالمساوات و گفت هر عسری که از آن زمین بیرون آید مال صاحب آن ملک باشد. و

۱۱۱. کشاورز

۱۱۲. فنیکیان

۱۱۳. در متون عربی به شکل لکورغه آمده است.

۱۱۴. سالیانه

در میان اهالی بعضی قوانین و نظامهای دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم داده بر حسب دلخواه خود بانجام رسانید ملت را در معبد خواست گفت من میخواهم بروم به سوریا^{۱۱۵} لکن میترسم بعد از این که من بروم این قوانین مرا بهم بزنید لهذا شما ها قسم یاد کنید که پیش از آمدن من این قوانین را ابداً بهم نزنید آنها هم در معبد قسمهای مؤکد خوردند که ابداً تغییر ندهند و همیشه متمسک باین قوانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید. ولی او از معبد بیرون آمد و سفر کرد و دیگر بر نگشت و از سلطنت خودگذشت تا این قوانین محفوظ بماند. و این مسئله اشتراکیه چیزی نگذشت که سبب اختلاف شد زیرا یکی از آنها پنج اولاد و یکی سه اولاد و دیگری دو اولاد پیدا کرد تفاوت حاصل شد و بهم خورد. لهذا مسئله مساوات مستحیل است اما آنچه هست این است که اغنیا رحم بفقراکنند اما بمیل خودشان نه مجبوراً اگر مجبوری باشد فائدهئی ندارد نه آنکه بجبر باشد بل بموجب قانون عمومی هر کس تکلیف خود را بداند. مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشن تر بگوئیم یک شخص غنی ده هزار کیلو حاصل دارد و شخص فقیر ده کیلو دارد حالا انصاف نیست که از هر دو یک مالیات بگیرند بل شخص فقیر در این موقع باید از مالیات معاف باشد. اگر آن شخص فقیر عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد این انصاف نیست. پس در این صورت باید قانونی وضع نمود که این شخص فقیر که فقط ده کیلو دارد و بجهت قوت ضروری خود جمع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی که ده هزار کیلو دارد اگر عشر یا دو مقابل عشر مالیات بدهد ضرری به او نمیرسد. مثلاً اگر دو هزار کیلو بدهد باز هشت هزار کیلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو بدهد باز چهل هزار کیلو دارد لهذا قوانینی بر این منوال لازم است. این قوانین اجرت و مزد را باید بکلی بهم زد اگر امروز صاحبان فابریقه ها بر مزد کارگران ضم کنند باز یک ماه یا یک سال دیگر فریاد بر آورده اعتصاب نموده بیشتر خواهند خواست این کار انتهائی ندارد. حالا شریعت الله را بشما بگوئیم بموجب شریعت الله مزد باینها داده نمیشود بل فی الحقیقه شریک در هر عملی میشوند مثلاً زراع در هر دهی زراعت میکنند از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیا و فقراء بر حسب حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن ده انبار عمومی ساخته میشود که جمع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد آن وقت ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی و زراعی که فقط بقدر خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی گرفته نمیشود. باری

جمع حاصلات و مالیات که جمع شده در انبار عمومی جمع میشود و اگر عاجزی در ده موجود بقدر قوت ضروری به او داده میشود و از طرف دیگر شخص غنی که فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد ولی پانصد هزار کیلو حاصلات بعد از مصارفات دارد لهذا دو برابر عشر از او گرفته میشود و در آخر سال هر قدر انبار زیادی مانده خرج مصارف عمومی میشود. این مسئله اشتراکیون^{۱۱۶} بسیار مهم است و به اعتصاب مزدوران حل نخواهد شد باید جمع دول متفق شوند و یک مجلسی قرار دهند که اعضاء آن از پارلمانهای ملل و اعیان منتخب گردد و آنها در نهایت عقل و اقتدار قراری بدهند که نه مالین^{۱۱۷} ضرر زیادی بکنند و نه عمله‌ها^{۱۱۸} محتاج باشند در نهایت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان کنند که عمله‌ها حقوقشان در تحت تأمینات محکم است و همچنین حقوق مالین حفظ میشود و چون این قرار عمومی برضایت هر دو طرف مجری گردد اگر اعتصابی اتفاق افتد جمع دول عالم بالتام مقاومت کنند و الا کار بخرابیهای زیاد میکشد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و از جمله یکی از اسباب های حرب عمومی در اروپا همین مسئله است. مثلاً اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه^{۱۱۹} دارد اگر ممکن باشد صاحبان معادن و فابریقه در منافع با کارگران شریک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند بعمیلات بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومیء کارخانه داشته باشد تا بجان در کار بکوشد. در آینده احتکار باقی نمی ماند مسئله احتکار بکلی بهم میخورد. و همچنین هر فابریقه که ده هزار سهم دارد از این ده هزار سهم از منافع دو هزار سهم را با اسم کارگران نمایند که مال آنها باشد و باقی مال مالین بعد آخر ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مصارفات و مزد بر حسب عدد اسهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند. فی الحقیقه تا حال خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران ممکن نیست باوضاع حالیه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب کنند و آخر الامر ضرر مالین است. اعتصابی در قدیم در عسکر عثمانی واقع شد گفتند بحکومت معاش ما کم است باید زیاد کرد دولت مجبوراً ضم کرد بعد از چندی دو باره اعتصاب کردند عاقبت جمع مالیات در جیب عسکر رفت کار بجائی رسید که سلطان را کشتند که چرا مالیات را زیاد تر نکردی که ما بیشتر بگیریم. یک مملکتی ممکن نیست براحت زندگی کند بدون قانون باید قانون محکمی در این خصوص گذاشت که جمع

۱۱۶. کمونیست‌ها

۱۱۷. سرمایه‌داران

۱۱۸. کارگران

۱۱۹. کارخانه

دول حامی آن قانون باشند. جوهر کلام این که اعتصاب سبب خرابی است اما قانون سبب حیات است باید قانونی گذارد باید بقانون طلبید نه باعتصاب و جبر و عنف.^{۱۲۰} شما امشب از سیاست صحبت کردید ولی ما عادت نداریم از سیاست صحبت کنیم ما از عالم روح صحبت میکنیم از ثروت ملکوت صحبت میکنیم نه از ثروت ناسوت سیاست امر اجباری است اما سعادت ابدی بامر اجباری حاصل نمیشود اجبار و سعادت ممکن نیست. مراد از سعادت چه چیز است یعنی ملت در نهایت فضائل عالم انسانی و قوه ملکوت الهی زندگانی کند آن حکایت دیگر است و این حکایت دیگر.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۱۰-۱۲۷)

سخنرانی ۱۲:۳ ژوئیه ۱۹۱۲

عالم امکان نظیر انسان است. انسان مقام نطفه مقام شیرخواری اوقات نشو و نما وقت تمیز و رشد و وقت بلوغ دارد همین طور عالم امکان درجاتی دارد. انسان در سن شیرخواری حساس است و در سن مُراهقه یعنی بدایت ادراک احساس و تمیز دارد اما ادراکاتش ضعیف است. ولی چون سن بلوغ می رسد جمیع قوای معنوی و قوای صوری او در نهایت درجه قوت جلوه می نماید قوه ادراک بدرجه ثی رسد که کشف حقائق اشیاء کند اما در سن طفولیت و شیرخواری این ممکن نیست این کمالات در سن بلوغ جلوه می نماید نه در سن طفولیت. عالم امکان نیز یک زمانی بود که شیرخوار بود بعد مثل طفل مراهق^{۱۲۱} شد روز بروز نشو و نما نموده حالا بعالم رشد رسیده است. این قرن سلطان قرون است این عصر آئینه جمیع اعصار است آنچه در قرون اولی بوده صور جمیع در این آئینه آشکار است. و از آن گذشته نفس این قرن کمالات خاصه دارد اکتشافات عظیمه دارد صنایع بدیعه دارد تأسیسات عجیبه دارد علوم غریبه دارد و از جمیع جهات در نهایت کمال جلوه نموده و خواهد نمود. یعنی فضائل قرون سابقه صنایع قرون سابقه خصائل قرون سابقه و اکتشافات قرون سابقه را دارد با وجود این فضیلت خاصه صنایع خاصه و اکتشافات خاصه این قرن را هم دارد که در قرون سالفه ابداً نبوده. مثلاً در قرون سابقه فن معماری بوده و در این قرن به نهایت بلوغ رسیده اما این قوه برقیه نبوده این تلگراف که بدقیقه با شرق و غرب مخابره کند نبوده این فونوگراف نبوده این تلفون نبوده اینها از خصائص این قرن است در این قرن فضائل قرون قدیمه و فضائل قرون جدیده موجود لهذا این قرن جامع قرون و ممتاز از جمیع است و سلطان قرون است و آفتاب جمیع اعصار است. و چون ما در این قرن هستیم بشکرانه این مواهب باید قیام بر اعمالی کنیم که سزاوار این قرن است. مثلاً چون انسان به بلوغ رسد باید احوال و اطواری داشته باشد که سزاوار سن بلوغ است. همین طور این عالم امکان چون ترقی کرده باین درجه رسیده که قرن انوار است قرن ظهور اسرار است قرن فضائل عالم انسانی است قرن روز خدا است قرن ملکوت ابهی است باید ما به آنچه سزاوار این قرن است رفتار نماییم چه که امکان بدرجه بلوغ رسیده و اگر تا بحال نرسیده قریب به بلوغ است. ملاحظه کنید که دائره عقول و دائره افکار چه قدر اتساع یافته اکتشافات جدیده چه قدر زیاد شده تأسیسات عظیمه چه قدر ظهور یافته صنایع بدیعه چه قدر جلوه نموده علوم نافع چه قدر انتشار یافته. با وجود این مواهب الهیه، آیا سزاوار است که بشر در

دریای مادیات مستغرق باشد در عالم طبیعت اسیر باشد؟ این قرن قرن است که قوای معنویّه انسان جلوه نموده کمالات روحانیّه انسان ظاهر گردیده نورانیّت عالم انسانی باهر شده فیوضات لانهایه الهی جلوه نموده و چون کمالات جسمانی به اعلی درجه رسیده همین طور کمالات روحانی باید به اعلی درجه برسد تا ظاهر و باطن انسان روشن گردد و سعادت دنیویّه و سعادت ملکوتیّه هر دو حاصل شود فضائل طبیعیّه و فضائل الهیّه همه ظاهر گردد. هر چند فکر انسان مرآت حقایق اشیا است یعنی در انسان قوه ئی هست که آن قوه کاشف حقایق است همین طور حقیقت انسان مرآت انوار ملکوت است استعداد دارد که حقایق ملکوتیّه در او جلوه کند و اسرار الهیّه در او ظاهر گردد و صور ملاً اعلی در او انطباع^{۱۲۲} یابد پس اگر هر دو جهت یعنی جهت جسمانی و جهت روحانی هر دو ترقی نمایند آن وقت حقیقت انسانیّه در نهایت جمال و کمال جلوه کند. الحمد لله خداوند در این قرن هر بابی را بر ما گشوده هر شمع را برای ما روشن نموده باران رحمتش جمیع را احاطه کرده نسیم عنایتش وزیده از هر جهت اسباب کمال از برای ما فراهم نموده جائز نیست که ما این مواهب الهیّه را هدر دهیم این فیوضات رحمانیّه را هدر دهیم این انوار لاهوتیّه را هدر دهیم باید بجان و دل بکوشیم تا این مواهب الهیّه در حقیقت انسانیّه به کمال قوت جلوه کند تا بشر آئینهء ملکوت ربّ جلیل گردد و عالم ناسوت آئینهء ملکوت شود آن وقت سعادت دنیویّه سعادت اخرویّه مواهب الهیّه روحانیّت عظیمه نورانیّت ملکوتیّه از برای عالم بشر حاصل گردد. پس بکوشید تا شکرانه این الطاف نمائید و این نفثات روح القدس را تلقی نمائید و این نورانیّت را حاصل کنید و این فضل و موهبت را شکرانه نمائید. اگر چنین همّتی نمائید شرق و غرب عالم دست در آغوش یکدیگر نمایند بنیان بغض و عداوت بکلی برافتد محبت ملکوتی انتشار یابد الفت روحانی حاصل گردد وحدت عالم انسانی جلوه کند صلح اکبر تحقق نماید جمیع بشر در نهایت مودت با یکدیگر آمیزش نمایند و سعادت ارض و سعادت ملکوت هر دو حاصل گردد. امیدم چنان است که کلّ به این مقام فائز گردید این است وصیّت من.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۸۱-۱۸۵)

زن و مرد

نامه ۱: وظایف زنان در تعلیم و تربیت کودکان

هو الله

ای کنیزان خداوند بیمانند نظر عنایت با شما است و کمال مرحمت شامل شما در آستان مقدّس جمال قدم^{۱۲۳} روحی لأحبّائه الفداء کنیزان پر تمیزید و در عتبه مقدّسه حضرت احدیّت اماء خاضعه خاشعه شور انگیز ابر رحمت بلند گشته و باران عنایت در فیضانست صبح موهبت طالع و لامع آثار فیض و برکت ساطع از فیض قدیم و نور افق توحید بکمال تضرّع و زاری مستدعی هستیم که آن کنیزان آستانرا موفق بر خدمت یزدان فرمایند تا در جمیع شئون و اطوار و احوال و عادات و رفتار و گفتار و کردار روز بروز ترقی نمایند و اطفال خویشرا بآداب الهی در کمال همّت تربیت نمایند الیوم احتبای الهی را فرض و واجب است که اطفال را بقرائت و کتابت و تعلیم و دانش و ادراک تربیت نمایند تا آنکه روز بروز در جمیع مراتب ترقی کنند اول مربی اطفال مادرانند زیرا طفل در بدو نشو و نما چون شاخ تر و تازه باشد بهر قسم بخواهی تربیت توانی اگر راست تربیت کنی راست گردد و در کمال موزونی نشو و نما کند و این واضح است که مادر اول مربی است و مؤسس اخلاق و آداب فرزند پس ای مادران مهربان اینرا بدانید که در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکانست بآداب کمال انسانیّت و ثوابی اعظم از

ین تصوّر نتوان نمود و التّحیّة و الثّناء علیکنّ یا اماء الرحمن ع

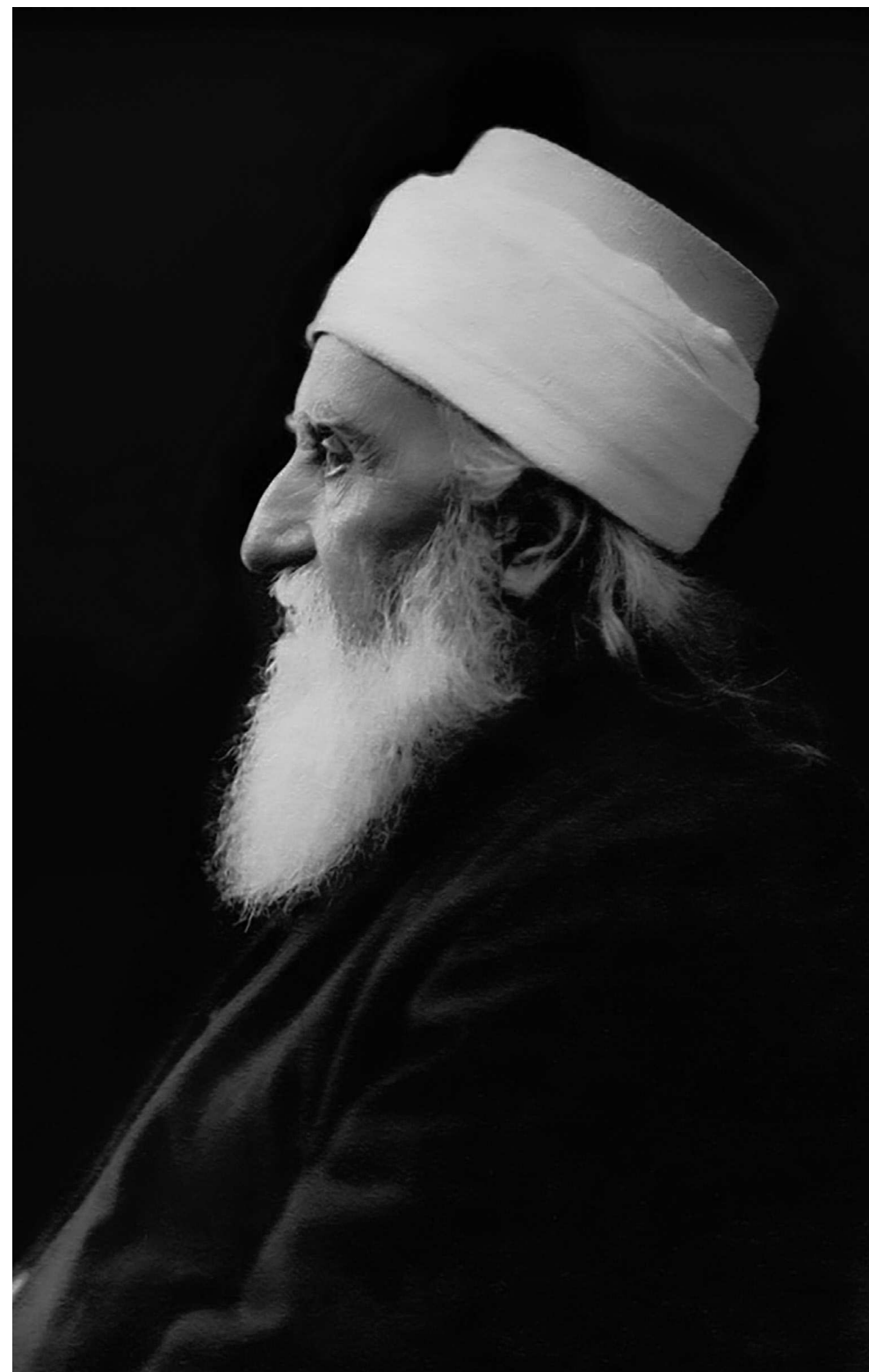
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۴۶۹-۴۷۰)

نامه ۲: جایگاه حقیقی انسان

هُوَاللّٰهُ

ای کنیز خدا، هر زنی که کنیز خدا گردد آن فخر امپراطورهای عالم است زیرا منسوب بخداست و سلطنتش ابدیست اما امپراطوریهای عالم آنان را یک مشت خاک نام و نشان نگذارد یعنی بمجرّد اینکه زیر یک مشت خاک روند محو و نابود گردند و لکن کنیزان ملکوتی سلطنت ابدی دارند قرون و اعصار در آنان تأثیری ندارد مثلاً ملاحظه کن که از زمان مسیح تا بحال چه قدر امپراطوریها آمده که هر یک سرور یک اقلیم بودند ولی حال نه نامی و نه نشانی و لکن مریم مجدلیّه یک کنیز قروی^{۱۲۴} خدا بود هنوز ستاره‌اش از افق عزّت ابدیّه میدرخشد پس تا توانی بکوش که کنیز خدا باشی ستایش از کنونش نموده بودی این کنونش^{۱۲۵} بعد اهمّیت پیدا خواهد نمود زیرا خدمت بملکوت الهی و وحدت بعالم انسانی مینماید مروج صلح عمومی است و مؤسس وحدت عالم انسانی نفوس را از تعصبات دینی و جنسی و ترابی نجات میدهد و در سایه خیمه یک رنگ الهی منزل و مأوی میبخشد پس شکر کن خدا را که در این کنونش حضور یافتی و استماع تعالیم الهی نمودی و علیک البهاء الابهی حیفا ...

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۷۹-۸۰)



نامه ۳: جنبش زنان

هُوَاللَّهِ

ای امة الله، بشارت باد که در این دور یزدانی نساء نزدیکست که در میدان رجال جولان نمایند در امریکا ولوله اماء رحمن زلزله بر ارکان انداخته ببین چه خبر است دیگر معلومست که حضرات نسوان در موطن مبارک ارض اقدس چگونه باید بروحانیت کبری و تقدیس عظیم و تنزیه بدیع و پاکی قلب و تزکیه نفس و نورانیت صرفه پردازند امیدوارم که موفق گردند و علیک التَّحِيَّةُ وَ الشَّانَاءُ ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۷۰)

نامه ۴: خدمت زنان به وحدت عالم انسانی

هُوَاللَّهِ

ای دوستان حقیقی و کنیزان عزیزان الهی، نامه‌ئیکه بواسطه امة الله دکتور کلوک مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و از مضمون نهایت سرور و خوشنودی حاصل شد زیرا دلیل بر توجّه بملکوت الله و انجذاب بمحبّت الله و تبّتل و دعا مینمود یاران و اماء رحمن باید خدمت بوحدت عالم انسانی و محبّت و الفت بین جمیع بشر نمایند جمیع طوائف و ادیان و مذاهب را بنهایت خلوص و خیر خواهی و محبّت و مهربانی معامله کنند و در فکر آن باشند که ثمره از شجره وجود آنها حاصل گردد و هیچ ثمری اعظم از محبّت و الفت بجمیع بشر نیست بهاء الله خطاب بعالم انسانی میفرماید که جمیع برگ یکدارید و ثمر یکشاخسار در اینصورت روابط قرابت و اخوت و اموت^{۱۲۶} و ابوت^{۱۲۷} در میان جمیع بشر ثابت و محقق گشت پس بجان و دل بکوشید که بموجب این تعالیم حضرت بهاء الله روش و سلوک نمائید هر مظلومی را ملجأ و پناه باشید و هر مغلوبی را دستگیر و مجیر^{۱۲۸} توانا هر مریضی را طبیب حاذق باشید و هر مجروحی را مرهم فائق شوید هر خائفی را پناه امین گردید و هر مضطربی را سبب راحت و تسکین هر مغمومی را مسرور نمائید و هر گریانی را خندان کنید هر تشنه را آب گوارا شوید و هر گرسنه‌ئی را مأثده آسمانی گردید هر ذلیلی را سبب عزّت شوید و هر فقیر را سبب نعمت گردید زینهار زینهار از اینکه قلبی را برنجانید زینهار زینهار که نفسی را بیازارید زینهار از اینکه با نفسی بخلاف محبّت حرکت و سلوک کنید زینهار از اینکه انسانی را مأیوس کنید هر نفسی که سبب حزن جانی و نومیدی دلی گردد اگر در طبقات زمین مأوی جوید بهتر از آنستکه بر روی زمین سیر و حرکت نماید و هر انسانی که راضی بذلت نوع خویش شود البتّه نابود شود بهتر است زیرا عدم او بهتر از وجود است و موت بهتر از حیات پس من شما را نصیحت مینمایم تا توانید در خیر عموم کوشید و محبّت و الفت در در کمال خلوص بجمیع افراد بشر نمائید تعصّب جنسی و وطنی و دینی و مذهبی و سیاسی و تجاری و صناعی و زراعی جمیع را از میان بردارید تا آزاد از جمیع جهات باشید

۱۲۶. مادر و فرزندی

۱۲۷. پدر و فرزندی

۱۲۸. پشتیبان، حامی، دستگیر، فریادرس، مدافع، پناه‌دهنده

و مشید^{۱۲۹} بنیان وحدت عالم انسان جمیع اقالیم اقلیم واحد است و تمام ملل سلاله ابو البشر این تنازع بقا در بین گرگان درنده سبب این نزاع و حال آنکه عرصه زمین وسیع است و خوان نعمت پروردگار ممدود در جمیع اقالیم و علیکم البهَاء الابھی ع ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، صص ۲۴۷-۲۴۹)

نامه ۵: زنان و تحمل سختی‌ها

ای کنیزان مقرب درگاه کبریا، به جمیع مصائب و بلاها و محن و رزایا که بر شما وارد مطلقم و میدانم چقدر ایام بسختی گذشت و قوم ظلوم جهول چقدر عنودند انسان مگو درنده بیابان گاو، بشر مگو بلکه بهائم و بقر^{۱۳۰} گو و از عدل و انصاف بی خبر گو ولی الطاف ربّ جلیل بقدر تحمل مشقت در این سیل است. الحمد لله که آن اماء رحمان بلاهای بی حدّ و بی پایان در سیل یزدان تحمل نمودند بی سر و سامان گشتند و معذب و پریشان شدند در هر دمی از دست ساقی قضا جام بلا نوشیدند و در هر نفسی از طرف اعدا به تیر جفا مبتلا شدند و این دلیل بر مقربگی درگاه کبریا زیرا هزاران کرور^{۱۳۱} نساء ایام خویش را بنفس و هوی گذرانیدند و عاقبت باسفل درکات افتادند نه ثمری نه اثری نه بهره‌ای نه نصیبی و ذلک هو الخسران المبین.

حال الحمد لله آن مخدرات^{۱۳۲} مانند جبال راسخات در نهایت استقامت به کنیزی آستان مقدس قیام نموده اند و موفق و مؤید گشتند این سزاوار هزار شکرانیت است و لایق حمد و ستایش حضرت احدیت که چنین تاجی بر سر اماء رحمان نهاد و چنین خلعتی در بر آنها نمود و این صرف موهبت است و یختص برحمته من یشاء و ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم و علیکن البهَاء الابھی.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۳۵-۱۳۶)

۱۳۰. گاو

۱۳۱. واحد شمارش، برابر با ۵۰۰ هزار، مجازاً به معنای مقدار زیاد: یک کرور آدم

۱۳۲. پرده‌نشینان، مستوران، نسوان، بانوان

نامه ۶: اولویت تربیت دختران

هُوالله

ای اماء الرحمن مدرسه بنات^{۱۳۳} اهم از مدرسه ذکور است زیرا دوشیزگان این قرن مجید باید نهایت اطلاع از علوم و معارف و صنایع و بدایع این قرن عظیم داشته باشند تا بتربیت اطفال پردازند و کودکان خویش را از صغر سن تربیت بکمال نمایند و اگر مادر چنانکه باید و شاید حائز فضائل عالم انسانی باشد اطفال مانند فرشتگان در نهایت کمال و جمال و آداب پرورش یابند پس این مدرسه بنات که در آن سامان تأسیس شده باید مشمول نظر احبای الهی گردد و مورد اهتمام نفوس رحمانی شود معلمانی که در این مدرسه هستند اماء مقربه درگاه احدیتند زیرا امثال^{۱۳۴} اوامر مقدسه جمال مبارک^{۱۳۵} نموده اند و بتربیت اطفال اناث برخاستند روزی آید که این دختران مادران گردند و هر یک در نهایت ممنوتیت بدرگاه احدیت تضرع و زاری نمایند و این معلمات را نجاح و فلاح و رستگاری طلبند و علو درجات در ملکوت رب الایات خواهند این مدرسه را مدرسه موهبت نام نهید. ع

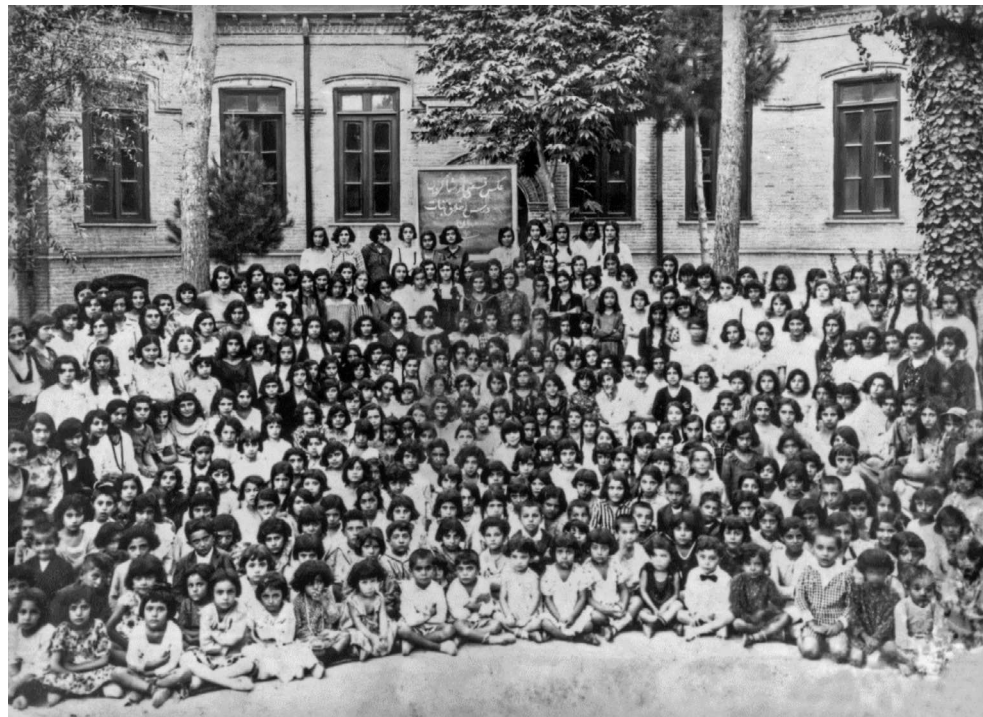
(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۱۳-۱۴)

نامه ۷: تأسیس مدرسه دخترانه در همدان

هُوالله

ای بنات ملکوت در قرن سابق بنات ایران بکلی از تعلیم محروم نه مکتبی و نه دبستانی نه معلمی نه استادی و نه مربی مهربانی حال در این قرن عظیم فضل کریم مشمول بنات نیز گردید مکاتب متعدده در ایران بجهت تعلیم دختران گشوده گشت ولی تربیت مفقود با آنکه تربیت اعظم از تعلیم است زیرا اعظم فضیلت عالم انسانی است حال در همدان الحمد لله تأسیس مدرسه بنات بهائی گردیده شماها که معلمید باید بیشتر از تعلیم بتربیت پردازید تا بنات را بعصمت و عفت و حسن اخلاق و آداب پرورش دهید و تعلیم علوم نمائید اگر چنین مجری گردد تأییدات ملکوت ابهی در اوج آن دبستان موج زند امیدم چنین است که موفق گردید و علیکم البهاء ابهی. عبدالبهاء عباس

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۲۵)



مدرسه بهائی دخترانه در همدان

۱۳۳. دختران، دوشیزگان

۱۳۴. فرمان برداری، بهجا آوردن، اجرا کردن

۱۳۵. از لقب‌های بهاء الله

نامه ۸: ارتقای مقام زن در دور بهائی

در این دور بدیع اماء رحمن باید هر دم هزار شکرانه نمایند که ید عنایت نساء را از حضيض ذلت نجات داد و باوج عزت رجال رسانده ملاحظه نمائید که چه موهبتی است زیرا حزب نساء بدرجه‌ای در شرق ساقط بودند که در لسان عربی چون ذکر زن را میخواستند اجلک الله نسوان میگفتند نظیر آن اجلک الله حمار میگفتند و در لسان ترکی حاشا حضور دن قاری در و در لسان فارسی در ذکر زن بلا نسبت میگفتند و تعبیر بضعیفه مینمودند حال الحمد لله در ظل عنایت مبارک نساء در نهایت احترامند.

(مائده آسمانی، ج ۵، صص ۲۹۳-۲۹۴)

سخنرانی ۱: پاریس، ۱۴ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

جميع کائنات موجوده مذکر و مؤنثند و در مابین ذکور و اناث آنها فرقی نیست. نظر در عالم نبات میکنیم می بینیم ذکور و انثی است و مساواتست بین آنها امتیازی نیست و در جميع کمالات نباتیه مساویند. همینطور در عالم حیوان نظر میکنیم جميع ذکور و انثی است امتیازی در میان نیست. در جميع مراتب مساویند و در جميع وظائف حیوانی شریکند. ولی چون نظر در عالم انسان میکنیم می بینیم تفاوتست. عجبا این تفاوت خلقی است یا از جهت تربیت است. آیا جنس ذکور در ایجاد الهی ممتاز از اناث هستند با وجودیکه در ایجاد الهی تفاوت نیست چرا این تفاوت گذارده میشود. هیچ شبهه نیست که از تربیت است. اگر نساء بمثل رجال تربیت شوند مثل مردان میشوند بلکه احساسات زنها بیشتر است رقت قلب زنها بیشتر از مردهاست. لکن تا بحال چون زنها تربیت نشده‌اند لذا عقب مانده‌اند. باید زنها هم مانند مردها تربیت شوند البته بدرجه مردها میرسند علی الخصوص در هیئت اجتماعیه عضو عاملند لهذا خدا راضی نیست که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد. و عدل نیز چنین اقتضا مینماید که زنان و مردان مساوی باشند تربیت واحد بشوند و وظیفه شان را بتمامه اجرا دارند. در نزد خدا زنی و مردی نیست هر کس قلبش روشن تر است نزد خدا مقرب تر است هر کس ایمانش بیشتر است نزد خدا مقبول تر. پس شما باید شب و روز بکوشید کسب کمال کنید تا در فضائل عالم انسانی مساوی با مردان باشید تا در جميع شؤون عالم انسانی چنان ترقی کنید که مردان شهادت دهند که شما با آنها مساوی هستید. زنها در اروپا خیلی ترقی کرده‌اند اما هنوز بدرجه رجال نرسیده‌اند. امید من چنانست که بدرجه رجال برسند آنوقت عالم انسانی کامل میشود. باید خیلی همت کنید در تحصیل علوم بکوشید در ادراک حقایق اشیاء جهد کنید در فضائل عالم انسانی بی نهایت همت مبذول دارید و بدانید که فضل الهی شامل شماست. وقتی زنان ترقی کنند که مردان خود شهادت دهند که زنان با ما مساویند حاجت بجدال و نزاع نیست. پس از آنکه اطفالی در مدرسه جهد کنند تحصیل علوم نمایند و بمنتهی درجه کمال رسند هرکس شهادت دهد که آنها کاملند. نفس اعمالشان شهادت میدهد بر کمالشان. و از جمله اساس و تعلیمات بهاء الله مساوات بین رجال و نساء است. لذا باید زنها خیلی بکوشند تا تحصیل فضائل عالم انسانی نمایند در وحدت عالم انسانی بکوشند در نشر نفعات الهی بکوشند سبب ایمان نفوس شوند سبب دخول نفوس در ملکوت الله گردند. تا مواهب الهی شامل حال کل شود و بر کل احاطه نماید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۶۳-۱۶۶)



عبدالبهاء همراه با عده‌ای از بهائیان شیکاگو

سخنرانی ۲: واشنگتن، ۲۳ آوریل ۱۹۱۲

هُوَاللّٰهُ

الحمد لله قرون تاریک گذشت قرن نورانی آمد عقول و نفوس در ترقی است ادراکات در تزیید است هر کس تحرّی حقیقت میکند هر انسانی می‌خواهد بآنچه صحیح است و سبب ترقی است پی برد. در عالم نساء هیجان عظیم است نهایت آمال و آرزو ترقی است و خدمت بعالم انسانی شبههئی نیست جمعیت نساء در این عصر ترقی می نمایند و میکوشند تا با رجال هم‌معنان گردند. این تیت بزرگی است اگر جمعیت نساء ترقی و اقتدار پیدا نمایند بسیاری از اموری را که حال از عهده بر نمی آیند جاری و مجری خواهند داشت. امروز اعظم مصائب عالم حرب است عالم انسانی راحت نیست و حرب دائمی است زیرا جمعیت دول مستمراً در تهیهء حربند جمیع اموال صرف حرب میشود این بیچاره زارع به کدّ یمین^{۱۳۶} و عرق جبین شب و روز میکوشد تا چند دانه بدست آید و خرمنی اندوخته گردد ولی چه فایده زیرا حاصلات تجهیز حرب میشود و خرج توپ و تفنگ و قورخانه و کشتیهای جنگ می‌گردد. و این حرب مالی دائمی است دیگر ملاحظهء اتلاف نفوس نمائید که در میدان حرب چگونه پایمال میشوند. هر چند حرب جانی یعنی اتلاف نفوس محدود و مخصوص است اما حرب مالی دائمی است و عمومی و ضرر آن راجع بعموم بلکه عالم انسانی از آن متضرر. حال چون زنان در این قرن بحرکت آمده اند باید این را مدّ نظر داشته باشند تا امر صلح عمومی ترویج شود وحدت عالم انسانی ظاهر گردد فضائل بشر جلوه نماید قلوب ملل بهم ارتباط جوید تعصب دینی و مذهبی بر طرف شود تعصب جنسی زائل گردد تعصب سیاسی نماند و تعصب وطنی از میان برخیزد. زیرا جمعیت بشر یک عائله اند و جمیع اولاد آدم همه فرزندان خدا هستند جمیع ممالک یک کره و یک وطن است و جمیع امم بندگان یک خداوند جمیع را خدا خلق کرده جمیع را خدا حفظ میکند روزی میدهد میپرواند الطافش شامل کلّ است و رحمتش بر همه نازل. مادام او عادل و مهربان است ما چرا ظلم و طغیان نمائیم؟ آیا ما بهتر میدانیم و دانا تر از خدا هستیم؟ استغفرالله خدا عادل و مهربان است، ما چرا نا مهربان باشیم؟ شما که جمعیت نساء هستید بکوشید تا قلوب ارتباط دیگر حاصل نماید جمیع دست بهم داده در خیر عالم انسانی بکوشید تا شرف عالم انسانی جلوه نماید.

ملاحظه کنید اگر اهل یک خانه با هم الفت نمایند چه قدر فایده دارد و اگر اهل شهری با یکدیگر متحد و متفق باشند چه قدر سبب تعاضد و تعاون است و سبب نتایج کلیه و حصول عزّت و ثروت عمومیّه. و همچنین اهل اقلیمی اگر اتحاد نمایند چه قدر ترقیات بیشتر و عزّت و سعادتشان زیاد تر گردد. و ملت امریک چون متفق شدند چه قدر سبب سعادت و ترقی و مدنیت ایشان گردید. اگر این اتحاد و اتفاق در میان ولایات متحده نبود این ترقی و علوم و صنایع و علویّت حاصل نمیشد. دیگر از این میزان بگیری که اگر جمیع ملل اتحاد و اتفاق نمایند چگونه خواهد شد یقین است این عالم جنت ابهی شود کمال آسایش دست دهد فلاح عظیم حاصل گردد و جمیع مذاهب وحدت و یگانگی و اخوت یابند شرق و غرب دست در آغوش شود جنوب و شمال مصافحه^{۱۳۷} و معانقه^{۱۳۸} نماید علم وحدت عالم انسانی موج زند خیمهء صلح عمومی بلند گردد آهنگ تحسین و تمجید از ملأ اعلی بگوش رسد. لهذا شما که خانمهای محترمه اید و دانا و خیرخواه باید شب و روز بکوشید تا این علم وحدت و اتحاد در امریکا بلند شود و سرایت به سایر جهات نماید تا جهان جهان دیگر شود و کمال دیگر جلوه نماید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۴۳-۴۶)

۱۳۷. دست دادن به یکدیگر هنگام ملاقات

۱۳۸. دست در کردن یکدیگر انداختن، همدیگر را در آغوش کشیدن

سخنرانی ۳: کلیسای موحدین،^{۱۳۹} فیلادلفیا،^{۱۴۰} ۸ ژوئن ۱۹۱۲

... همچنین وحدت نوع را اعلام نمود که نساء و رجال کل در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست زیرا جمیع انسانند فقط احتیاج به تربیت دارند. اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه‌ئی نیست که امتیازی نخواهد ماند. زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج به دو جناح است یکی اناث و یکی ذکور مرغ با یک بال پرواز نتواند نقص یک بال سبب وبال بال دیگر است عالم بشر عبارت از دو دست است چون دستی ناقص ماند دست کامل هم از وظیفه‌ء خویش باز ماند. خدا جمیع بشر را خلق کرده جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده جمیع را دو چشم و دو گوش داده دو دست و دو پا عطا کرده در میان امتیازی نگذاشته است لهذا چرا باید نساء از رجال پست باشند عدالت الهی قبول نمیکنند عدل الهی کل را مساوی خلق فرموده در نزد خدا ذکور و اناثی نیست هرکس قلبش پاک تر عملش بهتر در نزد خدا مقبول تر خواه زن باشد خواه مرد. چه بسیار زنان پیدا شده اند که فخر رجال بوده اند مثل حضرت مریم که فخر رجال بوده و مریم مجدلیّه غبطه‌ء رجال بود مریم امّ یعقوب قدوه^{۱۴۱} رجال بود آسیه دختر فرعون فخر رجال بود سارا زن ابراهیم فخر رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود حضرت قرّة العین کوب نورانی روشن بود و در این عصر الیوم در ایران زنانی هستند که فخر رجال اند عالم اند شاعرند واقف اند در نهایت شجاعت هستند. تربیت نساء اعظم و اهمّ از تربیت رجال است زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت میکنند اول معلّم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند. همین طور حضرت بهاءالله وحدت تربیت را اعلان نموده که بجهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت شوند رجالاتاً و نساءً دختر و پسر تربیت واحد گردند و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد ارتباط تامّ بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد بنیان جنگ و جدال بر افتد و بدون تحقّق این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث (موجب) جنگ و نزاع مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و

قتال است زیرا نسوان راضی به جنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمی شوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند. جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقّت تربیت نموده، آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد؟ هیچ مادری راضی نمی شود و لو هر اوهامی بعنوان محبّت وطن و وحدت سیاسی وحدت جنس وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوهامات کشته شوند. لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۳۴-۱۳۶)

139. Unitarian Church

140. Philadelphia

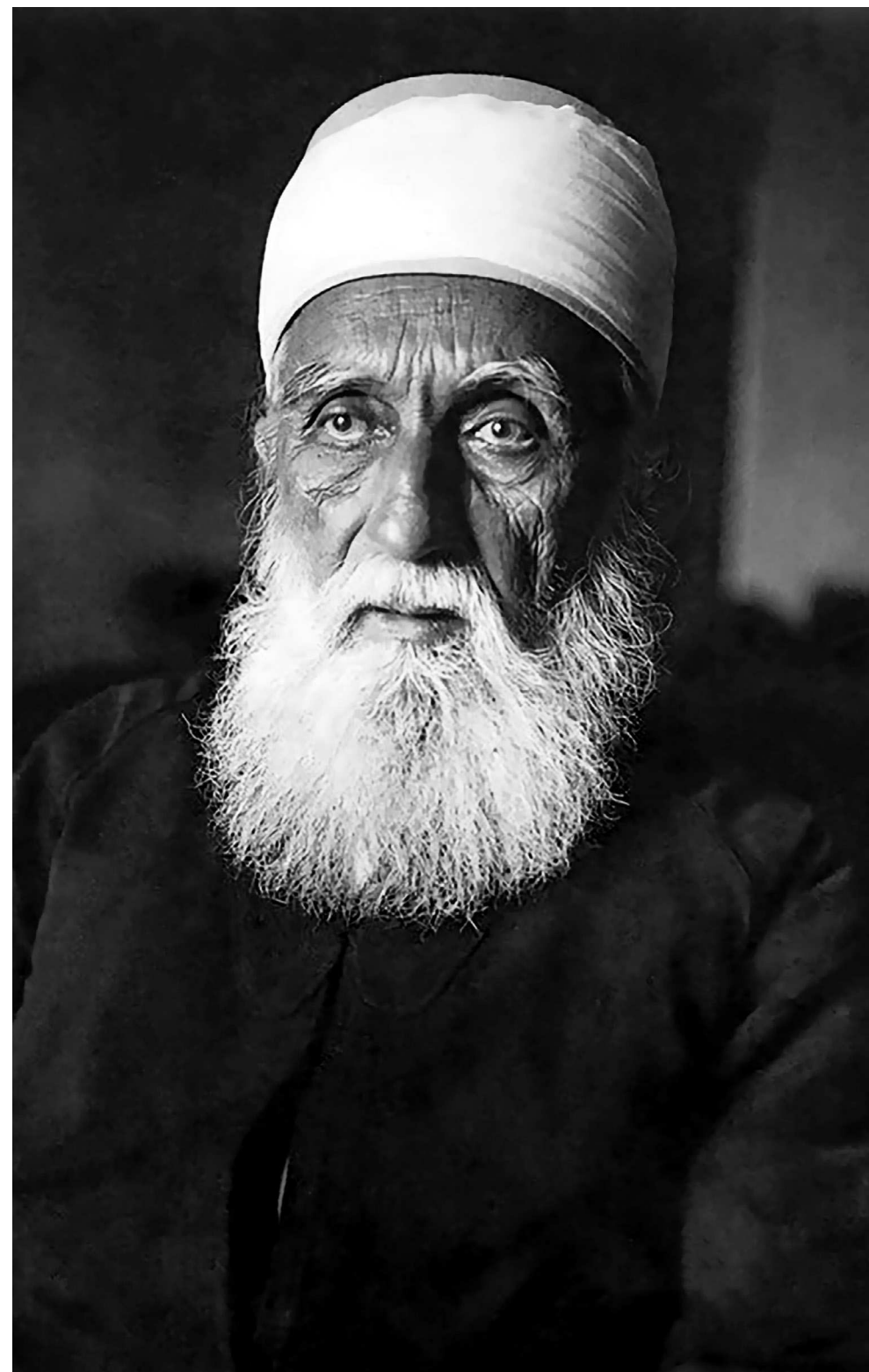
۱۴۱. سرمشق، الگو، شخصی که از او پیروی کنند، پیشوا

سعادت ایران

نامه ۱: آشکارشدن نوید پیامبران پیشین

هو الله

ای بندگان دیرین خسرو چرخ برین چراغ یزدان روشن است و پرتو مهر آسمان روشنی بخش گلزار و گلشن بانگ سروش است که بلند است و مژده پر جوش و خروش است که جانبخش هر ارجمند و مستمند بخشش یار مهربانست که نمودار است و ریش ابر بهار است که گوهر بار است دریای دانش و هوش است که گوهر فشانست و آتش جهان دل و جانست که زیانه‌اش تا دامنه آسمانست پس ای یاران یزدانی و دوستان جانی ستایش پاک یزدانرا که از کشور ایران چنین آفتابی آشکار نمود و از خاک پاک پارسیان چنین دار پر باری نمودار فرمود دست نیاز بدرگاه خداوند بی انباز دراز کنید که ای پروردگار آمرزگار نیکو کار ستایش و نیایش تو را سزاوار که این کشور خاموشرا پر آتش نمودی و این افسردگان بیهوشرا بجوش و خروش آوردی نا امیدانرا نوید امید دادی و مستمندانرا بگنج روان راه نمودی بی نوایانرا پرنوایا نمودی و بیچارگانرا سر و سامان بخشیدی ای پروردگار آنچه در نامه های آسمانی نوید فرمودی آشکار کن و آنچه بزبان پیغمبران گفتی نمودار فرما نیروی یزدانیت بنما و بخشش آسمانیت آشکار کن این کشور را بهشت برین ساز و این خاور و باختر را پرتو بخش روی زمین این پارسیانرا آسمانیان کن و این بی نام و بی نشانها را چون اختران پرتو افشان توئی توانا توئی بینا توئی شنوا توئی پشتیبان ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۴۴۰-۴۴۱)



نامه ۲: راه اصلاح جامعه ایران

هُوَالأبهی الأبهی

ای بندگان الهی و یاران من صبح هدی چون از فیوضات بها پرتو بر آفاق انداخت نور محبت مبذول داشت و اشراق الفت فرمود حقائق متنوعه مختلفه متضاده را بفیض واحد کامران نمود تا جمیع امم و ملل در ظل خیمه یکرنگ داخل گردند و بیک آهنگ بتهلیل و تقدیس جمال قدم^{۱۴۲} مشغول شوند خطوط شعاعیه ممتده از مرکز بمحیط دائره هر چند متعدّدند ولی چون از مرکز واحد ساطع است لهذا آن خطوط در نقطه واحده جمع و بمركز واحد وابسته اند و اگر چنانچه نفوس چون خطوط شعاعی توجّه بمركز اصلی داشته باشند وحدت اندر وحدت است و اگر چنانچه آن خطوط شعاعی از محیط تجاوز کنند لابد تفرقه حاصل شود و آن مرکز مبدأ فیض است و محیط دائره و آن دائره تعالیم الهیه است تا از تعالیم الهیه تجاوز نشود انشقاق حاصل نگردد.

پس ای دوستان مهربان بآن مرکز قدیم و جمال مبین آفتاب انور ملکوت غیب توجّه نمائید و چون خطوط شعاعی از آن مرکز قدسی ساطع شوید و از محیط دائره ذره تجاوز ننمائید تا جوهر توحید شوید و حقیقت تفرید شمع روشن ملکوت گردید و آیات باهره سلطان جبروت نجوم افق احدیت گردید و طیور حدائق رحمتیه الحمد لله بفضل جمال قدم تاجی از جواهر موهبت بر سر دارید و سراجی از پرتو عنایت در سرردائی از سندس^{۱۴۳} فردوس در بردارید و سیفی از براهین الهیه و دلائل سبحانیه در کمر در بحر الطاف مستغرقید و از نور احسان مستشرق کلمات کتاب مبینید و حروف صحف علیین آیات صریحه ربّ الآیاتید و صحائف بدیعه صاحب بیّنات قدر این موهبت را بدانید و شب و روز در اتحاد و اتفاق و الفت کوشید نهایت احترام را از یکدیگر بدارید و غایت رعایت را بهم منظور نمائید خادم یکدیگر باشید و هادم بنیان انشقاق و شر ایادی امرالله که ثابت بر عهد و میثاقند سرچ آفاقند چون امری را قرار دهند اطاعت و انقیاد فرض است و اطاعت آنان موجب اتحاد و الفت و یگانگی دوستان زنهار مخالفت و مابینت ننمائید و همچنین باید که شب و روز در فکر تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله باشید و بکمال مهربانی و تواضع و خشوع تشنگان سلسبیل هدایت را بمعین صافی رحمتیت دلالت کنید بینوایانرا عین عطا باشید و بیچارگانرا ملجأ و پناه در ترقیات

عصریه بکوشید و در مدنیت مقدسه جهد بلیغ و سعی شدید نمائید دبستانهائی در نهایت انتظام ترتیب دهید و اصول تحصیل معارف را ترویج معلّمانی در نهایت تقدیس و تنزیه جامع آداب و کمال تعیین نمائید و ادیبان و مربّیان حائز علوم و فنون ترتیب دهید و هیئت مقدسه ایادی امرالله باید مواظبت در حفظ شئون و لوازم این دبستانها نمایند تا روز بروز اسباب ترقی از هر جهت فراهم آید و انوار دانش جهانرا روشن نماید و همچنین در ترویج صنائع و اکتشاف بدایع و توسیع دائره تجارت و صنعت و ترتیب آداب مدنیت و تزئین مملکت و اطاعت و انقیاد تام بحکومت و اجتناب از هر رائحه مفسدت بکوشید و جهد نمائید تا باین سبب مظاهر تأیید آسمانی گردید و مطالع توفیق رحمانی فی الحقیقه حکومت عادلّه حاضره حضرت پادشاهی شایان ستایش است و مستحقّ اطاعت قلبی صمیمی جمیع رعیت در این خصوص نهایت تقیّد را مجری دارید چه که بنصّ قاطع الهی واجب و فرض است و البهاء علیکم ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۲۶-۲۹)

۱۴۲. از لقب‌های بهاءالله

۱۴۳. پارچه ابریشمی زربفت، دیبای لطیف و گران بها

نامه ۳: راه آرامش سیاسی جامعه ایران

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۷ وصول یافت از مضامین کام مشتاقان شیرین گشت زیرا خبرهای خوش داشت و دلیل متانت و استقامت و وفای یاران الهی بود که الحمد لله در این سالهای پر ملال که جمهور از باده غرور مست و مخمور و اهل ایران در دست احزاب مختلفه محکوم و بی شعور هر روز آشوب و فتنه ئی هر دم فتور و رخنه ئی حزب انقلاب سبب اضطراب شد و گروه اتحاد مورث اختلاف گشت حزب دیمقراط^{۱۴۴} خودسرانه باستبداد برخاست و گروه اتفاق مورث شقاق شد علمای سوء ایران را ویران نمودند و سروران بی شعور هر یک بسر کار آمدند عاقبت ذلیل و خوار شدند در چنین اوقاتی بهائیان در نهایت سکون و قرار و اطمینان و وقار و از هر فتنه ئی بیزار و در کنار بخدمت عموم پرداختند و در مرکز مستقیمی استقرار یافتند در همه جهان علم صلح عمومی برافراختند و خلق را بمحبت و آشتی و وحدت عالم انسانی دعوت نمودند جمیع آنچه صریح الواح مقدسه بود پنجاه سال پیش نازل مثل آفتاب در حیز وجود تحقق یافت و واضح و آشکار شد الحمد لله حال غبار تیره اندکی بنشست و افق عالم انسانی از ابر تیره اندکی نجات یافت امیدوارم که بتایید ملکوت ابهی و مساعی حکیمانه و دلالت نفوس مهمه و معاونت اشخاص عظیمه روحی جدید در جسم ایران دمیده گردد انقلاب و اضطراب بسکون و اطمینان مبدل شود حال ایران محتاج حزب صلح و سلام و سکون و اطمینان است قبل از حرب از پیش مرقوم گردید یعنی بصریح عبارت بخط عبدالبهاء که دولت و ملت باید مانند شهد و شیر آمیخته گردد و الا ایران ویران شود الی آخر چون مستمعی یافت نشد لهذا بجهت حصول اسباب ترقی ایران در ممالک دیگر سعی بلیغ و جهد جهید شد امیدوارم که اسباب راحت و آسایش بقدر امکان بجهت عموم ایرانیان حصول یابد باری احزاب سائره که هر یک مدعی اصلاح ایران بودند تجربه شد امیدوارم که مساعی خیریه بهائیان در گذشته و علی الخصوص در این ایام نتیجه مشکوره بخشد و ایران اندکی راحت و آسایش یابد ... و علیک البهء الابهی ... عبدالبهاء عباس

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۴۳-۴۷)

نامه ۴: علاقه به ایران

جناب مستر بهروز^{۱۴۵} عضو مجمع علمی لغوی مصری و مدرّس آثار قدیم ایران: هو الله

ای رفیق مهربان، نامه که بتاريخ ۲۲ آپریل ۱۹۹۱ از لندن مرقوم نموده بودی رسید ولی مکتوب پیش بجهت مغشوشی راه و عدم انتظام برید وصول نیافت البتّه نسخه ثانی اشعار را ارسال دارید این آواره بنفوس عادی ایران تعلق تام دارم تا چه رسد بمثل شما که فی الحقیقه خدمت بایران بلکه بعموم عالم انسانی مینمائید بناء علیه بسیار مشتاق دیداریم هر وقت بخوشی و آسانی سفر میسر گردد تشریف آوردن شما البتّه از برای ما نهایت روح و ریحانست مرقوم نموده بودید که سبب عدم جواب بعضی گفتند که چون بفارسی مرقوم نموده بودید این بود و یا اینکه بدوستی ایران مشهور شده‌اید ملاحظه نمائید کلامی بی مغزتر از این میشود اول آنکه لسان این آواره فارسی است بالطبع هر فرسی لسان خویش را دوست میدارد و از این گذشته الواح بسیاری از حضرت بهاء الله در نهایت بلاغت بفارسی صرف موجود با وجود این چگونه لسان فارسی غیر مقبول و ثانی آنکه حضرت بهاء الله و حضرت باب هر دو ایرانی بودند و بیست هزار سی هزار ایرانی در این سبیل جانفشانی نمود و من نیز ایرانی هستم حتی با وجود اینکه شصت سال است که از ایران خارج شده‌ام هنوز راضی بآن نگشته‌ام که عادات جزئیّه ایرانی ترک شود بهائیان ایران را میپرستند نه همین حرف میزنند شما نظر بعمل کنید چه کار بقول دارید هزار خروار قول از غیرت و حمیّت و مروّت و حمایت و فتوّت بیک فلس نیرزد لکن یک عمل جزئی بیک گنج روان ارزش دارد اما سفر شما بانگلستان این نیز از خوشبختی شما بود در آینده معلوم گردد مرقوم نموده بودید که امثال فدوی را در پیشگاه مبارک قدر و قیمتی نیست و عرائضشان را اهمّیّت و وقری نه و حال آنکه امثال شما که فی الحقیقه خیرخواه دولت و ملتند و در نیک نامی ایران میکوشند و اهل دانشند چنین نفوسی را من از خویش و پیوند خویش می‌شمارم باری اختصار نمائیم برآستی می‌گویم که من مشتاق دیدار تو هستم زیرا تو خدمت بایران و ایرانیان مینمائی و من از جمله ایرانیان هستم. و علیک التّحیّة و الثّناء عبدالبهاء عباس.

(مائده آسمانی، ج ۵، صص ۴۴-۴۵)

نامه ۵: ویرانی ایران به دست علما

علمای بیفکر ایران را ویران نمودند و منتهی باشد اضطراب کردند ایرانیان آنچه عبدالبهاء نصیحت کرد نپذیرفتند اعتماد بفتوای دانایان خویش نمودند و آنان از هر حقیقتی بیخبر و از عالم سیاسی بی‌بهره امور مهمه عالم سیاسی را تطبیق بقواعد شرح لمعه^{۱۴۶} نمودند لهذا نتیجه این شد.

(مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۱۹۶)

نامه ۶: ناپایداری عزت علما در مشروطه

در بدایت انقلاب حضرت علی قلی اکبر من صعدا الی مقعد صدق عند ملیک مقتدر^{۱۴۷} مرقوم نمودند که حضرات علما کوس لمن الملک میزنند صدر اعظم رفته که حضرات علما را از قم بطهران در نهایت احترام وارد کند و جمیع شهر با طبل و علم باستقبال شتافتند حتی شاهزادگان عظام و وزرای گرام و سه روز شهر را زینت نمودند و شبها چراغان کردند سید عبدالله میگوید العزة لی فی الآخرة و الاولی شیخ فضل الله میگوید الملک لی و السلطنة العظمی سید محمد میگوید ائی مصدر فی صدر الجلال و خضعت لی الاعناق این عبد در جواب نوشت و الآن در طهران موجود این عزت مانند ظل زائل است عنقریب مبدل بذلت کبری شود و ضربت علیهم الذلّة و المسکنة و باثوا بغضب من الله یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین بدست خود تیشه بر ریشه خود زدند حضرات علما آخور را دیدند اما آخر را ندیدند عنقریب این فریادهای یا طوبی یا طوبی مبدل بوا اسفا و واویلا گردد اینها اعزّه ایران بودند ملاحظه نمودی که بچه حالی گرفتار شدند

(مائدة آسمانی، ج ۵، صص ۱۹۶-۱۹۷)

همین روزها در ساری حزب محمد علی‌شاه چند نفر را شهید نمودند با وجود این گردباد ممکنست که غبار انتشار نیابد یقین است که در برف و بوران و شدت طوفان دریا بهیجان آید و وقایع مؤلمه رخ دهد.

(مائده آسمانی، ج ۵، صص ۱۹۷-۱۹۹)

نامه ۷: شواهد تاریخی دخالت علما در امور سیاسی

رساله سیاسی که در سنه هزار و سیصد و ده در بدایت انقلاب مرقوم گردید و یکسال بعد یعنی در سنه یازده بخت جناب مشکین قلم و تاریخ آنسال در بمبئی طبع و تمثیل شده و منتشر در آفاق گشت و البته نسخ متعدده از آن در طهران موجود بآن رساله مراجعت نمائید و بدیگران بنمائید که بصریح عبارت تفصیل واقعه الیوم مندمج و مندرج است و بوضوح مرقوم گردیده که اگر آخوندها و فقهای زمان مداخله در امور نمایند بعینه مثل زمان شاه سلطان حسین و فتحعلی شاه و خلع سلطان عبد العزیز گردد. در زمان شاه سلطان حسین از مداخله آقایان پیشوا ایران بدست عثمانی و روس و افغان افتاد و در زمان فتحعلیشاه بمداخله آن گروه بی‌انتباه نصف آذربایجان بیاد رفت و غرامت عظیم کشیده شد و دریای مازندران از دست رفت و در واقعه عبدالعزیز بمداخله علما و فقهاء طلاب اسلامبول و فریاد آخوندها در کوچه و بازار که حرب استرز حرب استرز^{۱۴۸} نصف رمیلی بیاد رفت قطعات عظیمه از اناطول اخراج شد در مصر غبار فساد برخاست تا منتهی به اختلال لشکری گشت قبریس منفصل شد بلغار مستقل گشت هر سگ و بوسنه^{۱۴۹} بدست نمسه افتاد تونس سهم فرانسه گردید باری در آن رساله مفصل بیان شده مطالعه نمائید تا ملاحظه کنید که عبدالبهاء در نصیحت و دلالت قصور ننموده ولی گوشها کور و چشمها کور و بی‌فکران پیشوا و عوام اسیر ابلهان بودند با وجود این اضطرام^{۱۵۰} و نار فساد و پریشانی و اضطراب باز در هر نقطه هجوم بر مظلومین مینمودند در نامق و حصار و در تبریز ایام استقلال و در سنگسر و نیریز چه ظلم و ستمی شد در یکماه پیش در آوه ساوه و قم حضرت میرزا باباخان را در نصف شب در خانه زدند در نهایت محبت آنان را درون خانه برد و محبت و مهربانی کرد بغتاً او را هدف گلوله نمودند و ابداً کسی سؤال نمود و با آنکه احبای الهی در این انقلاب ابداً مداخله نمودند و از جمیع احزاب در کنار در

۱۴۸. به ترکی یعنی ما می‌خواهیم بجنگیم

۱۴۹. بوسنی و هرزگوین

۱۵۰. افروخته‌شدن آتش، زبانه‌زدن آتش

صلح عمومی

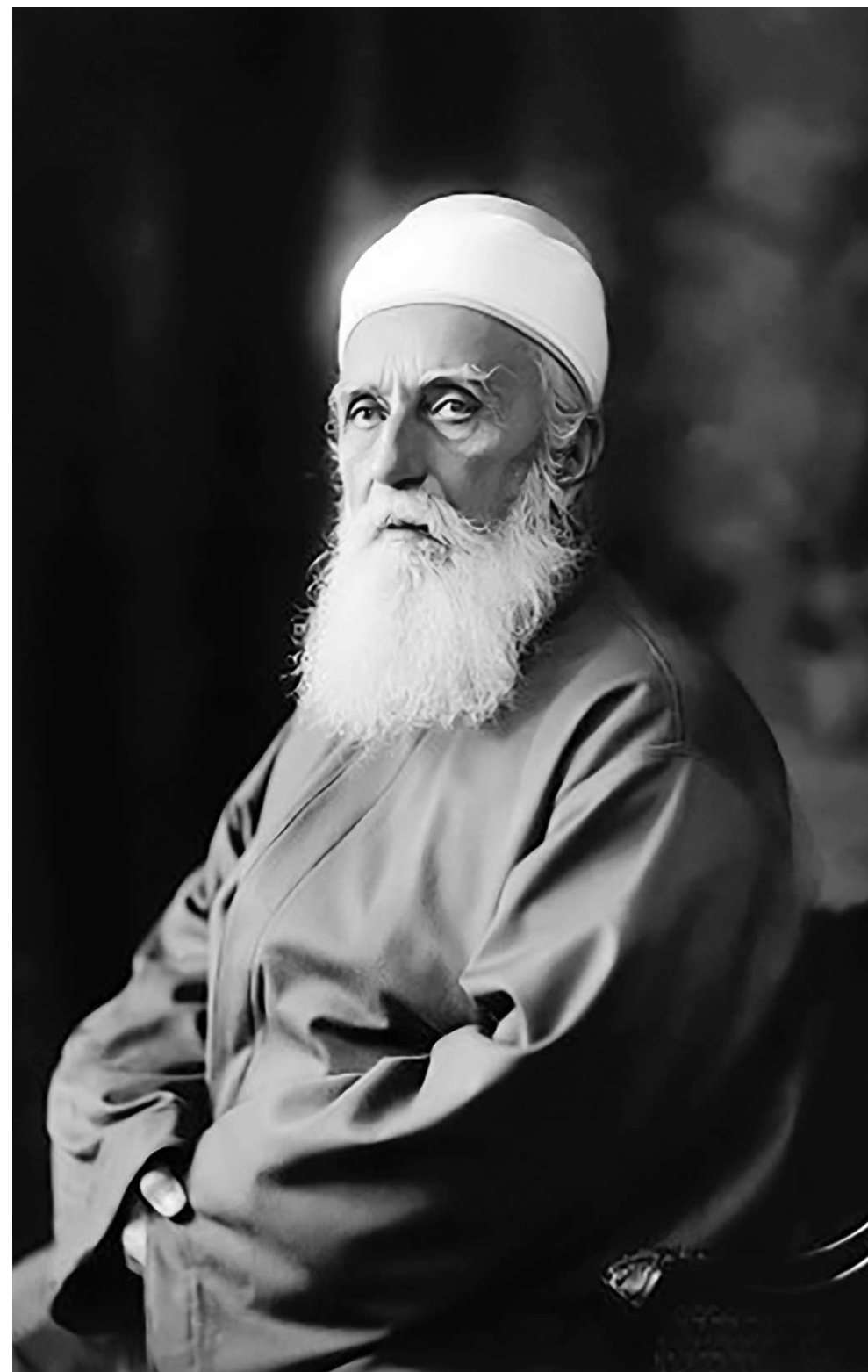
نامه ۱: نزدیکی قلب‌ها

هو الله

ای یاران روحانی عبدالبهاء پیک امین رسید و پیام یاران الهی را در عالم روحانی رساند این پیک مبارک پی نفحات انجذاب است و نسیم جان پرور محبت الله قلوب را باهتزاز آرد و جانها را پر وجد و طرب نماید تجلی وحدانیت الهی چنان در قلوب و ارواح تأثیر نموده که کل را بر روابط روحانیه ارتباط داده و حکم یک جان و دل یافته لهذا انعکاسات روحانیه و انطباعات رحمانیه در قلوب در نهایت جلوه و ظهور است از حق میطلبیم که روز بروز این رابطه روحانیه را قوت بخشد و این وحدت رحمانیه را بیشتر جلوه دهد تا کل در ظل کلمه الله در تحت رایة میثاق چون جنود مجتهد محشور شوند و بجان و دل بکوشند تا الفت کلیه و محبت صمیمه و ارتباط روحانیه در بین قلوب عالم حاصل گردد و جمیع بشر از فیض جدید انور در یک صقع جمع و محشور گردند نزاع و جدال از جهان برخیزد و محبت جمال ذوالجلال کل را احاطه کند نفاق بوفاق تبدیل شود و اختلاف بائتلاف مبدل گردد بنیان بغضاء بر افتد و اساس عداوت منهدم شود نورانیت توحید ظلمات تحدید را زائل فرماید و تجلی رحمانی قلوب انسانی را معدن محبت ربانی کند. ای یاران الهی وقت آنست که با جمیع ملل بنهایت مهربانی الفت نمائید و مظهر رحمت حضرت احدیت شوید جان عالم گردید و روح حیات در هیکل بنی آدم. در این دور بدیع که جمال قدم^{۱۵۱} و اسم اعظم^{۱۵۲} از افق عالم بفیوضات نامتناهیة تجلی فرموده کلمه الله چنان قوتی و قدرتی در حقائق انسانیة نموده که شؤون بشریة را تأثیر و نفوذی نگذاشته بقوه قاهره کل را در بحر احدیت مجتمع فرموده و میفرماید. حال وقت آنست که احتیای الهی رایت وحدت را بلند نمایند و آیت الفت را در مجامع وجود تلاوت کنند و کل را بر احدیت فیض الهی دلالت نمایند تا اینکه خباء تقدیس در قطب امکان بلند گردد و جمیع امم را در ظل کلمهء توحید در آرد. این موهبت وقتی در قطب اکوان جلوه نماید که احتیای الهی بموجب تعلیمات رحمانیه قیام کنند و بنشر رائحه طیبیه محبت عمومیة پردازند. در هر دوری امر بالفت بود و حکم بمحبت ولی محصور در دائره یاران

۱۵۱. از لقب‌های بهاء الله

۱۵۲. از لقب‌های بهاء الله



موافق بود نه با دشمنان مخالف اما الحمد لله که در این دور بدیع اوامر الهیه محدود بحدی نه و محصور در طائفه‌ی نیست جمیع یاران را بالفت و محبت و رعایت و عنایت و مهربانی بجمیع امم امر میفرماید. حال احبای الهی بموجب این تعالیم ربّانی قیام کنند اطفال بشر را پدر مهربان باشند و جوانان انسان را برادر غمخوار گردند و سالخورده‌گان را اولاد جان فشان شوند. مقصود این است که باید باکلّ حتی دشمنان بنهایت روح و ریحان محبت و مهربان بود در مقابل اذیت و جفا نهایت وفا مجری دارید و در موارد ظهور بغضاء بنهایت صفا معامله کنید سهم و سنان را سینه‌ی مانند آینه هدف نمائید و طعن و شتم و لعن را بکمال محبت مقابلی کنید تا جمیع امم مشاهده قوت اسم اعظم نمایند و کلّ ملل معترف بقدرت جمال قدم گردند که چگونه بنیان بیگانگی برانداخت و امم عالم را بوحدانیت و یگانگی هدایت فرمود و عالم انسانی را نورانی کرد و جهان خاک را تابناک فرمود. این خلق مانند اطفالند و بی باک و بی پروا باید بکمال محبت این اطفال را تربیت کرد و در آغوش رحمت بمحبت پرورش داد تا شاهد روحانی محبت رحمانی بچشند و مانند شمع در اینعالم ظلمانی بدرخشند و واضح و مشهود بینند که اسم اعظم و جمال قدم روحی له الفدا چه اکیلی جلیلی و تاج و تاجی بر سر احبای خویش نهاده و چه فیوضاتی بقلوب یاران خود فرموده و چه محبتی در قلوب بشر انداخته و چه الفتی در بین عالم انسان ظاهر فرموده. ربّ ربّ آید عبادک الاصفیاء علی الحبّ و الولاء بین الوری و وفقهم علی نشر الهدی من المالأ الاعلی بین أهل الأرض کلّها انک أنت المقتدر العزیز القوی القدر الوهاب و انک أنت الکریم اللطیف الرؤف المتان ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۰۳-۳۰۷) ۱۵۳

نامه ۲: ندای پیروزی و سعادت

هو الله

ای اهل ملکوت ابهی دو ندای فلاح و نجات از اوج سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کند کوران بینا نماید غافلان هوشیار فرماید کران شنوا نماید گنگان گویا کند مردگان زنده نماید

یکی ندای مدنیت و ترقیات عالم طبیعت است که تعلق بجهان ناسوت دارد و مروج اساس ترقیات جسمانی و مربی کمالات صوری نوع انسانست و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به الترقی عالم بشر است که منبعث از افکار عالی و نتایج عقول سلیمه است که بهمت حکما و فضلالی سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است و مروج و قوه نافذ آن حکومت عادلانه است

و ندای دیگر ندای جانفزای الهیست و تعالیم مقدسه روحانی که کافل عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانیه در عالم بشری و حیات جاودانیست و اس اساس آن تعالیم و وصایای ربّانی و نصایح و انجذابات وجدانیست که تعلق بعالم اخلاق دارد و مانند سراج مشکاة و زجاج حقائق انسانیه را روشن و منور فرماید و قوه نافذهاش کلمه الله است ولی ترقیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منضم بکمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد زیرا از ترقیات مدنی و تزین عالم جسمانی هرچند از جهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهایت جمال دلبری نماید ولی از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدید و بلاهای مبرمه نیز حاصل گردد

لهذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسمیه و اکتشافات علویّه و فنیّه نمائی گوئی که مدنیت سبب سعادت و ترقی عالم بشریست و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناریه که قاطع ریشه حیات است نمائی واضح و مشهود گردد که مدنیت با توحش توأم و همعنانست مگر آنکه مدنیت جسمانی مؤید بهدایت ربّانیه و سنوحات رحمانیه و اخلاق الهیه گردد و منضم بشئون روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود حال ملاحظه میکنید که متمدن و معمورترین ممالک عالم مخازن مواد جهنمی گردیده

و اقالیم جهان لشکرگاه حرب شدید شده و امم عالم ملل مسلّحه گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب شدید افتاده

پس باید این مدنیت و ترقّی جسمانی را منضمّ بهدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه‌گاه فیوضات ملکوت نمود و ترقّیات جسمانی را توأم بتجلّیات رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصهٔ وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد و در غایت ملاحظت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزّت ابدیهٔ چهره گشاید

الحمد لله قرون و اعصار متواریه است که ندای مدنیت بلند است و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقّی یافت و معموریت جهان بیفزود و کمالات صوری ازدیاد جست تا آنکه عالم وجود انسانی استعداد کُلّی برای تعالیم روحانی و ندای الهی یافت مثلاً طفل رضیع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجهٔ بلوغ رسید چون بدرجهٔ بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنویّه و فضائل عقلیه حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد بهمچنین در عالم امکان نوع انسان ترقّیات جسمانیّه نمود و تدرّج در مدارج مدنیت کرد و بدائع و فضائل و مواهب بشری را در اکمل صورت حاصل نمود تا آنکه استعداد ظهور و جلوهٔ کمالات روحانیّه الهیه حاصل کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت پس ندای ملکوت بلند شد و فضائل و کمالات روحانیّه جلوه نمود شمس حقیقت اشراق کرد و انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ساطع گشت امیدواریم که اشراق این انوار روز بروز شدیدتر گردد و این کمالات معنویّه جلوه بیشتر کند تا نتیجهٔ کلیّهٔ عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر محبّت الله در نهایت ملاحظت و صباحت شاهد انجمن گردد

ای احبّای الهی بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقّیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبّت عمومی بین افراد انسانی ملاحظه در کائنات ذی روح نمائید یعنی حیوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده‌ئی از ابناء و افراد جنس و نوع خویش جدا و به تنهائی زندگانی نماید و با هم در نهایت ضدّیت و کلفتند و چون بیکدیگر رسند فوراً بجنگ و جدال پردازند و بدرنگی چنگ باز و دندان تیز کنند مانند سباع ضاریه و گرگان خونخوار که حیوانات مفترسه‌اند که جمیع بتنهائی زندگانی نمایند و تحرّی معیشت خویش کنند اما حیوانات خوش سیرت نیک‌طینت صافی فطرت از پرنده و چرنده در نهایت محبّت با یکدیگر الفت نمایند و جوق جوق و مجتمعاً زندگانی کنند و با کمال مسرّت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طیور شکور که بدانه‌ئی چند قناعت کنند و با یکدیگر با نهایت سرور الفت نمایند و در دشت و چمن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز پردازند

و همچنین حیوان چرنده مانند اغنام و آهو و نخجیر در غایت الفت و همدمی در چمن و مرغزار بسرور و شادمانی و یگانگی زندگانی نمایند ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و سائر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و به تنهائی سیر و شکار کنند حتی پرنده و چرنده چون باشیان و مغارهٔ یکدیگر آیند تعرّض و اجتنابی نه بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری دارند بعکس درندگان که هر یک به مغاره و مأوای دیگری تقرّب جوید بدریدن همدگر پردازند حتی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم نماید

پس واضح و معلوم شد که الفت و محبّت در عالم حیوان نیز از نتایج سیرت خوش و طینت پاک و صافی فطرتست و اختلاف و اجتناب از خصائص درندگان بیابان است حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خلق ننموده بلکه وجود انسانی بأحسن التّقویم و بنهایت کمالات وجودی ترکیب و ترتیب شده لهذا سزاوار کرامت این خلقت و برانندگی این خلعت اینست که بالفت و محبّت نوع خویش پردازد بلکه بکافّه حیوانات ذی روح بعادل و انصاف معامله نماید

و همچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگیست و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلّت و اضطراب و ناکامی ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور و هر روز بصفت حیوان وحشی مبعوث و ممسوخ میشود دمی پلنگ درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبنده ولی علویّت انسان در خصائل و فضائلست که از خصائص ملائکهٔ ملاً اعلی است پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود شخصی است آسمانی و فرشته‌نایست ملکوتی و حقیقتی ربّانی و جلوه‌ئی رحمانی و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید مشابه بارذل حیوان درنده گردد تا بدرجه‌ئی رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در یک شب صدهزار اغنام را در میدان حرب افتادهٔ خاک و آلودهٔ خون نماید

اما انسان دو جنبه دارد یکی علویّت فطریّه و کمالات عقلیه و دیگری سفلیّت حیوانیه و نقایص شهوانیه اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر نمائید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی مآثر مدنیت و عمار ملاحظه فرمائید اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتالست ولی عمار و آبادی نتایج انوار فضائل و الفت و وفاق اگر کسی در صحرای اواسط آسیا سیاحت نماید ملاحظه کند که چه بسیار مدائن عظیمهٔ معموره مانند پاریس و لندن مطمور گردیده و از بحر خزر تا نهر جیحون دشت و صحرا و بر و بیابان خالیهٔ خاویه تشکیل نموده مدن مطموره و قرای مخروطیهٔ آن صحرا را راه‌آهن روسیه دو روز و دو شب قطع نماید وقتی آن صحرا در نهایت مدنیت و معموریت و آبادی بود

و علوم و معارف منتشر و فنون و صنایع مشتهر و تجارت و فلاح در نهایت کمال و حکومت و سیاست محکم و استوار بود حال اغلب آن ملجأ و پناه طوائف ترکمان و بکلی جولانگاه حیوانات وحشی گردیده مدن آن صحرا از قبیل جرجان و نساء و ابورد و شهرستان که در سابق بعلم و معارف و صنایع و بدایع و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف آفاق شد حال در آن صحرا صدائی و ندائی جز نعره حیوانات وحشیه نشنوی و بغیر از جولان گرگان درنده نبینی و این خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال در میان ایران و ترکان شد که در مذهب و مشرب مختلف شدند و از تعصب مذهبی رؤسای بی دین فتوای بر حلیت خون و مال و عرض یکدیگر دادند این یک نمونه ایست که بیان میشود

پس چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه مطمور است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متبته نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند

و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم نمائید که هر کائنی از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه متعدده است و وجود هر شیء فرع ترکیب است یعنی چون بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیب کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوال است و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم شود یعنی انعدام هر شیء عبارت از تحلیل و تفریق اجزاست پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیاتست و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممات بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلالست از تالف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید

لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت ممات نوع بشر است

و چون بکشتزاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که ذرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات شده است و چون پریشان و بی ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباہ خودروئیست

پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربی حقیقی است و تفرق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی
اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تام بین بشر حاصل گردد

گوئیم اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متباززه که یکدیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذو الجلال

ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الأشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضا و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است و چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزاء سریان دارد و در عروق و شریان حکمرانست این اختلاف و تنوع مؤید ائتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت

اگر حدیقه‌ئی را گلها و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد و لکن چون از حیثیت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه سائر الوان گردد و حدیقه انیقه^{۱۵۴} شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوه کلّیه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کل اشیاء و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی

الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و

ملل و شعوب و قبائل در ظلّ کلمه وارد و در نهایت ائتلاف مجتمعی و متحد و متفقند چه بسیار محافل تشکیل گردد و بملل و طوائف و قبائل مختلفه تزئین یابد اگر نفسی وارد محفل گردد حیران ماند گمان کند که این نفوس از وطن واحد و ملت واحده و طائفه واحده و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند و حال آنکه یکی اهل امریک است و دیگری از اهالی افریک یکی از آسیاست دیگری از اروپا یکی از هندوستانست و دیگری از ترکستان یکی عرب است و دیگری تاجیک یکی ایرانیست و دیگری یونانی با وجود این در نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادگی و وحدت و فرزانگی باهم دمساز و هم‌آواز و همداستانند و این از نفوذ کلمه الله است اگر جمیع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تأسیس محفلی از این محافل نگردند که باین محبت و مودت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد

آیا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمه الله تواند لا والله برهان واضح و حجت بالغ اگر نفسی دیده انصاف باز کند مدهوش و حیران گردد و انصاف دهد که جمیع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید از تعالیم و وصایای بهاءالله مسرور و ممنون و خوشنود باشند زیرا این تعالیم الهیه هر درندهئی را چرنده کند و هر جنبندهئی را پرنده نماید نفوس بشر را ملائکه آسمان نماید و عالم انسانی را مرکز سنوح رحمانی فرماید

جمیع را باطاعت و سکون و امانت بحکومت مجبور نماید و ایوم در جمیع عالم دولتی از دول مطمئن و مستریح نه زیرا امنیت و اعتماد از بین بشر برخاسته ملوک و مملوک کل در معرض خطرند حزبی که امروز بکمال دیانت و امانت تمکین از حکومت دارند و با ملت بصداقت تامه رفتار میکنند این حزب مظلومند و برهان بر این آنکه جمیع طوائف در ایران و ترکستان بفکر کم و بیش خویشند و اگر از حکومتی اطاعتی نمایند یا بامید عطائی و یا خوف از عقابست مگر بهائیان که خیرخواه و مطیع دول و محب و مهربان بجمیع مللند

و این اطاعت و انقیاد بنص صریح جمال ابهی^{۱۵۵} فرض و واجب بر کل لهذا احباً اطاعة لأمر الحقّ بجمیع دول بی نهایت صادق و خیر خواهند و اگر نفسی بحکومت خلافی نماید خویش را عند الحقّ مؤاخذ و مسئول و مستحقّ عقاب داند و مردود و خطاکار شمرد با وجود این عجب در اینست که بعضی از اولیاء امور سائر طوائف را خیرخواه شمردند و بهائیان را بدخواه سبحان الله در این ایام اخیره که حرکت و هیجان عمومی در

طهران و جمیع بلدان ایران واقع شد مثبت و محقق گردید که یک نفر بهائی مداخله در این امور ننمود و نزدیک عموم نرفت و بدین سبب مورد ملامت دیگران گردیدند زیرا اطاعت جمال مبارک^{۱۵۶} نمودند و در امور سیاسیّه ابداً مداخله ننمودند و بهیچ حزبی تقرّب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند

و جمیع احبای الهی شاهد و گواهند که عبدالبهاء از جمیع جهات صادق و خیرخواه دول و ملل عالم است علی‌الخصوص دو دولت علیّه شرقیه زیرا این دو اقلیم موطن و محلّ هجرت حضرت بهاءالله است و در جمیع رسائل و محرّرات^{۱۵۷} ستایش و نعت از دولتین علیتین نموده و از درگاه احدیت طلب تأیید کرده و جمال ابهی روحی لأحبائه الفداء در حقّ اعلیحضرت شهیاران دعا فرمودند سبحان الله با این براهین قاطعه هر روز واقعهئی حاصل شود و مشکلاتی آشکار گردد ولی ما و احبای الهی نباید در تبت خالصه و صدق و خیرخواهی خویش ادنی فتور نمائیم بلکه باید در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم و بادعیّه خیریه پردازیم

ای احبای الهی این ایام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی شما نباید نظر بشخص عبدالبهاء داشته باشید زیرا عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه باید نظر بکلمه الله باشد اگر کلمه الله در ارتفاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشید ولو عبدالبهاء در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمّیت در هیکل مقدّس امرالله است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء یاران الهی باید بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی اگر صد امثال عبدالبهاء هدف تیر بلا شود ابداً تغیر و تبدلی در عزم و تبت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بخدمت امرالله حاصل نگردد عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیت صرفه محضه درگاه کبریا دیگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبهئی و نه اقتداری و هذه غایتی القصوی و جنتی المأوی و مسجدی الأقصی و سدرتی المنتهی ظهور کلی مستقلّ بجمال مبارک ابهی و حضرت اعلی^{۱۵۸} مبشّر جمال مبارک روحی لهما الفداء منتهی شد و تا هزار سال کلّ من فیض انواره یقتبسون و من بحر الطافه یغترفون ... و علیکم البهاء الأبهی ع

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۲۲۵)

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۰۷-۳۲۴)

۱۵۶. از لقب‌های بهاءالله

۱۵۷. نوشته‌ها

۱۵۸. از لقب‌های باب

نامهٔ ۳: هفت شمع وحدت عبدالبهاء

هو الله

ای منجذبۀ محبتِ الله مکتوبی که هنگام رفتن مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید از مضمون مسرور شدم و امیدوارم که دیدۀ بصیرت چنان باز گردد که حقائق اسرار ملکوت واضح و آشکار شود

در بدایت مکتوب کلمۀ مبارکی مرقوم و آن اینست من مسیحی هستم ای کاش جمیع عالم مسیحی حقیقی بود زیرا مسیحی لفظی بودن آسان ولی مسیحی حقیقی بودن مشکل امروز تقریباً پانصد میلیون نفوس مسیحی هستند اما مسیحی حقیقی نادر و آن نفسی است که انوار مسیح از جمال او باهر و بکمالات ملکوتی ظاهر این امریست عظیم و جامع جمیع فضائل امیدوارم که تو نیز مسیحی حقیقی گردی حمد کن خدا را که عاقبت بواسطۀ تعالیم الهیۀ نورانیت و بصیرت عظمی حاصل گردید و در ایمان و ایقان ثابت و پایدار شدی امیدوارم که دیگران نیز چشمی روشن و گوش‌شنوا یابند و بحیات ابدیّه فائز گردند تا این نهرها که در مجاری متعدّدۀ مختلفه الشکل جاری راجع بمحیط اعظم شوند یک بحر گردند و یک موج زنند و ارتباط و اتحاد تام حاصل نمایند تا وحدت حقیقت بقوۀ الهیۀ این اختلاف مجاز را از میان بردارد و اساس اصلی اینست اگر این حاصل گردد مسائل سائرہ بالطبیعه زائل شود

ای محترمه تعالیم الهیۀ در این دور نورانی چنین است که نباید نفوس را توهین نمود و بجهالت نسبت داد که تو ندانی و من دانم بلکه باید بجمیع نفوس بنظر احترام نظر کرد و در بیان و دلالت بطرز تحرّری حقیقت مکالمه نمود که بیائید مسائلی چند در میانست تا تحرّری حقیقت نمائیم و ببینیم چگونه و چسانست مبلّغ نباید خویش را دانا و دیگران را نادان شمرد این فکر سبب تکبر گردد و تکبر سبب عدم تأثر بلکه باید امتیازی در خود نبیند و با دیگران بنهایت مهربانی و خضوع و خشوع صحبت بدارد این نوع بیان تأثیر کند و سبب تربیت نفوس شود

ای محترمه جمیع انبیا بر این مبعوث شدند و حضرت مسیح بجهت این ظاهر گشتند و جمال مبارک نیز ندای الهی باین مقصد بلند فرمودند تا عالم انسانی جهان آسمانی گردد ناسوتی لاهوتی شود ظلمانی نورانی گردد شیطانی رحمانی شود و اتحاد و الفت و محبت در بین عموم اهل عالم حاصل گردد و وحدت اصلیّه رخ بگشاید و بنیان اختلاف برافتد و حیات ابدی و موهبت سرمدی حاصل گردد

ای محترمه در عالم وجود نظر کن اجتماع و الفت و اتحاد سبب حیاتست و تفریق و اختلاف سبب ممات چون در جمیع کائنات نظر نمائی ملاحظه کنی که هر کائنی از کائنات از اجتماع و امتزاج عناصری متعدّدۀ تحقّق یافته و چون این اجتماع عناصر تفریق شود و ائتلاف باختلاف منقلب گردد آن کائن موجود محو و نابود شود

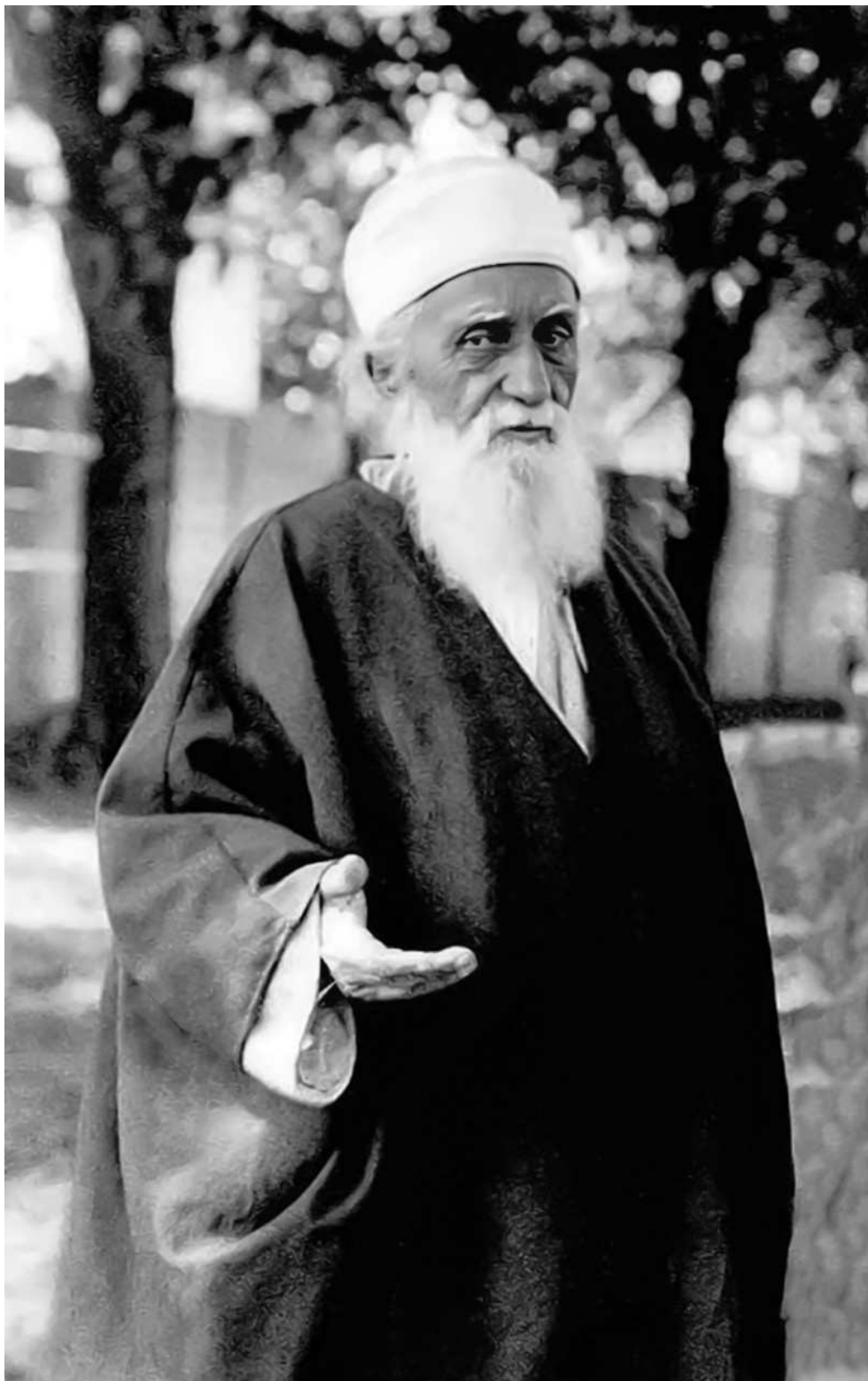
ای محترمه در دورهای سابق هر چند ائتلاف حاصل گشت ولی بکلی ائتلاف من علی الأرض غیر قابل بود زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود و در میان قطعات خمسۀ عالم ارتباط و اتصال معدوم بلکه در بین امم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار معسور لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یک نقطۀ اتحاد و اتصال و تبادل افکار ممتنع و محال اما حال وسائل اتصال بسیار و فی الحقیقه قطعات خمسۀ عالم حکم یک قطعه یافته و از برای هر فردی از افراد سیاحت در جمیع بلاد و اختلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت میسر بقسمی که هر نفسی بواسطۀ نشریات مقتدر بر اطلاع احوال و ادیان و افکار جمیع ملل و همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول و مدن و قری محتاج یکدیگر و از برای هیچ یک استغنائی از دیگری نه زیرا روابط سیاسیّه بین کل موجود و ارتباط تجارت و صناعت و زراعت و معارف در نهایت محکمی مشهود لهذا اتفاق کل و اتحاد عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن انوار عالمی دیگر و قوتی دیگر و نورانیتی دیگر دارد اینست که ملاحظه مینمائی در هر روزی معجزه‌ئی جدیدی مینماید و عاقبت در انجمن عالم شمعهای روشنی برافروزد

و مانند بارقهٔ صبح این نورانیت عظیمه آثارش از افق عالم نمودار گشته شمع اوّل وحدت سیاسیست و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده و شمع دوم وحدت آراء در امور عظیمه است آن نیز عنقریب اثرش ظاهر گردد و شمع سوّم وحدت آزادیست آن نیز قطعاً حاصل گردد و شمع چهارم وحدت دینیت این اصل اساس است و شاهد این وحدت در انجمن عالم بقوۀ الهیۀ جلوه نماید و شمع پنجم وحدت وطن است در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز بنهایت قوّت ظاهر شود جمیع ملل عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند و شمع ششم وحدت جنس است جمیع من علی الأرض مانند جنس واحد شوند و شمع هفتم وحدت لسانت یعنی لسانی ایجاد گردد که عموم خلق تحصیل آن نمایند و با یکدیگر مکالمه کنند این امور که ذکر شد جمیعاً قطعاً الحصولست زیرا قوتی ملکوتیّه مؤید آن

ملاحظه نما که در ایران اجناس مختلفی و مذاهب متباغضه^{۱۵۹} و آراء مختلفی بدرجه‌ای بود که بدتر از جمیع جهان بود حال بنفحات قدس چنان ارتباط و التیامی حاصل گشته که این ملل مختلفی و مذاهب متضاده و اجناس متباغضه حکم یک شخص پیدا نموده‌اند ملاحظه میشود که در نهایت محبت و الفت و یگانگی با یکدیگر معاشر و مجالس^{۱۶۰} و مؤانسند و در محافل عظیمه مسیحی و موسوی و زردشتی و مسلمان در نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادی و سرور و فرح با هم مجتمع و مؤانس و مجالسند و ابداً فرقی در میان نه ملاحظه نما که قوه اسم اعظم چه نموده. در خصوص الواح نوشته بودید انشاء الله جمع میشود و تنسیخ^{۱۶۱} میگردد و ارسال خواهد شد بجمیع دوستان تحیت محترمانه برسان ع

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۱۵)

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۵۴-۳۵۹)



۱۵۹. دشمنی کننده با یکدیگر
 ۱۶۰. هم نشین، هم صحبت
 ۱۶۱. نسخه برداری، تهیه رونوشت

نامهٔ ۴: پاسخ نامهٔ جمعیت صلح لاهه

۱۷ دسامبر ۱۹۱۹

هو الله

ای اول اشخاص خیرخواه محترم عالم انسانی

نامه‌های شما که در این مدت حرب ارسال نمودید نرسید در این ایام یک نامه بتاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ رسید و فوراً جواب تحریر میگردد مقصد شما سزاوار هزار ستایش است زیرا خدمت بعالم انسانی مینمائید و این سبب راحت و آسایش عمومیت این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت کرد که حرب ویرانیت صلح عمومی آبادی حرب ممانعت و صلح حیات حرب درندگیست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی حرب هادم بنیان انسانی و صلح حیات ابدی عالم انسانی حرب مشابهت با گرگ خونخوار است و صلح مشابهت ملائکهٔ آسمانی حرب منازعهٔ بقا است صلح تعاون و تعاضد بین ملل در این جهان و سبب رضایت حق در جهان آسمانی نفسی نمانده که وجدانش شهادت بر این ندهد که الیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست هر منصفی بر این شهادت میدهد و آن انجمن محترم را می‌پرستد زیرا تیشان چنان که این ظلمات مبدل بنور گردد و این خونخواری مبدل بمهربانی و این نعمت بنعمت و این زحمت برحمت و این بغض و عداوت بالفت و محبت منقلب شود لذا همّت آن اشخاص محترمه شایان ستایش و نیایش است

ولی در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند بر روابط ضروریه که منبعث از حقایق اشیاست ملاحظه مینمایند که مسئلهٔ واحده چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانی نماید زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقق نیابد حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد تا اساس متین شود و بنیان رزین گردد

لهذا حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود در حالتی که در قلعهٔ عکا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود این امر عظیم یعنی صلح عمومی را بجمعیت ملوک مرقوم فرمود و در شرق در بین دوستان خویش تأسیس فرمود افق شرق بسیار تاریک بود و ملل در نهایت بغض و عداوت با یکدیگر و ادیان تشنهٔ خون یکدیگر بودند

ظلمت اندر ظلمت بود در چنین زمانی حضرت بهاء الله از افق شرق مانند آفتاب طلوع

کرد و بانوار این تعالیم ایران را روشن فرمود

از جملهٔ تعالیم اعلان صلح عمومی بود کسانی که پیروی کردند از هر ملت و از هر دین و مذهب در نهایت محبت اجتماع نمودند بدرجه‌ئی که محافل عظیمه تشکیل میشد که از جمیع ملل و ادیان شرق مرکب بود هر نفسی داخل انجمن میشد میدید یک ملتست و یک تعالیم و یک مسلک است و یک ترتیب زیرا تعالیم حضرت بهاء الله منحصر در تأسیس صلح عمومی نبود تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی مینمود

از جمله تحرّی حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقلید نجات یابد و بحقیقت پی برد این قمیص رثیت^{۱۶۲} هزاران ساله را بدرد و بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانهٔ حقیقت بافته شده بیوشد و چون حقیقت یکیست تعدد قبول نمیکند لهذا افکار مختلفه منتهی ب فکر واحد گردد

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانیت که جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان این شبان بجمیع اغنام مهربانست زیرا کل را خلق فرموده و پرورش داده و رزق احسان میدهد و محافظه میفرماید شبهه نماند که این شبان بجمیع اغنام مهربانست و اگر در بین این اغنام جاهلانی باشند باید تعلیم کرد و اگر اطفالی باشند باید تربیت نمود تا ببلوغ رسند و اگر بیماری باشد باید درمان نمود نه اینکه کره^{۱۶۳} و عداوتی داشت باید مانند طبیب مهربان این بیمارهای نادان را معالجه نمود

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهاء الله اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب کلفت^{۱۶۴} گردد لزومی ندارد زیرا دین درمانست اگر درمان سبب درد گردد لزومی ندارد و از جملهٔ تعالیم بهاء الله اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تقلید باشد

و از جملهٔ تعالیم بهاء الله تعصّب دینی و تعصّب جنسی و تعصّب سیاسی و تعصّب اقتصادی و تعصّب وطنی هادم بنیان انسانیت تا این تعصّبها موجود عالم انسانی راحت نماید شش هزار سالست که تاریخ از عالم انسانی خبر میدهد در این مدت شش هزار سال عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود و این جنگ یا منبعث از تعصّب دینی بود و یا منبعث از تعصّب جنسی و

۱۶۲. کهنه

۱۶۳. اجبار، کراهت، نفرت

۱۶۴. سختی، رنج، مشقت

یا منبعث از تعصّب سیاسی و یا منبعث از تعصّب وطنی پس ثابت و محقق گشت که جمیع تعصّبات هادم بنیان انسانیت و تا این تعصّبات موجود منازعهٔ بقا مستولی و خونخواری و درندگی مستمرّ پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز بترک تعصّب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد چنانچه از پیش گذشت

اگر این تعصّب و عداوت از جهت دین است دین باید سبب الفت گردد و الا ثمری ندارد و اگر این تعصّب تعصّب ملیست جمیع نوع بشر ملت واحد است جمیع از شجرهٔ آدمی روئیده اصل شجره آدم است و شجرهٔ واحد است و این ملل بمنزلهٔ اغصانست و افراد انسانی بمنزلهٔ برگ و شکوفه و اثمار دیگر ملل متعدّده تشکیل کردن و بدین سبب خونریزی نمودن و بنیان انسانی برانداختن این از جهل انسانیت و غرض نفسانی و اما تعصّب وطنی این نیز جهل محض است زیرا روی زمین وطن واحد است هر انسان در هر نقطه‌ئی از کرهٔ ارض زندگی می‌تواند پس جمیع کرهٔ ارض وطن انسانست این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده در خلقت حدود و ثغوری تعیین نشده اروپا یک قطعه است آسیا یک قطعه است آفریقا یک قطعه است امریکا یک قطعه است استرالیا یک قطعه است اما بعضی نفوس نظر بمقاصد شخصی و منافع ذاتی هر یک از این قطعات را تقسیم نموده‌اند و وطن خویش انگاشته‌اند خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده متصل بیکدیگر است بلی در قرون اولی نفوسی از اهل غرض بجهت تمشیت امور خویش حدود و ثغوری معین نمودند و روز بروز اهمّیت یافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی و درندگی در قرون آتیه گشت و بهمین قسم غیر متناهی خواهد بود و این فکر وطن اگر در ضمن دائرهٔ محصوره ماند سبب اول خرابی عالم است هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان باین اوهام ننماید و هر قطعهٔ محصوره را که نام وطن می‌نهیم و باو هام خویش مادر مینامیم و حال آنکه کرهٔ ارض مادر کل است نه این قطعهٔ محصوره خلاصه آیامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و عاقبت در آن دفن میشویم قبر ابدی ماست آیا جائز است بجهت این قبر ابدی بخونخواری پردازیم و همدگر را بدریم حاشا و کلاً نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان این کار مینماید

ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابداً منازعهٔ وطنی ندارند با یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعاً زندگانی می‌کنند مثلاً اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد در جائی جمع شوند فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارکه از وحوش و طیور ولکن حیوانات درنده بمجرّد تصادف

با یکدیگر درآویزند و بیرخاش برخیزند و یکدیگر بدرند و ممکن نیست در بقعهٔ واحده زندگانی کنند همه متفرّقند و متهوّر و متحاربند و متنازع

و اما تعصّب اقتصادی این معلوم است که هر چه روابط بین ملل ازدیاد یابد و مبادلهٔ امتعه تکرّر جوید و هر مبدء اقتصادی در هر اقلیمی تأسیس یابد بالمآل بسایر اقلیم سرایت نماید و منافع عمومیّه رخ بگشاید دیگر تعصّب بجهت چه

و اما در تعصّب سیاسی باید متابعت سیاست الله کرد و این مسلم است که سیاست الهیهٔ اعظم از سیاست بشریه است ما باید متابعت سیاست الهیهٔ نمائیم و او بجمیع افراد خلق یکسانست هیچ تفاوتی ندارد و اساس ادیان الهیست

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهاءالله ایجاد لسان واحد است که تعمیم بین بشر گردد پنجاه سال پیش این تعلیم از قلم حضرت بهاءالله صادر شد تا این لسان عمومی سبب ازالّه سوء تفاهم بین جمیع بشر گردد

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهاءالله وحدت نساء و رجالت که عالم انسانی را دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاج چنانکه باید و شاید ممتنع و محال

و از جملهٔ تعالیم بهاءالله مواسات^{۱۶۵} بین بشر است و این مواسات اعظم از مساواتست و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال فدای دیگران کند اما نه بعنف^{۱۶۶} و جبر که این قانون گردد و شخصی مجبور بر آن شود بلکه باید بصرافت طبع و طیب خاطر مال و جان فدای دیگران کند و بر فقرا انفاق نماید یعنی بآرزوی خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است

و از جملهٔ تعالیم حضرت بهاءالله حرّیت انسانست که بقوهٔ معنویّه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعهٔ بقا از خصائص عالم طبیعت است و این مسئلهٔ منازعهٔ بقا سرچشمهٔ جمیع بلایاست و نکبت کبری

و از جملهٔ تعالیم بهاءالله اینکه دین حصن حصین^{۱۶۷} است اگر بنیان دین متزلزل و

۱۶۵. آنچه برای خود می‌پسندد برای دیگران نیز پسندد

۱۶۶. خشونت، درشتی، زور، قهر

۱۶۷. استوار، پابرجا، محکم، امن

وهین^{۱۶۸} گردد هرج و مرج رخ دهد و بکلی انتظام امور مختل شود زیرا در عالم انسانی دو رادعست که از ارتکاب رذائل حفظ مینماید یک رادع^{۱۶۹} قانونست که مجرم را عذاب و عقاب مینماید ولی قانون رادع از جرم مشهود است رادع از جرم مخفی نیست و اما رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسان را تربیت مینماید و تهذیب اخلاق میکند و مجبور بر فضائل مینماید و اعظم جهت جامعه است که تکفل^{۱۷۰} سعادت عالم انسانی میکند اما مقصد از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی اساس ادیان الهی است نه تقلید بشری

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینکه هرچند مدنیت مادی از وسائط ترقی عالم انسانیست ولی تا منضم بمدنیت الهیه نشود نتیجه که سعادت بشریه است حصول نیابد ملاحظه کنید که این سفائن مدرّعه^{۱۷۱} که شهری را در یک ساعت ویران می نماید از نتایج مدنیت مادیست و همچنین توپهای کروپ و همچنین تفنگهای ماورز و همچنین دینامیت و همچنین غواصهای تحت البحر و همچنین تورپیت و همچنین سیارات متدرّعه^{۱۷۲} و همچنین طیارات^{۱۷۳} آتش فشان جمیع این آلات از سیئات مدنیت مادیست اگر مدنیت مادیّه منضم بمدنیت الهیه بود هیچ این آلات ناریّه ایجاد نمی گشت بلکه قوای بشریه جمیع محوّل باختراعات نافع می شد و محصور در اکتشافات فاضله میگشت مدنیت مادیّه مانند زجاجست و مدنیت الهیه مانند سراج زجاج بی سراج تاریک است مدنیت مادیّه مانند جسم است ولو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است مدنیت الهیه مانند روح است این جسم باین روح زنده است و الا جیفه^{۱۷۴} گردد پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بدون این روح عالم انسانی مرده است و بدون این نور عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است زیرا عالم طبیعت عالم حیوانیست تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت نماید یعنی منسلخ^{۱۷۵} از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوان را انسان مینماید

و از جمله تعالیم بهاءالله تعمیم معارفست باید هر طفلی را بقدر لزوم تعلیم علوم نمود

اگر ابوبن مقتدر بر مصارف این تعلیم فبها^{۱۷۶} والا باید هیئت اجتماعیّه آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله عدل و حق است تا این در حیز وجود تحقق نیابد جمیع امور مختل و معوّق و عالم انسانی عالم ظلم و عدوانست و عالم تعدی و بطلان خلاصه امثال این تعالیم بسیار است این تعالیم متعدده که اساس اعظم سعادت عالم انسانیست و از سنوحت رحمانی باید منضم بمسئله صلح عمومی گردد و ممزوج بآن شود تا اینکه نتیجه بخشد والا تنها مسئله صلح عمومی را در عالم انسانی تحققش مشکل است تعالیم حضرت بهاءالله چون ممتزج^{۱۷۷} با صلح عمومیست لهذا بمنزله مائده ایست که از هر قسم اطعمه نفیسه در آن سفره حاضر هر نفسی مشتیهات^{۱۷۸} خویش را در آن خوان نعمت بیبایان می یابد اگر مسئله منحصر در صلح عمومی باشد نتایج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیابد باید دائره صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند حال تعالیم حضرت بهاءالله چنین است که منتها آرزوی جمیع فرق عالم چه از فرق دینی و چه از فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه کل نهایت آرزوی خویش را در تعالیم حضرت بهاءالله می یابند

مثلاً اهل ادیان در تعالیم بهاءالله تأسیس دین عمومی می یابد که در نهایت توافق با حال حاضره است فی الحقیقه هر مرض لاعلاج را علاج فوریت و هر دردی را درمان و هر سمّ نقیع^{۱۷۹} را دریاق^{۱۸۰} اعظم است زیرا اگر بموجب تقلید حاضره ادیان بخواهیم عالم انسان را نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانی را تأسیس نمائیم ممکن نه حتی اجرایش محال مثلاً اجرای احکام تورات الیوم مستحیل^{۱۸۱} است و همچنین سایر ادیان بموجب تقلید موجوده و لکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق بفضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت بهاءالله بنحو اکمل موجود

۱۷۶. پس از جمله شرطی گفته می شود و بیانگر انجام کار مطابق میل گوینده است، چه بهتر، در اصل «فبها المراد» بوده است.

۱۷۷. آمیخته

۱۷۸. خواسته‌ها، آرزوها

۱۷۹. خالص، قاتل، کشنده

۱۸۰. پادزهر

۱۸۱. نشدنی، مُحال

۱۶۸. سست، ضعیف

۱۶۹. بازدارنده، مانع

۱۷۰. متعهدشدن، به عهده گرفتن

۱۷۱. کشتی‌های جنگی

۱۷۲. خودروهای زره پوش

۱۷۳. هواپیماهای بمب افکن

۱۷۴. لاشه، مردار

۱۷۵. برکنده شدن، خلع شدن، عاری شدن

و همچنین ملی که آرزوی حرّیت نمایند معتدله که کافل سعادت عالم انسانیت و ضابط روابط عمومی در نهایت قوّت و وسعت در تعالیم حضرت بهاء‌الله موجود و همچنین حزب سیاسی آنچه اعظم سیاست عالم انسانیت بلکه سیاست الهی در تعالیم حضرت بهاء‌الله موجود و همچنین حزب مساوات که طالب اقتصاد است الی‌الآن جمیع مسائل اقتصادی از هر حزبی که در میان آمده قابل اجرا نه مگر مسئلهٔ اقتصادی که در تعالیم حضرت بهاء‌الله و قابل الاجراست و از آن اضطرابی در هیئت اجتماعی حاصل نگردد و همچنین سایر احزاب چون بنظر عمیق دقت نمائید ملاحظه می‌کنید که نهایت آرزوی آن احزاب در تعالیم بهاء‌الله موجود این تعالیم قوّهٔ جامعه است در میان جمیع بشر و قابل الاجراء لکن بعضی تعالیمست از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً الیوم اجراست مستحیل و همچنین سایر ادیان و سایر افکار فرق مختلفه و احزاب متّوعه مثلاً مسئلهٔ صلح عمومی حضرت بهاء‌الله میفرماید که باید هیئت محکمهٔ کبری تشکیل شود زیرا جمعیت امم هرچند تشکیل شد ولی از عهدهٔ صلح عمومی برنیاید اما محکمهٔ کبری که حضرت بهاء‌الله بیان فرموده این وظیفهٔ مقدّسه را بنهایت قدرت و قوّت ایفا خواهد کرد و آن اینست که مجالس ملّیهٔ هر دولت و ملت یعنی پارلمان^{۱۸۲} اشخاصی از نخبهٔ آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین ملّی مطلع و در فنون متفّن و بر احتیاجات ضروریّهٔ عالم انسانی در این ایام واقف دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب کثرت و قلت آن ملت این اشخاص که از طرف مجلس ملّی یعنی پارلمان انتخاب شده‌اند مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزرا و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند از این اشخاص محکمهٔ کبری تشکیل میشود و جمیع عالم بشر در آن مشترک است زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملتست چون این محکمهٔ کبری در مسئلهٔ ملی از مسائل بین‌المللی یا بالاتفاق یا بالأکثریّه حکم فرماید نه مدّعی را بهانه‌ئی ماند نه مدّعی علیه^{۱۸۳} را اعتراضی هر گاه دولتی از دول یا ملّتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمهٔ کبری تعلّل و تراخی^{۱۸۴} نماید عالم انسانی بر او قیام کند زیرا ظهیر این محکمهٔ کبری جمیع دول و ملل عالمنند ملاحظه فرمائید که چه اساس متینی

است ولکن از جمعیت محدود و محصور مقصود چنانکه باید و شاید حصول نیابد این حقیقت حالست که بیان میشود

تعالیم حضرت بهاء‌الله را ملاحظه نمائید که بچه قوّتست در حالتی که حضرتش در سجن عکا بود و در تحت تضییق و تهدید دو پادشاه خونخوار با وجود این تعالیمش بکمال قوّت در ایران و سایر بلاد انتشار یافت و هر تعلیمی از تعالیم و یا هر مبدئی از مبادی و یا هر فرقه‌ئی از فرق اگر در تحت تهدید یک سلطنت قاهرهٔ خونخواری افتد در اندک زمانی مضمحل شود حال پنجاه سال بهائیان در ایران در اکثر دیار در تحت تضییق تام و تهدید سیف و سنان بودند هزاران نفوس در مشهد فدا جان باختند و قتیل شمشیر ظلم و عدوان گشتند و هزاران خاندان محترم از بنیان ریشه‌کن شدند و هزاران اطفال بی‌پدر شد و هزاران پدران بی‌پسر گشت و هزاران مادر بر جنازهٔ پسر سربریده فریاد و فغان نمود جمیع این ظلم و عدوان و درندگی و خونخواری در انتشار تعالیم بهاء‌الله رخنه و فتوری نمود روز بروز انتشار بیشتر گشت و قوّت و قدرت بیشتر ظاهر شد و شاید نفوسی نوهوس از ایرانیان مضامین الواح حضرت بهاء‌الله و یا مفاهیم مکاتیب عبدالبهاء را بنام خویش بنگارد و بآن جمعیت محترم برسانند شما آگاه این نکته باشید زیرا هر نفسی ایرانی که بخیال خویش شهرتی خواهد یا مقصدی دارد مضامین الواح حضرت بهاء‌الله را بتمامه گرفته بنام خویش و یا آنکه بنام فرقهٔ خویش انتشار می‌دهد چنانکه در انجمن وحدت نژاد پیش از حرب در لندن واقع شد شخصی ایرانی مضامین الواح حضرت بهاء‌الله را ضبط نمود و در آن جمعیت وارد شد و بنام خویش خطابه نمود و انتشار داد و حال آنکه عیناً عبارت حضرت بهاء‌الله بود از این نفوس چند نفر به اروپا رفتند و سبب تخدیش اذهان اهالی اروپا و تشویش افکار بعضی مستشرقین شدند شما این نکته را ملاحظه داشته باشید زیرا این تعالیم پیش از ظهور بهاء‌الله کلمه‌ئی از آن در ایران مسموع نشده بود این را تحقیق فرمائید تا بر شما ظاهر و آشکار شود بعضی نفوس طوطی‌صفتند هر صدائی را بیاموزند و آن آواز را بخوانند ولکن خود از آنچه میگویند بیخبرند و فرقه‌ئی در ایران الآن عبارت از نفوس معدوده‌ئی هست که اینها را بایی میگویند خود را نسبت بحضرت باب میدهند ولی بکلی از حضرت باب بیخبرند تعالیم خفیه‌ئی دارند که بکلی مخالف تعالیم بهاء‌الله است و در ایران مردم میدانند ولی چون به اروپا آیند تعالیم خویش را مخفی دارند تعالیم حضرت بهاء‌الله را بر لسان رانند زیرا میدانند که تعالیم حضرت بهاء‌الله نافذ است لهذا این تعالیم بهاء‌الله را باسم خود شهرت دهند

۱۸۲. پارلمان، مجلس نمایندگان مردم، مجلس ملی

۱۸۳. کسی که ادعایی علیه او در دادگاه مطرح شده است

۱۸۴. درنگ و سستی

اما تعالیم خفیه^{۱۸۵} ایشان میگویند مستفاد از کتاب بیانست و کتاب بیان از حضرت باب شما چون ترجمه کتاب بیان که در ایران شده بدست آرید بحقیقت پی میرید که تعالیم بهاءالله بکلی مباین تعالیم این فرقه است مبادا از این نکته غفلت کنید و اگر حقیقت را بیشتر تحرّی بخواهید از ایران استفسار نمائید

باری آنچه در جمیع عالم سیر و سیاحت شود آنچه معمور^{۱۸۶} است از آثار الفت و محبت است و آنچه مطمور^{۱۸۷} است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متبّه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند

و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم گردد هر کائی از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه متعدده است و وجود هر شیئی فرع ترکیب است یعنی چون بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائی تشکیل شود وجود موجودات بر این منوالست و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن معدوم گردد یعنی انعدام هر شیئی عبارت از تحلیل و تفریق عناصر است پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیاتست و اختلاف و تفریق سبب ممات بالجمله تجاذب و توافق اشیاء سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است و تنافر و تخالف اشیاء سبب انقلاب و اضمحلال است از تالف^{۱۸۸} و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید

لهذا آنچه سبب ایتلاف و تجاذب و اتحاد بین بشر است حیات عالم انسانست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد^{۱۸۹} است علت ممات نوع بشر است

و چون بکشت زاری مرور نمائی که زرع و نبات و گل و ریحان پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشت زار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات و ترتیب شده است و چون پریشان و بی ترتیب و متفرّق مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم بلکه گیاه خودروئیست

پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربّی حقیقی است و تفریق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی

اگر معترضی اعتراض کند که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تام بین بشر حاصل گردد گوئیم اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و این مذموم است اما اختلاف دیگر که عبارت از تنوعست آن عین کمالست و سبب ظهور موهبت الهی

ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الأشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و از حرارت و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانست این ممدوح است و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع اجزاء و اعضای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روحست و روح در جمیع اجزاء و اعضا سریان دارد و در عروق و شریان حکمرانست این اختلاف و تنوع مؤید ایتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت

اگر حدیقه‌ئی را گل و ریاحین و شکوفه و اثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی و حلاوتی ندارد و لکن چون الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه سایرین گردد و حدیقه انیقه^{۱۹۰} شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوه کلمه الله که محیط بر حقایق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظل شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کلّ اشیاء و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی

الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل و ادیان و مذاهب در ظل کلمه وحدانیت وارد و در نهایت ایتلاف مجتمع و متحد و متفقند

(الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جمعیت لاهه برای اجرای صلح عمومی، لوح اول)

۱۸۵. پنهانی، مخفی

۱۸۶. آباد

۱۸۷. ویران، خراب

۱۸۸. پیوند، الفت

۱۸۹. دوری جستن، دوری کردن

نامهٔ ۵: ضمیمهٔ پاسخ جمعیت صلح لاهه

نامه‌ئی در خصوص تعالیم حضرت بهاء‌الله چندی پیش در زمان حرب مرقوم گردید مناسب دانست که ضمّ باین نامه گردد
هوالله

ای اهل عالم طلوع شمس حقیقت محض نورانیت عالم است و ظهور رحمانیت در انجمن بنی‌آدم نتیجه و ثمر مشکور و سنوحات مقدسهٔ هر فیض موفور رحمت صرف است و موهبت بحت و نورانیت جهان و جهانیان ایتلاف و التیام است و محبت و ارتباط بلکه رحمانیت و یگانگی و ازالهٔ بیگانگی و وحدت با جمیع من علی الأرض در نهایت آزادگی و فرزاندگی جمال مبارک^{۱۹۲} میفرماید همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار عالم وجود را بیک شجر و جمیع نفوس بمنزلهٔ اوراق و ازهار و اثمار تشبیه فرمودند لهذا باید جمیع شاخه و برگ و شکوفه و ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و حلاوت منوط بارتباط و الفت است

پس باید یکدیگر را در نهایت قوت نگهداری نمایند و حیات جاودانی طلبند پس احبّای الهی باید در عالم وجود رحمت ربّ و دود^{۱۹۳} گردند و موهبت ملیک غیب و شهود نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر شجر ایجاد مشاهده کنند همیشه باین فکر باشند که خیری بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع من علی الأرض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه را آشنا شمرند و بقیدی مقتید نباشند بلکه از هر بندی آزاد گردند

البیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که جام وفا بخشد و اعدا را در عطا مبذول دارد حتی ستمگر بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود^{۱۹۴} را یار و دود اینست و صایای جمال مبارک اینست نصایح اسم اعظم^{۱۹۵}

ای یاران عزیز جهان در جنگ و جدالست و نوع انسان در نهایت خصومت و وبال ظلمت جفا احاطه نموده و نورانیت وفا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام عالم چنگ تیز نموده و با یکدیگر جنگ و ستیز مینمایند بنیان بشر است که زیر و زبر است هزاران خانمانست

که بیسر و سامانست در هر سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته بخاک و خونست و خیمهٔ سعادت و حیات منکوس^{۱۹۶} و سرنگون سروران سرداری نمایند و بخون‌ریزی افتخار کنند و بفتنه‌انگیزی مباحات نمایند یکی گوید که من شمشیر بر رقاب^{۱۹۷} امتی آختم و دیگری گوید مملکتی با خاک یکسان ساختم و یکی گوید من بنیاد دولتی برانداختم اینست مدار فخر و مباهات بین نوع بشر در جمیع جهات دوستی و راستی مذموم و آشتی و حق‌پرستی مقدوح^{۱۹۸}

منادی صلح و صلاح و محبت و سلام آئین جمال مبارکست که در قطب امکان خیمه زده و اقوام را دعوت مینماید پس ای یاران الهی قدر این آئین نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید و سبیل مستقیم و منهج^{۱۹۹} قویم پیمائید و بخلق بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و وصایای ربّ و دود منتشر نمائید تا جهان جهان دیگر شود و عالم ظلمانی منور گردد و جسد مردهٔ خلق حیات تازه جوید هر نفسی بنفس رحمانی حیات ابدیه طلبد

این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزّت و ثروت و راحت و خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا بخوانید و نفوس را بروش و سلوک ملأ اعلی دعوت کنید یتیمان را پدر مهربان گردید و بیچارگان را ملجأ و پناه شوید فقیران را کنز غنا گردید و مریضان را درمان و شفا معین هر مظلومی باشید و معجیر^{۲۰۰} هر محروم در فکر آن باشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر نمائید و باعراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمّیت ندهید و اعتنا نکنید بالعکس معامله نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت هر نفسی از احبّای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت پروردگار باشد و موهبت آمرزگار بهر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل افکار تا نور هدایت تابد و موهبت حضرت رحمانی احاطه نماید محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت ظلمت است در هر کاشانه لانه نماید ای احبّای الهی همّتی بنمائید که این ظلمت بکلی زائل گردد تا سرّ پنهان آشکار شود و حقایق اشیاء مشهود و عیان گردد ع

(الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به جمعیت لاهه برای اجرای صلح عمومی)^{۲۰۱}

۱۹۶. نگونسار، سرنگون

۱۹۷. گردن‌ها

۱۹۸. مردود، غیرقابل قبول، ناموافق با شرع

۱۹۹. راه آشکار، راه پیدا و گشاده، راه راست

۲۰۰. پشتیبان، حامی، دست‌گیر، فریادرس، مدافع، پناه‌دهنده

۲۰۱. کتابخانهٔ مراجع بهائی

۱۹۱. محو و نابودکردن

۱۹۲. از لقب‌های بهاء‌الله

۱۹۳. بسیار مهربان، دوستدار، بامحبت

۱۹۴. دشمن سخت

۱۹۵. از لقب‌های بهاء‌الله

نامه ۶: پاسخ نامه دوم جمعیت صلح لاهه

۱ ژوئیه ۱۹۲۰

کمیته محترمه اجرائیه صلح عمومی

اعضای محترما جواب نامه من که بتاريخ ۱۲ جون ۱۹۲۰ مرقوم فرموده بودید رسید نهایت تشکر حاصل گردید الحمد لله دلالت بر وحدت فکر و مقصد در میان ما و شما داشت و همچنین مضمون احساسات وجدانیه بود که دلالت بر محبت صمیمی می نمود ما بهائیان نهایت تعلق بآن انجمن محترم داریم لهذا دو شخص محترم^{۲۰۲} بجهت ارتباطی محکم بآن انجمن محترم فرستادیم زیرا امروزاهم مسائل از مهام^{۲۰۳} امور در عالم انسانی مسئله صلح عمومی است و اعظم وسیله حیات و سعادت عالم انسانی و جز باین حقیقت ساطعه ابداً عالم انسانی آسایش حقیقی نیابد و ترقی ننماید بلکه روز بروز بر فلاکت و بدبختی بیفزاید

این جنگ مهیب اخیر ثابت نمود که ادوات حربیه جدیده فوق طاقت عالم انسانی است من بعد بایام گذشته قیاس نتوان نمود زیرا آلات و ادوات حربیه قدیم بسیار خفیف بود ولی آلات و ادوات حربیه جدیده ریشه عالم انسانی را در اندک زمانی قطع مینماید و فوق طاقت بشر است

لهذا صلح عمومی درین عصر نظیر آفتابست که سبب حیات جمیع کائناتست پس بر هر فردی فرض و واجب که درین امر عظیم بکوشد حال ما و شما را مقصد واحد و بتمام قوا حتی جانفشانی و بذل مال و جان و خانمان میکوشیم

چنانکه البته شنیده‌اید در ایران در این سبیل هزاران نفوس جان فدا کرده‌اند و هزاران بنیان ویران شد با وجود این بهیچ وجه فتوری حاصل نگشت الی‌الآن میکوشیم بلکه روز بروز بر کوشش می‌افزاییم زیرا صلح جوئی ما منبعث از افکار نیست بلکه امریست اعتقادی دینی و از جمله اساس ابدیه الهی لهذا بتمام همت می‌کوشیم بلکه از جمیع مصالح خویش و راحت و آسایش خود و تنظیم امور خویش چشم می‌پوشیم و درین

امر عظیم می‌کوشیم و این امر عظیم را اس اساس ادیان الهی میدانیم و خدمت بملکوت الهی می‌شماریم و سبب حیات ابدیه میدانیم و اعظم وسیله دخول در ملکوت رحمانی امروز صلح عمومی در بین بشر فوئادش مسلم است و مضرات جنگ در نزد کل معلوم و محتوم ولی در این قضیه بدانستن کفایت نمیشود قوه تنفیذیه می‌خواهد تا در جمیع عالم جاری گردد شما در فکر این باشید که یک قوه مجبره^{۲۰۴} وجدانی در میان آید تا این مقصد جلیل از حیز تصور بحیز تحقق آید و این معلوم است بواسطه احساسات عادیّه تنفیذ این امر عظیم ممکن نه بلکه احساسات شدیدة وجدانیه می‌خواهد تا از قوه بفعل آید جمیع من علی الأرض میدانند که حسن اخلاق ممدوح و مقبول و سوء اخلاق مذموم و مردود و عدل و انصاف مقبول و مألوف و ظلم و اعتساف مردود و مذموم با وجود این جمیع خلق مگر نفوس قلیله‌ئی کل از اخلاق حمیده و عدل محروم

پس یک قوه وجدانیه لازم و احساسات روحانیه واجب تا مجبور بر حسن اخلاق گردند ما را اعتقاد چنین که قوه تنفیذیه در این امر عظیم نفوذ کلمه الله و تأییدات روح القدس است

و ما را با شما نهایت محبت و ارتباط و اتحاد است از دل و جان آرزو می‌نمائیم که روزی آید که خیمه وحدت عالم انسانی در وسط عالم بلند شود و علم صلح عمومی بر جمیع آفاق موج زند پس باید وحدت عالم انسانی را تأسیس نمود تا بنیان صلح عمومی برپا گردد

آن انجمن خیرخواه عالم انسانی در نزد بهائیان بسیار محترمند لهذا خواهش داریم که احترامات فائقه ما را قبول بفرمائید و همواره پیشرفت صلح عمومی را در اروپا بواسطه آن انجمن محترم بما اطلاع بدهید و مخبرات در مابین مستمر باشد ...

(الواحد حضرت عبدالبهاء خطاب به جمعیت لاهه برای اجرای صلح عمومی، لوح دوم)^{۲۰۵}

۲۰۴. اجبارکننده، وادارنده

۲۰۵. کتابخانه مراجع بهائی

۲۰۲. احمد یزدانی و علی محمد ابن‌اصدق به نمایندگی عبدالبهاء با این انجمن در ارتباط بودند.

۲۰۳. کارهای سخت، امور خطیر

سخنرانی ۱: پاریس، ۲۸ اکتبر ۱۹۱۱

هو الله

امروز حوادث ایتالیا و ترکیه^{۲۰۶} را خواندم باز محاربه جدیدی شده خون بیچارگان انسان از برای پست‌ترین چیزها ریخته میشود. از برای این خاک سیاه همدیگر را میکشند و حال اینکه مال هیچکدامشان نیست. چه بسیار از ملل و دول که زمین را تصرف کردند بعد در اندک زمانی از دستشان رفت. در زمان شارلمان و ناپلیون اول فرانسه چه قدر ممالک فتح شد عاقبت چه نتیجه بخشید در اندک زمانی از دست رفت. زمین ملک خداست جمیع ملل و دول مانند مستأجرند عاقبت از دست کل خواهد رفت (و لله میراث السموات و الارض) برای اینمدت قلیله که مانند استئجار است با یکدیگر نزاع کنند جدال نمایند خونریزیها کنند نظیر سیب ضاریه و گرگان تیز چنگ یکدیگر را بدرند. و حال آنکه خدا انسان را مظهر فضائل عالم انسانی خلق نموده که سبب راحت و آسایش عالم بشود سبب محبت و الفت باشد نورانی باشد و عادل باشد انصاف داشته باشد تعدی نکند معاونت یکدیگر نمایند مهربانی بین بشر حصول پذیرد. خدا اینطور میخواهد سبب سعادت عالم انسانی و عزت بشر این است لکن و اسفا که بشر بر خلاف رضای خدا حرکت میکند در اموری میکوشد که سبب ذلت بشر است سبب رسوائی عالم انسانیست. حال شما بالنسبه بسائر طوائفی که در اینجا هستند جمع قلیلی هستید که الحمد لله یتیتان خیر است توجه تان بخداست خیر عالم انسانی را میخواهید صلح و صلاح میطلبید آرزوی محبت و الفت میکنید. نهایت مساعی شما اینست که بشر با یکدیگر متحد و متفق شوند و نهایت آرزوی ما این است که جنگ و جدال از میان بر خیزد بجای جنگ صلح قرار یابد و مقابل بغض محبت بیاید و مقابل اختلاف اتحاد حاصل شود. لکن این مقصد خیلی مقصد عظیم است آسان نیست مشکلات بسیاری در پیش دارد اما شما باید هر زحمتی و هر مشقتی را بر خودتان گوارا بدارید زیرا مقصد عظیم است یعنی باید مقاومت جمیع بشر نمائید. زیرا جمیع ملل در فکر حربند و اعتقادشان اینست که یکدیگر را غارت نمایند فتح ممالک کنند. البته این کار شما بسیار سخت است لکن اگر شماها همت کنید کلال و ملال نیارید جهد تان را مبذول دارید نتایج مفیده حاصل خواهد شد. پس همیشه تضرع و زاری بدرگاه خدا کنید و از خدا

بخواهید که اسباب الفت خلق بکند شما را مدد فرماید تأیید فرماید تا بتوانید از عهده این کار برآید تا این بار سنگین را بلند کنید و در این راه هر زحمت و مشقت و تعب را تحمل نمائید. شاید در این سییل بجائی برسید که جانتان را باید فدا کنید هر انسانی که مقصدش مقصد جلیل است باید هر مشقتی را بر خود گوارا کند علی الخصوص این مقصد عظیم که حیات عالم است نورانیت عالم بشر است راحت و آسایش جمیع خلق است ظهور موهبت عالم انسانی است و جلوه تأییدات ملکوت الهی است. من امیدم از شما چنان است که ابداً در هیچ مشقتی و تعب فتور نیارید بلکه روز بروز همتتان بلند تر شود و سعی و کوششتان بیشتر گردد تا بنورانیت محبت الله در بین بشر مشتهر شوید. (خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۸۷-۹۰)



سخنرانی ۲: پاریس، ۱۳ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰهُ

از جمله اساس بهاء‌الله ترک تعصب وطنی و تعصب مذهبی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی است. زیرا عالم بشر بمرض تعصب مبتلا شده و این مرض مزمن است که سبب هلاک است. جمیع اختلافات و جنگها و نزاعها و خونریزها سبب این تعصب است. هر جنگی که می بینید یا منبعث از تعصب دینی است یا منبعث از تعصب جنسی یا منبعث از تعصب وطنی یا تعصب سیاسیست. و تا این تعصبات موجود عالم انسانی آسایش نیابد. لهذا حضرت بهاء‌الله میفرماید این تعصبات هادم بنیان عالم انسانی است. (اول) نظر باهل ادیان نمائید. اگر اهل ادیان تابع خدا هستند و مطیع تعالیم الهی تعالیم الهی امر میفرماید ابداً نباید تعصب داشت. زیرا تعالیم الهی صریحست که باید نوع بشر با یکدیگر بمحبت معامله کنند و انسان هر قصوریست در خود ببیند نه در دیگری و هر گز خورا ترجیح بدیگری ندهد زیرا حُسن عاقبت مجهول است و نمیداند. چه بسیار انسان در بدایت حال نفس زکی بوده بعد منصرف از آن شده نظیر یهودای اسخریوطی در بدایت بسیار خوب و در نهایت بسیار بد شد و چه بسیار که در بدایت بسیار بد است و در نهایت بسیار خوب مثل پولس حواری که در بدایت دشمن مسیح و در نهایت اعظم بنده مسیح. پس عاقبت حال انسان مجهول است در اینصورت چگونه میتواند خود را ترجیح بر دیگری دهد. لهذا باید که در بین بشر ابداً تعصبی نباشد نگوید من مؤمنم و فلان کافر نگوید من مقرب درگاه کبریا هستم و آن مردود زیرا حسن خاتمه مجهول است. (ثانیا) اینکه باید بکوشد تا نادان را دانا کند اطفال نادان را ببلوغ برساند نفوس بد خلق را خوش خو کند نه اینکه باو عداوتی داشته باشد بلکه باید بکمال محبت او را هدایت کند. (و ثالث) تعصب جنسی است. این مجرد وهم است زیرا خدا جمیع ما را بشر خلق کرده کل یک جنسیم اختلافی در ایجاد نداریم امتیاز ملی در میان نیست جمیع بشریم جمیع از سلاله آدم هستیم. با وجود این وحدت بشر چگونه اختلاف کنیم که این آلمانی است این انگلیس است این فرانسه است این ترکست این روم است این ایرانیست این مجرد وهم است. آیا بجهت وهمی جائز است که نزاع و جدال کرد. فرقی را که خدا نگذاشته میتوان آن را اعتقاد نمود و اساس قرار داد. جمیع اجناس سفید و سیاه و زرد و قرمز و ملل و طوائف و قبائل در نزد خدا یکسانست هیچیک امتیازی ندارد مگر نفوسی که بموجب تعالیم الهی عمل نمایند بنده صادق مهربان باشند محبّ عالم باشند رحمت

پروردگار باشند. این نفوس ممتازند خواه سیاه باشند خواه زرد خواه سفید هر چه باشند در نزد خدا این نفوس مقربند این نفوس چراغهای روشن عالم بشرند و این نفوس درختان بارور جنت ابهی هستند. لهذا امتیاز بین بشر از جهت اخلاق و فضائل و محبت و عرفان است نه از جهت شرقی و غربی. (چهارم) تعصب سیاسی است. نفوسی در عالم پیدا میشوند که آرزوی تفرد دارند. این نفوس فکرشان اینست که مملکت خویش را ترقی دهند و لو سائر ممالک خراب شود. لهذا بجمیع وسائل تشبث نمایند و عاقبت لشکر کشند مملکتی را ویران کنند هزاران نفوس را بقتل رسانند تا یک نامی پیدا نمایند و گفته شود این مدبّر و فاتح فلان مملکت است و حال اینکه سبب شده که هزاران بیچارگان هلاک شده اند و هزاران خانمان خراب شده هزاران طفل بی پدر و مادر مانده. و این فتوحات هم باقی نمیماند بلکه یکروزی غالب مغلوب میشود و مغلوب روزی آید که غالب شود. بتاریخ مراجعت کنید چه بسیار واقع شد که فرانسه بر آلمان غلبه کرد و بعد مغلوب شد و چه بسیار که انگلیس بفرانسه غلبه کرد بعد از مدتی فرانسه غلبه نمود. پس این غالبیت نمی ماند منقلب میشود. مادام که باقی نیست چرا انسان تعلق بآن داشته باشد و سبب خونریزی شود و ابناء انسان را که بنیان الهی هستند هدم کند. امیدواریم در این عصر نورانی این تعصبا نماند نورانیت محبت عالم را روشن کند فیض ملکوت الله احاطه نماید رحمت پروردگار شامل کل گردد عالم انسانی از این قیود آزادی یابد و متابعت سیاست الهی کند زیرا سیاست بشر ناقص است اما سیاست الهی کامل است. ملاحظه کنید جمیع را خلق نموده و بجمیع مهربان است و جمیعاً از فیض عنایت خود بهره و نصیب میدهد. ما بنده خدا هستیم بنده باید متابعت مولای خود را بجان و دل نماید. پس تضرّع و زاری و دعا بملکوت الهی کنید تا این ظلمات زائل شود و نورانیت حقیقی جلوه نماید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۵۸-۱۶۳)

سخنرانی ۳: پاریس، ۱۸ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰهُ

الحمد لله امروز جمعیت خوبی داریم بجهت اینکه این جمعیت ما جمعیت آسمانی است بجهت امری ملکوتی اجتماع کرده ایم نه امر ناسوتی. هیچ مقصودی نداریم جز محبت عالم انسانی و نهایت آمال و آرزوی ما اینست که الفت بین بشر حاصل شود تا جمیع اجناس مختلفه جنس واحد شود جمیع اوطان و وطن واحد شود جمیع قلبها قلب واحد شود تا جمیع بشر را خیمه وحدت عالم انسانی سایه افکند. الحمد لله نیتها صدقست و قلوب متوجه بخداست. هیچ مقصدی جز حقیقت نداریم و با یکدیگر در نهایت محبت نشسته ایم. مجلس ما هیچ غل و غشی ندارد هیچ اغراض نفسانی در میان نیست بلکه جمیع مقاصد ما محبت الله است. البته تأییدات الهی میرسد یقین است خدا دائره این جمعرا وسعت میدهد. نفوسی از بشر متابعت شما خواهند کرد شما در دیگران تأثیر خواهید کرد اخلاق رحمانی از شما ب دیگران سرایت خواهد کرد. امیدم چنانست که سبب شوید چشمهای کور بینا شود گوشهای کر شنوا گردد جسمهای نفوس مرده زنده شوند نفوس ناسوتیان لاهوتی گردند عالم انسانی عالم ملکوتی شود. امید من بسیار است و شما الحمد لله در این مقصد با من متحدید. آنچه آرزوی من است آرزوی شماست در امریکه من میکوشم شما نیز میکوشید. حال ملاحظه مینمائید در کره ارض بعضی از دول و ملل بهم آویخته از برای خاک خون یکدیگر را میریزند بجهت ناسوت بغض بیکدیگر دارند و روز بروز در تزايد است. هر روزی یک آلت قتال جدیدی پیدا می شود یک قانون حرب جدیدی پیدا می شود عسکر و لشکر زیاد می شود توپها تزايد پیدا میکند قوای التهایبه رو باز دیاد است. یکروز تفنگ موزر^{۲۰۷} پیدا میشود یکروز تفنگ مارتین پیدا میشود یکروز مترالیوز^{۲۰۸} اختراع میگردد یک روز توپ کروپ^{۲۰۹} یکروز کشتی زره پوش یکروز کشتی های ترپید یک روز طیاره پیدا میشود تا نارنجک از هوا بیندازد. بینید در طرابلس چه معرکه و چه قیامتی است از دریا توپست که خالی میشود از صحرا مترالیوز است که میرسد از هوا نارنجک میبارد جمیع بشر بر قتل یکدیگر قیام

نموده اند. شما جمعی هستید که مقصدتان اتحاد بین بشر است الحمد لله خدمت بوحدت عالم انسانی میکنید منتهای آملتان اینست که نزاع و جدال نماند بغض و عداوت بین بشر نماند طالب رضای الهی هستید بموجب تعالیم آسمانی حرکت مینمائید. لهذا همت را بلند کنید بجان و دل بکوشید مردم را نصیحت کنید این نفوس جهنمی را بهشتی کنید آنهایی که بموجب رضای شیطان حرکت میکنند بکوشید تا بموجب رضای رحمن سلوک نمایند. تقرب بدرگاه کبریا خواهید خدمت بملکوت کنید تابع پدر آسمانی باشید. یقین بدانید شما را تأیید میکند موفق میشوید. جمیع خلق بخسران مبین افتند و شما ریح عظیم خواهید یافت زیرا خدا باشماست و شما را تأیید میکند مرحبا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۸۳-۱۸۶)



عبدالبهاء در پارک لینکلن در شیکاگو

۲۰۷. (به انگلیسی: Mauser) شرکت اسلحه‌سازی که از سال ۱۸۷۴ در آلمان به فعالیت مشغول است.

۲۰۸. مسلسل، تیربار. در دوره رضاشاه برخی اصطلاحات نظامی به فارسی برگردانده شد و از واژه مسلسل به جای مترالیوز استفاده شد.

۲۰۹. نوعی توپ جنگی ساخت شرکت آلمانی کروپ

سخنرانی ۴: پاریس، ۲۰ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

در زندگی سزاوار حیوانات وحشیه است. سزاوار انسان الفت و محبت است. خدا جمیع انبیا را فرستاده که الفت و محبت در بین قلوب اندازند. کتب سماویه بجهت الفت بین قلوب نازل شده انبیا و اولیای الهی جان خود را فدا کردند تا در قلوب بشر اتحاد و اتفاق حاصل شود. و لکن وا اسفا که هنوز بشر بخونخواری مشغولند. چون نظر بتاریخ نمائیم می بینیم چه در قرون اولی و چه در قرون وسطی و چه در قرون اخیره همیشه این خاک سیاه بخون بشر رنگین شده بشر مانند گرگان درنده یکدیگر را پاره پاره کرده اند. با اینکه حالا باین عصر نورانی رسیده عصر مدنیت است عصر ترقیات مادیه است عقول ترقی کرده است احساسات انسانی زیاد شده با وجود این هر روز خونریزیست. ملاحظه کنید که در طرابلس چه میشود این بیچارگان در چه بلائی افتاده اند. ایتالیا مملکت وسیع خویش را گذاشته پا پی اعراب بیچاره در صحرای بی آب و علف شده است. چه قدر جوانان از دو طرف کشته میشود چه قدر خانمانها خراب میشود چه قدر مادرها بی پسر میشوند چه قدر اطفال بی پدر میگردند فوج یتیمان موج میزند. چه بسیار نهالها که در بدایت نشو و نما ریشه کن شدند چه بسیار مرغان خوش آواز باهنگ نیامده خاموش گشتند. و نتیجه ای نیست جز حرص و طمع. پس از این واضح میشود که ترقی مادی سبب تحسین اخلاق نمیشود ترقیات مادی تعدیل اخلاق نمیکنند. در ازمنهء سابقه که چنین ترقیات مادیه نبود باین شدت هم خونریزی نبود توپ کروپ نبود تفنگ موزر نبود مترالیوز دینامیت نبود مواد جهنمیه نبود کشتیهای زره پوش کشتیهای توربیت نبود. حالا که مدنیت مادیه ترقی کرده این آلات آفات بنیان بشر نیز ترقی کرده. حال از این مواد جهنمیه در زیر عموم اروپا مهیای التهابست زیرا از مواد التهابیه پر است. خدا نکند آتش بگیرد اگر آتش بگیرد کره ارض زیر و زبر میشود. خلاصه مقصد اینکه واضح و مشهود است که ترقیات مادیه سبب آسایش عالم انسانی و ترقی عالم اخلاق نیست بلکه اگر منضم با احساسات روحانیه شود آنوقت ترقی حاصل میشود. اگر تعالیم الهی انتشار یابد و وصایای انبیا تأثیر کند و نصایح الهی قلوب را روشن نماید نفوس را احساسات روحانیه حاصل گردد. چون این ترقی مادی منضم بترقی روحانی شود نتیجه حاصل میشود. زیرا تعالیم الهی مانند روح است و ترقیات مادیه مانند جسد. جسد بروح زنده شود و الا مرده است. امیدواریم بعون و عنایت الهیه که روحانیت انبیا در خلق تأثیر کند تا عالم اخلاق باین نورانیت روشن شود در قلوب احساسات روحانیه حاصل گردد تا بدانند که خداوند

عادلست لابد جزای هر عملیرا میدهد. خداوند از ظلم نمیگذرد البته عادلست. هر چند اقوام مادیه میکوشند زحمت میکشند باز در تعب و مشقتند و دائماً در غموم و هموم زیرا سرور قلب انسان بمحبت الله است بشارت روح انسان بمعرفه الله است. اگر قلب انسان بخدا تعلق نیابد بچه چیز خوش گردد اگر امید بخدا نداشته باشد بچه چیز این حیات دو روزه دنیا دل بندد و حال آنکه میدانند چند روز است محدود است و منتهی میشود. پس باید امید انسان بخدا باشد. زیرا فضل او بی منتهاست الطاف او قدیم است مواهب او عظیم است خورشید او همیشه میدرخشد ابر رحمت او همیشه میبارد نسیم عنایت او همیشه میوزد. آیا سزاوار است از چنین خدائی غافل باشیم و اسیر طبیعت شویم بنده طبیعت شویم. و حال آنکه مواهبی بما داده که حاکم بر طبیعت هستیم. جمیع کائنات اسیر طبیعت است مگر انسان. مثلاً آفتاب باین بزرگی محکوم طبیعت است ابداً اراده ندارد از مدارش سر موئی تجاوز نمیتواند بلکه اسیر قانون طبیعت است. این دریای باین عظمت اسیر طبیعت است این کره ارض اسیر طبیعت است ابداً از قانون طبیعت تجاوز نمیتواند. اما خدا بما اراده داده که باین خرق قانون طبیعت میکنیم حکم بر طبیعت میکنیم قوانین طبیعت را میشکنیم. بجهت اینکه بمقتضای طبیعت انسان ذی روح خاکبست اما در هوا پرواز میکند در دریا میتازد مانند ابر در این فضای وسیع سیر میکند قوه برقیه عاصیه را حبس مینماید صوت آزاد را مقید میکند. جمیع اینها مخالف قانون طبیعت است شمشیر از دست طبیعت گرفته بر فرق طبیعت میزند خرق طبیعت مینماید. خدا چنین قوه ئی بانسان داده باوجود این جائز است اسیر طبیعت باشد بنده طبیعت شود طبیعت بپرستد و بگوید طبیعت خداست. و حال آنکه شمشیر بر فرقش میزند قواعد عمومی طبیعت را بهم میزند. پس بدانید خدا چه مواهبی بانسان داده که طبیعت از آن محرومست. بما شعور و اراده داده طبیعت از آن محرومست عقل و اراده داده طبیعت از آن محرومست. ما حاکم بر طبیعت هستیم خدا چنین خواسته.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۹۲-۱۹۷)

سخنرانی ۵: پاریس، ۲۳ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰهُ

میگویند یک ترن در رود سن افتاده بیست و پنج نفر غرق شده و امروز در پارلمان فرانس^{۲۱۰} از وقوع این قضیه بحثی مفصل خواهد شد وزیر راه آهن را در تحت محاکمه آورند. یک جدال عظیمی خواهد شد هیجان شدید است. بسیار بسیار تعجب کردم که بجهت بیست و پنج نفر که در رود خانه افتاده غرق شده اند چنین هیجان غریبی در پارلمان ظاهر شده اما از برای طرابلس که روزی هزاران کشته می شوند ابداً حرفی نمی‌زنند. البته تا حال پنجهزار نفر کشته شده اند. ابداً بخاطر پارلمان نمی‌آید که آنها بشوند مثل این است که آنها حج‌رند. سبب چه چیز است که پارلمان از برای بیست و پنج نفر اینطور هیجان میکند و از برای شش هزار نفر ابداً حرف نمی‌زند. و حال آنکه آنها بشوند و این‌ها بشر همه از نسل آدمند. بجهت اینست که آنها جنس فرانس^{۲۱۱} نیستند. اگر پارچه پارچه شوند اهمیتی ندارد. ببینید چه قدر بی انصافیست چه قدر بی احساسی است چه قدر نادانی است و حال آنکه آن بیچاره‌ها که در طرابلسند پدر دارند مادر دارند پسر دارند دختر دارند عیال دارند آنها را شرحه شرحه نمایند. آیا چه تقصیر دارند. در جریده خواندم حتی در ایتالیا از مردم فریاد و فغان بلند است. از عربها گذشته نساء ایتالیا بفریاد و فغان آمده‌اند. دیده مادران اشکبار است و دل‌های پدران غرق خون است و گریه و زاری اطفال به عنان آسمان میرسد. ببینید بشر چه قدر خونخوار است. ببینید انسان چه قدر غدار است چه قدر از خدا غافل است. حالا اگر بعوض تیغ و شمشیر و گلوله و تفنگ و توپ به الفت و محبت و عیش و عشرت و جشن و مسرت پردازند و در بزم کامیابی سرمست باده شادمانی گردند و با یکدیگر دست در آغوش همدم و هم آواز سروش شوند بهتر نیست. اگر اینها مانند طيور شکور با همدیگر پرواز کنند بهتر است یا مانند گرگان خونخوار در هم آویزند و ستیزند و خون یکدیگر ریزند. چرا انسان اینقدر غافل است زیرا خدا نشناس است. اگر خدا را میشناختند البته هر یک دیگری را مینواخت. اگر احساسات روحانیه داشتند علم صلح اکبر می افراشتند. اگر وصایای انبیا می شنیدند البته انصاف داشتند. لهذا دعا کنید تضرع و زاری کنید که خدا هدایت کند رحم بدهد عقل



۲۱۰. فرانسه

۲۱۱. فرانسوی

سخنرانی ۶: پاریس، ۲۶ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

جميع انبيای الهی مظاهر حقیقتند. حضرت موسی اعلان حقیقت کرد. حضرت مسیح ترویج حقیقت نمود. حضرت محمد تأسیس حقیقت کرد. جميع اولیای الهی اعلان حقیقت کردند. حضرت بهاء الله علم حقیقت بلند نمود. جميع نفوس مقدسه که بعالم آمده اند چراغهای حقیقت بودند. حقیقت وحدت عالم انسانیست. حقیقت محبت بین بشر است حقیقت اعلان عدالت است. حقیقت هدایت الله است. حقیقت فضائل عالم انسانیست. انبیای الهی جمیعاً منادی حقیقت بودند و جميع متحد و متفق بودند. هر پیغمبری مژده بخلف خویش داد. هر خلفی تصدیق سلف نمود. موسی خبر از مسیح داد. مسیح تصدیق موسی کرد. حضرت مسیح خبر از محمد داد. حضرت محمد تصدیق مسیح و موسی نمود. جميع با یکدیگر متحد بودند ما چرا اختلاف کنیم ما امت آن نفوس مقدسه هستیم. همین قسم که انبیا محب یکدیگرند ما نیز باید محب یکدیگر باشیم. زیرا بندگان یک خدائیم و الطاف الهی شامل عموم است. خدا با جميع صلح است ما چرا با یکدیگر جنگ کنیم خدا با همه مهربانست ما چرا با یکدیگر ظلم کنیم. اساس ادیان الهی محبت است و الفت و یگانگی. الحمد لله این عصر عصر نورانیست عقول ترقی نموده و ادراکات شدید شده اسباب الفت و اتحاد مهیا گشته روابط محبت بین بشر محکم گردیده. وقت آن آمده که جميع با همدیگر صلح نمائیم و بدوستی و راستی پردازیم. تعصب مذهبی نماند تعصب جنسی نماند تعصب وطنی نماند با یکدیگر در نهایت الفت محبت کنیم. بنده یک درگاهیم و مستفیض از انوار یک آفتاب. بجمع انبیاء باید مؤمن باشیم و بجمع کتب آسمانی موقن شویم از جميع تعصبات بیزار شویم و خدمت بخدا کنیم وحدت عالم انسانی ترویج نمائیم فضائل عالم انسانی را آشکار کنیم. مانند حیوانات درنده نباشیم بخونریزی راضی نگردیم خون بشر را مقدس دانیم اینچنین خون مقدس را از برای خاک نریزیم. جميع در یکنقطه اجتماع کنیم و آن نقطه وحدت عالم انسانیست. ملاحظه کنید الان در طرابلس غرب چه میشود. چه بسیار پدران بی پسر میشوند چه بسیار اطفال صغیر بی پدر میگردند چه قدر مادران مهربان در مصیبت فرزندان خود میگیرند چه قدر زنان در مصیبت شوهران فغان و ناله میکنند. این خون انسانی از برای خاک ریخته میشود. حیوانات درنده از برای خاک جنگ نمیکند هر یک بمحل خود قناعت مینمایند. گرگ بلانه خود قناعت میکند پلنگ بمغاره خود اکتفا مینماید شیر به بیشه خود قناعت کند هیچیک به فکر تعدی در حق دیگری نیفتد.

ولی افسوس که انسان بی رحم اگر همه آشیانه‌ها را بتصرف آرد باز در فکر آشیانه دیگر است. و حال آنکه خدا بشر را انسان خلق کرده ولی از حیوانات درنده بدتر شده. حیوانات درنده ابناء جنس خویش را نمیدرند. گرگ هر قدر درنده باشد در یکشب نهایت ده گوسفند میدرد. و لکن یک انسان سبب میشود صد هزار بشر را در یکروز قتل مینماید. حال انصاف دهید این بچه قانون درست می‌آید. اگر یکنفس انسانی را بکشد او را قاتل گویند. اما اگر خون صد هزار نفس را بریزد او را سرور دلیران گویند. اگر نفسی ده درم^{۲۱۲} از کسی بدزد او را سارق مجرم گویند. اما اگر یک مملکت را غارت کند او را فاتح نامند. اگر یکخانه را آتش زند او را مجرم شمرند. لکن اگر مملکتی را آتش توپ و تفنگ بسوزاند او را جهانگیر گویند. اینها جمیعاً از آفات جميع بشر است از درندگی بشر است از عدم ایمانست. زیرا اگر انسان معتقد بعَدالت الهی باشد راضی نمیشود خاطری بیازارد و بریختن قطره ئی از خون راضی نگردد بلکه شب و روز میکوشد تا خاطری را مسرور کند. حال الحمد لله آثار انتباه در بعضی از بشر پیدا شده بدایت اشراق صبح صلح اکبر است. امید ما چنانست که وحدت عالم انسانی انتشار یابد بغض و عداوت بین بشر برافتد صلح اکبر آشکار گردد و جميع ملل با یکدیگر الفت کنند و محفل صلح تشکیل نمایند و مشاکلی که بین ملل و دول حاصل در آن محکمه کبری فیصل یابد. این مشروط و موکول بر این است که صلح پرور در دنیا بسیار گردند محب عالم انسانی تزاید یابد افکار عمومی منعطف بصلح شود تا از کثرت محبین صلح و صلاح ملل و دول مجبور بر اتحاد شوند. محبت نورانیت است بغض و عداوت ظلمت است. محبت سبب حیات است عداوت سبب ممات. البته عقلا حیات را بر ممات ترجیح دهند اتحاد را بر اختلاف مرجح شمرند و بجان و دل بکوشند که این ابرهای ظلمانی زائل شود شمس حقیقت اشراق کند عالم عالم دیگر شود کره ارض جنتی در نهایت طراوت و لطافت گردد شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر کنند جنوب و شمال دست بدست یکدیگر دهند تا محبت حقیقی الهی در عالم انسانی جلوه نماید زیرا محبت بخلق محبت بخداست مهربانی بخلق خدمتی بخدا. دعا کنید بجان و دل بکوشید تا سبب محبت بین بشر شوید تا سبب عدالت شوید تا سبب اتحاد شرق و غرب گردید بلکه انشاء الله تعصب مذهبی تعصب جنسی تعصب سیاسی تعصب وطنی نماند عالم آسایش و راحت یابد. جميع شماها اولاد دارید میدانید چه قدر عزیزند. این بیچارگان که الآن اولادشان شرحه شرحه میشوند آنها هم مثل شما هستند. ملاحظه کنید اگر پدر و مادری طفل عزیز خود را بخون آغشته بیند چه حالت پیدا میکند. دیگر از برای او دل میماند از برای

سخنرانی ۷: نیویورک، ۲۱ مه ۱۹۱۲

هُوَاللّٰهُ

چون نظر بتاریخ میکنیم ملاحظه مینمائیم که از اول عالم الی زماننا هذا بین بشر جنگ و جدال بوده یا جنگ بین ادیان بوده یا حرب بین اجناس بوده یا نزاع و جدال بین دول بوده یا بین دو اقلیم بوده و جمیع اینها از جهل بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت منبعت. زیرا اعظم نزاع و قتال بین ادیان بوده و حال آنکه انبیای الهی بجهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند زیرا آنان شبانان بودند نه گرگان و شبان بجهت جمع گوسفندان آمده نه برای تفریق آنها. هر شبان الهی جمعی از اغنام متفرقه را جمع کرد از جمله حضرت موسی بوده اغنام اسباط متفرقه اسرائیل را جمع کرد و با یکدیگر الفت داد به ارض مقدّس برد بعد از تفریق جمع کرد و با یکدیگر التیام داد و سبب ترقی ایشان گردید لهذا دلّیشان به عزّت تبدیل شد و فقرشان بغنا و رذائل اخلاقیان بفضائل مبدّل گشت بدرجه‌ی که سلطنت سلیمانی تأسیس یافت و صیت عزّیشان بشرق و غرب رسید. پس معلوم شد موسی شبان حقیقی بود زیرا اغنام متفرقه اسرائیل را جمع نمود و با هم التیام داد. چون حضرت مسیح ظاهر شد سبب الفت و اجتماع اغنام متفرقه گشت اغنام متفرقه اسرائیل را با اغنام یونان و رومان و کلدانیان و سوریان و مصریان جمع فرمود. این اقوام با هم در نهایت جدال و قتال بودند خون یکدیگر را میریختند و مانند حیوانات درنده یکدیگر را می دریدند لکن حضرت مسیح این ملل را جمع و متحد و متفق نمود و ارتباط داد و نزاع و جدال را بکلی بنیان بر انداخت. پس معلوم شد ادیان الهی سبب الفت و محبت بوده دین الله سبب نزاع و جدال نیست اگر دین سبب جدال و قتال گردد عدم آن بهتر است زیرا دین باید سبب حیات گردد اگر سبب ممات شود البتّه معدوم خوشتر و بی دینی بهتر. زیرا تعالیم دینی بمنزله‌ی علاج است اگر علاج سبب مرض شود البتّه عدم علاج خوشتر است. و همچنین وقتی که عشایر عرب در نهایت عداوت و جدال بودند خون یکدیگر را می ریختند اموال تاراج می نمودند و اهل و اطفال اسیر می کردند و در صحراء جزیره العرب مقاتله‌ی دائمی داشتند نفسی راحت نبود هیچ قبیله‌ی آرام نداشت در چنان وقتی حضرت محمّد ظاهر شد و اینها را جمع کرد و قبائل متفرقه را الفت داد با یکدیگر متحد و متفق نمود ابداً قتال و جدال در میان نماند عرب بدرجه‌ی ترقی کرد که سلطنت اندلس و خلافت کبری تأسیس کرد. از این فهمیدیم که اساس دین الهی از برای صلح است نه جنگ و اساس ادیان الهی یکی است و آن محبت است حقیقت است ارتباط است ولی این نزاعها منبعت از تقالیدی است که بعد پیدا شد اصل دین یکی

او راحت میماند از برای او هیچ تسلی حاصل میشود. همینطور الآن نفوسیکه در طرابلس هستند پدران و مادرانشان آن حالت را دارند. خدا ما را خلق کرده که با یکدیگر محبت کنیم الفت کنیم نه بیکدیگر شمشیر کشیم. بل محفل الفت و محبت ترتیب دهیم انجمن عدل تأسیس کنیم نه صف حرب بیارائیم. چشم بما داده که یکدیگر را بمحبت الله نظر کنیم دل داده که تعلق بیکدیگر داشته باشیم نه اینکه با یکدیگر بغض و عداوت داشته باشیم. ببینید خدا چه فضلی در حق انسان کرده. بانسان عقل داده احساس داده تا این قوای رحمانیه را در سبیل محبت صرف کنیم نه در مقام مضرت. از خدا بخواهید که شما را مؤید کند و بفضائل عالم انسانی موفق نماید. چراغی را که ایزد بر افروخت خاموش نکنیم باران رحمت پروردگار را قطع ننمائیم برکت آسمانی را مانع نشویم موفق بآن شویم که عالم انسانی را تزین دهیم شرق و غرب را روشن کنیم جمیع امم را با هم ارتباط دهیم بنیان جنگ را بر اندازیم و سبب الفت قلوب شویم. اینست منتها آمال ما اینست رجای ما. از خدا امیدواریم که بآن موفق گردیم. حضرت بهاءالله از افق ایران بنورانیت هدایت طلوع نمود بجمیع ملوک مکاتیب مخصوص نوشت جمیع را بصلح اکبر دعوت فرمود و کل را نصیحت نمود. از آنجمله ناپلیون ثالث را که پادشاه پاریس بود. از پنجاه سال تا یوم صعودش کوشید تا بتدریج قلوب منجذب بصلح اکبر شود. الحمد لله این نور در انتشار است و علم صلح اکبر انشاءالله بلند میشود. ما شب و روز میکوشیم تا عالم بشر منور شود و شمس حقیقت بنور حقیقت بر شرق و غرب بتابد.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۱۳-۲۲۰)

است و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی است اختلاف ندارد اختلاف در تقالید است و چون تقالید مختلف است لهذا سبب اختلاف و جدال گردد. اگر جمیع ادیان عالم ترک تقالید کنند و اصل اساس دین را اتباع نمایند جمیع متفق شوند نزاع و جدالی نماند زیرا دین حقیقت است و حقیقت یکی است تعدد قبول ننماید. اما امتیازات جنسی و اختلاف قومی و هم محض است زیرا نوع بشر یکی است کل یک جنسند و جمیع سلاله یک شخص همه ساکن یک کره ارضند و اختلاف جنس در آفرینش و خلقت الهی نیست خدا جمیع را بشر خلق کرده یکی را انگریزی و دیگری را فرانسوی و ایرانی و امریکائی خلق ننموده لهذا اختلافی در جنس بشر نه جمیع برگ یک درختند و امواج یک بحر اثمار یک شجرند و گل‌های یک گلستان. در عالم حیوانات ملاحظه کنید در نوع امتیازی نیست گوسفندان شرق و غرب با هم می چرند هیچ گوسفندان شرقی گوسفندان غربی را بیگانه نشمرد و قوم دیگر نداند بلکه با هم در نهایت التیام و الفت در چراگاه بچرند نزاع نوعی و ملی در بین آنها نیست. و همچنین طیور شرق و غرب چون کبوتران جمیع در نهایت الفت و ارتباطند ابداً امتیازات ملیه در میانشان نیست. این امور در بین حیوان که عاری از دانشند سبب اوهام نمی شود، آیا سزاوار است انسان اتباع این گونه اوهام کند و حال آنکه عاقل است و مظهر ودیعه الهیه است قوه مدر که دارد قوه متفکره دارد؟ با وجود این مواهب، چگونه اتباع این گونه اوهام کند؟ یکی گوید من آلمانی هستم یکی گوید من انگریزی هستم یکی گوید من ایتالیائی هستم و باین اوهام با هم نزاع و جدال کنند و حرب و قتال نمایند، آیا این سزاوار است؟ لاوالله زیرا حیوان راضی باین اوهام نمیشود چگونه انسان راضی میشود با آنکه هم است و محض تصوّر. آیا محاربات و اختلافات اوطان یعنی این شرق است این غرب است این جنوب است و این شمال است این جائز است؟ لاوالله محض اوهام است و صرف تصوّر و خیال. جمیع ارض قطعه واحده است و وطن واحد لهذا نباید بشر متمسک باین اوهام شود. حال الحمد لله من از شرق باینجا آمده ام می بینم این مملکت بینهایت معمور است هوا در نهایت لطافت است اهالی در نهایت درجه آداب و حکومت عادل و منصف، آیا جائز است بگویم اینجا وطن من نیست و سزاوار رعایت نه؟ این نهایت تعصب است. انسان نباید متعصب باشد بلکه باید تحرّی حقیقت نماید یقین است که بشر کلّ نوع واحدند و ارض وطن واحد. پس ثابت شد که باعث هر حرب و قتال صرف اوهام است ابداً اساسی ندارد. ملاحظه در طرابلس نمائید ببینید که از هجوم غیر مشروع ایتالی چه می شود چه قدر بیچاره ها در خون خویش میغلطند روزی هزاران نفوس از دو طرف تلف می شود

چه قدر اطفال بی پدر و چه قدر پدران بی پسر می شوند و چه قدر مادران که در مرگ فرزندان ناله و فغان می نمایند آخر چه ثمری حاصل خواهد شد نه ثمری و نه نتیجه‌ئی انصاف نیست که انسان آنقدر غافل باشد. ملاحظه در حیوانات مبارکه نمائید که هیچ حرب ندارند و جدالی ندارند هزاران گوسفندان با هم میچرند و هزاران جوق کبوتران میپرند و ابداً نزاع نکنند و لکن گرگان و سگان درنده همیشه با هم در نزاع و جدالند ولی برای طعمه مجبور بشکار. لکن انسان محتاج نیست قوت دارد ولی محض طمع و شهرت و نامجوئی این خونها میریزد اما بزرگان بشر در قصور عالیه در نهایت راحت آرمیده اند ولی بیچارگانرا به میدان حرب برانند و هر روز آلت جدیدی که هادم بنیان بشر است ایجاد کنند ابداً بحال بیچارگان رحم ننمایند و ترحم بمادران نکنند که اطفال را در نهایت محبت پرورش داده اند چه شبها که محض آسایش فرزندان آرام نداشته اند چه روز ها که در تربیتشان منتهای مشقت دیده اند تا آنها را به بلوغ رسانیده اند. آیا سزاوار است مادران و پدران در یک روز هزاران جوانان اولاد خویش را در میدان حرب پاره پاره بینند؟ این چه وحشت است و این چه غفلت و جهالت و این چه بغض و عداوت؟ حیوانات درنده محض قوت ضروری میدرند ولی گرگ روزی یک گوسفند میدرد اما انسان بی انصاف در یک روز صد هزار نفر را آغشته خاک و خون نماید و فخر کند که من بهادری کردم و چنین شجاعتی ابراز نمودم که روزی صد هزار نفس هلاک کردم و مملکتی را بباد فنا دادم. ملاحظه کنید که جهالت و غفلت انسان بدرجه‌ئی است که اگر شخص یک نفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص نمایند یا بکشند یا حبس ابدی نمایند اما اگر انسانی صد هزار نفر را روزی هلاک کند او را جنرال اول گویند و اول شجاع دهر نامند. اگر شخصی از مال دیگری یک ریال بدزدد او را خائن و ظالم گویند اما اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند. این چه قدر جهالت است چه قدر غفلت است. باری در ایران در میان مذاهب و ادیان مختلفه نهایت عداوت و بغض بود و همچنین در سائر ممالک آسیا ادیان دشمن یکدیگر بودند مذاهب خون یکدیگر می ریختند اجناس و قبائل در جنگ و جدال و همیشه در نزاع و قتال بودند همچو میدانستند که نهایت فخر در این است که نوع خود را بکشند اگر دینی بر دینی غلبه می نمود قتل و غارت می کرد و بی نهایت فخر می نمود. در همچو وقتی حضرت بهاءالله در ایران ظاهر شد و تأسیس وحدت عالم انسانی نمود و اساس صلح اکبر نهاد و جمیع را بندگان خداوند فرمود که خالق کلّ خداست و رازق کلّ خدا. او بجمیع مهربان است، ما چرا باید نا مهربان باشیم؟ او به بندگان رؤف و رحیم است، ما چرا باید دشمن و مخالف باشیم؟

مادام خدا کُل را دوست دارد، ما چرا باید بغض و عداوت داشته باشیم؟ مادام کُل را رزق میدهد تربیت میفرماید بجمیع مهربان است ما نیز باید کُل را دوست مهربان باشیم این است سیاست الهیه ما باید اتباع سیاست الهیه نمائیم. آیا ممکن است بشر سیاستی بهتر از سیاست الهیه تأسیس کند؟ این ممکن نیست پس باید متابعت سیاست او کنیم همین طور که خدا با جمیع بمحبت و مهربانی معامله میفرماید ما نیز محب و مهربان بعموم باشیم. خلاصه حضرت بهاءالله اساس صلح عمومی نهاد و ندای وحدت عالم انسانی بلند فرمود تعالیم صلح و سلام را در شرق منتشر ساخت و در این خصوص الواح بجمیع ملوک نوشت و کُل را تشویق کرد و به کُل اعلان فرمود که عزت عالم انسانی در صلح و سلام است. و این قضیه بدایتش شصت سال پیش واقع و بسبب این که امر به تعالیم صلح فرمود ملوک شرق مخالفت او نمودند زیرا منافی خیال و منفعت خویش تصور کردند هر نوع اذیت بر او وارد نمودند ضرب و حبس شدید وارد ساختند و سرگون به بلاد بعیده کردند آخر در قلعه ئی او را حبس نمودند و بر ضد دوستان او برخاستند و برای این مسئله یعنی ترک تقالید و همیه و وحدت انسانی و صلح و اتحاد خون بیست هزار نفر ریختند چه خاندانها را که پریشان نمودند چه نفوس را که قتل و غارت کردند لکن دوستان بهاءالله ابداً فتور نیاوردند والی الآن بدل و جان در نهایت سعی میکوشند که ترویج صلح و اتفاق نمایند و بالفعل بر این امر خطیر قائمند. جمیع طوائف که تعالیم بهاءالله را قبول نمودند همه حامی صلح عمومی هستند و مروج وحدت عالم انسانی نهایت محبت را بنوع بشر دارند زیرا میدانند که جمیع بندگان یک خداوندند و کُل از جنس واحد و سلاله واحد نهایت بعضی جاهلند باید تربیت شوند مریضند باید معالجه گردند اطفالند باید تعلیم و آداب آموخت طفل را نباید دشمن گرفت مریض را نباید مبعوض داشت باید معالجه کرد و نادان را باید تعلیم و تربیت نمود. لهذا اس اساس ادیان الهی الفت و محبت بشر است اگر دین الهی سبب بغض و عداوت بود آن دین الهی نیست زیرا دین باید سبب ارتباط باشد سبب ترویج الفت و یگانگی شود. اما هر چیزی مجرد دانستن کفایت نکند جمیع میدانیم عدالت خوب است لکن قوه اجرائیه لازم. مثلاً اگر بدانیم معبد ساختن خوب است باین دانستن بوجود نمی آید باید اراده ساختن نمود و بعد ثروت لازم مجرد دانستن کفایت نکند. ما جمیع میدانیم صلح خوب است سبب حیات است لکن محتاج ترویج و عملیم. اما چون این عصر عصر نورانی است و استعداد صلح حاصل لابد بر این است این افکار منتشر شود بدرجه اجرا و عمل آید یقین است. زمان حامیان صلح می پرورد در جمیع اقالیم عالم حامی صلح موجود و

چون من بامریکا آمدم دیدم جمعی همه حامی صلح‌اند و اهالی در نهایت استعداد و حکومت امریکا در نهایت عدالت و مساوات بین بشر جاری است. لهذا من آرزویم چنان است که اول پرتو صلح از امریکا بسایر جهات بر افتد اهالی امریک بهتر از عهده برآیند زیرا مثل سایرین نیستند. اگر انگریز بر این امر برخیزد گویند بجهت منافع خویش مبادرت باین امر نموده اگر فرانسه قیام نماید گویند بجهت محافظت مستعمرات خود برخاسته اگر روس اعلان کند گویند برای مصالح سلطنت خود تکلم کرده اما دولت و ملت امریکا مسلم است که نه خیال مستعمراتی دارند نه در فکر توسیع دائره مملکت هستند و نه در صدد حمله بسائر ملل و ممالک پس اگر اقدام کنند مسلم است که منبعث از همت محض و حمیت و غیرت صرف است هیچ مقصدی ندارند. باری مقصد من این است که شما این علم را بلند نمائید زیرا شما سزاوار ترید در جمیع بلاد استعداد موجود است و فریاد صلح عمومی بلند زیرا مردم به تنگ آمده اند دول هر سالی مبلغی بر مصارف جیش می افزایند لهذا مردم خسته اند. الان زیر زمین اروپا پر از آلات و ادوات شر است نزدیک است مواد جهتمیه بنیان عالم انسانی را براندازد. باری اعظم سبب صلح اساس ادیان الهی است اگر سوء تفاهم بین ادیان از میان برود ملاحظه می نمائید که جمیع حامی صلحند و مروج وحدت عالم انسانی زیرا اساس کُل یکی است و آن حقیقت است و حقیقت تعدد و تجزی قبول نکند. مثلاً حضرت موسی ترویج حقیقت نمود حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود حضرت محمد حامی حقیقت بود جمیع انبیاء نور حقیقت بودند حضرت بهاءالله علم حقیقت بلند نمود ترویج صلح عمومی و وحدت عالم انسانی فرمود در حبس و زندان آنی آرام نیافت تا در شرق علم صلح را بلند فرمود نفوسی که تعالیم او را قبول نمودند جمیع حامی صلح اند جان و مال خود را انفاق می نمایند. همین طور که امریکا در ترقیات مادیه شهره آفاق است و در ترویج صنایع و بذل همت مشهور و معروف باید در نشر صلح عمومی نیز نهایت غیرت نمایند تا مؤید شوند و این امر خطیر از اینجا بسایر جهات سرایت نماید من در حق شما دعا میکنم که موفق و مؤید شوید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۶۰-۷۱)



بازتاب سفر عبدالبهاء در روزنامه‌های غربی

سخنرانی ۸: سانفرانسیسکو، ۱۶ اکتبر ۱۹۱۲

هُوَاللّٰهُ

حقیقت الوهیت بر جمیع کائنات به محبت طلوع نموده زیرا محبت اعظم فیض الهی است مصدر ایجاد محبت است اگر محبت الهی نبود هیچ کائناتی به ساحت وجود قدم نمی نهاد و از فیض الهی است که در میان جمیع کائنات محبت و الفت است. چون در کائنات ملاحظه کنیم چه کلتی و چه جزئی جمیع را مرتبط به یکدیگر می بینیم و این ارتباط منبث از صلح است و این صلح منبث از این ارتباط است. اگر چنین ارتباطی بین کائنات نبود به عبارتی اخیری اگر صلح بین کائنات نبود عالم وجود بقا نداشت این کائنات موجوده حیاتش منوط به صلح و محبت است همین قوه جاذبه که بین کائنات است و بین عناصر است و بین اجزاء فردیه هر شیئی است این نوعی از انواع محبت است زیرا عالم جماد استعداد بیش از این ندارد و چون به عالم نبات می آید این قوه جاذبه منضم به قوه نامیه شود محبت و الفت بیشتر ظاهر می شود و چون بعالم حیوان می آید چون عالم حیوان اخص از عوالم جماد و نبات است لطیفتر است استعدادش بیشتر است این است که احساسات مخصوصه در عالم حیوان بیشتر است و روابط حثیه بیشتر ظاهر. و چون به عالم انسان آید چون دارای استعداد فوق العاده است این است که انوار محبت در عالم انسان روشنتر است و روز بروز بیشتر می گردد و جاذبه محبت در عالم انسان بمنزله روح است پس واضح شد که محبت و مودت و الفت حیات عالم است و مخالفت و نفرت و جنگ ممت امام این اجسام عظیمه که در این فضای نامتناهی است اگر روابط جاذبه میان آنها نبود جمیع ساقط می شدند سبب بقاء اینها آن قوه جاذبه است که روابط ضروریه این اجسام عظیمه است و همین اساس صلح است اگر چنانچه بین این اجسام عظیمه روابط جاذبه قطع شود و صلح بدل به جنگ گردد متلاشی گردد پس جنگ در عالم جماد نیز سبب ممت و هلاک است. و همچنین چون در عناصر ملاحظه می کنیم می بینیم که از اجتماع و الفت این عناصر این کائنات نامتناهی پیدا میشود زیرا اگر وجود هر کائناتی از کائنات را درست تحقیق کنید می بینید از اجتماع و الفت آن عناصر است. مثلاً انسان، عناصری الفت یافته ترکیب شده و نتیجه اش وجود انسان شده پس ترکیب و الفت سبب وجود کائنات است و چون بین این عناصر اختلاف و تفریق حاصل شود و تحلیل گردد آن وقت فناء است. و همچنین در سائر کائنات خواه جزئی و خواه کلی ملاحظه کن از الفت و اجتماع و ترکیب عناصر حیات حاصل شود و این عین

صلح است و اختلاف و تحلیل متلاشی شود. پس در جمیع کائنات صلح و الفت سبب حیات است و اختلاف و جنگ سبب ممت. چون نظر در عالم حیوان کنیم ملاحظه می نمائیم که حیوانات مبارکه با یکدیگر در نهایت الفت و محبت اند نظیر گوسفندان و کبوتران و طیور سائر اینها جمیع با یکدیگر الفت نمایند در جنگ نیستند با همدیگر در صلحند لکن حیوانات درنده در میان آنها ابداً الفتی نیست منفرداً زندگانی کنند و چون به یکدیگر رسند فوراً جنگ در گیرد نظیر گرگان و کلاب. پس می بینیم که الفت از خصائص حیوانات مبارکه است و جنگ از خصائص حیوانات درنده. انسان گرگی را چون بدست آرد میکشد زیرا گوسفندان را پاره پاره کرده است ولی نفوسی از بشر صد هزار نفر را از زیر تیغ آبگین میگذرانند. ملاحظه کنید الان در بالکان چه خونها ریخته می شود جوانان شرحه شرحه می شوند مادرها بی پسر می گردند اطفال بی پدر می شوند خانه ها خراب می گردد خلاصه جمیع بلایا و محن باین بیچارگان وارد می آید. باری در بالکان جنگی است خونریز که آتش سوزان بقلوب خیرخواهان عالم انسانی زده است سبحان الله عجب است که گرگ را درنده می نامند و آن را می کشند و لکن مردمان درنده را می پرستند. چه قدر انسان بی فکر است چه قدر انسان بی انصاف است گرگی که یک گوسفند را میدرد این قدر مبعوض است اما اگر یک انسان الان در بالکان سردار باشد و صد هزار نفر را بکشد جمیع سیاسیون و جنگجویان می گویند این شخص شجاع بی نظیر و مثیل است این شخص سزاوار ستایش است زیرا صد هزار نفر را کشته است. این چه قدر بی فکری است اگر شخصی یک دلار بدزدد او را معجز نامند اما اگر یک سردار یک مملکت را تالان و تاراج نماید او را فاتح گویند و ستایش و نیایش نمایند باری مختصر این است که عالم انسانی ولکان آتش جور و اعتساف است. و چون از بدایت عالم الی الان بتاریخ نظر می کنیم همین طور می بینیم که همیشه خونریزی بوده همیشه حرب بوده همیشه خانمانها خراب شده ابداً عالم انسانی راحت و آسایش نیافته. حال این قرن نورانی آمده عقول بشر ترقی کرده علم و فنون توسعه یافته لهذا سزاوار چنین است که بر حسب نبوات کتب مقدسه شرق و غرب متحد شوند و زمانی بیاید که گرگ و میش از یک چشمه بنوشند و باز و کبک در یک لانه و آشیانه زندگانی نمایند و شیر و آهو در یک چمن چرا نمایند بلکه انشاءالله عالم انسانی راحت جوید. باید جمیع ماها بکوشیم و جانفشانی کنیم و متحمل هر مشقتی شویم تا آنکه صلح عمومی تأسیس یابد وحدت عالم انسانی جلوه نماید. الحمد لله ماها همه بندگان خدا هستیم و جمیع در بحر رحمت او مستغرق شعاع شمس حقیقت بر جمیع ماها تابیده باران رحمت الهی بهمراه

ماها رسیده و نسیم عنایت بر جمیع ماها وزیده پروردگار بجمیع ماها مهربان است بجمیع ماها محبت می فرماید بجمیع ماها رزق عطا می کند و جمیع ماها را حفظ می کند باین درجه مهربان است زیرا کلاً در پناه او راحت و آسایش می نمائیم. و خداوند از برای ما محبت خواسته است اتحاد و اتفاق خواسته تعاون و تعاضد خواسته است مهربانی خواسته، چرا ما این موهبت را از دست بدهیم چرا این نور را بظلمت تبدیل کنیم چرا این حیات را مبدل به ممات نمائیم چرا این محبت و الفت را مبدل به حسد و بغض کنیم؟ پروردگاری که جمیع ما را خلق کرده و باین درجه بما مهربان است، آیا سزاوار است که مخالف رضای او رفتار نمائیم بر ضد سیاست او معیشت کنیم بندگان او را صدمه و اذیت نمائیم خون یکدیگر را مباح بدانیم اموال یکدیگر را غارت کنیم؟ خدا ما را ملائکه خلق نموده است، آیا جائز است حیوان درنده گردیم؟ چه قدر سبب حسرت است اگر انسان در این وحشت بماند. باری جمیع مظاهر الهی بجهت محبت و الفت آمده اند جمیع کتب آسمانی بجهت محبت و الفت نازل گشته جمیع تعالیم سبحانه بجهت محبت و الفت بوده لکن ما این حقیقت را فراموش کردیم به تقلیدی گرویدیم و چون تقلید مختلف است نزاع و جدال بمیان آمد و آتش حرب و قتال شعله زد. پس بهتر آن است که رجوع به حقیقت کنیم یعنی حقیقت تعالیم الهی را تحریر نمائیم و هیچ شبههئی نیست که حقیقت تعالیم الهی یکی است و آن محبت است و ترک جنگ و جدال حقیقت تعالیم الهی نور است و بغض و عداوت ظلمت حقیقت تعالیم الهی حیات است و لکن درندگی و خونخواری ممات تقلید هادم بنیان انسانی است زیرا سبب تعصب است و تعصب سبب جنگ. مظاهر مقدسه الهی زحماتها و بلاهای شدید تحمل نمودند یکی هدف هزاران تیر شد یکی در تاریکی حبس افتاد و دیگری نفی در بلاد شد یکی بالای صلیب رفت و دیگری در قعر زندان افتاد این بلاها را بجهت این کشیدند که در بین قلوب محبت حاصل شود با یکدیگر الفت نمایند با یکدیگر مهربان باشند جان خود را فدای یکدیگر کنند راحت و آسایش خود را فدای خیر عموم نمایند مدت حیات را در نهایت زحمت بودند تا ما را هدایت کنند و ما را بحقیقت دلالت نمایند، آیا سزاوار است که ما زحمات آنها را ضایع کنیم مشقتهای آنها را بی ثمر نمائیم بر ضد تعالیم آنها قیام کنیم متابعت شیطان نمائیم و هر روز بجنگ و جدالی مشغول شویم و هر روزی سبب خونریزی و خرابی گردیم آیا کفایت نیست؟ و این همه قرون و اعصار جنگ بوده لهذا جنگ را تجربه کردیم و دیدیم که حرب و قتال و بغض و عداوت سبب اضمحلال است سبب غضب الهی است سبب محرومیت از رحمت پروردگار است خوب است

حالا در این عصر نورانی یک چندی الفت و محبت را تجربه نمائیم صلح عمومی را اعلان کنیم وحدت عالم انسانی را نشر دهیم شب و روز بکوشیم تا بین بشر اتحاد و اتفاق جلوه نماید این را نیز چندی امتحان کنیم اگر دیدیم که محبت و الفت و صلح ضرر دارد آسان است دوباره بجنگ برگردیم اما چون ملاحظه کردیم که محبت سبب ترقی انسان است سبب نورانیت بشر است سبب وصول برضای الهی است سبب قربیت درگاه کبریا است به نهایت قوت تمسک به آن کنیم.

باری من شب و روز دعا می کنم که این آتش حرب و قتال خاموش شود و چشمه صلح و حیات بجوشد امیدوارم که جمیع ماها بکوشیم راحتمان را فدا کنیم ثروتمان را صرف کنیم حتی جانمان را فدا نمائیم تا این نورانیت صلح و وفای در جمیع آفاق بتابد و عالم انسانی روشن گردد. از جمله اساس حرب و جنگ در بالکان امروز تعصب دینی است تعصب مذهبی است شما درست ملاحظه نمائید که خدا دین را تأسیس فرمود تا محبت بین بشر زیاد شود سبب الفت و مؤانست گردد ما چنین موهبت الهی را سبب جنگ و جدال نموده ایم دین که باید سبب ارتباط باشد سبب خونریزی شد دین که باید سبب عدل و انصاف باشد سبب ظلم بی پایان گردید. پس اگر دین سبب جنگ و جدال شود البته بی دینی بهتر است زیرا مقصد از دین محبت است تا قلوب را به یکدیگر ارتباط دهد ولی اگر دین سبب شود که قلوب را از یکدیگر متفر نماید و سبب این ظلم و عدوان گردد البته این دین نیست بل عین ضلالت و گمراهی است و بی دینی خوشتر. جمیع مظاهر مقدسه الهی با یکدیگر در نهایت محبت بودند یکدیگر را بسیار ستایش می کردند یکدیگر را بی نهایت تنزیه و تقدیس می نمودند مثلاً حضرت موسی حضرت ابراهیم را تبریک و تقدیس کرد و نهایت ستایش را نمود و بیان نمود که او شمع هدایت الهی بود. همین طور حضرت مسیح نهایت تمجید را از حضرت موسی نمود تنزیه و تقدیس کرد و نام موسی را در شرق و غرب منتشر نمود کتاب موسی را در اقطار عالم انتشار داد انبیای بنی اسرائیل را ستایش کرد بلکه بنی اسرائیل را مفتخر و سرافراز فرمود. همچنین حضرت محمد، نهایت ستایش از حضرت مسیح در قرآن موجود که حضرت مسیح کلمه الله است حضرت مسیح روح الله است حضرت مسیح از روح القدس تولد یافت و مریم در قدس الاقداس بود معتکف بود و مانده از آسمان بر او نازل می شد باری نهایت ستایش را از حضرت مسیح نمود حتی یک سوره باسم مریم در قرآن موجود است و جمیع مضمون ستایش از یوحنا معمدانی و حضرت مسیح و حضرات حواریون و حضرة مریم است. همین طور حضرت باب و حضرت بهاء الله جمیع مظاهر مقدسه

الهی را ستایش نموده اند چنان در حق حضرت مسیح ستایش نمودند که ابداً در تصوّر نمی‌گنجد البتّه اگر جمع شود یک کتاب می‌شود. حضرت بهاءالله سبب نشر تورات و انجیل شریف و قرآن شد و شرح مفصّله بر بعضی آیات انجیل نوشت و اسرار انجیل را ظاهر نمود. اینها که با یکدیگر در نهایت الفت و محبت بودند و حیات یکدیگر را تنزیه و تقدیس می‌نمودند و نهایت ستایش را می‌فرمودند، چرا ما که پیروان آنها هستیم بر ضدّ یکدیگر قیام کنیم همدیگر را بکشیم خانمان یکدیگر را خراب کنیم خون یکدیگر را بریزیم؟ مثل این که الآن در بالکان همین تعصّب دینی سبب این توّخّش این خونریزی و این ظلم و عدوان شده است. لهذا همه دعا کنید که خدا اینها را هدایت کند این بره ها را از چنگال گرگان نجات بخشد کلّ طیور سلام شوند و حمامهء صلح عام گردند بایکدیگر الفت کنند تا این ظلمت از عالم زائل شود و نورانیت تعالیم الهی شرق و غرب را روشن کند. این است نهایت آرزوی ما این است نهایت رجای ما ولی ما بقدر قوه می‌کوشیم بلکه شمس نجات و فلاح از افق عالم انسانی طلوع نماید. من از شرق آمده‌ام مسافت بعیده را طی کرده‌ام از بسکه شماها را دوست داشتم زیرا شنیدم که شماها صلح جو هستید راحت و آسایش عالم انسانی را میخواهید لهذا از این افکار عالیّه شما از این مقاصد خیریه شما نهایت سرور را دارم...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۵۵-۲۶۵)



سخنرانی ۹: دانشگاه استنفورد، کالیفرنیا، ۸ اکتبر ۱۹۱۲

هُوالله

اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقایق اشیاء است و چون امروز خود را در مرکز علم می بینم در این کلیه که شهرتش به آفاق رسیده لهذا نهایت سرور را دارم زیرا اشرف جمعیتی که در عالم تشکیل می گردد جمعیت علماء است و اشرف مرکز در عالم انسانی مرکز علوم و فنون است. زیرا علم سبب روشنائی عالم است علم سبب راحت و آسایش است علم سبب عزت عالم انسانی است. چون دقت نمائید دولت علم اعظم از دولت ملوک است زیرا سلطنت ملوک منهدم می شود امپراطور ها و قیصره مخلوع گردند و بکلی سلطنتشان زیر و زیر می شود اما سلطنت علم ابدی است و سرمدی انقضای ندارد. ملاحظه کنید فلاسفه ای که در قدیم بودند چگونه سلطنت آنها باقی است سلطنت رومان به آن عظمت منقرض شد سلطنت یونان به آن عظمت منقرض شد سلطنت شرق به آن عظمت منقرض شد لکن سلطنت افلاطون باقی است سلطنت ارسطو باقی است الآن در جمیع کلیات و محافل علمیه ذکر آنها باقی است و حال آنکه ذکر ملوک بکلی نسیاً منسیاً شده. پس سلطنت علم اعظم از سلطنت ملوک است چه ملوک ممالک را به خونریزی تسخیر کنند لکن شخص عالم به علم فتح کند ممالک قلوب را در زیر نگین اقتدار در آورد از این جهت سلطنتش ابدی است. چون که اینجا مرکز علوم و فنون است بسیار مسرورم که در این مرکز حاضر شدم و از برای شما تأییدات و توفیقات الهیه می طلبم تا در علوم و فنون بنهایت درجه رسیده مانند چراغهای روشن در انجمن عالم انسانی بدرخشید. چون اعظم تعالیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانی است لهذا می خواهم از وحدت کائنات صحبت بدارم و این مسئله از مسائل فلسفه الهی است. و واضح که جمیع موجودات یکی است و هر کائنی از کائنات عبارت از جمیع کائنات است یعنی کل شیء در کل شیء است. مثلاً ملاحظه کنید که کائنات از اجزاء فردیه ترکیب شده و این جواهر فردیه در جمیع مراتب وجود سیر دارند. مثلاً هر جزئی از اجزاء فردیه که در هیكل انسان است وقتی در عالم نبات بوده وقتی در عالم حیوان و وقتی در عالم جماد متصل از حالی بحالی و از صورتی به صورتی انتقال دارد و از کائنی به کائن دیگر در صور نامتناهی عرضاً و طولاً انتقال می نماید و در هر صورتی کمالی دارد. این سیر کائنات مستمر است لهذا هر کائنی عبارت از جمیع کائنات است نهایت

این است امتداد مدت لازم تا این جوهر فرد که در جسم انسان است در جمیع مراتب وجود سیر و حرکت کند. یک وقت تراب بود انتقالی داشت در صور جمادی بعد انتقال کرد به عالم نبات انتقالی داشت در صور نباتی بعد انتقال پیدا کرد در صور حیوانی حالا به عالم انسانی آمده است در مراتب انسانی سیر می کند بعد بر می گردد به عالم جماد. همین طور در جمیع مراتب سیر می کند در صور کائنات نامتناهی جلوه می نماید و در هر صورتی از صور کمالی دارد در عالم جماد کمالات جمادی داشت در عالم نبات کمالات نباتی داشت در عالم حیوان کمالات حیوانی داشت در عالم انسان کمالات انسانی دارد. پس واضح شد که در هر جوهر فردی از کائنات انتقال در صور نامتناهی دارد و در هر صورتی کمالی از این واضح شد که کائنات یکی است عالم وجود واحد است. پس چون در وجود کائنات وحدت است دیگر معلوم است که در عالم انسان چه وحدتی است این مبرهن است که وحدت اندر وحدت است مبدأ و منتهای وجود وحدت است. با وجود این وحدت عالم انسانی و جمیع کائنات، آیا جائز است که در عالم انسانی نزاع و جدال باشد با وجود آنکه اشرف کائنات است؟ زیرا کمالات جمادی جسم دارد کمالات نباتی قوه نامیه دارد و کمالات حیوانی قوای حساسه دارد و کمالات انسانی دارد که عقل سلیم است با وجود این وحدت عظیمه، آیا جائز است که نزاع و جدال کند آیا جائز است که حرب و قتال نماید؟ جمیع کائنات با یکدیگر صلح اند جمیع عناصر با یکدیگر در صلح اند انسان که اشرف کائنات است، آیا جائز است که نزاع و جدال نماید؟ استغفرالله. ملاحظه کنید که این عناصر وقتی که با هم التیام دارند حیات است لطافت است نورانیت است راحت و آسایش است. الآن کائناتی را که ملاحظه کنید جمیع با یکدیگر در صلح اند آفتاب و زمین صلح اند آب با خاک صلح است عناصر با یکدیگر صلح اند چون ادنی مصادمه حاصل می شود زلزله مثل زلزله شهر سانفرانسیسکو واقع ادنی مصادمه حریق عمومی شود این همه مضرات حاصل شود و حال آنکه در عالم جماد است دیگر ملاحظه نمائید از مصادمه در عالم انسان چه قدر بلایا حاصل می شود. علی الخصوص که خداوند انسان را به عقل اختصاص داده و این عقل اشرف کائنات است فی الحقیقه قوه ایست از تجلیات الهی و این ظاهر و عیان است. مثلاً ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است و جمیع در تحت قانون طبیعت ابداً از قانون طبیعت سر موئی تجاوز نکند. مثلاً آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است از قانون طبیعت تجاوز نتواند و همچنین اجسام عظیمه در این فضای نامتناهی جمیع اسیر طبیعت اند از قانون طبیعت تجاوز نتوانند کره ارض اسیر طبیعت است جمیع اشجار نباتات اسیر

طبیعت اند جمیع حیوانات فیل باین عظمت با این قوه از قانون طبیعت تجاوز نتواند لکن انسان باین کوچکی با این جسم ضعیف چون مؤید به عقل است و عقل جلوه ئی از جلوه های الهی است قانون طبیعت را می شکند و بهم میزند. مثلاً به قانون طبیعت انسان ذی روح خاکی است لکن این قانون را شکسته مرغ می شود در هوا پرواز می نماید ماهی می شود در زیر دریا سیر می کند کشتی می سازد روی دریا می تازد. این علوم و فنونی که شما ها دارید و در دارالفنون تحصیل می کنید جمیع اسرار طبیعت بوده به قانون طبیعت باید مستور باشد لکن عقل انسان این قانون را شکسته حقایق اشیاء را کشف نمود و از حیرت غیب به شهود آورد و این علوم پیدا شد و این مخالف قانون طبیعت است. مثلاً قوه برقیه از اسرار مکنونه طبیعت است باید پنهان باشد لکن عقل انسان این را کشف کرد و قانون طبیعت شکست و از حیرت غیب به حیرت شهود آورد و این قوه عاصیه را در شیشه حبس نمود و این خارق العاده است و مخالف طبیعت است. از غرب به شرق در یک دقیقه مخابره می نماید این معجزه است انسان صوت را می گیرد در فنوگراف^{۲۱۳} حبس می کند و حال آنکه صوت باید آزاد باشد زیرا قانون طبیعت چنین اقتضا می کند. همچنین سائر اکتشافات جمیع اسرار طبیعت است و به قانون طبیعت باید مستور باشد لکن عقل انسان که اعظم جلوه الهی است این قانون طبیعت را می شکند و این اسرار طبیعت را از دستگاه اسرار طبیعت دائماً بیرون میریزد. با چنین قوه الهیه، چگونه جائز است که ما مثل درنده ها باشیم مثل این گرگ ها یکدیگر را بدریم و فریاد بکش بکش بر آریم، آیا این سزاوار عالم انسانی است؟ اگر حیوانی درندگی نماید بجهت طعمه است عقل ندارد که فرق بگذارد میان ظلم و عدل قوه ممیزه ندارد لکن انسان چون درندگی نماید بجهت طعمه نیست بجهت طمع است بجهت حرص است. حال آیا سزاوار است که چنین وجود شریف یعنی انسان که از عقل سلیم مستفیض است با چنین افکار عالیه با وجود این همه علوم و فنون با وجود این اختراعات عظیمه با وجود این آثار عقلیه با وجود این همه ادراکات با وجود این همه اکتشافات باز داخل میدان جنگ شده خون یکدیگر را بریزند؟ و حال آنکه انسان بنیان الهی است بنیان بشر نیست اگر بنیان بشری را خراب کنی لابد صاحب بنا مکدر شود پس چگونه انسان را که بنیان الهی است خراب کند شبهه ئی نیست که سبب غضب الهی است. خداوند انسان را شریف خلق نموده و بر جمیع اشیاء امتیاز داده و به مواهب کلیه مختص نموده عقل داده ادراک داده قوه حافظه داده قوه متخیله داده حواس خمس ظاهره داده این همه مواهب

عظیمه داده خداوند انسان را مصدر فضائل نموده تا آنکه مانند شمس روشن شود سبب حیات گردد سبب آبادی باشد. حالا ما از جمیع این مواهب چشم می پوشیم و این بنیان الهی را خراب کنیم و این اساس الهی را از پایه براندازیم و حال آنکه اسیر طبیعت نیستیم خود مان را اسیر می کنیم و به اقتضای طبیعت حرکت می نمائیم زیرا در طبیعت نزاع بقا است اگر انسان تربیت نشود از مقتضیات طبیعت نزاع و جدال است. جمیع این مکاتب این همه مدارس بجهت چه تأسیس می شود بجهت این که انسان از مقتضای طبیعت نجات یابد از نقائص طبیعت خلاص شود کمالات معنویه پیدا کند. ملاحظه کنید اگر این زمین را بحال طبیعت واگذارید خارستان شود علفهای بیهوده بروید لکن چون تربیت شود زمین پاک گردد فیض و برکت عظیمه حاصل شود این کوه ها را اگر بحالت طبیعت گذاری جنگل شود ابتدا درخت میوه دار نروید ولی چون تربیت شود باغ گردد و نتیجه بخشد و ثمر دهد انواع گل و ریاحین حاصل گردد. پس عالم انسانی سزاوار نیست که اسیر طبیعت باشد لهذا محتاج تربیت است علی الخصوص تربیت الهی. مظاهر مقدسه الهیه مربی بودند باغبان الهی بودند تا این جنگلهای طبیعی را باغستان پرثمر نمایند این خارستان را گلستان کنند. پس تکلیف انسان چه چیز است این است که انسان باید در ظل مربی حقیقی خود را از نقائص طبیعت نجات داده بفضائل معنویه متصف گردد. آیا جائز است که ما این مواهب الهیه را این فضائل معنویه را فدای طبیعت کنیم؟ حال آنکه خداوند قوه ئی بما داده که قوانین طبیعت را بشکنیم شمشیر را از دست طبیعت گرفته بر فرق طبیعت زنیم، آیا جائز است خود را اسیر طبیعت نمائیم بموجب انبعاثات طبیعی که نزاع بقا است مانند حیوانات درنده همدیگر را بدریم نوعی زندگانی کنیم که فرقی مابین انسان و حیوان نماند؟ این است که فی الحقیقه بدتر از این زندگانی نمی شود از برای عالم انسانی حقارتی بدتر از این نیست از برای عالم انسانی وحشیته بدتر از جنگ نیست زیرا سبب غضب الهی است زیرا سبب هدم بنیان رحمانی است. الحمد لله من خودم را در مجمعی می بینم که همه صلح جویند مقاصد جمیع انتشار صلح عمومی است و جمیع افکارشان وحدت عالم انسانی جمیع خادم حقیقی نوع بشرند از خدا می خواهم شما ها را تأیید نماید و توفیق بخشد تا هر یک علامه عصر شوید و سبب نشر علوم گردید سبب اعلان صلح عمومی شوید سبب ارتباط بین قلوب گردید. زیرا حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش اعلان صلح عمومی بین دول صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی بین ادیان و صلح عمومی بین اقالیم فرمود و فرمود که اساس ادیان الهی یکی است و جمیع

ادیان اساسشان ارتباط و التیام است لکن اختلاف در تقالید است و این تقالید دخیلی به تعالیم الهی ندارد. چون این تقالید مختلف است سبب نزاع و قتال شده اما اگر تحرّی حقیقت شود جمیع ادیان متحد و متفق گردند. دین باید سبب الفت و اتحاد گردد سبب ارتباط بین قلوب بشر شود اگر دین سبب نزاع و جدال گردد البتّه بی دینی بهتر است زیرا عدم شیء مضرّ بهتر از وجود آنست. دین علاج الهی است درمان هر درد نوع انسانی است مرهم هر زخمی است ولی اگر سوء استعمال شود و سبب جنگ و جدال گردد و علّت خونریزی شود البتّه بی دینی به از دین است. و همچنین لزوم صلح عمومی بین دول و ملل را حضرت بهاءالله مصرّح فرمود و مضرّات جنگ را بیان کرد زیرا نوع انسانی یک قوم اند و جمیع سلاله آدم، آدم یکی است و جمیع اطفال یک پدرند و اعضای یک عائله نهایتش این است که یک عائله بزرگی است و در یک عائله اجناس مختلفه تصوّر نتوان نمود اگر چنین تصوّر ممکن بود می توانستیم بگوئیم اختلاف و نزاع بجاست ولی مادامی که همه اعضای یک عائله هستند امم مختلفه نیستند لهذا این امتیازات که این ایتالیائی و آن آلمانی است و این انگلیس است و دیگری روس این ایرانی است و دیگری امریکائی اینها بتمامها اوهام است همه انسان اند همه خلق خداوندند همه یک سلاله اند همه اولاد یک آدم اند اینها تعبیرات و همیّه است. اما تعصّبات و طئیّه، کره ارض موطن هر انسان است یکی است متعدّد نیست نوع انسان را وطن واحد است ولی حدود و همیّه بی اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداختند که مقصودشان شهرت بوده و غصب ممالک. لهذا این احساسات و وطن پرستی را پیشرفت مقاصد شخصی نمودند خود در قصور عالیّه زندگی می کردند از هر نعمتی بهره می بردند غذاهای لذیذ می خوردند در رختخوابهای پرند می خوابیدند در باغهای ملوکانه سیر و سیاحت می نمودند هر وقت ملالی رخ میداد در تالارهای رقص با خانمهای ماه رو میرقصیدند گوش به موسیقی دلپذیر می دادند. اما باین رنجبران باین رعیت ها باین بیچاره ها باین دهقانها می گفتند بروید در میدان جنگ خون یکدیگر را بریزید خانمان یکدیگر را خراب کنید شما ها سربازید ما ها صاحب منصبیم کاپیتانیم جنرالیم. دیگران می گفتند، چرا مملکت ما را خراب می کنید؟ جواب می شنیدند که شما ها آلمانیید ما فرانسه ایم. ولی مؤسّسین همه این جنگها در قصور به کیف خود مشغول بودند دست از سرور و فرح خود بر نمی داشتند اما خونهای بیچارگان ریخته می شد برای چه برای افکار و همیّه که این ملت فرانسه است و آن دولت آلمان و حال آنکه هر دو آدم اند هر دو اعضای یک عائله اند هر دو یک ملت اند این عنوان وطن را سبب

این همه خونریزیها می کنند. و حال آنکه این کره یک وطن است پس صلح باید در جمیع اوطان محقّق گردد خداوند یک کره خلق کرده یک نوع انسان خلق نموده این کره ارض موطن کلّ است ما آمده ایم یک خطوط و همیّه فرض کرده ایم در صورتی که این خطوط وهم است یکی را گفتیم آلمان است دیگری را فرانسه و با هم جنگ می کنیم که این وطن آلمان مقدّس است سزاوار پرستش است سزاوار حمایت است ولی آن قطعه دیگری بد است مردمانش کشته شود اموالشان تاراج شود اطفال و زنانش اسیر گردد. چرا بجهت این خطوط و همیّه انسان خونریزی نماید و ابناء نوع خود را بکشد بجهت چه بجهت تعلق باین خاک سیاه و حال آنکه چند روزی انسان روی این خاک زندگانی نموده بعد قبر ابدی او شود. آیا سزاوار است بجهت این قبر ابدی این همه خونریزی نمائیم؟ این خاک اجسام ما را الی الابد در شکم خود مخفی خواهد کرد این خاک قبر ما است چرا جنگ و جدال برای این قبر ابدی نمائیم این چه جهالتی است این چه نادانی است این چه بی فکری است. امیدوارم که جمیع ملل در نهایت محبّت و الفت مانند یک عائله چون برادران و خواهران و مادران و پدران با یکدیگر در کمال صلح زندگانی نموده و کامرانی کنند.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۶۷-۲۷۹)

سخنرانی ۱۰: در خصوص جنگ دنیا

عجیب است جمیع مردم مضطربند. ده پانزده روز قبل با قنسول^{۲۱۴} آلمان در مسئله جنگ صحبت شد و اصرار در ازدیاد و اکمال قوه حربیه داشت. میگفت هر قدر قوه حربیه مکمل تر باشد سبب ترقیات است بعضی از آلمانی‌ها و سائر نفوس حاضر بودند آنها هم تصدیق میکردند و در این مسئله متفق بودند. ذکر شد اگر قوه محبت غالب شود تأثیرات این اعظم از قوه حربیه است. در عالم وجود هیچ قوه‌ی مثل قوه محبت نافذ نیست بقوه حربیه مردم از روی کره ساکن و ساکت می‌شوند اما بقوه محبت از روی میل تمکین می‌نمایند. در این وقت دول متصل در تدارک حربیه میکوشند و اگر چه بظاهر حرب نیست ولی فی الحقیقه حرب دائمی مالی است. زیرا این بیچاره‌های فقرا بکدیمین و عرق جبین چند دانه جمع می‌کنند آن وقت جمیع صرف جنگ می‌شود لهذا حرب مستمر است. حالا این اصرار و حرصی که در تجهیزات جنگی دارند و این افکاری که در توسیع علوم حرب بکار می‌برند این سعی و کوشش و این همت و فکر را اگر در محبت بین بشر و ارتباط دول و ملل و الفت اقوام صرف کنند، آیا بهتر نیست؟ عوض اینکه شمشیر بکشند خون یکدیگر بریزند در فکر آسایش و راحت و ترقی یکدیگر باشند، آیا خوشتر نیست؟ حضرات این صحبت را قبول نمی‌کردند مجادله مینمودند. گفتم آخر چه ثمری از این خونریزی چه نتیجه‌ی از این ظلم چه فائده‌ی از این عدوان و از این هجوم؟ از اول عالم تا بحال که تاریخ بشر خبر میدهد چه ثمره و چه نتیجه و چه فائده از جنگ گرفته شده بر عکس ملاحظه کنید که بقوه محبت چه اثمار لذیذه ظاهر شده چه فتوحات معنویّه جلوه نموده چه آثار روحانیّه هویدا گشته. لهذا چقدر نیکو و سزاوار است اگر افکار عقلای ارض صرف نشر قوه محبت شود سبب الفت و التیام است سبب عزت ابدیه است سبب آسایش عالم انسانی است. حضرات زیر این بار نمی‌رفتند ولی سکوت نمودند اعتراف نکردند سکوت اختیار نمودند. امروز می‌بینیم همه آلمانی‌های این جا بواسطه خبر اعلان جنگ باندازه‌ی مغموم و محزون هستند که وصف ندارد زیرا می‌بینند که در خطرند خطراتی که مبادا آلمان شکست بخورد. پس چه لزوم مردم را در این خطر بیندازند و حال آنکه اینها فی الحقیقه جمیع از یک دینند دین حضرت مسیح و از یک جنس و آن جنس آریان که از آسیا در ازمنه قدیم باروپا آمدند و

در قطعات مختلفه منزل گرفتند بعد از مدتی جمعی خود را فرانسه جمعی آلمان دسته‌ی انگلیس و فرقه‌ی ایتالیا نامیدند و بعد کم کم از برای خود اسباب اختلاف وضع کردند اما در اصل یک جنس بودند بعد اواماتی در میان آمد و اختلاف روز بروز زیاد تر شد. و همچنین چون درست فکر نمائیم ملاحظه میکنیم که اینها در یک قطعه زمین ساکنند در اروپا لهذا اگر بگوئید که بجهت اختلاف دینند دین واحد دارند اگر بگویند بجهت اختلاف جنس است کل از جنس واحدند اگر بگویند بجهت اختلاف وطن است کل در قطعه واحد منزل دارند. و از اینها گذشته جمیع اینها از نوع بشرند از یک دوحه و از یک شجره روئیده شده‌اند. در وقتی که من در اروپا بودم هر ملتی میگفت وطن وطن. من میگفتم جانم این چه خبر است این همه هیاهو از کجاست؟ این وطنی که شما برای آن داد و فریاد میکنید روی زمین است وطن انسان است هر کس در هر جا ساکن شود وطن او است خدا این زمین را تقسیم نکرده است جمیع یک کره است این حدود که شما تعیین کرده‌اید این حدود وهمی است حقیقت ندارد مثل آن است که در این اطاق یک خطوط حدود وهمی بکشیم و نصف آنرا آلمان و نصف دیگری انگلیس و فرانسه بگوئیم خطوط وهمی که ابداً وجود ندارد این حدود وهمیه مانند تقسیمات و حدود کلیه است زیرا سکنانی چند در یک میدان ولی میدان را بخطوط و حدود وهمیه میان خود تقسیم کنند و اگر یکی بخواهد از حدود خود تجاوز کند دیگران بر او حمله نمایند و حال آنکه این خطوط هیچ وجود حقیقی ندارد. و از این هم گذشته می‌بینیم این وطنی که شما میگوئید وای وطن چه چیز است اگر زمین است این واضح است که انسان چند روزی روی زمین زندگی میکند و بعد از آن الی الابد زیر آن میرود قبر ابدی او است، آیا سزاوار است که بجهت این گورستان ابدی انسان جنگ کند خون برادران بریزد بنیان الهی ویران کند؟ زیرا انسان بنیان الهی است، آیا این سزاوار است؟

باری مقصد این است که بر حضرات آلمانی‌ها آن روز این صحبت‌ها خیلی گران آمد ولی امروز دیدم خیلی مکدرند و مضطرب و پریشان. اما از طرف دیگر چه غیرتی دارند جوانان کارها را ترک کرده‌اند و عازم هستند و پنجاه نفر بدلخواه خود حاضر سفر شده‌اند و از این ده کوچک بقدر صد نفر جوان می‌رود و بکمال سرور و ابداً شکایتی هم ندارند ولی از این خبرهای امروز که روس و فرانسه و انگلیس بر ضد آلمان متحد شده‌اند بسیار دل‌تنگ شده‌اند. چه قدر بی‌انصافی است که انسان یکدیگر را پاره پاره کنند مجرد برای اینکه تو آلمانی من فرانسه ام او انگلیسی است و حال آنکه همه بشرند

و در ظلّ یک خداوند زندگی میکنند و فیوضات و الطاف و عنایات الهی شامل کلّ است کلّ اغنام الهی هستند و این شبان حقیقی به جمیع مهربان است. دیگر آنکه این هیجان هیجان طبیعت است این بیچاره‌ها مثل حیوانات اسیر طبیعتند مغلوب و محکوم طبیعتند. حیوان باقتضای طبیعت تجاوز می نماید هر یک در هلاک دیگری میکوشد این مطابق حکم و مقتضای طبیعت است. در عالم طبیعت درندگی است ظلم است منازعه بقا است و جمیع اینها مقتضای طبیعت است همان نوعی که جمیع این حیوانات اسیر طبیعتند همان نوع انسان هم ذلیل و مقهور و اسیر طبیعت است. مثلاً غضب بر انسان غلبه می کند درندگی بر او مستولی می شود اسیر شهوات نفسانی می گردد. اینها چه چیز است جمیع اینها از مقتضیات عالم طبیعت است مگر نفوسی که فی الحقیقه مؤمن بالله و مؤمن بآیات الله و منجذب بملکوت الله باشند و فی الحقیقه متوجه الی الله این نفوس از اسیری چنگال طبیعت خلاص شده اند بعد از این که محکوم طبیعت بودند حاکم بر طبیعت می شوند بعد از اینکه مغلوب طبیعت بودند غالب بر طبیعت می گردند. طبیعت انسان را دعوت بر هوی و هوس مینماید و محبت الله انسان را بعوالم تنزیه و تقدیس می کشاند.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۳۷-۴۰)

سخنرانی ۱۱: در خصوص جنگ جهانی

معرکه شده است دنیا بهم خورده است در کارند که همه بجان همدیگر بریزند. در امریکا و اروپا در مجامع و کنائس و محافل ذکر شد که عاقبت حال حاضر بسیار بد است اروپا مانند یک جبّه خانه می ماند و نائره اش موقوف به یک شراره است. بیائید تا ممکن است این آتش را خاموش کنید که این جنگ نشود گوش ندادند. حالا این نتیجه است و حال آنکه میبینید که جنگ هادم بنیان انسانی است سبب خرابی عالم است و ابداً نتیجه ندارد و غالب و مغلوب هر دو متضرر میشوند. مانند آن است که دو کشتی بهم بخورد اگر یکی دیگری را غرق کند کشتی دیگری که غرق نشده باز صدمه می خورد و معیوب میگردد نهایت این است که یک دولتی موقتاً بر دولت دیگر غلبه میکند این غلبه موقت است ایامی نمیگذرد که دو باره مغلوب غالب می شود. چقدر واقع شده که فرانسه بر آلمان غلبه یافته بعد آلمان بر فرانسه غلبه نموده عجب است که اوهام چقدر در قلوب تأثیر دارد و حقیقت تأثیر ندارد خیلی غریب است. مثلاً اختلاف جنسی امر و همی است چقدر تأثیر در آن است با وجود این که جمیع بشرند جمعی نامشان سقلاب^{۲۱۵} جمعی جنس آلمان جمعی جنس فرانسه جمعی جنس انگلیس. ملاحظه نمائید این اختلاف جنس امر موهوم است ولی چقدر تأثیر و نفوذ دارد و حال آنکه جمیع بشرند. این حقیقت است که جمیع بشر نوع واحدند ولی این حقیقت تأثیر ندارد اما این اختلاف جنسی که امر موهوم است و مجاز است تأثیر دارد. این همه جنگ شده است و خون ریخته شده است این همه خانمانها خراب شده این همه شهرها ویران شده هنوز از جنگ سیر نشده اند هنوز قلوب و دلها سخت است هنوز تنبّه برای ناس حاصل نشده است هنوز بیدار نشده اند که این بغض و عداوت هادم بنیان انسانی و حبّ و الفت سبب راحت و آسایش نوع بشر. چقدر امروز مردم مضطربند چقدر پدرها امشب ناله و فغان می کنند و آرام ندارند چقدر مادرها گریه مینمایند بدرجه ئی پریشانند که وصف ندارد. چه مجبور کرده است اینها را برای این کار؟ محرّکین حرب در نهایت آسایش در خانه خود جالس و این بیچاره فقرا را بهم اندازند که در میدان یکدیگر را پاره پاره کنند. چقدر بی انصافی است در حالتی که راضی نمیشوند که یک موئی از سر خود کم شود هزاران هزار نفوس را در میدان حرب و قتال میکشند؟ چه لزوم دارد؟ حال مشکلاتی میان نمسه^{۲۱۶} و صرب حاصل شده است

۲۱۵. اعراب اسلاوها را به این نام (صقلاب) می خوانند.

۲۱۶. در اصطلاح عثمانی‌ها به آلمان و اتریش گفته می شد.

عدالت

نامه ۱: فلسفه مجازات و مکافات

هو الله

ای بنده صادق جمال ابهی نامه روحانی تلاوت شد و نفعه رحمانی استشمام گشت سبحان الله چه موهبت عظمائی از فیض قدیم در عالم رخ گشوده که کلمات حکم نفعات یافته و اشارات سمت بشارت جسته باری از قرائت نامه آنجناب حقیقت منجذبه مشروح و منکشف گشت شکر کن خدا را که در همچو طوفان امتحانی قدم را ثابت نمودی و حقیقت را نابت کردی تمسک بعروة الوثقی^{۲۱۷} نمودی و تشبث بحبل متین ملکوت ابهی حال بیا تا با یکدیگر بعبودیت آستان مقدس قیام نمائیم و متحداً متفقاً معین و ناصر یکدیگر شویم و در حق جمیع یاران تضرع و زاری نمائیم تا کل بکمال الفت و اتحاد و محبت و انجذاب بر این شریعه رحمانیه مجتمع گردند و آثار باهره فیض تقدیس الهی در ملکوت وجود ظاهر و مشهود شود اما سؤالی که نموده ئی در مسئله مجازات و مکافات که واسطه اجراء قصاص را واسطه لازم و آن واسطه نیز مستحق سوء جزاء در این صورت تسلسل لازم آید بدانکه مجازات بر دو قسم است یک قسم انتقام است و قسم دیگر قصاص است انتقام مذموم و بمقتضای نفس و هوی صادر و واقع گردد و این مجازاتی است که اهل نفس و هوی بغرض و حب انتقام حکم نمایند و اما قصاصی که بموجب حکم الهی چون در کمال عدل و انصاف واقع گردد سبب مکافات خیر شود زیرا آنشخص احکام الهی را ادا نموده نه هوای نفسانی این است نفوس مقدسه در شرائع سابقه هزاران نفوس مستحقه را معدوم نمودند و اما مسئله ثانی که پسر بمجازات پدر گرفتار میشود یا نه بدان که این بر دو قسم است یکقسم تعلق بروحانیات دارد یکقسم تعلق بجسمانیات آنچه تعلق بروحانیات دارد پسر بجرم پدر مؤاخذه نمیشود زیرا پسر سعید است و پدر شقی یخرج الحی من المیت و «یخرج المیت من الحی»^{۲۱۸} «لا تزر وازرة وزر آخری»^{۲۱۹} و آنچه تعلق بجسمانیات دارد لابد است که ظلم و تعلل اعمال قبیحه پدر سبب مضرت پسر میشود در این مقام در قرآن میفرماید «و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا»^{۲۲۰} یعنی باید انسان رحم بر ایتم بکند که مبادا ذریتی ایتم از او

حلّ این مشکلات را اگر حواله بیک محکمه عمومی نمایند آن محکمه کبری تحقیق نماید اگر چنانچه قصور از نمسه است حکم کند اگر قصور از دیگری است حکم نماید این جنگ چه لزوم؟ محکمه کبری حلّ این مسئله را می کرد. میان افراد اگر مشکلات حاصل شود این مشکلات را محکمه قضاوت حلّ می نماید همینطور یک محکمه کبری تشکیل شود مشکلات بین المللی و بین دولی را فیصل نماید، چه بهتر از این است چه ضرری دارد؟ خود دولت‌ها و ملوک راحت میشوند و نهایت آسایش یابند. واقعاً از بدایت عالم که تاریخ نوشته شده الی الآن از حسن الفت و محبت و صلح ابداً هیچ ضرری از برای نفسی حاصل نشده است سبب سرور کلّ و راحت کلّ بوده و از جنگ از برای کلّ مضرت حاصل شده. با وجود این بشر مصرّ در جنگ است و همیشه در جنگجویی میکوشد و عجب در آنجاست که این ملل اساس دین الهی را بر جنگ پنداشته اند. چقدر غفلت است و چقدر بی عقلی است مثل اینکه در قلوب ذره ئی محبت نیست. ملاحظه نمائید درندگی انسان دارد اما تهمت ب حیوان میزند حیوان درنده یک شکار نماید از غیر نوع خود و بجهت طعمه مجبور بر آنست. مثلاً گرگ را درنده میگویند بیچاره گرگ یک گوسفند میدرد آنهم بجهت خوراک خود زیرا اگر ندرد از گرسنگی میمیرد چه که گوشت خوار است ولی یک انسان سبب می شود یک ملیون نفوس پاره پاره میگردند آن وقت بیچاره حیوان را تهمت میزند. ای مرد تو یک ملیون نفوس را بکشتن دادی آن وقت میگوئی من فاتحم مظفرم دلیرم شجاعم باین کشتن افتخار میکنی با وجود این خیلی عجب است که گرگ و خرس را درنده میگوئی!

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۴۰-۴۲)

۲۱۷. دستاویز محکم و استوار، عقد محکم و استوار

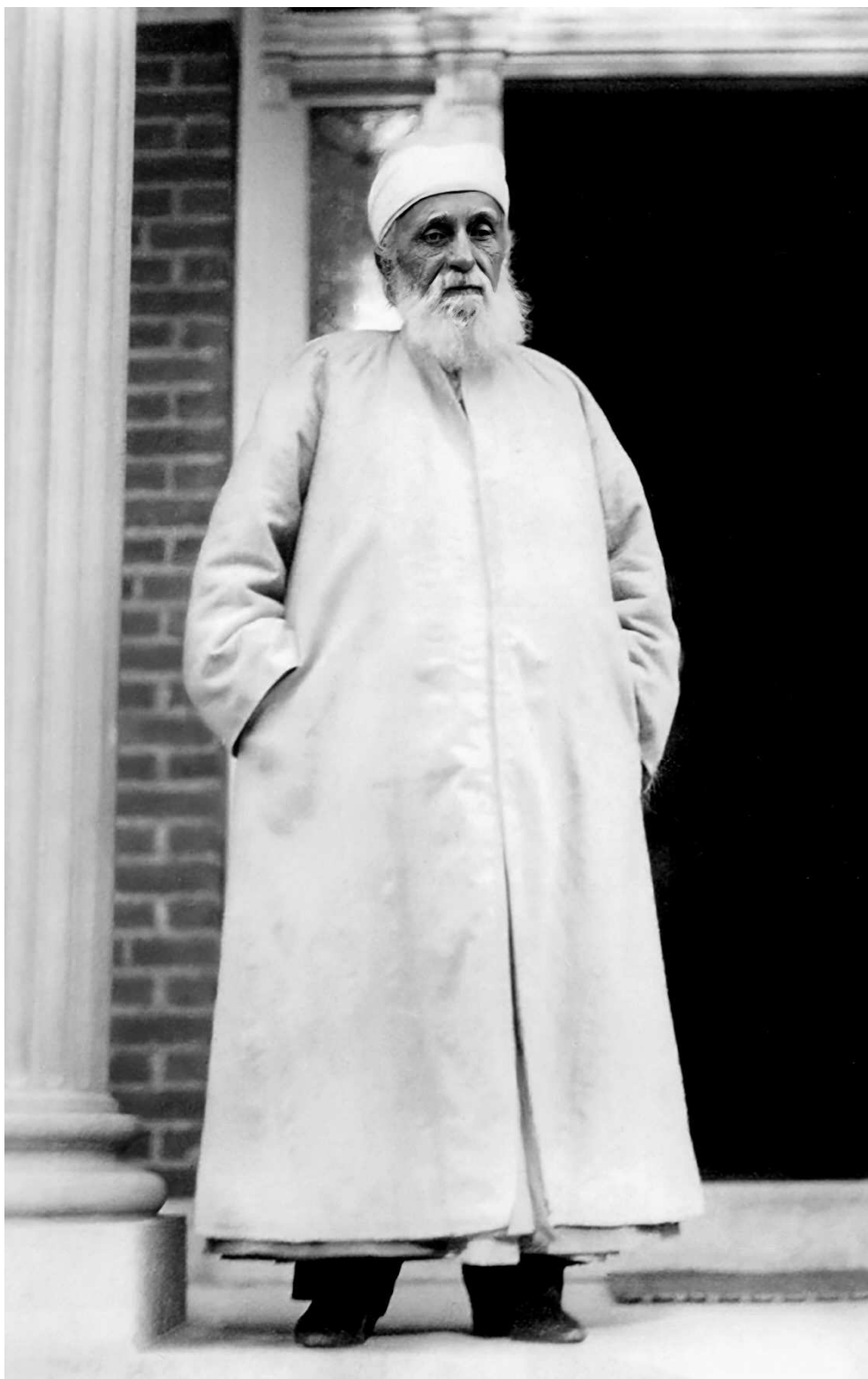
۲۱۸. زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد. (سوره یونس، آیه ۳۱)

۲۱۹. و هیچ باربردارنده‌ای بار [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد. (سوره فاطر، آیه ۱۸)

۲۲۰. و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر [آینده] آنان بیم دارند. (سوره نساء، آیه ۹)

بماند و سوء رفتار او یعنی ظلم بایتام سبب ذلت اولاد خود شود مثلاً ملاحظه بفرمائید که شخصی ظلماً و عدواناً خون جمعی بریزد و اموال ناسرا تالان و تاراج نماید و هزار خانمان و دودمان را برباد دهد البتّه آن شخص شقی بعد از رجوع باسفل جحیم سبب نکبت و ذلت و عدم رستگاری اولاد و احفاد^{۲۲۱} شود مظلومان بانتقام برخیزند و بانواع وسائل در هدم بنیانش کوشند این است که گفته میشود الجزء من جنس العمل^{۲۲۲} و علیک البهاء ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۵۹-۳۶۲)



۲۲۱. اولاد، نوادگان

۲۲۲. مجازات متناسب با عمل است.

نامه ۲: رد عقاید اهل تناسخ

هو الله

ای بنده درگاه الهی آنچه از خامه محبت الله جاری قرائت گردید و از مضامینش معانی دلنشین ادراک گردید امید از موهبت رب مجید چنان است که در کل احیان بنفحات رحمن زنده و تر و تازه باشید. در خصوص مسئله تناسخ مرقوم نموده بودید این اعتقاد تناسخ از عقائد قدیمه اکثر امم و ملل است حتی فلاسفه یونان و حکمای رومان و مصریان قدیم و آثوریان عظیم. و لکن در نزد حق جمیع این اقوال و اوهام مزخرف و برهان اعظم تناسخیان این بود که مقتضای عدل الهی این است که اعطای کل ذی حق حقه شود حال هر انسان ببلای مبتلا شود گوئیم که کوتاهی نموده است و لکن طفلی که هنوز در رحم مادر است و نطفه‌اش تازه انعقاد گردیده است و کور و کر و شل و ناقص الخلقه است آیا چه گناهی نموده است که بچنین جزائی گرفتار شده است پس این طفل اگر چه بظاهر در رحم مادر خطائی ننموده و لکن پیش از این در قالب اول جرمی کرده که مستوجب چنین جزائی شده ولی این نفوس در این نکته غافل گشته‌اند که اگر خلقت بر یک منوال بود قدرت محیطه چگونه نمودار میشد و حق چگونه یفعل مایشاء و یحکم ما یرید میگشت. باری ذکر رجعت در کتب الهی مذکور و این مقصد رجوع شئون و آثار و کمالات و حقائق انوار است که در هر کور عود^{۲۲۳} مینماید نه مقصد اشخاص و ارواح مخصوصه است مثلاً گفته میشود که این سراج دیشب عود نموده است و یا آنکه گل پاری^{۲۲۴} امسال باز در گلستان رجوع کرده است در اینمقام مقصود حقیقت شخصیه و عین ثابت و کینونت^{۲۲۵} مخصوصه آن نیست بلکه مراد آن شئون و مراتبی است که در آن سراج و در آن گل موجود بود حال در این سراج و گل مشهود یعنی آن کمالات و فضائل و مواهب ربیع سابق در بهار لاحق^{۲۲۶} عود نموده است مثلاً این ثمر همان ثمر سال گذشته است در اینمقام نظر بلطافت و طراوت و نضارت^{۲۲۷} و حلاوت آن ثمره است و الا البته آن حقیقت منیع و عین مخصوصه رجوع نموده آیا از یکمرتبه وجود در این عرصه شهود

اولیای الهی چه نعمتی و راحتی دیدند که متصلاً عود و رجوع و تکرر خواهند آیا یکمرتبه این مصائب و بلاها و رزایا و صدمات و مشکلات کفایت نمیکند که مکرر این وجود را در اینعالم خواهند این کأس چندان حلاوتی نداشته که آرزوی تتابع و تکرر شود. پس دوستان جمال ابهی^{۲۲۸} ثوابی و اجری جز مقام مشاهده و لقا در ملکوت ابهی نجویند و جز بادیه تمنای وصول به رفر^{۲۲۹} اعلی نپویند نعمت باقیه خواهند و موهبت سرمدیه که مقدس از ادراک امکانیه است چه که چون بصر حدید نظر فرمائی جمیع بشر در اینعالم ترابی معدّبند مستریحی نه تا ثواب اعمال سیآت مکرر سابق بیند و خوشحالی نیست که ثمره ای مشقات ماضیه چیند و اگر حیات انسانی بوجود روحانی محصور در زندگانی دنیوی بود ایجاد چه ثمره داشت بلکه الوهیت چه آثار و نتیجه میبخشید بلکه موجودات و ممکنات و عالم مکونات^{۲۳۰} کل مهمل بود استغفر الله عن هذا التصور و الخطاء العظیم همچنانکه ثمرات و نتائج حیات رحمی در آن عالم تنگ و تاریک مفقود و چون انتقال باین عالم وسیع نماید فوائد نشو و نمای آن عالم واضح و مشهود میگردد بهمچنین ثواب و عقاب و نعیم و جحیم و مکافات و مجازات اعمال و افعال انسان در این نشاه حاضر در نشاه اخرای عالم بعد از این مشهود و معلوم میگردد و همچنانکه اگر نشاه و حیات رحمی محصور در همان عالم رحیم بود حیات و وجود عالم رحمی مهمل و نامربوط میگشت. بهمچنین اگر حیات این عالم و اعمال و افعال و ثمراتش در عالم دیگر نشود بکلی مهمل و غیر معقول است. پس بدان که حق را عوالم غیبی هست که افکار انسانی از ادراکش عاجز است و عقول بشری از تصورش قاصر چون مشام روحانی را از هر رطوبت امکانی پاک و مطهر فرمائی نفحات قدس حدائق رحمانیه آن عوالم بمشام رسد. ... عبدالبهاء عباس

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۴۸-۲۵۲)

۲۲۳. بازگشت، رجعت

۲۲۴. پارسال

۲۲۵. هستی، سرشت

۲۲۶. ویژگی چیزی یا کسی که بعد از چیز یا کس دیگر بیاید و به آن پیوندد.

۲۲۷. تازگی، طراوت، شاداب شدن

۲۲۸. از لقب‌های بهاء الله

۲۲۹. فرش و بساط، هرچیز گستردنی، دامن خرگاه، تخت یا اسبی که به اعتقاد مسلمانان پیامبر اسلام را در شب معراج به حضور خداوند برده است.

۲۳۰. موجودات، آفریده‌ها

نامه ۳: مهربانی با حیوانات

هُوَاللّٰهُ

ای احبّای الهی، اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و رحم و مروت و مهربانی بهر نفسی است پس بجان و دل باید بکوشید تا بعالم انسانی من دون استثناء محبت و مهربانی نمائید مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمیشود مهربانی نمود زیرا مهربانی سبب طغیان او می‌گردد نه انتباه او کاذب را آنچه ملاطفت نمائی بر دروغ می‌افزاید گمان میکند که نمیدانی و حال آنکه میدانی ولی رأفت کبری مانع از اظهار است. باری احبّای الهی باید نه تنها بانسان رأفت و رحمت داشته باشند بلکه باید بجمیع ذی روح نهایت مهربانی نمایند زیرا حیوان با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی مشترک است ولی انسان ملتفت این حقیقت نیست گمان مینماید که احساس حصر در انسانست لهذا ظلم بحیوان میکند اما بحقیقت چه فرقی در میان احساسات جسمانی احساس واحد است خواه اذیت بانسان کنی و خواه اذیت بحیوان ابداً فرقی ندارد بلکه اذیت بحیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان زبان دارد شکوه نماید آه و ناله کند و اگر صدمه‌ئی باو رسد بحکومت مراجعت کند بحکومت دفع تعدی کند ولی حیوان بیچاره زبان بسته است نه شکوه تواند و نه بشکایت بحکومت مقتدر است اگر هزار جفا از انسانی ببیند نه لساناً مدافعه تواند و نه عدالت داد خواهی کند پس باید ملاحظه حیوانرا بسیار داشت و بیشتر از انسان رحم نمود اطفال را از صغر سن نوعی تربیت نمائید که بی نهایت بحیوان رؤف و مهربان باشند اگر حیوانی مریض است در علاج او کوشند اگر گرسنه است اطعام نمایند اگر تشنه است سیراب کنند اگر خسته است در راحتش بکوشند انسان اکثر گناه کارند و حیوان بی گناه البتّه بی گناهان را مرحمت بیشتر باید کرد و مهربانی بیشتر باید نمود مگر حیوانات مؤذیه را مثل گرگ خونخوار مثل مار گزنده و سایر حیوانات مؤذیه چه که رحم باینها ظلم بانسان و حیوانات دیگر است مثلاً اگر گرگی را رأفت و مهربانی نمائی این ظلم بگوسفند است یک گله گوسفند را از میان بردارد کلب عقور^{۳۱} را اگر فرصت دهی هزار حیوان و انسان را سبب هلاک شود پس رأفت بحیوان درنده ظلم بحیوانات مظلومه است لهذا باید چاره آنرا

نمود ولکن بحیوانات مبارکه باید بی نهایت مهربانی نمود هرچه بیشتر بهتر و این رأفت و مهربانی از اساس ملکوت الهی است این مسأله را بسیار منظور دارید. و علیکم البهاء الابهی. ... ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۲۱۱-۲۱۳)



نامهٔ ۴: مجازات گناهکاران

هُوَاللّٰهُ

ای ثابت بر پیمان، نامه شما رسید و از مضمون بهجت و سرور حاصل گردید جناب حاجی حیدر الحمد لله در میدان عرفان صفدر^{۲۳۲} گردید و بسبیل هدی رهبر شد حال بشکرانه این موهبت کبری در آنصفحات مشغول به تبلیغ گردد پس از آن مشرف باستان. مرتکب معاصی را مقتضای عدل الهی عذاب و عقاب است بهر صورتیکه باشد زیرا عقوبت مبنی بر اراده انسان است نه از برای شیر و اخلاق موروثی چه بسیار که پدر و مادر در احسن اخلاق و پسر در اسوأ اخلاق و یا بالعکس نوح و کنعان را بخاطر آر و عکرمه بن ابی جهل را ملاحظه کن این کفایت است.

امر دیگر که در الواح مذکور ظهور صنعت مکتومه است. لیلۃ القدس شبی است که در قشله^{۲۳۳} لوحی صادر و همچنین لوحیکه بجهت درویش صدقعلی نازل شده و جمیع احبّاء را باتحاد و اتفاق دلالت فرمودند و این لوح در ضمن کتابی طبع شده. اما شهادت حضرت اعلی^{۲۳۴} روحی له الفداء اگر در ایام رضوان واقع عید گرفته نمی شود. استنباطهای منجمین یعنی استنباطهایی که تعلق بوقائع خیر و شر دارد ابداً حکمتی ندارد. کذب المنجمون بر ربّ الکعبه ولی استنباطهای فنی که تعلق بحركات نجوم دارد مثل خسوف و کسوف و أمثالها این پایه و مایه دارد و اما استنباط از نجوم از ظهور مظاهر مقدّسه خارق العاده است دخلی بفرنّ نجوم حالی ندارد. بجناب به زاد و کربلائی حبیب الله و کربلائی فتح الله از قبل من تحیت و ثنا برسان دو دست دعا بدرگاه حضرت کبریاء می‌گشایم و ایشانرا عون و عنایت الهیّه و مدد غیبی می‌طلبم اما رساله‌ئی که در ذمّ مسکرات مرقوم نموده‌اید اگر طبع بفرمائید جائز بجناب آقا سید مهدی و آقا حسین فرّاش مدرسه تربیت از قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ دار از الطاف بی پایان می‌طلبیم که امة الله المقربّه والده رهبر و اّمته المحترمه شمس الضحی و رهبر بلکه جمیع آن خاندان موقّق به ثبوت و رسوخ و مؤیّد بحسن خاتمه باشید اگر چنانچه حدیقه الرحمن را مشرق الاذکار نمائید جائز تا در آن موقع مبارک تسبیح و تقدیس بفلک اثیر رسد. و علیک البهاء الابهی. حیفاً ... عبدالبهاء عباس

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۳۳۷-۳۳۸)

نامهٔ ۵: حقوق مردم

هُوَاللّٰهُ

ای سهیم و شریک عبودیت عبدالبهاء نامه رسید سئوال فرموده بودید که خیر خواهی دولت و ملت بنصّ قاطع از فرائض دینیّه است و همچنین ستّاری و خطا پوشی از لوازم ایمان و ایقان بحضرت احدیت در این صورت چه باید کرد اگر از نفسی خیانتی بدولت و ملت صادر باید ستر نمود یا آنکه بامناء دولت و رؤسای انجمن ملت عرض و بیان کرد حکم اول نصّ قاطع و واجب الاجر است اما ستّاری در امور بیست که ضرّش بنفس فاعل عائد نه بدولت و ملت و جمعیت بشریّه و نوع انسانی راجع مثلاً اگر شخصی ارتکاب فسقی نماید یا آنکه عمل قبیحی از او صادر شود که ضرر راجع بنفس آن شخص است مثل اینکه تعاطعی شرب کند و یا مرتکب فحشائی گردد در این مقام ستّاری مقبول و خطا پوشی محمود اما اگر نفسی دزدی نماید مال دیگری بر باید در این مقام ستر ظلم بر صاحب مال است هر چند در حق سارق ستّاری عنایت است ولی در حق آن بیچاره مظلوم که اموالش منهوب^{۲۳۵} گردیده عین تعدی و ظلم است این میزان است که بیان شد و با وجود این نباید پا پی ظهور نقائص ناس شد تحرّی لازم اما باندازه‌ئی نه این که نفسی شغل و عمل خویش را این قرار بدهد که فلان شخص ظلمی نموده و فلان کس تعدی کرده و از مأمورین چه خیانتی ظاهر شده اوقات خویش را در حصر در این نماید این نیز غیر مقبول ... و علیک البهاء الابهی. عع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۷۷-۷۹)

۲۳۲. برهم‌زننده صف دشمن در روز جنگ، صف‌شکن، دلیر، جنگاور، باشهامت، باجرئت

۲۳۳. منظور زندان عکاست که در محل قشله (پادگان) نظامی قرار داشته است.

۲۳۴. از لقب‌های باب

۲۳۵. غارت‌شده، چپاول‌شده، تاراج‌شده

نامه ۶: آموزش به جای مجازات

اما تفاوت بین مدنیت طبیعی که الیوم منتشر است و بین مدنیت الهیه که از نتایج بیت العدل خواهد بود فرق اینست که مدنیت طبیعی بقوه قوانین جزائیه و قصاص رادع و مانع خلق از ارتکاب قبايح اعمال گردد و با وجود این اینست که ملاحظه مینمائی که قوانین مجازات و احکام زجریه متصل در انتشار است و ابداً قانون مکافاتی در میان نه و در جمیع شهرهای اروپا و امریکه ابنیه واسعه حبسخانه‌ها بجهت زجر ارباب جرائم تأسیس و بنا شده است

اما مدنیت الهیه نفوس بشر را چنان تربیت نماید که نفسی ارتکاب جرائم نماید الا افراد نادره که آن ابداً حکم ندارد پس فرق است در اینکه نفوس را از قبايح و جرائم بواسطه زجر و قصاص و شدت انتقام منع نمائیم و یا آنکه چنان تربیت کنی و نورانیت بخشی و روحانیت بدهی که نفوس بدون خوف از زجر و انتقام و قصاص از جرائم اجتناب نمایند بلکه نفس جرائم را نعمت کبری و جزاء عظیم شمردند و منجذب فضائل عالم انسانی شوند و در آنچه سبب نورانیت بشر است و ترویج صفاتی که مقبول درگاه کبریاست جانفشانی کنند

پس ملاحظه نما که در بین مدنیت طبیعی و مدنیت الهیه چه قدر فرق و امتیاز است مدنیت طبیعی بزجر و قصاص بشر را مانع از اذیت و ضرر گردد و از ارتکاب جرائم بازدارد ولی مدنیت الهیه چنان تربیت نماید که نفوس بشریه بدون خوف از جزا اجتناب از اجرام کنند و نفس جرم نزد آنان اعظم عقوبت گردد و بنهایت جذب و وله باکتساب فضائل انسانی و ما به الترقی بشری و آنچه سبب نورانیت عالم انسانست پردازند

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۱۰۵، صص ۱۲۹ - ۱۳۰)

سخنرانی ۱: پاریس، ۱۷ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

انسان باید در عالم وجود امید بمکافات و خوف از مجازات داشته باشد. علی الخصوص نفسی که مستخدم در حکومتند و امور دولت و ملت در دست آنها است. مأمورین حکومت اگر چنانچه امید مکافات و خوف از مجازات نداشته باشند البته عدالت نمیکند. مکافات و مجازات مانند دو عمود میماند که خیمه عالم بر آن بلند است. لهذا مأمورین حکومت را رادع^{۳۳۶} از ظلم خوف از مجازاتست و شوق امید به مکافات. ملاحظه میکنید در حکومت استبداد چون خوف مجازات و امید مکافات نیست لهذا امور حکومت بر محور عدل و انصاف دوران ندارد. مکافات و مجازات دو نوعست. یک مکافات و مجازات سیاسی و یک مکافات و مجازات الهی. البته اگر نفسی معتقد مکافات و مجازات الهی باشد و همچنین در تحت مکافات و مجازات سیاسی البته آن شخص اکمل است زیرا مانع و رادع از ظلم. اگر خوف الهی و بیم مجازات یعنی رادع معنوی و سیاسی باشد البته این اکمل است. بعضی از مأمورین که خوف انتقام دولت و خوف از عذاب الهی دارند البته ملاحظه عدالت را بیشتر نمایند علی الخصوص اگر نفسی خوف عقوبت ابدی و امید بمکافات ابدی داشته باشد البته این نفس بنهایت همت در فکر اجراء عدلست و بیزار از ظلم. زیرا انسانی که معتقد است اگر ظلم کند در عالم باقی بعذاب الهی معذب میشود البته از ظلم و اعتساف اجتناب نماید علی الخصوص معتقد اینکه اگر بعدالت پردازد مقرب درگاه کبریا میگردد و حیات ابدیه مییابد و داخل در ملکوت الهی میشود و رویش بانوار فضل و عنایت حق روشن میشود. پس اگر مأمورین دولت متدین باشند البته بهتر است زیرا اینها مظهر خشیه الله‌اند. و از این کلام مقصودم این نیست که دین در سیاست مداخلی دارد. دین ابداً در امور سیاسی علاقه و مداخلی ندارد زیرا دین تعلق بارواح و وجدان دارد و سیاست تعلق بجسم. لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند بلکه باید بتعدیل اخلاق ملت پردازند نصیحت کنند و تشویق و تحریص بر عبودیت نمایند اخلاق عمومی را خدمت کنند احساسات روحانی بنفوس دهند تعلیم علوم نمایند و اما در امور سیاسی ابداً مداخلی ندارند. حضرت بهاءالله چنین میفرماید. در انجیل است که آنچه مال قیصر است بقیصر بدهید و آنچه مال خداست بخدا. باری

معنای زندگی

نامهٔ ۱: هدف زندگی

هوالله

ای بنده حقّ نامه مفصّل رسید و از روایات مذکوره نهایت استغراب^{۲۳۷} حاصل گردید و معلوم شد که بعضی ملتفت بیانات الهی نشده‌اند لهذا گمان چنان گشته که نفوس موقنه را جز در عالم اسما مقامی نه و مکافات و فوز و فلاحی نیست سبحان الله این چه تصوّر است و چه تفکّر اگر چنین باشد جمیع در خسران مبینیم و ذلّ^{۲۳۸} و هوان^{۲۳۹} عظیم آیا جمیع این بلایا و محن و رزایا بجهت مقامی در عالم اسما است استغفر الله عن ذلک بلکه در نزد اهل حقیقت عالم اسماء را مقامی نه و شأنی نیست سائرین از عدم تفکّر و تبصّر مقام اسما را اهمّیت دهند اما در نزد اهل حقیقت از قبیل اوهام شمرده شود بلی در بیانات الهیه این ذکر موجود که جنّت عرفان حقّ است و نار احتجاب از ربّ الارباب از این بیان مقصود این نیست که دیگر عالم الهی نه و فیض نامتناهی نیست استغفرالله عن ذلک بلکه مقصد چنین است که عرفان و احتجاب بمنزله شجر است و نعیم و جحیم در جمیع عوالم الهیه بمنزله ثمر در هر رتبه‌ئی از مراتب نعمت و نعمت موجود در عالم فؤاد عرفان نعمت و احتجاب نعمت است زیرا اساس هر نعمت و نعمت در عوالم الهیه این دو است ولی در جهان حقّ نفوس مقبله را ما لا رأی عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب بشر موجود زیرا این عالم فانی مانند عالم رحم است که کمالات و نقائص جسمانیّه انسان در عالم رحم معلوم نه چون از عالم رحم باین عالم آید نقائص و کمالات جسمانیّه ظاهر و آشکار گردد و انسان در عالم رحم از هر دو بیخبر حال اگر نفسی را در عالم رحم بیان فضائل و رذائل این جهان میشد و نعمت و نعمت این عالم تشریح میگشت آیا جنین را تصوّر آن ممکن بود لا و الله زیرا در عالم رحم این فضائل و رذائل و این نعمت و نعمت تا تصوّر آن نماید مثلاً طفل جنین تصوّر سمع و بصر نتواند و آنچه القا بکنی اوهام انگارد و چون باین عالم قدم نهد ملاحظه کند ما لا رأی عین و لا سمعت اذن و لا خطر بقلب جنین همچنین است حالت انسان در رحم این عالم چون بعالم دیگر شتابد ملاحظه نماید که از جهان تنگ و تاریک نجات یافته و بجهان الهی در آمده و اگر چنانچه در این نشأه رحمانیه آن نشأه کلّیه روحانی مجهول و

مقصود اینست که در ایران مأمورین متدینین بهائی نهایت عدالترا ملحوظ دارند چونکه از غضب الهی میترسند و برحمت الهی امید دارند و لکن دیگران ابداً مبالاتی ندارند آنچه از دستشان برآید از ظلم فروگذار نمی نمایند. از این سبب است که ایران اینطور در زحمت است. من امیدم چنان است جمیع احبای الهی مظاهر عدل باشند در جمیع امور. زیرا عدل مختص باریاب حکومت نیست تاجر نیز باید در تجارت عادل باشد اهل صنعت باید در صنعت خویش عادل باشد جمیع بشر از کوچک و بزرگ باید بعدل و انصاف پردازند. عدل اینست که باید از حقوق خود تجاوز نکنند و از برای هر نفسی آن را بخواهند که برای خویش خواسته اند این است عدل الهی. الحمد لله آفتاب عدل از افق بهاءالله طالع شد زیرا در الواح بهاءالله اساس عدل موجود که از اول ابداع تا حال بخاطری خطور ننموده از برای جمیع اصناف بشر مقامی مقرر که باید از آن تجاوز نکنند. مثلاً میفرماید که اهل هر صنعتی را در صنعت خود عدل لازم یعنی تجاوز از استحقاق خود نکند و اگر تعدی در صنعت خویش نماید مثل پادشاه ظالم است تفاوت ندارد و هر نفسی در معاملات خود عدالت را ملاحظه نداشته باشد مثل رئیس ظالم است. پس معلوم شد هر یک از بشر ممکن است هم عادل باشد هم ظالم. لکن امیدم چنین است تمام عادل باشید و همهء فکرتان این باشد که با عموم بشر آمیزش کنید و نهایت عدل و انصاف در معاملات خود مجری دارید. همیشه حقوق دیگران را بیش از حقوق خود ملاحظه داشته باشید و منفعت دیگران را مرجح بر منفعت خود بدانید تا مظاهر عدل الهی شوید و بموجب تعالیم بهاءالله عمل نمائید. بهاءالله مدت حیات خود را در نهایت مشقت و زحمت و بلا بگذرانید بجهت اینکه تمام تربیت شوند عادل شوند و بفضائل عالم انسانی متّصف گردند نورانیت ابدیه یابند. عدالت الهیه بجوئید رحمت پروردگار باشید مظاهر الطاف الهی شوید که شامل کل بشر است لهذا من در حق تمام دعا میکنم...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۷۴-۱۷۸)

۲۳۷. تعجب کردن، شگفتی

۲۳۸. خواری

۲۳۹. خواری، سبکی



غیر معروف باشد تعجب و استغراب نباید زیرا هر عالم ما دون از عالم فوق بیخبر است مانند جنین در عالم رحم از اینجهان بیخبر است و چون بعالم ما فوق انتقال نماید با خبر گردد و احساس کند ولی قبل از انتقال تصوّر و ادراک محال ای طالب حقیقت نظر در مراتب وجود جسمانی نمائید عالم جماد بکلی از عالم نبات بیخبر است و حال آنکه عالم نبات موجود و همچنین عالم نبات بکلی از عالم حیوان بیخبر زیرا حوصله نباتیه گنجایش ادراک عالم حیوانی ندارد و تصوّر قوه حسّاسه نتواند ولی چون بعالم حیوان آید سمع و بصر یابد و مواهبی مشاهده کند که بکلی در عالم نبات مفقود و مستور و مکنون بوده و همچنین حیوان تصوّر نفس ناطقه نتواند و از ادراکات حقیقت انسانی بکلی محروم زیرا عالم حیوان را این گنجایش نه حال اگر عالم نبات از عالم انسان بکلی بیخبر باشد دلیل بر عدم وجود عالم انسان است لا والله پس انکار نفوس انسانی بجهان الهی مانند انکار جماد است که از عالم نبات خبر ندارد و همچنین انکار نبات است که از عالم حیوان خبر ندارد و همچنین انکار حیوان است که از عالم انسان خبر ندارد حال منکرین را اعظم شبهات این است که آن عالم کنجاست و هر شیء که وجود عینی خارجی ندارد اوهام است و حال آنکه عالم وجود عالم واحد است ولی بالنسبه بحقائق متعدده تعدّد یابد مثلاً عالم وجود جماد و نبات و حیوان عالم واحد است ولی عالم حیوان بالنسبه بعالم نبات حقیقت روحانیّه و جهانی دیگر است و نشائی دیگر. باری اگر حیات انسانی و نتیجه این کون نامتناهی این باشد که آفتابی بدمد و نسیمی بوزد و ابری ببارد و گیاهی بروید و منتهی بنشأ انسانی گردد که خلاصه ایجاد است و نشأ انسانی نیز منحصر در شئون این عالم فانی باشد یعنی ایامی چند انسان در این عالم خاکی با انواع بلایا و محن و آلام بگذرانند بعد نابود شود و ایجاد منتهی باین گردد در این صورت البتّه وجود عین هذیان است و ایجاد عبارت از تصوّر و اوهام نتیجه بکلی مفقود و ثمره بتمامه نابود و حال آنکه اگر ادنی تأملی نمایند واضح و مشهود است که این کون نامتناهی را حکمتی عجیب مقرّر و مقدر و نتیجه عظیم محقق و متیقّن این افکار و اوهام که انکار عوالم الهیست از خصائص حیوان است نه انسان حیوان تصوّر جهانی دیگر ننماید و عالم الهی نداند و جنّت و نار نیندیشد و موهبت و نعمت تصوّر نتواند حاشا که نفوس مبارکی که مظهر هدایت کبری هستند محتجب باین اوهام گردند. و علیکم البهاء الأبهی. ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۳۷-۳۴۲)

نامه ۲: بی‌ارزشی جهان خاکی

هو الله

ای احبّای الهی این جهان ترابی و خاکدان فانی آشیان مرغ خاکی است و لانه خفّاش ظلمانی نه طیر الهی ملاحظه فرمائید که طیور حدائق قدس و نسور^{۲۴۰} حظائر^{۲۴۱} انس در هیچ عهدی در این گلخن فانی آرمدند و یا از شاخسار آمال گلی چیدند و یا دمی راحت و آسایش دیدند و یا آنکه مسرّت جان یافتند و فسحت^{۲۴۲} وجدان جستند هر صبحیرا شام تاریک دیدند و هر شامیرا وقت سرگردانی و بی‌سر و سامانی یافتند گاهی غل و زنجیر یوسفی اختیار نمودند و گاهی تلخی شمشیر چون سیّدحضور به کمال سرور چشیدند دمی آتش جانسوز نمرود را گلستان یافتند و گهی صلیب و دار یهود را اوج آرزوی دل و جان ملاحظه نمودند وقتی نیش ستمکارانرا نوش یافتند و زمانی تیر و تیغ یزیدانرا مرهم زخم دل ناتوان باری اگر جهان بی‌بقا و جهانیان بی‌وفا را قدر و بهائی بود اول این نفوس مقدّسه تمنای آسایش و زندگانی می‌نمودند و آرزوی خوشی و کامرانی پس بی‌یقین بدانید و چون نور مبین مشاهده کنید و آگاه و پیرانتباه گردید که اهل هوش و دانش بلاهای سیل الهی را راحت جان و مسرّت وجدان شمرند و مشقّات را صرف عنایات دانند زحمترا راحت بینند و نعمترا نعمت دانند ملح اجاج^{۲۴۳} صدماترا عذب^{۲۴۴} فرات خوانند و تنگی زندان را فسحت ایوان یابند حرارت محبّت الله با خمودت و جمودت جمع نشود و انجذابات جمال الله با متانت و سکون مجتمع نگردد و آتش و ثلج^{۲۴۵} دست در آغوش نشود و کره نار در تحت برف و تل خس و خار پنهان نگردد ای احبّای خدا صدا و ندائی و ای بندگان درگاه فغان و آهی و ای عاشقان سوز و گدازی و ای عارفان راز و نیازی در الواح الهی ذکر حکمت گشته و بیان مراعات مقتضیات مکان و وقت شده مراد سکون روحی و شئون عنصری نبوده بلکه مراد الهی این بوده که شمع در جمع بر

۲۴۰. کرکس‌ها (جمع نسر)

۲۴۱. محوطه‌ها، فضاها، چهاردیواری، حظیرةالقدس یعنی بهشت

۲۴۲. مجازاً به معنای شادی و گشایش خاطر

۲۴۳. شور و تلخ و بدمزه

۲۴۴. گوارا، خوش‌گوار

۲۴۵. برف

افروزد نه در صحرای بی‌نفع. ماء فیض الهی بر ارض طیّبه نازل گردد نه ارض جرزه^{۲۴۶} و الاّ خاموشی شمعرا حکمت نتوان گفت و پریشانی جمعرا علامت وحدت نتوان شمرد افسردگی حیات و زندگی تعبیر نشود و ناتوانی و درماندگی هوشمندی و زیرکی نگردد ایدکم الله یا احبّاء الله علی الاشتعال بنار محبّة الله ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۴۴۳-۴۴۵)

نامه ۳: امتحانات زندگی

هو الله

ای امة الله، مکتوبت ملاحظه گردید و بر مضمون اطلاع حاصل شد از امتحان و افتتان مرقوم نموده بودی چنین است چون بدیده بصیرت ملاحظه نمائی ذرات کائنات در موقع امتحانست تا چه رسد بانسان علی الخصوص اهل ایمان تفاوت در این است که از امتحانات وارده نور مبین در جبین مخلصین برافروزد و ضعفاً چون در دام بلا گرفتار گردند ناله و حنین^{۲۴۷} بلند کنند و هر روز اسیر صد هزار شبهات گردند پس تو شکر کن که الحمد لله در آتش امتحان رخ برافروختی و پرده احتجاب بسوختی و ثابت و راسخ ماندی همواره تضرع عبدالبهاء بملکوت کبریا این است که یاران و اماء الرحمن در مورد امتحان روح^{۲۴۸} و ریحان یابند و در پناه حق محفوظ و مصون مانند از نقاهت مزاج جناب آقا میرزا مهدی شکوه و شکایت نموده بودی حق با شماست ولی صد هزار خلل و امراض جسمانی را اهمیتی نه آنچه باید مهم بشمارید علل و امراض روحانیست خدا از هر دو محافظه نماید و شفا عنایت کند و علیک التّحیّة و الثّناء ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، صص ۵۸-۵۹)

نامه ۴: استقامت در هنگام سختی

هو الله

ای انجال^{۲۴۹} آن دوست حقیقی، جناب جواد با فؤاد نورانی و جانی روحانی ایام خویش را در سبیل الهی بسر برد حال شما یادگارهای او هستید و عزیزان در نزد این مشتاق از پریشانی امور مکدر و محزون مشوید کار من بیش از شما پریشانست ولی چنان حرکت نمایم که هر کس را گمان که در نهایت انتظام است هر چه هست میگذرد اما امور شما امیدوارم حسن انتظام یابد و این پریشانی بکلی بر طرف گردد الحمد لله بنتیجه حیات در عالم انسانی فائزید و آن عشق و محبت دلبر مهربانست و راستی و درستی و دوستی با عالمیان مقصود از حیات انسانی عرفان الهی و با جمیع خلق محبت و مهربانیست حمد خدا را که بآن فائزید و بر رضای الهی حائز و مانند شریان در جسد امکان نابض بحسن اعمال و الفت با هر ملت و محبت بجمیع نوع بشر خلق را هدایت کنید ... ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، صص ۵۹-۶۱)

۲۴۷. نوحه، زاری، ناله، مویه

۲۴۸. نشاط، آسایش، مهربانی

۲۴۹. فرزندان

نامهٔ ۵: فلسفهٔ مرگ

هو الله

ای کنیز الهی، هر نفسی از این جهان فانی رهائی یابد باید که جشن و سرور گرفت نه آه و انین نمود، فریاد و فغان باید از حیات دنیا کرد نه از انتقال بعالم جاودانی و حصول حیات سرمدی. اینست که در آیه مبارکه میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم صادقین. ۲۵۰ لهذا محزون مباش مغموم مگرد مأیوس مشو مغموم منشین توکل بر خدا کن و بقضا راضی باش اِنَّمَا يُوفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. ۲۵۱ این مصیبتها امتحانات الهیه است باید ثابت و مستقیم بود و صابر بر هر بلای عظیم اقتدا باولیای الهی کرد و پیروی بمقربان درگاه ربّانی. در مصائب آنان فکر کن تا هر مصیبتی آسان شود... ع

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۴-۵)

نامهٔ ۶: مقاومت در مشکلات

ای یاران الهی، در این صباح که منادی نجات از ملکوت ابهی به حیّ علی الفلاح ندا مینماید عبدالبهاء بذکر آن یاران عزیز مانند جام لبریز در فیضان و چون بخاطر آیند قلب مغموم مشعوف^{۲۵۲} گردد و جان حزین محظوظ شود و از فضل خداوند مهربان امیدوار است که یاران مقاومت مصائب بی پایان نمایند و مانند عبدالبهاء در هر دمی دل و جان فدای جانان کنند از هیچ بلائی نلغزند و بهیچ مصیبتی نلرزد و صمت و سکون نپسندند بلکه مانند ذهب ابریز^{۲۵۳} در آتش تند و تیز رخ بر افروزند بلا را در سبیل بهاء عین عطا شمردند و مصیبت را در ره حضرت احدیت عین موهبت دانند. جمال ابهی^{۲۵۴} روحی لاحبائیه الفداء آرزوی بلا میفرمود و تحمّل هر جفا مینمود سدره منتهی^{۲۵۵} مورد تیشه اذیت و ابتلا بود دیگر معلوم است که این گیاه ناچیز را چگونه سزاوار و شایان. ای یاران فتور میارید بلکه بلایای مجلی طور^{۲۵۶} بخاطر آرید تا کأس بلا را جام طهور یابید و تلخی ظلم و عدوان را شهد و شکر جنت رضوان دانید. جمیع دوستان را بجان و دل مشتاقم و بکمال آرزو طالب دیدار از خدا خواهم که بعون و عنایت خود اسبابی فراهم آرد که قلوب حزین بهشت برین گردد و نفوس محزون بنهایت فرح و سرور محظوظ شوند. و علیکم التحیّة و الثّناء.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۳۶-۱۳۷)

۲۵۲. خوشحال، خوش دل

۲۵۳. زر ناب، طلای خالص و بی غش

۲۵۴. از لقب‌های بهاء الله

۲۵۵. در اینجا منظور بهاء الله است.

۲۵۶. تجلی کننده در کوه طور، در اینجا منظور بهاء الله است.

۲۵۰. پس اگر راست می گویند، آرزوی مرگ کنید (سوره بقره، آیه ۹۴).

۲۵۱. بی تردید شکیبایان پاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهند یافت (سوره زمر، آیه ۱۰).

نامهٔ ۷: آتش و طلا

ای ثمره شجره مبارکه، هر زر و سیمی پیش از محک و امتحان خوشرنگ و لطیف و بَرّاق و لَمّاع^{۲۵۷} است ولی چون در بوته آزمایش افتد و در آتش امتحان بگدازد زر خالص از ذهب مغشوش آشکار گردد لهذا ذهب محک دیده قیاس به سیم و زر دیگر نگردد چرا این در آتش امتحان گداخته و حقیقت ذهبتش نزد کلّ ثابت و محقق شده. حال آن ثمره طیبیه چون در امتحان شدید افتاد که مزید بر آن تصوّر نتوان نمود الحمد لله از تلاطم امواج امتحان و تهاجم اریاح افتتان پژمردگی حاصل ننمود بلکه بر طراوت و لطافت افزود. پس سزاوار است که با رخی روشن در گلشن توحید مبعوث گردی و چون گل خندان در گلبن رحمن سرور و شادمانی نمائی که باین فضل و عنایت مؤید شدی و چنین جام سرشاری نوشیدی و چنین نفعه مشکباری منتشر نمودی و بشکرانه این عطا کشف غطا^{۲۵۸} از اعین^{۲۵۹} اماء نما ... و البهاء علیک.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۶۰-۱۶۱)

نامهٔ ۸: معنابخش زندگی

... در قرون اولی ملاحظه نمائید نفوسی که بی نام و نشان بودند چون بطلّ حضرت رحمان شتافتند هر یک کوکبی درخشنده و تابان شدند اعلام ملوک قاهره عاقبت سرنگون شد ولی رایات آن نفوس مؤمنه در اوج عزّت ابدیه موج زد بنیاد سلاطین جهان بر افتاد ولی بنیان ضعیف آنان ایوان شد و از کیوان گذشت. حال ملاحظه کنید که الطاف جمال مبارک^{۲۶۰} چه موهبتی مبذول داشت و چه عزّتی شایان فرمود و چه علویّتی رایگان بخشید فاشکروا الله علی هذا الفضل العظیم فی هذا القرن المجید.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۴۸-۴۹)

۲۵۷. بسیار درخشان

۲۵۸. پرده، پوشش، لایه

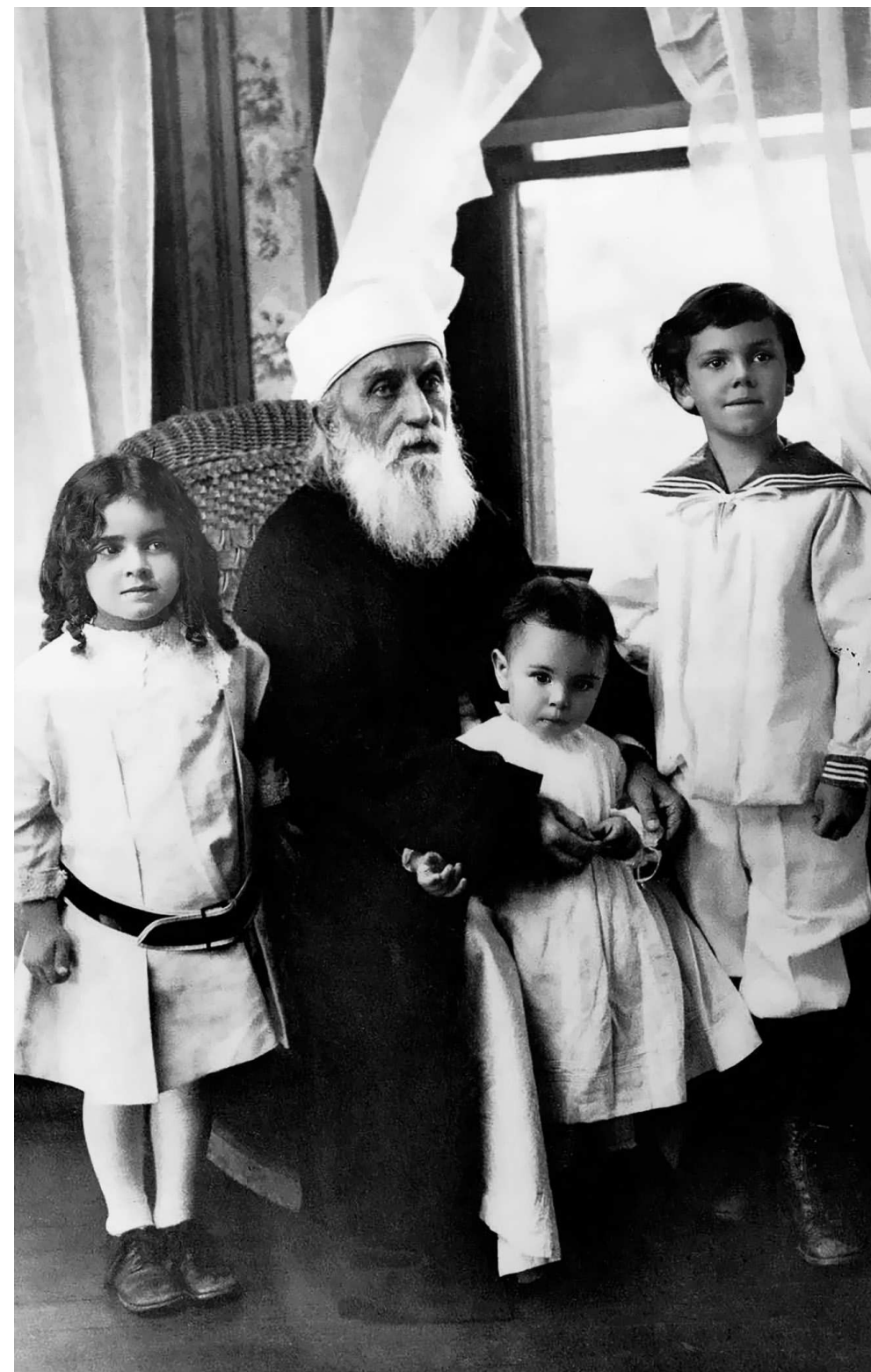
۲۵۹. چشمان

۲۶۰. از لقب‌های بهاءالله

نامه ۹: بی‌بنیادی جهان خاکی

این جهان فانی را دقیقه‌ای اعتماد نه و این زندگانی خاکدان ظلمانی را آتی اطمینان نیست در هر نفسی احتمال زوال است و در ساعتی خطر عظیم در میان. پس نفوس عاقله همواره دل بجهان الهی بندند و بنفحات ریاض رحمانی زنده گردند. تا توانید در فکر آن باشید که در این عالم نیستی علم هستی برافزاید و در این جهان بی‌بنیاد بنیان باقی تأسیس نمائید. ملوک شرق و غرب عاقبت مملوک شدند و قصور معموره به قبور مطموره تبدیل شد و وسعت و فسحت صروح^{۲۶۱} به تنگنای گور منتهی شد. ولی بندگان درگاه کبریا از این خاکدان به جهان بی‌پایان شتافتند و از این گلخن احزان به گلشن روح و ریحان پرواز نمودند بر سریر سلطنت ابدیه استقرار یافتند و تاج و هاجی از موهبت الهیه بر سر نهادند و سراج نورانی در شبستان زندگانی جاودانی بر افروختند.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالجبار، ج ۳، صص ۴۹ - ۵۰)



نامه ۱۰: عزت حقیقی

در این قرن چه قدر از خاندانهای ملوک و امرا که در نهایت عزت و غنا بودند پریشان و بی سر و سامان و فانی گشتند. اما الحمد لله که احبای الهی روز بروز بنیانشان رفیع و بنیادشان متین گردید در دو جهان کامرانند و عزت ابدیه مخصوص آنان حتی در مرکز خاکدان. و چون سیر در جمیع اقالیم نمائید ملاحظه کنید که جمیع ملوک سلف و خلف در صف اضمحلال و انعدام افتاده قصور محروسه قبور مندرسه گردیده نه اثری نه نشانی نه نتیجه‌ای از زندگانی بلکه کل مبتلا به خسران و زیان مگر آثاری مانند سپاه مغلوب پراکنده و پریشان، جُنْدٌ هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْاِحْزَابِ^{۲۶۲} از مدائن حجر^{۲۶۳} و احقاب^{۲۶۴} و قبور فراعنه^{۲۶۵} و قصور اکاسره^{۲۶۶} و قیاصره^{۲۶۷} واضح و آشکار. لکن یک بنده فقیر حق و لو اسیر شد و در زیر زنجیر افتاد و به تهدید شمشیر گرفتار گشت حال حتی در نقطه تراب علمش بلند است و مقامش ارجمند آثارش باقی و انوارش متلاًلاً و ذکرش شایع و برهانش ساطع.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۵۰-۵۱)

نامه ۱۱: محصول حقیقی زندگی

ای منجذب نفحات الله، هر انسان دهقان است یکی کشتش صناعت است و دیگری کشتش تجارت است و دیگری کشتش سیاست است و امثال ذلک ولی هر چه این کشتها برکت یابد ولی ریع^{۲۶۸} ابدی ندارد و توده توده خرمن سرمدی تشکیل نماید. ولی اولیای الهی چون در کشتزار حقیقت تخم افشانند فیض و برکت ابدی یابند و در اعصار و دهور خرمنهای موفور تشکیل نمایند الحمد لله تو در خطه حقیقت تخم افشانی و دهقان حضرت یزدانی.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۱)

۲۶۲. این سپاه کوچک و ناچیز از دسته‌های دشمن در آنجا [میدان جنگ بدر] شکست خوردنی هستند (سوره ص، آیه ۳۸).

۲۶۳. قوم نَمُود

۲۶۴. روزگاران

۲۶۵. فرعون‌ها، شاهان مصر باستان

۲۶۶. کسری‌ها، خسروان، شاهان ایران باستان

۲۶۷. قیصرها، امپراتوران، شاهان رم باستان

۲۶۸. رشدونمو کشت، فراوانی محصول زراعت

نامه ۱۲: راز زندگی سودمند

هر تخمی که در کشتزار جهان هستی افشاندن گردد عاقبت پژمرده شود و افسرده گردد و عاقبت چون زؤان^{۲۶۹} تلخ و بیفائده بار آورد. این قضیه عمومی را از ملک الملوک بگیر تا مملوک و صعلوک^{۲۷۰} و مفلوک. مثلاً ناصرالدین شاه پنجاه سال زرع و کشت نمود وقت خرمن حاصلاتش این بود که هباء^{۲۷۱} منبثاً گردید کان لم یکن شیئاً مذکوراً. اینست که مساعی و مکاسب و اعمال غافلین را خدا در قرآن به سراب تشبیه فرموده میفرماید وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً^{۲۷۲} مگر احبای الهی که تخم پاک در زمین طیب ظاهر افشانند عاقبت سبز و خرم گردد و برگ و خوشه نماید و خرمنهای پر برکت تشکیل نماید . . .

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۵۱-۵۲)

نامه ۱۳: چرا انجام بعضی کارها ملال آور است؟

حصول ملال از کثرت اشغال^{۲۷۳} این جهان فانی دلیل توجّه به ملکوت الهی است این اوّل نفعه رحمانی است که مشام را معطر نماید و اوّل جذبه ربّانی است که قلوب را منور فرماید. معلوم است که شئون اعظم این عالم عاقبتش جنون است و نفع عظیمش بپایان خسران مبین. انسان آنچه بکوشد و بجوشد چون دهنده از پی سراب بشراب و عذب فرات نرسد و آنچه بدود و سعی بلیغ نماید جز یأس شدید و قطع امید نیابد. و انسان کامل فیض شامل جوید و راه ربّ عادل پوید بصبح صادق دل بندد و گرد شمع لامع گردد از غیر جمال باقی بیزار شود و از هر آلاشی درکنار گردد بر خدمت امر قیام نماید و در سبیل الهی جان و دل فدا کند این نیت نورانیت قلب و روح است و روشنائی جان. (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۵)

۲۶۹. گیاهی مثل گندم که در مزرعه گندم می‌روید ولی تلخ و تیره است و باید از گندم جدا شود.

۲۷۰. فقیر، ولگرد، خانه‌به‌دوش

۲۷۱. گردوغبار پراکنده

۲۷۲. و کسانی که کفر ورزیدند کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می‌پندارد تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد (سوره نور، آیه ۳۹).

نامه ۱۴: اوهام عالم خاک

ای بنده الهی، آنچه بینی و یابی در این جهان فانی اوهام و مجاز خالی است نه حقیقت آسمانی. ایام گذشته را بخاطر آر چه بود و چه شد و چه نتیجه حاصل گشت آینده مثل سابق است و ماضی آینه مستقبل. هر چه در او بینی در این خواهی دید هر چه در آن یافتی در این خواهی یافت بیک نسق^{۲۷۴} و یک وتیره^{۲۷۵} است ولی جمیع خلق از ماضی شاکی و به مستقبل امیدوار گمان کنند که زمان کلال^{۲۷۶} و ملال بگذرد و ایامی در نهایت خوشی و حلاوت رخ نماید. هیهات هیهات این جهان عالم خاک است و این نفس منهمک^{۲۷۷} و ناپاک، چگونه مسرت و فرح و شادمانی و کامرانی حاصل آید؟ هیهات هیهات مگر آنکه انسان غیر خدا را نسیان کند نظر از این جهان پستی بردارد و آنچه در جهان بالاست مشاهده نماید توجه بملأ اعلیٰ کند و استفاضه از ملکوت ابهی. آن وقت سرور دو جهان گردد و درخشنده جاودان شود پس روح و ریحان است و فرح و سرور بی پایان گل و گلشن است و نسیم صبحدم و نغمه مرغ چمن لطافت هواست و عذوبت^{۲۷۸} ماء و حلاوت رؤیاست و طراوت صحرا.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۵۵-۵۶)

نامه ۱۵: از فقر منال و به توانگری مبال

از فقر منال و به توانگری مبال و از عسرت^{۲۷۹} در معیشت محزون مباحث و از تنگی دست دلخون مگرد، ایامی است در گذر است و حیاتی است بی اثر و ثمر. مگر نفوسی که بنفس رحمان زنده گردند و قلبی که بذکر حق مشغول شوند و حیات ابدیه یابند و موهبت سرمدیه جویند الطاف ربّانی بینند عواطف سبحانی مشاهده نمایند آیات هدی ترتیل نمایند تأیید ملأ اعلیٰ ملاحظه فرمایند. این نفوس بزرگوارند و بموهبت پروردگار باقی و برقرار خواه غنی باشند و خواه فقیر خواه اسیر باشند و خواه امیر.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۶)

۲۷۴. نظم، روش، ترتیب

۲۷۵. طریقه، راه، روش، دستور

۲۷۶. رنجوری، ناتوانی

۲۷۷. فرورفته در کاری

۲۷۸. گوارایی، شیرینی، خوشگوار

۲۷۹. تنگی، سختی، دشواری

نامه ۱۶: فقر و ثروت

فقر و غنا هیچیک فی الحقیقه نه ممدوح و نه مذموم تا نتایج هر یک در هر شخص چه باشد. بسا که فقر سبب غنای حقیقی گردد و بالعکس و بسا غنا سبب حصول رضای الهی شود و بالعکس. پس آنچه او خواهد و مقدر فرماید باید راحت جان باشد و سلامت وجدان. تا توانی جمیع شئون را فدای حضرت مقصود کن و چشم از خوشی و رفاهیت و ناخوشی موجود بپوش زیرا سراب است نه آب استدراج^{۲۸۰} است نه معراج عاقبتش تلخ است نه شهد منقطع از این عالم باش و محو خداوند مهربان.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۵۶-۵۷)

نامه ۱۷: ثروت این جهانی و ثروت ابدی

هر ثروتی و سرمایه‌ای که از این جهان است عاقبت زیان و خسران است نهایت این است که بعضی ثروت‌ها بزودی متفرق و متلاشی شود و بعضی سالهای چندی دوام کند ولی عاقبت متلاشی شود. از برای هر جمعی تفریقی است و از برای هر خرمنی تفریقی. الحمد لله تو پی به کنز ملکوت برده‌ای و آن کنز لاتفنی^{۲۸۱} است ثروت ابدیه است نهایتی ندارد خسران و زیانی ندارد روز بروز در ازدیاد است. و امید چنان است که خداوند مهربان زیان این جهان را نیز تلافی فرماید و عوض از آن را بتو عنایت نماید محزون مباش مایوس مگرد بالطف الهی امیدوار باش.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، ص ۵۷)

نامه ۱۸: حقیقت ناپایدار جهان

در این جهان فانی عاقبت هر غنائی فقر است و نهایت هر جمعی تفرقه و پریشانی و غایت هر صحت و عزتی علت و ذلت و بی سر و سامانی. لکن نفوسی که بملکوت اسرار پی بردند و از مطلع انوار استفاضه فرمودند هر چند در بدایت بینوا باشند در نهایت بکنز لایفنی^{۲۸۲} رسند اگر در این جهان زحمت جان و رنج روان بینند در جهان ملکوت از رحمت عظمی و گنج روان نصیب گیرند. پس از اعلی مرتبه وجود تا ادنی رتبه امکان که نقطه تراب است ملاحظه نمائید و در مراتب هستی سیر و تماشا کنید جمیع کائنات حتی جمیع طوائف و ملل و نفوس و نحل^{۲۸۳} رو بزوال است و در نهایت اضمحلال مگر عزیزانی که به مصر عنایت شتافتند و فقیرانی که به درگاه غنای مطلق پناه جستند و علیلانی که به دارالشفای الهی در آمدند. این نفوس در جمیع مراتب وجود کوكب درخشنده‌اند و از افق ابدی چون مه تابان روشن و نمایان حتی در نقطه تراب. ...

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۵۷-۵۸)

نامه ۱۹: بی اعتباری نام و نشان این جهانی

ای یار وفادار، مردم را گمان چنین است که بهترین سعادت در این جهان نامداری است و بزرگواری و حال آنکه این وهمی است آشکار و تصویری است ناپایدار. بعد از آنکه انسان از این جهان بجهان دیگر شتافت نام و نشان چه ثمر بخشد و از این نام کجا معلوم و محسوس گردد زیرا مغز از میان رفته و باقی نیست مگر پوست. ملاحظه نما که چقدر مردم در دریای اوهام مستغرقند بلی نام و نشان مبارک است اما در جهان الهی و وصیت^{۲۸۴} و صوت مقبول است اما در ملکوت یزدانی زیرا در آن عالم اسم عین مسماست و صفت حقیقت موصوف.

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۶۱-۶۲)

۲۸۲. نابودنشده‌نی، باقی

۲۸۳. مذهب‌ها، طریقه‌های دینی و فلسفی

۲۸۴. آوازه، اشتهار، شهرت، نام نیک

نامه ۲۰: اساس سعادت

لوح محفل روحانی عشق آباد
هو الله

ای یاران صادق ثابت الهی، در این جهان اساس راحت و سعادت ابدی و انجذابات وجدانی انسانی بنفحات قدس الهی است محبة الله بمثابه روح است و هیکل آفاق مانند جسم ناتوان چون آن روح در این جسد سریان^{۲۸۵} نماید زنده و برازنده و تر و تازه گردد و اساس متین دین الله را ارکان مبین مقرر و مسلم است رکن اعظم علم و دانائی است و عقل و هوشیاری و اطلاع بر حقائق کونیه و اسرار الهی لهذا ترویج علم و عرفان فرض و واجب بر هر یک از یاران است پس باید آن انجمن رحمانی و آن محفل روحانی بتمام قوت در تربیت اطفال کوشند تا بآداب الهی و روش و سلوک بهائی از خورد سالی تربیت شوند و مانند نهال بماء سلسال^{۲۸۶} و صایا و نصایح جمال مبارک^{۲۸۷} نشو و نما کنند...

انتهی.

(مائده آسمانی، ج ۵، ص ۲۰)

نامه ۲۱: انقطاع یا وابسته نبودن

هو الاهی

ای بنده پروردگار، از خدا بخواه که در این عالم پرمحنت نفس راحتی کشی و در اینجهان پرآلایش آسایشی نمائی این موهبت چهره نگشاید و این عنایت محفل دل نیاراید مگر بانقطاع از ماسوی الله و توجه تام بملکوت ابهی و این انقطاع و توجه حاصل نشود مگر بانجذاب بنفحات الله و اشتعال بنار محبت الله این انجذاب و اشتعال میسر نشود مگر به تبلیغ امر الله و ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله. و البهائ علیک و علی کل منقطع متوجه منجذب مشتعل مبلغ ثابت راسخ مستقیم فی دین الله. ع

(مائده آسمانی، ج ۵، ص ۸۴)



عبدالبهاء در مسجدی در لندن

۲۸۵. اثرکردن و جاری شدن چیزی در اجزای چیز دیگر

۲۸۶. آب روان و خوشگوار

۲۸۷. از لقب‌های بهاء الله

نامه ۲۲: تجارت حقیقی

هو الابهی

ای پاکباز، از قرار مسموع در جرگه^{۲۸۸} مفسران داخل شدید و در زمره بینوایان وارد جمعیت پریشان شد و شخصیت بیسر و سامان تجارت بغارت رفت و موجود غرامت گشت اندوخته پراکنده شد و گنجینه ویرانه گردید ثروت به عسرت^{۲۸۹} تبدیل شد و توانگری بمفلسی تحویل گشت طوبی لک ثم طوبی لک شما اگر طبل افلاسی را تازه بکوفتید ما از قدیم شیپورش را بنواختیم و توپش را انداختیم با ما همداستان گشتی و براه راستان درآمدی لکن شرطش اینست که خویش را دوباره آلوده نمائی و در بحر تجارت که عاقبتش رسوائی و خسارتست باز خویش را مستغرق نمائی بلکه فراغت طلبی و انقطاع جوئی و در فکر ربح اعظم و نفع جلیل و تجارت در بازار حضرت سلطان احدیّتی افتی بفرافت در اعلاء کلمة الله کوشی و بکمال همّت در نشر نجات الله جهد نمائی این تجارتها را تجربه نمودی و امتحان کردی ثروت قدیم خسران مبین شد و منفعت کلیّه مضرت عظیمه گشت ربح عظیم ضرر شدید گردید و سود و نفع جسیم نقص پدید شد سود زیان گشت و گنج حسرت بی پایان گردید یک چند نیز خدمت معشوق و ... عع (مائدة آسمانی، ج ۵، صص ۸۴-۸۶)

سخنرانی ۱: لندن، ۸ سپتامبر ۱۹۱۱

جمعیت زیاد بود منزل گنجایش نداشت. مسس کروپر عرض کرد منزل کوچک است گنجایش احباب ندارد. فرمودند:

منزل کوچک نیست باید قلوب وسعت داشته باشد. در عکا اوائل ورود در یک اطاق سیزده نفر منزل داشتیم من از خدا میخوام که قلوب را گشایش بخشد یاران را وسعت عطا فرماید. و گشایش قلوب ممکن نیست جز بمحبت الله. اگر گشایش از امور دیگر حاصل شود عرضی است موقت است زود به تنگی تبدیل میشود اما سرور و گشایشی که بمحبت الله باشد ابدی است. همه سرور و لذائذ دنیوی از دور جلوه ئی دارد لکن چون نزدیک شود سراپست و نمایشی بی حقیقت. البته در حکمت سلیمان خوانده اید حضرت سلیمان میفرماید من وقتی طفل بودم چنین میدانستم که لذت در گردش و سواریست چون بسن شباب رسیدم و بتفریح و سواری و گردش دیدم لذتی ندارد. با خود می گفتم لذت در سلطنت است اقتدار است حکمرانیست چون بسطنت رسیدم دیدم آنهم لذتی ندارد. و همچنین هر شأنی از شئون که در نظرم جلوه ئی داشت چون باو رسیدم دیدم لذتی ندارد فهمیدم که سرور بمحبت الله است. اگر انسان سرورش بصحت باشد صحت وقتی زائل میشود. پس یقین است که صحت هم سبب سرور نیست. اگر سرور انسان بشروت باشد وقتی ثروت زائل میشود. اگر سرورش بمنصب باشد وقتی منصب از دستش می رود. مادام که سبب قابل زوالست مسبب هم زائل میشود ولی هرگاه سبب سرور فیض الهی باشد آن سرور ابدی است چه که فیوضات الهیه ابدی است و چونکه محبت الله ابدی است اگر انسان دل بفیض الهی بندد محبت الهی در قلبش باشد سرورش ابدی است بهر چه دل بندد فانی است و عاقبت مأیوس میشود مگر محبت الله محبت بعالم انسانی. شما باید شکر کنید خدا را که ابواب ملکوت بر شما باز فرمود و شما را بمحبت الله و خدمت بوحده عالم انسانی دعوت نمود. شما مثل بهاء الله پدری دارید که فیضش احاطه کرده. پس باید شب و روز خدارا شکر کنید که بچنین فیضی فائز شدید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۶-۱۸)

۲۸۸. جمعیت، حلقه، زمره، گروه، مجلس، مجمع، محفل

۲۸۹. تنگی، سختی، دشواری

سخنرانی ۲: پاریس، ۳۱ اکتبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰهُ

جسم انسان در هوای خوش منتعش^{۲۹۰} می شود حیات انسان تجدد می یابد قلب مسرور می شود احساسات جسمانی زیاد میگردد ناخوش شفا مییابد. اگر کسالت داشته باشد نشاط و انبساط حاصل میکند. اگر مخمود باشد باهتزاز میآید حالت خوشی پیدا میکند. این حیات و سعادت جسمانی انسان است که از لطافت هوا و عذوبت^{۲۹۱} ماء و حلاوت غذا نشو و نما میکند. همچنین اگر ثروتی عزتی تجارتي کسب و صنعتی پیدا کند از آنها سعادت جسمانی برای انسان حاصل میشود. ملاحظه میکند که برای ملل مادیه موجوده جمیع وسائط و اسباب سعادت جسمانی باحسن و جوه مهیا شده است هر طعام لذیذی موجود خانه ها منتظم تجارتها متسع صنائع در نهایت اتقان^{۲۹۲} و اصول سیاسیه در غایت اعتدال. این سعادت جسمانی عالم انسان است ولی تعلق بروح ندارد. شاید انسان در عالم جسمانی در نهایت ترقی جمیع نعمای جسمانی مهیا سعادت زندگانی ناسوتی حاصل اما از حیات روحانی بکلی محروم و از مدنیت آسمانی بی بهره و از فضائل بی نصیب و از نورانیت ملکوت بکلی منفور. لهذا همچنانکه در مدنیت جسمانی سعی و کوشش داریم و در فوائد مادیات میکوشیم و در اسباب راحت و آسایش ناسوتی سعی میکنیم باید حیات روحانیرا بیشتر اهمیت بدهیم و سعادت ابدی را بیشتر بطلبیم و نورانیت آسمانی و سنوحات^{۲۹۳} رحمانیرا بیشتر جوئیم و ترقیات عالم الهی را بیشتر بخواهیم تا مانند حیات جسمانی حیات روحانی نیز تکمیل شود و سعادت ملکوتی حاصل گردد سعادتیرا که حضرت مسیح برای اهل عالم خواسته نورانیتی که بحواریین داده ترقیات حقیقی که از برای آنها حاصل شده. لهذا حضرت بهاءالله در اینعالم فانی تأسیسی ملکوتی فرمود شمع آسمانی روشن کرد ابواب ملکوت باز نمود شمس حقیقت درخشید تا مدنیت روحانیه تأسیس شود و نورانیت آسمانی بدرخشد و حیات ابدی حاصل گردد و نفثات روح القدس در قلوب بدمد تا انسان از هر دو جهت بزرگوار شود و هم مدنیت جسمانیه هم مدنیت روحانیه هر دو را حاصل نماید. چون روح و جسم

انسان هر دو ترقی نماید آنوقت سعادت عالم انسانی حاصل شود و الا بمدنیت مادیه تنها مقصد حاصل نشود. لهذا ملاحظه مینمائید باوجودیکه در این عصر عالم مدنیت مادیه کمال ترقی حاصل نموده همه جنگ و جدالست و حرب و قتال خونریزیست و هدم^{۲۹۴} بنیان انسانی. در ایام سابق که زمان توحش میگفتیم اگر حربی واقع میشد شاید در مدت یکسال هزار نفر کشته میشد. حالا در حرب روس و ژاپان در عرض ششماه پانصد هزار کشته شده آلات قاطعه پیدا شده که پیشتر نبود توپ کروپ پیشتر نبود دینامیت نبود کشتیهای زره پوش نبود اینها جمیعاً از نتایج مدنیت حالیه است. پس ثابت شد که از ترقی مدنیت مادیه عالم انسانی سعادت صحیحه نمییابد. اگر مدنیت جسمانی منضم بمدنیت روحانیه شود سعادت حقیقیه حاصل گردد. همچنانکه اسباب ترقی و راحت اجسام فراهم است اسباب ترقی عالم اخلاق بنورانیت آسمانی ترویج شود. فضائل عالم انسانی بفیض نفثات روح القدس است شفای ابدی از برای عالم وجود وحی آسمانی است ترقی حقیقی منوط بفیض الهی است. لهذا من آن فیوضات قدیمه را از برای شما میخواهم نفثات روح القدس را از برای شما آرزو مینمایم سعادت که حضرت مسیح برای حواریون خواسته میخواهم تا در جمیع مراتب بدرجه کمال برسید. در مادیات و روحانیات هر دو ترقی نمائید تا ظاهر و باطن معمور گردد روح و جسم جمیعاً در ظل رحمت پروردگار آید قلوب منجذب شود ارواح مستبشر گردد لسانی ناطق حاصل کنید چشمی بینا بیابید و گوش شنوا و قوتی معنویه پیدا کنید تأییدی ملکوتی بیابید. اینست نصیحت من مرحبا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۹۳-۹۶)

۲۹۰. بانشاط، خوشحال

۲۹۱. گوارا بودن، گوارا شدن

۲۹۲. محکم کردن، استوار کردن کاری، استواری

۲۹۳. رویدادها، رخدادها، پدیدار شدن‌ها

۲۹۴. انهدام، خرابی، نابودی، ویرانی

سخنرانی ۳: پاریس، ۱۶ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

در عالم انسانی سه مقام است. مقام جسم است و آن مقام حیوانی انسانست که با جمیع حیوانات در جمیع قوی و جمیع شئون مشترکست. زیرا جسم حیوان مرکب از عناصر و جسم انسان نیز مرکب از عناصر است حیوان قوای محسوسه دارد مثل بصر و سمع ذوق شم لمس انسانهم این قوی را دارد. ولی حیوان نفس ناطقه ندارد این نفس ناطقه واسطه است میانه روح انسانی و جسم. این نفس ناطقه کاشف اسرار کائناتست ولی اگر از روح مددگیرد و از روح استفاضه کند و الا اگر مدد از روح بنفس نرسد آنهم مثال سائر حیواناتست چه مغلوب شهواتست. اینست که ملاحظه میشود بعضی بشر بصفت بقر^{۲۹۵} هستند حیوان محضند ابداً از حیوان امتیازی ندارند. اما اگر این نفس از عالم روح استفاضه کند آنوقت انسانیت او آشکار میشود. پس معلوم شد نفس دو جنبه دارد یک جنبه جسمانی و یک جنبه روحانی. اگر جنبه حیوانی غالب بر نفس شود از حیوان پست تر است. اینست که در عالم بشر نفوسی می بینی که از حیوان درنده ترند از حیوان ظالم ترند از حیوان بدخوترند از حیوان رذیلت‌رند سبب اذیت بشراند سبب نکبت عالم انسانیتند مرکز ظلماتند. و اگر جنبه روحانی غلبه بر نفس کند نفس قدسیه شود ملکوتیه شود سماویه شود ربّانیه شود جمیع فضائل ملاً اعلی در او طلوع کند رحمت خدا شود سبب آسایش انسانی شود. اینست فرق میان نفس اماره بالسوء و نفس مطمئنّه. پس واضح شد که نفس واسطه است میانه روح و جسد مثل اینکه ساقه این درخت واسطه است میانه این خاک و ثمر. اگر این ثمر از این شجر ظاهر شود مظهر کمالات است. بهمچنین اگر نفسی مؤید بروح شود آن نفس نفس مبارکست. اما اگر این شجر ثمری نداشته باشد همان نابت از خاک باشد سزاوار آتش است اینمقام مثل است میگویم تا بفهمید. امید از الطاف بی پایان الهی چنانست که روح شما غلبه بر نفس نماید تا نفوستان نفوس قدسیه شود تا کمالات آسمانی در تمام ظاهر شود پرتو شمس حقیقت در شما طلوع کند در انجمن عالم برفتار و گفتاری مبعوث شوید که شمع این عالم گردید. نمی بینید جمیع بشر مشغول بعالم ناسوتند ابداً در فکر تهذیب اخلاق بفیض لاهوت نیستند ابداً در فکر اکتساب کمالات عالم انسانی نیستند بلکه مانند حیوانات

منهمک در عالم شهوات هستند که بخورند و بنوشند و وسعت معیشت پیدا کنند بعینه مثل حیوان. معلومست انسان باید در فکر معیشت باشد. اما نه اینکه فکرش محصور در معیشت تنها باشد باید فکرش بلند باشد و بفکر آن باشد که مظهر موهبت الهی باشد اکتساب کمالات معنوی کند و با اخلاق آسمانی میانه خلق ظاهر شود تا شخصی ملکوتی گردد و الا ناسوتیست ایامی چند مثل حیوان در این زمین گذران میکند و آخر میرود. من از برای شما عالم دیگر میخواهم من میخواهم شماها روح مجسم شوید تا سبب حیات عالم انسانی گردید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۶۷ - ۱۷۰)

سخنرانی ۴: پاریس، ۲۱ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰهُ

جمع بشر همیشه مورد دو احساس هستند. یکی احساس سرور دیگری احساس حزن. وقت سرور روح انسان در پرواز است جمیع قوای انسان قوت میگیرد و قوه فکریه زیاد میشود قوه ادراک شدید میگردد قوت عقل در جمیع مراتب ترقی مینماید و احاطه بحقائق اشیاء میکند اما وقتیکه حزن بر انسان مستولی شود مخمود میشود جمیع قوی ضعیف میگردد ادراک کم میشود تفکر نیمماند تدقیق در حقایق اشیا نمیتواند خواص اشیا را کشف نمیکند مثل مرده میشود. این دو احساس شامل جمیع عموم بشر است. از روح برای انسان حزن حاصل نمیشود و از عقل انسان زحمت و ملالی رخ نمیدهد یعنی قوای روحانیه سبب مشقت و کدورت انسان نمیگردد. اگر حزنی از برای انسان حاصل شود از مادیات است. اگر از برای انسان خمودت و جمودتی حاصل شود از مادیات است. مثلاً تاجر است زیان میکند محزون میشود زراعتی دارد برکت حاصل نمیشود مغموم میگردد بنیانی میسازد خراب میشود محزون میشود و مضطرب میگردد. مقصود اینست حزن انسان کدورت انسان از عالم مادیاتست یأس و نومیدی از نتایج عالم طبیعت است. پس واضح و مشهود شد که حزن انسان و نکبت انسان و نحوست انسان و ذلت انسان همه از مادیاتست. اما از احساسات روحانیه هیچ ضرری و زبانی و غصه و غمی از برای انسان حاصل نمیشود. حال جمیع بشر معرض غم و غصه و ملال هستند. انسانی نیست که از برای او حزن و الم و مشقت و زحمت و تعب و خسارت حاصل نشود. چون این احزان از مادیات حاصل میشود چاره نیست جز اینکه رجوع بروحانیات بکنیم. وقتیکه از مادیات نهایت تنگدلی حاصل گردد انسان توجه بروحانیات میکند زائل میشود. انسان وقتی در نهایت مشقت نهایت یأس میافتد چون بخاطر آید خدای مهربان دارد سرور می شود. اگر بشدت فقر مادی افتد با احساسات روحانی آید خود را از کنز ملکوت غنی بیند. وقتیکه مریض میگردد فکر شفاء میکند تشفی صدر حاصل نماید. وقتیکه بمصائب عالم ناسوت گرفتار شود بفکر لاهوت تسلی یابد. وقتیکه در حبس عالم طبیعت دلتنگ شود بفکر پرواز بعالم روح میافتد سرور میشود. وقتیکه حیات جسمانی مختل باشد بفکر حیات ابدیه افتد ممنون میشود. اما این نفوسیکه توجهشان صرف بعالم مادیات است و در بحر ناسوت مستغرقند در وقت بلا و محن چه تسلی خاطر دارند. نفسیکه معتقد باین باشد که حیات انسان محصور در حیات مادی است چون ناتوان گردد و در بلا و مصیبتی

گرفتار شود و کوس^{۲۹۶} رحیل^{۲۹۷} بگوید بچه چیز امید دارد و بچه چیز تسلی یابد. کسیکه معتقد بحیّ قدیر مهربان نیست چگونه روح و ریحان یابد. یقین است که در عذاب ابدی و نومیدی سرمدی است. پس شما ها خدا را شکر کنید که احساسات روحانی دارید و انجذابات قلبی دیده بینا دارید و گوش شنوا جانی زنده دارید و دلی مملو از محبت الله. در هر مصیبتی گرفتار شوید تسلی خاطر دارید. اگر زندگانی دنیوی مختل شود بحیات آسمانی مستبشر هستید. اگر در ظلمت طبیعت گرفتار شوید بنورانیت ملکوت مسرورید. هر انسانیکه احساس روحانی دارد تسلی خاطر دارد. من چهل سال در حبس بودم با آنکه تحمل یکسال ممکن نبود. هر نفسی را بآن حبس میآوردند یکسال بیشتر زندگانی نمیکرد از غم و غصه هلاک میشد. لکن من الحمد لله در این چهل سال در نهایت سرور بودم. هر صبح بر میخواستم مثل اینکه یک بشارتی جدید بمن میرسد. هر شب تاریک میشد نور سرور در قلب میافزود. احساسات روحانی تسلی خاطر و توجه بخدا سبب روح و ریحان. اگر توجه بخدا نبود احساسات روحانی نبود چهل سال در حبس چه میکردم. پس معلوم شد اعظم موهبت عالم انسانی احساسات روحانیست و حیات ابدی انسان توجه بخدا. امیدوارم روز بروز توجهتان بخدا زیاد شود و تسلی خاطر بیشتر گردد نفثات روح القدس بیشتر تأثیر کند و قوای ملکوتی بیشتر ظاهر شود. اینست منتهی آمال و آرزوی ما از خدا چنین میخواهم.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۹۷-۲۰۱)

۲۹۶. طبل

۲۹۷. کوچ کردن، کوچ، مجازاً مرگ و ترک این دنیا

سخنرانی ۵: پاریس، ۲۲ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَاللَّهِ

شما باید بسیار مسرور باشید و شکر کنید که در چنین شهری الحمد لله انجمنی نورانی و محفلی آسمانی ترتیب و تأسیس شده است. در پاریس هر چند محافل بسیار تشکیل میشود و لکن جمعاً در مسائل مادیه صحبت میشود محفلی که ذکر خدا در آنست این محفل است. الحمد لله قلوب متوجه بخداست و روحها منجذب بملکوت الله. احساسات روحانیه دارید فکرتان حصر در عالم خاک نیست از عالم پاک هم نصیب دارید. مثل این حیوانات نیستید که همه در فکر امور مادیه اند و خوردن و خوابیدن و نوشیدن و چمیدن و بالیدن و اندوختن و نهایت آرزوشان چمن سبزی است و جنگلی و سبزه ئی و گلستانی و بوستانی و سر و سامانی. بلکه شما انسانید فکرتان تحصیل کمالات رحمانی است و نهایت آرزو خیر بعموم بشر و تأسیس و ترویج وحدت عالم انسانی. شب و روز میکوشید خاطری مسرور کنید محزونی ممنون نمائید ضعیف را قوی کنید بیچاره ثیرا چاره نمائید. جمیع افکارتان افکار ملکوتی است احساساتتان روحانی است با هیچ ملتی عداوتی ندارید با هیچ جنسی مخالفتی نخواهید بجمع مهربانید و در حق جمیع خیر خواه. اینست احساسات عالم انسانی اینست فضائل بشر. اگر انسانی از این مواهب الهی نصیب نداشته باشد معدوم بهتر. زجاج محروم از سراج شکسته خوشتر. درختیکه ثمر ندارد بریده بهتر. پس انسانی که از فضائل عالم انسانی بی بهره بمیرد خوشتر. چشم بجهت دیدنست اگر نبیند چه ثمر. گوش بجهت شنیدنست اگر نشنود چه فائده. زبان بجهت نطق است اگر گنگ باشد چه ثمر. همینطور انسان بجهت این خلق شده که عرفان و ایمان و موهبت رحمن و حسن اعمال و اخلاق و نورانیت افکار این جهان را روشن کند. اگر از این موهبت محروم بماند البته از حیوان پست تر است. زیرا حیوان از عقل محرومست لهذا معذور است. لکن خدا بانسان عقل داده تا انسانی شود در خیر عموم بکوشد. اگر نفسی متابعت تعالیم بهاءالله نماید یقین است به نتیجه عالم وجود موفق گردد زیرا روح جسد عالمست نعمت جمیع بشر است رحمت برای نوع انسان است. پس بجان و دل بکوشید که بموجب تعالیم بهاءالله عمل کنید. اگر موفق باین شوید بدانید عزت ابدیه است حیات سرمدیه است سلطنت عالم انسانی است مانده آسمانیت. من دعا میکنم که شما ها باین مواهب موفق و باین فضائل رحمانیه مخصّص گردید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۰۱-۲۰۳)



سخنرانی ۶: کلیسای بابتیست،^{۲۹۸} فیلادلفیا، ۸ ژوئن ۱۹۱۲

هُوَاللّٰهُ

نهایت سرور را امشب دارم که بین جمع محترم حاضر شدم فی الحقیقه جمعی است در نهایت روحانیت و احساسات ملکوتی در قلوب شما در نهایت قوت توجهتان به خدا است نیتتان خالص است بشارت روحانی در وجوه مشاهده می‌نمایم لهذا مقتضی می‌بینم چند کلمه صحبت کنم. از بدایت خلق آدم تا یومنا هذا در عالم انسانی دو طریقت بوده یک طریقت طریقت طبیعت یک طریقت دینانیت. طریقت طبیعت طریقت حیوانی است زیرا حیوان به مقتضیات طبیعت حرکت می‌کند هر چه شهوات حیوانی اقتضا می‌نماید آن را معجزی میدارد لهذا حیوان اسیر طبیعت است از قانون طبیعت ابداً تجاوز نتواند و از احساسات روحانیه هیچ خبر ندارد از قوای معقوله هیچ خبر ندارد اسیر محسوسات است بی‌خبر است یعنی آنچه را که چشمش می‌بیند گوشش می‌شنود مشامش استنشاق می‌کند ذائقه اش می‌چشد قوه لامسه اش لمس می‌کند میدانند. حیوان اسیر این پنج قوت است و آن چه محسوسات این قوی است قبول میکند و آن چه خارج از محسوسات است یعنی از عالم معقولات و از ملکوت الهی و از حسّیات روحانیه و از دین الهی حیوان بی‌خبر است زیرا اسیر طبیعت است. از غرائب^{۲۹۹} آنکه مادّیون افتخار به این می‌کنند و می‌گویند آن چه که محسوس است مقبول است و اسیر محسوساتند ابداً از عالم روحانی خبر ندارند از ملکوت الهی بی‌خبرند از فیوضات رحمانی بی‌خبرند. و اگر این کمال است پس حیوان باعظم درجه کمال رسیده است ابداً از ملکوت و روحانیت خبر ندارد منکر روحانیت است. اگر ما بگوئیم که اسیر محسوسات بودن کمال است پس اکمل ممکنات حیوان است زیرا ابداً احساسات روحانی ندارد ابداً از ملکوت الهی خبر ندارد. باوجود این که خدا در حقیقت انسان یک قوه عظیمه و دبعه گذارده است که باین قوه عظیم بر عالم طبیعت حکم کند. ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است این آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است این نجوم عظیمه اسیر طبیعتند این کوههای باین عظمت اسیر طبیعت است این کره زمین باین عظمت اسیر طبیعت است جمیع جمادات نباتات حیوانات اسیر طبیعتند جمیع این کائنات از حکم طبیعت نمیتوانند ابداً خارج گردند. مثلاً آفتاب باین عظمت که عبارت از یک میلیون و نصف بزرگتر از کره

ارض است بقدر سرسوزن از قانون طبیعت خارج نشود از مرکز خودش تجاوز ننماید زیرا اسیر طبیعت است اما انسان حاکم بر طبیعت است. ملاحظه کنید که به مقتضای قانون طبیعت انسان ذی روح خاکی است و لکن این قانون را می‌شکند در هوا پرواز می‌کند در زیر دریا می‌رود در روی اقیانوس می‌تازد انسان این قوه کهربا را که باین سرکشی است در یک زجاجی حبس می‌کند با شرق و غرب در دقیقه واحده مخابره مینماید اصوات را گرفته حبس می‌کند در زمین است کشف حقایق آسمانی مینماید اسرار کره ارض را هویدا می‌سازد جمیع کنوز طبیعت که مستور است آشکار می‌کند جمیع اسرار کائنات را ظاهر می‌سازد که بقانون طبیعت سرّ مکنون و رمز مصون است و بقانون طبیعت باید مستور بماند. و حال آنکه انسان باین قوه معنویه که دارد کشف اسرار طبیعت می‌کند و این مخالف قانون طبیعت است حقائق مکنونه طبیعت را ظاهر می‌کند و این مخالف قانون طبیعت است پس معلوم شد که انسان حاکم بر طبیعت است. و از این گذشته طبیعت ترقی ندارد انسان ترقی دارد طبیعت شعور ندارد انسان شعور دارد طبیعت اراده ندارد انسان اراده دارد طبیعت اکتشاف حقائق نکند انسان اکتشاف حقائق نماید طبیعت از عالم الهی خبر ندارد انسان خبر دارد طبیعت از خدا بی‌خبر است انسان از خدا خبر دارد انسان کسب فضائل میکند و طبیعت محروم از آن است انسان دفع رذائل کند طبیعت دفع رذائل نتواند. پس معلوم شد که انسان اشرف از مادّه است یک قوه معنویه دارد که فوق عالم طبیعت است انسان قوه حافظه دارد طبیعت ندارد انسان قوه معنویه دارد طبیعت ندارد انسان قوای روحانی دارد طبیعت ندارد پس انسان اشرف از طبیعت است زیرا قوه معنویه در حقیقت انسان خلق شده و طبیعت از آن محروم است. سبحان الله این جای غرابت^{۳۰۰} است باوجود آنکه در انسان چنین قوای معنویه و دبعه گذارده شده انسان طبیعت را که مادون اوست می‌پرستد خداوند روح مقدّسی در او خلق کرده است که باین روح مقدّس اشرف از کائنات شده با وجود این کمالات می‌رود اسیر مادّه میشود و مادّه را خدا میکند و آنچه خارج از عالم مادّه است انکار مینماید. اگر این کمال است این کمال را باعظم درجه حیوان دارد زیرا حیوان از عالم الهی ماوراء الطبیعه خبر ندارد پس حیوان فیلسوف اعظم است زیرا از عالم ملکوت بی‌خبر است احساسات روحانی ندارد از عالم خدا خبر ندارد و از ملکوت الله خبر ندارد خلاصه القول این است طریقت طبیعت. طریقت ثانی طریقت دینانیت است و این آداب الهی است اکتساب فضائل انسانی است تربیت عموم بشر است نورانیت آسمانی است اعمال ممدوحه است. این طریقت دینانیت سبب نورانیت

سخنرانی ۷: نیویورک، ۵ ژوئیه ۱۹۱۲

هُوَاللّٰهُ

انسان در عالم وجود طی مراتب کرده است تا بعالم انسانی رسیده است در هر رتبه استعداد صعود برتبه ما فوق پیدا کرده است. در عالم جماد بوده استعداد ترقی برتبه نبات پیدا کرده لهذا بعالم نبات آمده در عالم نبات استعداد ترقی بعالم حیوان حاصل نموده لهذا بعالم حیوان آمده و از عالم حیوان بعالم انسان آمده در بدایت حیاتش انسان در عالم رحم بود و در عالم رحم استعداد و لیاقت و ترقی باین عالم حاصل کرد و قوائی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود. چشم لازم داشت در این عالم در عالم رحم حاصل نمود گوش لازم داشت در این عالم در عالم رحم پیدا کرد جمیع قوائی که در این عالم لازم بود در عالم رحم تحصیل کرد در عالم رحم مهیای این عالم شد. و به این عالم که آمد دید که جمیع قوای لازمه مهیا است جمیع اعضا و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد در آن عالم حاصل نموده. پس در این عالم نیز باید تهیّه و تدارک عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیّه و تدارک آن در اینجا بیند همچنانکه در عالم رحم قوائی که در این عالم محتاج به آن است پیدا نمود همچنین لازم است که آنچه در عالم ملکوت لازم یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکند. در عالم ملکوت بعد از انتقال از این عالم به آن عالم، محتاج به چه چیز است و محتاج به چه قوائی است؟ چون آن عالم عالم تقدیس است عالم نورانیت است لهذا لازم است که در این عالم تحصیل تقدیس و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید در این عالم حاصل کنیم و در آن عالم روحانیت لازم آن روحانیت را باید در این عالم تحصیل نمائیم در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت الله و محبت الله لازم جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد تا بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی انسان ببیند جمیع آنچه لازم آن حیات ابدی است حاصل نموده است. واضح است که آن عالم عالم انوار است لهذا نورانیت لازم است آن عالم عالم محبت الله است لهذا محبت الله لازم است آن عالم عالم کمالات است لهذا باید در این عالم تحصیل کمالات کرد آن عالم عالم نفثات روح القدس است در این عالم باید درک نفثات روح القدس نمود آن عالم عالم حیات ابدی است در این عالم باید حیات ابدی حاصل نمود. انسان بتمام همّت باید این مواهب را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلی درجه کمال باید بدست آورد و آن این است اول معرفت الله ثانی محبت الله ثالث ایمان رابع اعمال خیریه خامس جانفشانی

عالم بشر است این طریق دیانت سبب تربیت نوع انسان است این طریق دیانت سبب تهذیب اخلاق است این طریق دیانت سبب محبت الله است این طریق دیانت سبب معرفت الله است این طریق دیانت اساس مظاهر مقدسه الهی است و آن حقیقت است. و اساس ادیان الهی یکی است تعدد و تجزی قبول نکند خدمت بعالم اخلاق کند تصفیّه قلوب و ارواح نماید سبب اکتساب فضائل است سبب نورانیت عالم انسانی است. و لکن یا اسفا که این عالم انسانی غرق در دریای تقالید شده هر چند حقیقت ادیان الهی یکی است و لکن افسوس که ابرهای اوهمات انوار حقائق را ستر نموده است و این غمامهای تقالید عالم را تاریک کرده است لهذا نورانیت دیانت ظاهر نیست و ظلمت سبب اختلاف شده است زیرا تقالید مختلف و این سبب جدال و نزاع بین ادیان گردیده. و حال آنکه ادیان الهی مؤسس وحدت انسانی است سبب محبت بین بشر است سبب ارتباط عمومی است سبب اکتساب فضائل است و لکن ناس در بحر تقالید مستغرق شده و بواسطه اکتساب این تقالید بکلی از طریق اتحاد دور شده اند و از نورانیت دیانت محروم مانده اند و به اوهامی متشبث اند که میراث آباء و اجداد است. چون این تقالید سبب ظلمت شد نورانیت دیانت را محو کرد و آنچه سبب حیات بود سبب ممات شد آنچه برهان دانائی بود دلیل نادانی گشت و آنچه که سبب علویت و ترقی عالم انسانی بود سبب دنائت و جهالت نوع بشر شد لهذا عالم دیانت روز بروز تدنی کرد و عالم مادیات روز بروز غلبه نمود و آن حقیقت قدسیّه ادیان الهی مستور ماند....

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۳۸-۱۴۴)

سادس انقطاع سبع طهارت و تقدیس و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البتّه از حیات ابدیّه محروم است. اما اگر به معرفت الله موفق گردد و بنار محبتّ الله مشتعل شود و مشاهده آیات کبری کند و سبب محبتّ بین بشر شود و در کمال طهارت و تقدیس باشد البتّه تولّد ثانی یابد و بروح القدس تعمید گردد و حیات ابدیّه مشاهده کند. سبحان الله تعجب اینجا است که خدا جمیع بشر را بجهت معرفت خود خلق نمود بجهت محبتّ خود خلق نمود بجهت کمالات عالم انسانی خلق نمود بجهت حیات ابدیّه خلق نمود بجهت روحانیت الهی خلق نمود و بجهت نورانیت آسمانی خلق نمود با وجود این بشر از جمیع غافل معرفت هر چیزی را تحرّی می نماید جز معرفت الله می خواهد بفهمد که در اسفل درجات زمین چه چیز است نهایت آرزو را دارد شب و روز میکوشد که بفهمد در زیر زمین چه چیز است توی این سنگ چه چیز است زیر این خاک چه چیز است بجمیع قوی میکوشد و به نهایت مشقت سعی میکند تا کشف سرّی از اسرار خاک کند اما ابدأ در فکر آن نیست که از اسرار ملکوت مطلع شود در عالم ملکوت سیر کند بر حقائق ملکوت اطلاع یابد کشف اسرار الهی کند و به معرفت الله برسد و مشاهده انوار حقیقت کند و به حقائق ملکوتیه پی برد ابدأ در این فکر نیست ولی با اسرار ناسوت چه قدر منجذب است اما از اسرار ملکوت بگلی بی خبر است بلکه از اسرار ملکوت بیزار است. چه قدر این جهل است چه قدر نادانی است چه قدر سبب ذلّت است مثل آن است که انسان یک پدر مهربانی داشته باشد که از برای او کتب نفیسه مهیا نموده تا به اسرار عالم کون مطلع گردد زینت و راحت و آسایش و نعمت مهیا نموده لکن پسر از مقتضای طفولیت و بی ادراکی از جمیع اینها چشم پوشیده و در کنار دریا تعلق بریگها یابد و به ملاعب اوقات خود را بگذراند و از جمیع این مواهب که پدر برای او مهیا نموده دوری جوید. چه قدر این طفل نادان است چه قدر این طفل جاهل است پدر از برای او عزّت ابدیّه خواسته و او بذلّت کبری راضی پدر از برای او قصر ملکوتی مهیا نموده و لکن او بخاک بازی مشغول پدر از برای او خلعتی از حریر دوخته و لکن او برهنه راه میرود پدر از برای او اعظم موائد و لذیذترین نعمت ها حاضر نموده و لکن او عقب گیاه تباہ میدود. باری شما الحمد لله ندای ملکوت شنیدید و چشمهای خود را گشودید توجّه بخدا نمودید مرادتان رضای الهی نهایت آملتان معرفت الهی مقصودتان اطلاع به اسرار ملکوت و افکارتان حصر در کشف حقائق حکمت الهیّه شب و روز فکر کنید و بکوشید و تحرّی نمائید تا به اسرار خلقت الهی موفق گردید و بدلائل الوهیّت مطلع شوید و به یقین معرفت پیدا کنید که این عالم را موجدی هست خالقی هست

محبی هست رازقی هست مدبری هست لکن بدلائل و براهین نه بمجرد احساسات بلکه به براهین قاطعه و دلائل واضحه و کشف حقیقی یعنی مشاهده موفق گردید آفتاب را چگونه مشاهده میکنید آیات الهی را چنین مشاهده عینی لازم. و همچنین به معرفت مظاهر مقدّسه الهیّه پی بریم باید مظاهر مقدّسه الهیّه را بدلائل و براهین عارف شوید و همچنین تعالیم مظاهر مقدّسه الهیّه را باید اطلاع یابید اسرار ملکوت الهی را باید مطلع شوید باید حقائق اشیاء را کشف کنید تا مظهر الطاف الهی شوید و مؤمن حقیقی گردید و ثابت و راسخ در امرالله. الحمد لله ابواب معرفت الله را حضرت بهاءالله گشوده و از برای کلّ تأسیسی فرموده تا به جمیع اسرار ملک و ملکوت مطلع شوید و نهایت تأیید را نموده. او است معلّم ما او است ناصح ما او است رهبر ما او است شبان ما جمیع الطاف خویش را مهیا نموده عنایتش را مبذول داشته هر نصیحتی را از برای ما نموده هر تعلیمی را از برای ما بیان کرده اسباب عزّت ابدیّه برای ما مهیا کرده نفثات روح القدس از برای ما حاضر نموده ابواب محبتّ الهی را بروی ما باز کرده انوار شمس حقیقت بر ما تابیده ابر رحمت بر ما باریده بحر الطاف بر ما موج زده بهار روحانی آمده فیوضات نامتناهی الهی جلوه نموده، دیگر چه موهبتی است اعظم از این چه الطافی است اکبر از این؟ باید قدر این را بدانیم و بموجب تعالیم حضرتش عمل نمائیم تا کلّ خیر از برای ما حاصل گردد در دو جهان عزیز شویم و نعمت ابدیّه را بیابیم و لذّت محبتّ الله را بچشمیم و اسرار معرفت الله را درک کنیم و موهبت آسمانی را ببینیم و قوه روح القدس را مشاهده کنیم این است نصیحت من این است نصیحت من.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۷۰-۱۷۵)

سخنرانی ۸: نیویورک، ۸ ژوئیه ۱۹۱۲

خوش آمدید خوش آمدید. انسان دو حیات دارد یک حیات جسمانی یک حیات روحانی حیات جسمانی انسان حیات حیوانی است. ملاحظه می‌کنید که حیات جسمانی انسان عبارت از خوردن و خوابیدن و پوشیدن و راحت کردن و گردیدن و اشیاء محسوسه را نظیر کائنات سائره از ستاره و آفتاب و ماه و جبال و دره‌ها و چشمه‌ها و جنگلها دیدن است این حیات حیات حیوانی است. مشهود و واضح است که حیوان با انسان در معیشت جسمانی مشترک است یک چیز دیگر هست و آن این است که حیوان در معیشت جسمانی خود راحت است ولی انسان در معیشت جسمانی خود در تعب. ملاحظه کنید که جمیع حیوانات که در این صحرا هستند در کوه‌ها هستند در دریاها هستند اینها بسهولت معیشت جسمانی خود را بدون مشقت و تعب بدست می‌آورند. این مرغ‌ها در این صحرا نه کسبی نه صنعتی نه تجارتی نه فلاحتی بهیچوجه من الوجوه زحمتی ندارند هوای بسیار لطیف استنشاق می‌کنند و بر اعلی شاخه‌های درختهای سبز و خرم لانه و آشیانه می‌نمایند و از این دانه‌های موجود در این صحرا تناول می‌کنند جمیع این خرم‌ها ثروت آنها است به مجرد اینکه گرسنه می‌شوند دانه حاضر بعد از خوردن دانه‌ها بر اعلی شاخه‌های درخت در نهایت راحت و آسایش بدون زحمت و مشقت راحت و آسایش می‌نمایند و همچنین سائر حیوانات. لکن انسان بجهت معیشت جسمانی خود باید تحمّل مشقّات عظیمه کند شب و روز آرام نگیرد یا فلاحت کند یا صناعت نماید یا به تجارت مشغول گردد یا در این معادن شب و روز کار کند یا در نهایت زحمت و مشقّت باین طرف و آن طرف سفر کند و زیر زمین و روی زمین کار نماید تا آنکه معیشت جسمانی او میسر گردد. ولی حیوان این زحمات را ندارد و با انسان در معیشت جسمانی مشترک است و با وجود این راحت نتیجه‌ای از این معیشت جسمانی آنها نیست و اگر صدسال زندگانی کند از حیات جسمانی عاقبت ابداً نتیجه‌ئی نیست. فکر کنید ببینید آیا هیچ نتیجه‌ئی در حیات جسمانی هست این همه ملیونها نفوس که از این عالم رفتند آیا هیچ دیدید که از حیات جسمانی خود نتیجه‌ئی گیرند جمیع حیاتشان هدر رفت زحماتشان هدر رفت مشقّاتشان هدر رفت صناعتشان هدر رفت تجارتشان هدر رفت و وقت رفتن از این عالم در کف چیزی نداشتند نتیجه‌ئی نگرفتند. اما حیات روحانی حیات است حیاتی است که عالم انسانی به آن روشن حیاتی است که انسان از حیوان ممتاز حیاتی است که ابدی است سرمدی است پرتو فیض الهی است حیات روحانی

انسان سبب حصول عزّت ابدی است حیات روحانی انسان سبب تقرّب الی الله است حیات روحانی انسان سبب دخول در ملکوت الله است حیات روحانی انسان سبب حصول فضائل کلبه است حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است. ملاحظه کنید نفوسی را که حیات روحانی مکمل از برای آنها فنائی نبود اضمحلالی نبود و از زندگانی نتایجی گرفتند و ثمره‌ئی بردند آن ثمره چه چیز است آن قُربیت الهیه است آن حیات ابدیه است نورانیت سرمدیه است آن حیات بقا است آن حیات ثبات است آن حیات روشنائی و سائر کمالات انسانی. حتّی چون در نقطهء تراب ملاحظه کنیم نفوسی که حیاتشان جسمانی بود و از حیات روحانی نصیبی نگرفتند آثارشان بکلی محو شد نه ذکری نه اثری و نه ثمری نه صیتی حتّی در نقطهء تراب نه قبری نه اثری نهایت ایامی چند قبورشان معمور بود بعد مطمور شد و رفت لکن نفوسی که حیات روحانی داشتند اینها در ملکوت الهی الی الابد مانند ستاره درخشیدند عزّت ابدیه دارند در محفل تجلّی الهی هستند از مائده آسمانی مرزوق اند از مشاهده جمال الهی مستفیض اند عزّت ابدیه از برای آنها است. در جمیع مراتب الهی حتّی در عالم ناسوت ملاحظه کنید می‌بینید آثار اینها باقی است ذکر اینها باقی است اخلاق اینها باقی است. مثلاً سه هزار سال یا دو هزار سال پیش نفسی بوده منسوب به عتبه الهیه بوده مؤمن بوده و مستقیم بر امرالله بوده الی الآن آثار آنها باقی است الی الآن بذکر آنان خیرات و مبرّات میشود الی الآن بنام آنها مدارس تشکیل می‌گردد و معابد تأسیس میشود الی الآن بنام آنها شفاخانه‌های ترتیب میشود. مثلاً حواریون حضرت مسیح، حیات جسمانی پطرس حیات ماهی‌گیری بود دیگر حیات یک ماهیگیر معلوم است چه چیز میشود اما حیات روحانیش به نفثات مسیح در نهایت روشنائی که حتّی در نقطهء تراب آثار او باقی است و امپراطوری رومان نیروی بآن عظمت نه اثری و نه ثمری نه بروزی و نه ذکری و نه ظهوری. پس معلوم شد که اصل حیات انسان حیات روحانی است این حیات روحانی انسان نتیجه دارد این حیات روحانی انسان باقی است این حیات روحانی انسان ابدی است این حیات روحانی انسان عزّت سرمدی است الحمد لله بعنایت حضرت بهاءالله از برای شما این حیات روحانی میسر است این موهبت کبری جلوه نموده این شمع روشن افروخته شده. جمیع نفوسی که ملاحظه می‌کنید در روی زمین از ملوک گرفته تا مملوک حیات آنان را نتیجه‌ئی نه ثمری نه اثری نه عنقریب ملاحظه می‌کنید که بکلی محو شده اند و از این عالم رفته اند نهایتش پنجاه سال زندگانی نمایند ولی از این حیات نه اثری نه ثمری نه نتیجه‌ئی مرتّب لکن شما الحمد لله بعنایت حضرت بهاءالله حیات روحانی یافتید و

به نورانیت ملکوت روشنید و از فیض ابدی استفاضه می‌نمائید. لهذا شما ابدی هستید سرمدی هستید باقی هستید روشن هستید و از حیات شما نتایج عظیمه حاصل حتی در نقطهء تراب آثار شما باقی و برقرار فراموش نخواهید شد و در عوالم الهی مثل آفتاب روشنید نورانیت شما واضح و مشهود است در محفل تجلی الهی الی الابد حاضرید و در انوار کمال و جمال مستغرق خواهید بود شکر کنید.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۷۶-۱۸۰)

سخنرانی ۹: انجمن تیا سفی‌ها، بوستون، ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۲

مسئله بقای روح را نقلاً در کتب مقدسه خوانده اید دیگر لازم نیست که من مجدداً بگویم شنیده و خوانده اید. حال من از برای شما دلائل عقلی میگویم تا مطابق کتاب مقدس شود زیرا کتاب مقدس ناطق است که روح انسان باقی است و حال ما دلائل برهانی برای شما اقامه می‌کنیم.

دلیل اول این واضح است که کافه کائنات جسمانی مرکب از عناصر است و از هر ترکیبی یک کائنی موجود شده است. مثلاً از ترکیب عناصر این گل موجود شده است و این شکل را پیدا کرده است چون این ترکیب تحلیل شود آن فناست و هر ترکیب لابد به تحلیل منتهی می‌شود. اما اگر کائنی ترکیب عناصر جسمانی نباشد این تحلیل ندارد موت ندارد بلکه حیات اندر حیات است. و چون روح بالاصل از ترکیب عناصر نیست لهذا تحلیل ندارد زیرا هر ترکیبی را تحلیلی و چون روح را ترکیب نه تحلیل ندارد.

دلیل ثانی هر یک از کائنات را در تحقق صورتی مثلاً یا صورت مثلث یا صورت مربع یا صورت مخمس^{۳۰۱} یا صورت مسدس^{۳۰۲} و جمیع این صور متعدده در یک کائن خارج در زمان واحد تحقق نیابد و ممکن نیست که آن کائن به صور نامتناهی تحقق یابد صورت مثلث در آن واحد صورت مربع نیابد صورت مربع صورت مخمس نجوید صورت مخمس صورت مسدس حاصل نکند آن کائن واحد یا مثلث است یا مربع یا مخمس لهذا در انتقال از صورتی بصورت دیگر تغییر و تبدیل حاصل گردد و فساد و انقلاب ظهور یابد. و چون ملاحظه کنیم درک می‌نمائیم که روح انسانی در آن واحد متحقق به صور نامتناهی است صورت مثلث صورت مربع صورت مخمس صورت مسدس و صورت مثنی^{۳۰۳} روح بکل محقق و در حیز عقل موجود و انتقال از صورتی بصورت دیگر ندارد لهذا عقل و روح متلاشی نشود. زیرا اگر در کائنات خارجه بخواهیم صورت مربعی را صورت مثلث بسازیم باید اولی را بکلی خراب کنیم تا دیگری را بتوانیم ترتیب نمائیم اما روح دارای جمیع صور است و کامل و تمام است لهذا ممکن نیست که منقلب به صور دیگر گردد این است که تغییر و تبدیلی در آن پیدا نمیشود و الی الابد باقی و برقرار است این دلیل عقلی است.



سخنرانی عبدالبهاء در کلیسای در شیکاگو

۳۰۱. پنج ضلعی

۳۰۲. شش ضلعی

۳۰۳. هشت ضلعی

مگر به دلائل عقلیه. و چون در عالم روح داخل گردیم می بینیم که وجودی دارد محقق و روشن حقیقتی دارد ابدی مثل این که این جماد چون به عالم نبات رسد می بیند که قوه نامیه دارد و چون نبات به عالم حیوان رسد به تحقق می یابد که قوه حساسه دارد و چون حیوانی به عالم انسان رسد می فهمد که قوای عقلیه دارد و چون انسان در عالم روحانی داخل گردد درک می کند که روح مانند شمس بر قرار است ابدی است باقی است موجود و بر قرار است.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۸۵-۱۸۹)

دلیل ثالث در جمیع کائنات اول وجود است بعد اثر، معدوم اثر حقیقی ندارد. اما ملاحظه می کنید نفوسی که دو هزار سال پیش بودند هنوز آثارشان پی در پی پیدا گردد و مانند آفتاب بتابد. حضرت مسیح هزار و نهصد سال قبل بود الآن سلطنتش باقی است این اثر است و اثر بر شیء معدوم مترتب نشود اثر را لابد وجود مؤثر باید. دلیل رابع مردن چه چیز است مردن این است که قوای جسمانی مختل شود چشمش نبیند گوشش نشود قوای درآکه نماند وجودش حرکت ننماید با وجود این مشاهده می نمائی که در وقت خواب با وجود آنکه قوای جسمانی انسان مختل شود باز می شنود ادراک می کند می بیند احساس می نماید این معلوم است که روح است که می بیند و جمیع قوا را دارد و حال آنکه قوای جسمی مفقود است پس بقای قوای روح منوط به جسد نیست.

دلیل خامس جسم انسان ضعیف می شود فربه می شود مریض می گردد صحت پیدا می کند ولی روح بر حالت واحد خود بر قرار است. چون جسم ضعیف شود روح ضعیف نمی شود و چون فربه گردد روح ترقی نماید جسم مریض شود روح مریض نمی شود چون جسم صحت یابد روح صحت نیابد پس معلوم شد که غیر از این جسم یک حقیقتی دیگر در جسد انسانی هست که ابداً تغییر نیابد.

دلیل سادس در هر امری فکر می کنید و اغلب اوقات با خود مشورت می نمائید آن کیست که بشما رأی می دهد مثل آنست که انسانی مجسم مقابل شما نشسته است و با شما صحبت می کند. وقتی که فکر می کنید با کی صحبت می کنید یقین است که روح است. آمدیم براین که بعضی می گویند ما روح را نمی بینیم صحیح است زیرا روح مجرد است جسم نیست پس چگونه مشاهده شود مشهودات باید جسد باشد اگر جسم است روح نیست. الآن ملاحظه می کنید این کائنات نباتی انسان را نمی بیند صدا را نمی شنود ذائقه ندارد احساس نمی کند بکلی از عالم انسانی خبر ندارد و از این عوالم مافوق بی خبر است و در عالم خود می گوید که جز عالم نبات عالمی دیگر نیست مافوق نبات جسمی دیگر نیست و بحسب عالم محدود خودش می گوید که عالم حیوان و انسان وجودی ندارد. حالا آیا عدم احساس این نبات دلیل بر آن است که عالم حیوانی و انسانی وجود ندارد؟ پس عدم احساسات بشر دلیلی بر عدم عالم روح نیست دلیل بر موت روح نیست زیرا هر مادون مافوق خود را نمی فهمد عالم جماد عالم نبات را نمی فهمد عالم نبات عالم حیوان را درک نتواند عالم حیوان به عالم انسان پی نبرد. و چون ما در عالم انسان نظر کنیم به همان دلائل انسان ناقص از عالم روح که از مجردات است خبر ندارد

سخنرانی ۱۰: دوبلین، ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۲

من از مسس پارسنز بسیار ممنونم که سبب شده با شماها ملاقات و معاشرت می‌کنم. من یک انسان شرقی هستم و شما از اهالی این بلاد غرب هستید ممکن نبود اجتماع ما در یک جا لهذا مسس پارسنز سبب شده که من با شما معاشر و مجالس شده ام لهذا از او بسیار ممنونم که مرا با شما آشنا کرده است. من از شرق آمدم چون باین بلاد رسیدم به بلاد امریکا رسیدم دیدم ملت در مادیات خیلی ترقی کرده است چه در تجارت چه در صناعت چه در علوم مادیه ترقی زیاد نموده است مملکت از هر جهت معمور^{۳۰۴} است همچنین در بلاد اروپا ترقیات مادیه در نهایت درجه است و روز بروز هم تزیید^{۳۰۵} پیدا می‌کند و لکن دیدم که ترقیات روحانی تدنی کرده است احساسات روحانیته کم شده است توجه بخدا کم شده است جمیع قلوب متوجه به امور دنیا شده است هرکس آرزو می‌نماید که حیات جسمانی ترقی کند و ثروت دنیوی بیابد راحت و آسایش ناسوتی حاصل نماید. مختصر این است احساسات مادی بسیار است و احساسات ملکوتی کم و در جمیع اطراف جهان چنین است ولی از برای عالم انسانی سعادت بدون حصول احساسات روحانی ممکن نه و از برای بشر راحت و اطمینان جز با توجه بملکوت الله حاصل نشود. جسد از مواهب مادیه متلذذ گردد اما روح از فیوضات الهیه زنده شود سرور حقیقی و فرح روحانی جز به احساسات ملکوتی ممکن نیست زیرا عالم بشری محاط بلایا و رزایا^{۳۰۶} است انسان معرض هر بلائی و مصیبتی است هر انسان لابد بر این است که غمی و غصه ئی دارد هر یک از جهت. مثلاً شخصی است در نهایت ثروت اما مزاجش علیل است از این جهت محزون است شخصی در نهایت صحت است اما یک مصیبتی بر او وارد می‌شود یک طفلی از اطفالش یا یکی از نزدیکترین اقبایش^{۳۰۷} یا یکی از بهترین دوستانش میمیرد و از این جهت محزون است شخصی دیگر ملاحظه می‌شود دشمن دارد و دشمنان پای او می‌شوند از این سبب مغموم است و اگر از جمیع جهات سرور او مکمل باشد محسود واقع می‌شود و از این جهت در غم و غصه است. خلاصه راحتی از برای انسان در این جهان نیست نفسی نمی

توانید بیابید که غم و غصه نداشته باشد اما اگر احساسات روحانی داشته باشد توجه به ملکوت الهی داشته باشد این از برای او مدار تسللی است. وقتی که توجه بخدا می‌کند احساسات روحانی می‌یابد هر غم و غصه را فراموش می‌کند اگر از جمیع جهات بلایا بر او هجوم کند تسللی قلب دارد. وقتی توجه بخدا می‌کند جمیع این حزن و هموم و غموم زائل می‌شود نهایت فرح و سرور حاصل می‌کند بشارات الهی احاطه می‌نماید در نهایت ذلت عزت برای خود می‌بیند در نهایت فقر خود را غنی می‌بیند. در زمان قدیم وقتی آمد که احساسات روحانی نماند مادیات غلبه کرد و جمیع افکار بشر حصر در ناسوت شد کسی را توجهی بخدا نماند ابواب معرفت الله مسدود شد نار محبت الله بکلی خاموش گشت جمیع بشر در بحر ماده غرق شدند حضرت ابراهیم ظاهر شد بحر روحانیات به موج آمد انوار ملکوت طلوع کرد نفعه حیات در قلوب دمید روحانیات ظاهر شد قوای ملکوت بروز نمود و غلبه بر قوای مادیات کرد نور هدایت برافروخت تا آنکه عالم بشر به انوار ملکوت الهی احاطه گردید. بعد از مدتی باز آن انوار خاموش شد ظلمات مادیه جهان را در بر گرفت از خدا غافل شدند توجهی به ملکوت نماند حضرت موسی ظاهر شد علم دیانت را بلند کرد به بیان ملکوت مباشرت نمود شمع هدایت روشن شد انوار ملکوت از هر جهت تابید اسرائیلیان منجذب بملکوت الله شدند. بعد از مدتی باز آن شمع خاموش گشت عالم را ظلمات احاطه کرد مردم مشغول به امور جسمانی شدند احساسات جمیع بشر مادی شد جمیع قلوب تعلق به عالم ناسوت یافت و جمیع ناس مانند حشرات تنزل در اعماق زمین کردند و جمیع نوع انسان مانند حیوان شد ابداً احساسات روحانی نماند ابداً نور هدایت نماند جمیع ملل غرق مادیات شدند در چنین حالتی کوکب مسیح طالع شد صبح هدایت دمید انوار ملکوت روشن شد احساسات روحانیته نبغان کرد قلوب منجذب بخدا شد ارواح مستبشر به بشارات گردید روحانیات بر مادیات غلبه کرد بدرجه ئی رسید که مادیات را هیچ حکمی نماند. مدتی بر این منوال گذشت بعد جزیره العرب تاریک شد وحشیته به میان آمد خونخواری به میان آمد اقوام عرب با یکدیگر بحرب پرداختند خون یکدیگر را ریختند اموال یکدیگر را غارت می‌کردند اولاد یکدیگر را اسیر می‌نمودند در همچو حالتی حضرت محمد در جزیره العرب ظاهر شد این قبائل و عشائر وحشیه را تربیت کرد این نفوس گمراه را هدایت نمود این نادانان را به نورانیت مدنیته منور ساخت نفوس تربیت شد احساسات روحانیته حاصل گردید توجه بخدا تحقق یافت. بعد باز بهم خورد کوکب نورانی هدایت غروب کرد ظلمت ضلالت احاطه نمود قوای مادیه بروز و ظهور کرد احساسات دینیته

۳۰۴. آباد

۳۰۵. افزایش

۳۰۶. پیشامدهای ناگوار، رویدادهای بد

۳۰۷. خویشان و نزدیکان

نماند قلوب تاریک شد عقول تدنی کرد در این وقت حضرت باب در ایران ظاهر شد کوکب حضرت بهاءالله طلوع نمود انوار ملکوت به اشد قوی بتابید قوای مادیه در شرق مضمحل گردید احساسات مادیه نماند نورانیت آسمانی طلوع کرد وحشیت منافع شد تربیت الهیه ظاهر گردید قوای معنویه تأثیر نمود و غفلت و ضلالت خلق کم شد. و الآن در ایران نورانیت بهاءالله چنان احاطه کرده است که نفوس تربیت می شوند خلقی پیدا شده اند که مثل ملائکه گشته اند که بجان و دل متوجه ملکوت الله هستند و غرق در بحر روحانیات هستند رحمانی هستند نورانی هستند آسمانی هستند ابداً اعتنائی به این دنیا ندارند کار می کنند صنعت دارند مشغول بتحصیل معیشت هستند و نهایت همت را می نمایند لکن قلوبشان متوجه بخدا است روحشان مستبشر به بشارات الله است اخلاقتشان بسیار ترقی کرده است از اخلاق مذمومه در میانشان نمانده به جمیع خلق عالم مهربانند جمیع بشر را دوست میدارند کل را اقوام و خویشان خود میدانند عالم انسان را یک شجر می نامند و جمیع افراد بشر را بمنزله برگها و شکوفه ها و اثمار آن شجر میدانند نهایت آرزویشان صلح عمومی است و اعتقادشان وحدت عالم انسانی مشتاق ترقی علوم و فنونند و ساعی در آنچه سبب علو عالم انسانی تعصباتی ندارند تعصب مذهبی ندارند تعصب جنسی ندارند تعصب وطنی ندارند تعصب سیاسی ندارند تعصب لسانی ندارند از جمیع این تعصبات آزادند روی زمین را یک وطن میدانند و جمیع بشر را یک ملت میدانند و جمیع نفوس را بندگان حق می شمرند و خدا را بجمیع بشر مهربان میدانند لهذا آنان با جمیع بشر مهربانند هیچ مقصودی ندارند جز رضای خدا آرزویی ندارند جز محبت قلوب انسان. بجهت حصول این مقام بلاهای زیاد دیده اند احزاب سائره بر اینها هجوم آوردند و به نهایت تعصب برخاستند اموال اینها را غارت کردند و بدرجه ئی که بعضی نفوس را جسدشان را سوزانیدند و لکن اینها ابداً فتور نیاوردند و هر روز هدف تیری شدند و در هر وقت جانفشان بودند و به کمال سرور و فرح شهادت را قبول کردند. تا این که ناصرالدین شاه مُرد تعرّض به اینها کم شد قدری امتیّت پیدا کردند و حالا بیشتر از پیش میکوشند تا جمیع بشر با یکدیگر مهربان شوند و نوع انسان حکم عاقله واحده یابد و در این خصوص نهایت جانفشانی می نمایند تا عالم انسانی نورانی گردد و عالم ناسوتی انعکاسات عالم لاهوتی شود و قلوب ظلمانی نورانی گردد و رذائل عالم بشر زائل گردد و فضائل آسمانی جلوه کند. نظر به این جهت است که من این سفر بعید را قبول کردم و تا به اینجا آمدم که تا شرق و غرب بهم التیام یابد نهایت ارتباط حاصل کنند معاونت یکدیگر نمایند و سبب راحت یکدیگر شوند. اگر شرق و غرب بهم‌دیگر

الفت پیداکنند علم صلح عمومی موج زند و وحدت عالم انسانی جلوه کند و از برای کلّ راحت و آسایش حاصل شود. لهذا تضرّع و زاری بملکوت الهی میکنم که خدا این وجوه را روشن و این قلوب را نورانی نماید جانها را به بشارات آسمانی مستبشر کند تا جمیع در پناه خدا محفوظ مانیم و در ظلّ عنایت او به نهایت سعادت برسیم راحت جسمانی یابیم و سعادت روحانی جوئیم و از جمیع جهات به نهایت آرزو و آمال خویش برسیم این است آمال من این است مناجات من بخدا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۹۰-۱۹۶)

سخنرانی ۱۱: انجمن تیا سنی‌ها، نیویورک، ۴ دسامبر ۱۹۱۲

هُوَاللّٰهُ

نفوسی که خبر از عالم حقیقت و تتبع در کائنات ندارند اکتشاف حقایق نتوانند و تحرّی حقیقت ننمایند. آن نفوس نظری سطحی دارند جهل مجسم‌مند و تقلید محض آنچه از آباء شنیده اند به آن معتقدند ابداً از خود نه دانش و هوش دارند و نه چشم و گوش اعتماد بر حکایات و روایات نمایند و بر حسب افکار اجداد خویش رفتار کنند... حقیقت عالم انسانی حائز دو صورت است و دارای دو جنبه یکی صورت و مثال الهی است و ثانی جهت جسمانی و جنبه شیطانی چه که غیر از جسم انسان را حقیقتی است که آن را قالب مثالی یا صورت و خلقت ملکوتی می‌گویند در حینی که انسان می‌گوید من دیدم من گفتم آن کیست که می‌گوید من دیدم واضح است که او غیر از جسم است وقتی که فکر می‌کند مثل این است که با خود مشورت می‌نماید معلوم است حقیقت ثانویه هست که با او مشورت می‌کند جسم نیست که به انسان رأی می‌دهد که این کار را بکنم یا نه، مضرّتش چیست و فوائدش چه؟ چه بسیار می‌شود که انسان در امری اراده قطعی می‌نماید و بعد به اندک تأمل و فکر از آن امر منصرف می‌شود چرا بجهت این است که با حقیقتی مشورت کرده و ملتفت مضرّت آن امر شده لهذا از آن منصرف گشته. از این گذشته در عالم رؤیا انسان سیر می‌کند و حال آنکه جسم اینجاست اما روح سائر در شرق و غرب دنیا آنکه سیر می‌کند کیست حقیقت ثانویه است شخص مرده است جسمش زیر خاک است ولی روح انسان با او در خواب سؤال و جواب می‌نماید آن کیست که انسان با او سؤال و جواب می‌کند او حقیقت ثانویه است. پس در انسان غیر از جسم حقیقت دیگر است. مثلاً جسد ضعیف می‌شود اما آن حقیقت بر حالت واحد است جسم فربه می‌شود و حقیقت بر حال واحد ماند جسد ناقص شود و حقیقت بر حالت اولیه مشاهده شود جسم انسان در خواب مثل مرده است ولی آن حقیقت در سیر و حرکت است ادراک دارد گفتگو می‌نماید و اکتشاف اموری می‌کند. آن حقیقت قالب مثالی است و هیكل ملکوتی نه جسم عنصری کاشف حقایق است و مدرک اشیا اکتشاف علوم و فنون و صنایع می‌کند قوه برقیّه و سائر قوا را تسخیر می‌نماید و با شرق و غرب عالم در آن واحد مخابره می‌کند. واضح است که این جسم و جسد نیست اگر جسد بود بایستی در حیوان هم نمونه این کمالات باشد زیرا حیوان با انسان در جمیع قوی مشترک است. پس آن قوه حقیقت ثانویه ئی است که کاشف حقایق اشیا است

محیط بر کائنات است واقف اسرار است هادی ملکوت است و رهبر اهل ناسوت. آن حقیقت است که انسان را از حیوان ممتاز نماید لکن این حقیقت ما بین عالم الهی و رتبه حیوانی است اگر قوه ملکوتیه غلبه نماید حقیقت انسانی اشرف مخلوقات شود و دارای صورت و مثال الهی گردد و اگر جهت حیوانیه غالب آید از حیوان پست تر شود چه که حالات و شئون حیوانیه در انسان ظهورش بیشتر و مضرّاتش شدید تر است مثل غضب و شهوت و منازعه بقا جنگ و جدال خدعه و تزویر حرص و طمع از نقائص عالم انسانی و خصائص عالم حیوانی است. مثلاً مانند روباه انسان بی تربیت مکار است در حیوان حرص است در انسان هم هست در حیوان تعدّی و شهوت است در انسان هم هست زیرا حقیقت انسانی جامع است لذا آنچه در حیوان است ظهورش در انسان اشدّ است و آن مقتضیات عالم طبیعت است و ظلمات نقائص که سبب ذلّت کبری است و بلیّه عظمی. و از جهت دیگر در انسان کمالات و فیوضات الهی است که سبب سعادت سرمدی است و مایه عزّت ابدی مانند عدل و وفا صدق و صفا حکمت و تقی رحم و مروّت محبّت و موّدت رفعت و معرفت که به سبب این کمالات انسان احاطه به حقائق اشیا نماید و کشف اسرار کند. پس حقیقت انسانی بین ظلمت و نور است و دارای سه صورت صورت ملکوتی صورت انسانی و صورت طبیعی. صورت طبیعی ظلمت اندر ظلمت است و مایه زحمت و ذلّت و سبب نزاع و جدال و حرب و قتال. اما صورت ملکوتی که منتها رتبه عالم انسانی است نور علی نور است و وسیله حصول سعادت عظمی و مراتب صلح و صلاح و عزّ و علا مظاهر مقدّسه الهیه بجهت این ظاهر شدند که ظلمات عالم حیوانی را به انوار صفات ملکوتی زائل فرمایند و نقائص عالم طبیعت را به کمالات الهیه مبدّل کنند تا جهت ملکوتی غالب آید و صورت و مثال الهی در عالم انسانی جلوه نماید نورانیت الهی و فضائل رحمانی ظاهر شود. پس این مطالع مقدّسه مربّی عالم وجودند و معلّم عالم انسانی نفوس بشری را از ظلمات ضلالت و غفلت و نواقص و ردائیل عالم طبیعت نجات دهند و به فضائل و خصائل روحانیه دلالت کنند جاهلند عالم گردند حیوانند انسان شوند درنده اند فرشته گردند ظالم و متکبرند عادل و خاضع شوند تا انسان زمینی آسمانی شود ناسوتی ملکوتی گردد طفل رضیع مقام بلوغ یابد فقیر و ذلیل غنی و عزیز شود. ...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۳۳۳-۳۳۹)

وحدت عالم انسانی

نامه ۱: یگانگی در عالم

هو الله

ای متوجهین بمنظر اعلی در لیل و نهار و صباح و مساء^{۳۰۸} عشی^{۳۰۹} و ضحی^{۳۱۰} در عوالم قلب و روان بذکر احبّاء رحمن مشغول بوده و هستم و از حق تأیید و توفیق میطلبم که احبّای آن خاک پاک ارض مقدّسه را در جمیع مراتب اخلاق و اطوار و گفتار و رفتار و شئون و آثار ممتاز فرماید و بجزب و وله و شوق و عرفان و ايقان و ثبوت و رسوخ و اتحاد و اتفاق در انجمن عالم با رخی روشن و جمالی چون گلشن محشور نماید. ای احبّای الهی الیوم یوم اتحاد است و روز روز یگانگی در عالم ایجاد «ان الله یحبّ الذین یجاهدون فی سبیله صفّاً کأنهم بنیان مرصوص»^{۳۱۱} ملاحظه فرمائید که صفّاً میفرماید یعنی جمیع مرتبط و متصل بهم و ظهیر یکدیگر مجاهده در این آیه مبارکه در این کور اعظم بسیف و سنان^{۳۱۲} و رماح^{۳۱۳} و سهام^{۳۱۴} نبوده بلکه بنوایای صادق و مقاصد صالحه و نصائح نافعه و اخلاق رحمانیه و افعال مرضیه و صفات ربّانیه و تربیت عمومیه و هدایت نفوس انسانیّه و نشر نفحات روحانیّه و بیان براهین الهیه و اقامه حجج قاطعه صمدانیّه و اعمال خیریه بوده و هست و چون نفوس مقدّسه بقوّت ملکوتیه بر این شیم^{۳۱۵} رحمانیه قیام نمایند و صف اتحاد بیارایند هر یک از این نفوس هزار ماند و امواج این بحر اعظم حکم افواج جنود ملاً اعلی یابد این چه موهبتی است که کلّ چون سیول^{۳۱۶} و انهار^{۳۱۷} و جداول و سواقی^{۳۱۸} و قطرات در یک صقع^{۳۱۹} واحد جمع گردد بحر اعظمی تشکیل

۳۰۸. شبانگاه، اول شب

۳۰۹. شبانگاه، آخر شب

۳۱۰. هنگام برآمدن آفتاب، صبح

۳۱۱. اشاره به آیه ۴ از سوره صف [درحقیقت خدا کسانی را دوست دارد که در راه او صف درصف، چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می کنند]

۳۱۲. سرنیزه، نیزه

۳۱۳. نیزه‌ها

۳۱۴. تیرها

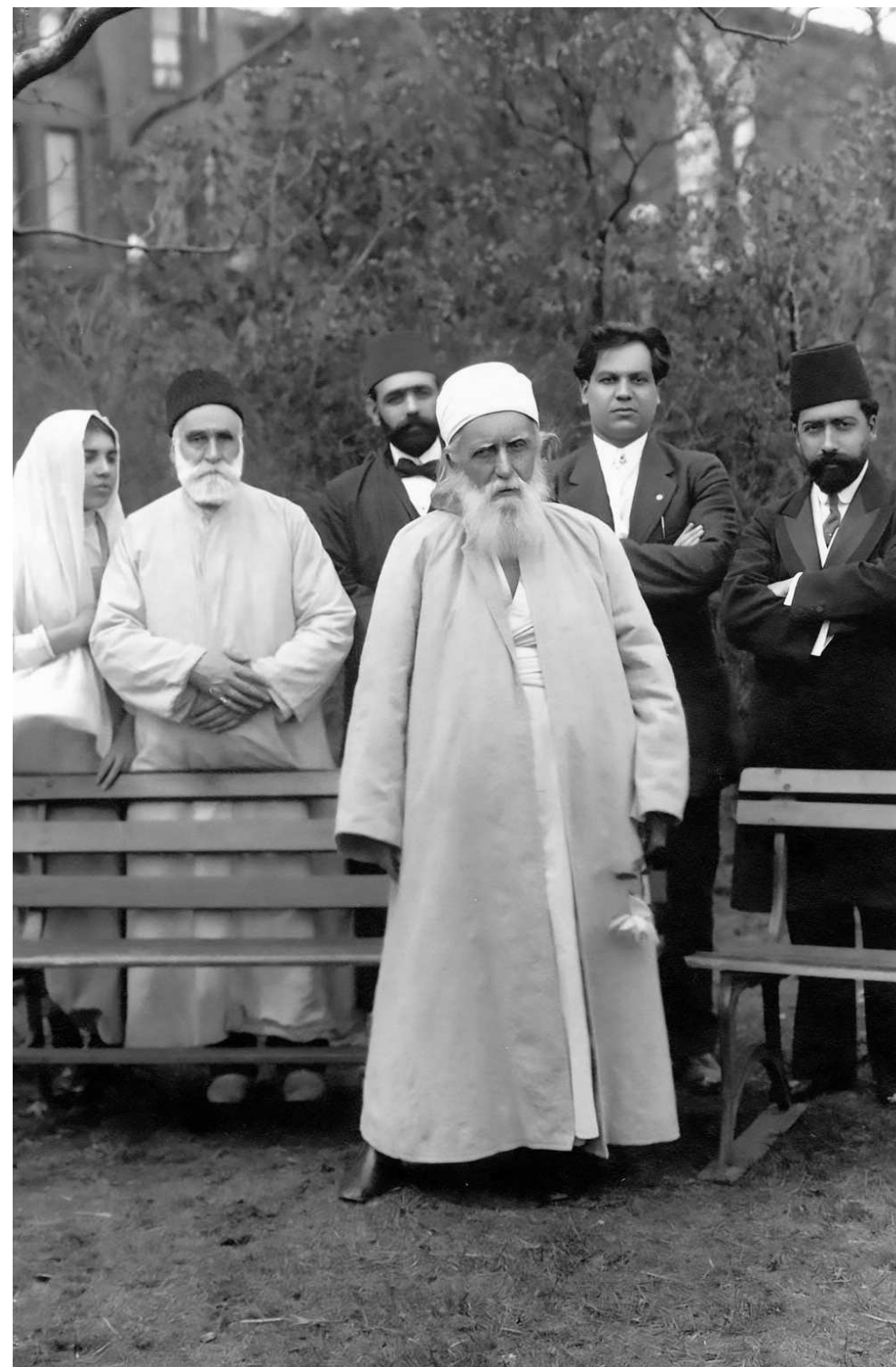
۳۱۵. خلیقات، خوی‌ها، عادت‌ها

۳۱۶. سیل‌ها

۳۱۷. جوی‌ها، نهرها

۳۱۸. جوی‌های خرد و باریک که از نهرها منشعب می شود

۳۱۹. ناحیه، کرانه، گوشه زمین



هیئت همراه و مترجمان عبدالبهاء در سفر به آمریکا

گردد و چنان وحدت اصلیهٔ غالب و فائق شود که آثار و احکام و تعینات^{۳۲۰} و تشخّصات وجود و همی این نفوس چون قطرات بکلی محو و فانی شود بحر وحدت روحانیّه موج زند قسم به جمال قدم^{۳۲۱} که در این وقت و حال فیوضات اکبر چنان احاطه نماید و قلزم^{۳۲۲} کبریاء چنان فیضان کند که وسعت خلدجان^{۳۲۳} چون دریای بی پایان گردد و هر قطره حکم قلزم بیکران یابد ای احبّای الهی بکوشید تا باین مقام بلند اعلیٰ فائز شوید و چنین نورانیّتی در این اکوان^{۳۲۴} ظاهر و عیان کنید که اشراقش از مطلع آفاق جاودان مبذول گردد این است اسّ اساس امر الهی این است جوهر شریعت ربّانی این است بنیان رزین^{۳۲۵} رصین^{۳۲۶} مظاهر رحمانی این است علّت ظهور شمس جهان الهی این است سبب استواء رحمن بر عرش جسمانی ای احبّای الهی ملاحظه کنید حضرت اعلیٰ^{۳۲۷} روح العالمین له الفداء بجهت این مقصد جلیل صدر مبارک را سپر سهام بلایا فرمودند و چون اصل مقصود جمال قدم روح ملاً اعلیٰ له الفداء این مقصد اعظم بود حضرت ربّ اعلیٰ^{۳۲۸} در این سبیل سینه مبارکرا هدف هزاران رصاص^{۳۲۹} اهل ضغینه^{۳۳۰} و بغضا^{۳۳۱} نمودند و بمظلومیّت کبری شهید شدند و هزاران دماء^{۳۳۲} مطّهّره نفوس مقدّسه رحمانیه در این راه بر خاک ریخته و بسا اجساد مبارکه احبّای خلّص حضرت ربّانیّه بدار آویخته نفس مبارک جمال ابهی^{۳۳۳} روح ملکوت الوجود لأحبّائه الفداء حمل جمیع بلایا فرمودند و اشدّ رزایا^{۳۳۴} قبول کردند اذّیتی نماند که بر آن جسد مطّهّره وارد نیامد و مصیبتی

نماند که بر آن نازل نگشت بسا شبها که در تحت سلاسل^{۳۳۵} از ثقل اغلال^{۳۳۶} نیارمیدند و چه بسیار روزها که از صدمات کند و زنجیر دقیقه آرام نیافتند از نیوران تا طهران آن روح مصوّر را که در بالین پرند و پرنیان پرورش یافته بود سر و پای برهنه با سلاسل و زنجیر دواندند و در زندان تنگ و تاریک در زیر زمین با قاتلین و سارقین و عاصین^{۳۳۷} و یاغین^{۳۳۸} محشور نمودند و در هر دقیقه اذّیت جدیدی روا داشتند و در هر آنی وقوع شهادت یقین کلّ بود بعد از مدّتی از وطن بیدار غربت فرستادند سنین معدودات در عراق هر آنی سهمی بر صدر مبارک وارد و در هر نفسی سیفی بر جسد مطّهّره نازل ابدأ دقیقه امنیّت و سلامت مأمول نبود و اعداء با کمال بغضاء از جمیع جهات مهاجم بنفس مبارک فرداً و حیداً مقاومت کلّ میفرمودند بعد از جمیع بلایا و صدمات از عراق که قاره آسیا است بقاره اروپا انداختند و در آن غربت شدید و مصیبت عظیمه اذّیات شدید و مهاجمات عظیمه و دسائس^{۳۳۹} و مفتریات و عداوت و ضغینه و بغضای اهل بیان^{۳۴۰} ضمیمه صدمات وارده از اهل فرقان^{۳۴۱} شد دیگر قلم عاجز از تفصیل است البتّه شنیده و مطلع شده‌اید و حال مدّت بیست و چهار سال بود که در این سجن اعظم باعظم محن و بلایا اوقات مبارک گذشت مختصر این است که مدّت اقامت جمال قدم روح الوجود لمظلومیّته الفداء در این جهان فانی یا اسیر زنجیر بودند و یا در زیر شمشیر و یا در شدّت آلام و محن بودند و یا در سجن اعظم^{۳۴۲} هیکل مطّهّره از شدّت ضعف از بلا چون آه شده بود و جسد مکرم از کثرت مصائب بمثابه تاری گشته بود مقصود مبارک از حمل این ثقل اعظم و جمیع این بلایا که چون دریا موجش باوج آسمان میرسد و حمل سلاسل و اغلال و تجسّم مظلومیّت کبری اتّفاق و اتّحاد و یگانگی من فی العالم بود و ظهور آیه توحید الهی بالفعل بین امم تا وحدت مبده در حقائق موجوده نتیجه خاتمه گردد و نورانیّت لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت اشراق کند. حال ای احبّای الهی وقت کوشش و جوشش است همّت بگمارید و سعی کنید و چون جمال قدم^{۳۴۳} روحی

۳۳۵. زنجیرها

۳۳۶. طوق‌های آهنی

۳۳۷. نافرمانان، گردن‌کشان، گناهکاران

۳۳۸. سرکشان، شورشیان، گردن‌کشان، متمردان، نافرمانان

۳۳۹. حيله‌ها، فریب‌ها

۳۴۰. پیروان باب که با بهاء‌الله دشمنی و کینه داشتند در نوشته‌های بهاء‌الله و عبدالبهاء اغلب به «اهل بیان»

نامیده نمی‌شوند.

۳۴۱. پیروان قرآن، مسلمانان

۳۴۲. زندان عکا

۳۴۳. از لقب‌های بهاء‌الله

۳۲۰. چیزهای مخصوص و بهره‌ها

۳۲۱. از لقب‌های بهاء‌الله

۳۲۲. دریا

۳۲۳. اضطراب، دلهره، نگرانی، بیم، تپش، لرزش

۳۲۴. کائنات، هستی‌ها، مخلوقات، آفریده‌ها

۳۲۵. استوار، متین، گرانمایه

۳۲۶. محکم، استوار، پابرجا

۳۲۷. از لقب‌های باب

۳۲۸. از لقب‌های باب

۳۲۹. سرب، گلولهٔ سربی

۳۳۰. کینه

۳۳۱. کینه و دشمنی شدید

۳۳۲. خون‌ها

۳۳۳. از لقب‌های بهاء‌الله

۳۳۴. پیشامدهای ناگوار، رویدادهای بد

لتراب مقدم احبائیه الفداء شب و روز در مشهد فداء بودند ما نیز سعی کنیم و جانی نثار نمائیم و وصایا و نصائح الهی را بگوش هوش بشنویم و از هستی محدود خود بگذریم و از خیالات باطله کثرات^{۳۴۴} عالم خلق چشم پوشیم و این مقصد جلیل و مقصود عظیم را خدمت کنیم این شجره‌ای که دست موهبت الهیه نشانده باوهامات خود قطع نمائیم و این انوار ساطعه ملکوت ابهی را به غمام^{۳۴۵} تیره اغراض و اوهام مستور نکنیم و امواج بحر کبریا را سدّ حائل نشویم و نفحات قدس ریاض جمال ابهی^{۳۴۶} را حاجز^{۳۴۷} از انتشار نگردیم فیضان نیشان^{۳۴۸} فضل را در این یوم وصل قطع نمائیم و شعاع آفتاب حقیقت را زوال نجوئیم ... عع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۳۶۸-۳۷۴)

نامه ۲: اتحاد و اتفاق در عالم

هو الله

ای خیرخواه بریطانیا نامه شما رسید و مقاصد خیریه شما معلوم گردید اتحاد و اتفاق سبب حیاتست و اختلاف سبب ممات کافه^{۳۴۹} کائنات که ملاحظه میفرمائید از ائتلاف جواهر فردیه بوجود آمدند و چون اختلاف حاصل گردد و ائتلاف انحلال یابد معدوم شود البته اتحاد جزایر بریطانیا سبب ترقی و حصول سعادت کلیه گردد اما من میخواهم که تو همّت را بلند نمائی و مقصد را ارجمند کنی ائتلاف و اتحاد نوع بشر خواهی و اتفاق جمیع ملل و دول جوئی روی زمین را مانند جزایر بریطانیا دانی و کره ارض را یک وطن شمیری خیرخواه کلّ باشی و اتحاد و اتفاق از برای کلّ جوئی ستاره قطب شمالی جهت شمال را نور بخشد و ستاره قطب جنوبی جهت جنوب را روشن نماید ولی تو مانند کوكب خطّ استواء یعنی آفتاب کوكب درخشنده جمیع جهات باش و بجنوب و شمال و شرق و غرب جمیعاً نور بخش و سبب روشنائی عالم انسانی شو حضرت بهاءالله میفرماید لیس الفخر لمن یحبّ الوطن بل الفخر لمن یحبّ العالم خداوند عالمیان یک زمین خلق فرموده و کلّ را بیکدیگر ارتباط داده و یکخانه بنا فرموده و کلّ را در آن منزل داده ولی نفوس بشر ملل عالم مانند کلاب^{۳۵۰} این میدانرا تقسیم و همی نموده‌اند و هر یکی دیگری را تجاوز از آن تقسیم مساعده ننماید و بمنازعه برخیزد و حال آنکه میدان میدان واحد است نه تقسیمی و نه توزیعی امیدوارم که تو از کسانی باشی که بعالم انسانی خدمت کنی و در فکر آبادی کره ارض باشی تا شرق دست در آغوش غرب نماید و جنوب و شمال به معانقه^{۳۵۱} و مصافحه^{۳۵۲} پردازد و بکلی نزاع و جدال از میان بر خیزد و علیک التحیّة و الثناء عع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۱۱)

۳۴۴. کثرت‌ها، تفاوت‌ها

۳۴۵. ابر

۳۴۶. از لقب‌های بهاءالله

۳۴۷. مانع، حایل

۳۴۸. مجازاً اشاره به باران‌های بهاری است.

۳۴۹. همه مردم، همه، همگی

۳۵۰. سگ‌ها

۳۵۱. یکدیگر را در آغوش گرفتن

۳۵۲. دست دادن، دست یکدیگر را فشردن

نامهٔ ۳: رگ جهان در دست پزشک داناست

هو الله

ای منادی پیمان نامه مفصل شما رسید و مذاکرات و مکالمات که با آن شخص محترم نموده بودید معلوم گردید شما آن شخص را مکتوم بدارید ابداً شهرت ندهید چنین نفوس را باید حفظ و صیانت نمود زیرا شهرت سبب خوف و خشیت گردد شما فکر و ذکرتانرا الآن در آن شخص و اتباع او با کمال وقار و علویت حصر نمائید و بحکمت تمام روش و سلوک کنید و کأس سلسبیل را در مقابل عطش شدید بدهید اما قضیه اینکه در صحف از پیش نیز شمه‌ئی از این تعالیم الهی موجود آن تعالیم در زمان خود ترویج گشت و تاثیر نمود حال در دست ملل مانند آیت منسوخ میماند بهیچوجه حکمی ندارد ملاحظه در ملت مسیح کنید که حال نفسی بوصایای آنحضرت عمل ننماید و همچنین نظر باسلام کنید که بکلی از وصایا و نصائح الهی در قرآن بیخبرند لفظی خوانند اما از معنی بوئی نبرند و همچنین حال هر چند طوائف و ملل سائره از فلاسفه بعضی از الفاظ بر زبان برانند که دلیل بر صلح و سلام باشد یا دلالت بر حسن رفتار کند ابداً حکمی ندارد گفتگوی محض است ولکن وصایا و تعالیم اسم اعظم^{۳۵۳} نافذ در قلوب ثابت در نفوس است آثارش ظاهر انوارش ساطع آیاتش باهر و اشاراتش لامع است مثلاً ملک مقتدر امری بر زبان راند فوراً مجری و معمول گردد و آثار عجیبه در آفاق ظاهر شود آن کلمه امروز بعینه اگر شخص مجهولی بگوید و بکمال قوت بر زبان راند ابداً تاثیری ندهد و ثمری حاصل نگردد نفوذ کلمه مقتدر دلیل بر سلطنت و اقتدار اوست ولی لفظ شخص مجهول دلیل بر عجز و ناتوانی او بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون»^{۳۵۴} باری شما نظر باین بیان نمائید «حتی اجعل اورادی و اذکاری کلها ورداً واحداً و حالی فی خدمتک سرمداً» و نزد هر عاقلی واضح و مبرهن است که الیوم جسم عالم مریض است و مرض مزمن و شدید لابد باید که طبیبی حاذق علاج نماید هر چند طبیبان از پیش آمدند و این بیمار را علاج و ترتیبی دادند ولی هر زمانی را حکمی و هر مرضی را دوائی در ایام سلف مرض نوعی دیگر بود و حال نوع دیگر باید بنظر حقیقت ملاحظه نمود که امراض هائله هیکل امکان را بچه معالجه توان

نمود البته باید متابعت طبیب حاذق کرد که آثار حذاقت^{۳۵۵} و مهارت او واضح و مشهود است و بتجربه رسیده است و شبیه نیست که امروز جمیع امراض مزمنه انسانی را داروی اعظم و دریاق^{۳۵۶} فاروق^{۳۵۷} اتحاد و اتفاق عموم طوائف و ملل و مذاهب بشر است و تعالیم بهاءالله از جهت وحدت عالم انسانی در نهایت نفوذ چنانکه ملاحظه مینمائید که الآن بسیار واقع که ملل و مذاهب مختلفه و اجناس متنوعه و قبائل متنافره جمعاً محفل واحد بیارایند و در نهایت محبت و الفت و یگانگی معاشرت و مصاحبت کنند و حکم یک جسم و یکجان دارند دیگر چه امریست در عالم که باین قوت علم وحدت عالم انسانی را در قطب امکان بلند نموده یا نماید باندک تفکر معلوم گردد. باری امیدوارم که شخص محترم اول پرستار این مریض علیل گردند و آنچه طبیب حاذق الهی علاج فوری فرموده و دریاق اعظم نامیده باین بیمار بنوشانند و معالجه فرمایند و عليك البهاء الابهی ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۴۳-۱۴۶)

۳۵۵. استادی، تبحر، چیره‌دستی، پختگی، آزمودگی، خُبرگی، زیرکی، مهارت

۳۵۶. پادزهر، نجات‌دهندهٔ تن از مضرت زهر

۳۵۷. جداکنندهٔ حق و باطل، ممیز

۳۵۳. از لقب‌های بهاءالله

۳۵۴. آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟ (سورهٔ زمر، آیهٔ ۹)

نامه ۴: وحدت و یگانگی و محبت

هو الله

ای احبای الهی خبر پر مسرت اتحاد و اتفاق احباء در اسکندریه رسید چه خبر خوشی بود که سبب روح و ریحان عبدالبهاء گشت قسم به جمال قدم^{۳۵۸} روحی لاحتبائه المتحدین فداء که فرح و سروری از برای عبدالبهاء جز بشارت اتحاد و اتفاق احبا نه زیرا اس اساس امر الله وحدت و یگانگی و محبت است که باید چنان قلوب و ارواح و انفس احباء الله را احاطه کند که کل عبارت از یک هیکل رحمانی شوند و هر یکی جزئی از اجزاء و عضوی از اعضاء لهذا باید و شاید و سزاوار چنین است که هر یک خود را قربان یکدیگر نمایند و فدائی همدیگر شوند اگر احبا باینمقام بلند اعلی رسند آنوقت جنت ابهی در قطب امکان خیمه و خرگاه زند و کوه و دشت و صحرا ریاض ملاً اعلی شود آه و شوقی لتلك الموهبة العظمی و ظماء قلبی لذلك الماء العذب الفرات. ای احبای الهی قدری تأمل و تفکر در عنایات جمال مبارك^{۳۵۹} نمائید که آن ذات مقدس تحمل صد هزار محن و آلام فرمود و ایام مبارکش جمیع بصدمات شدید گذشته تا آنکه نفوسی مبعوث شوند که در ظل کلمه الله المطاعه آیات توحید گردند و بیانات تفرید مظاهر محبت گردند و مطالع انوار الفت از بیگانگی بگذرند و بیگانگی حقائق و نفوس نورانیه پی برند علم اتحاد بر افرازند و خیمه اتفاق بلند کنند جام صهبای وحدت اصلیه در دست گیرند و در انجمن توحید رقص کنان جنود اختلاف را شکست دهند ای احبای الهی آیا از اختلاف در هیچ عهدی ثمری اثری بار و بری لا و الله همیشه اختلاف ریشه کائنات را بر انداخت و ائتلاف مطموره^{۳۶۰} امکان را معموره^{۳۶۱} لا مکان نمود قوت جامعه محیط بر قوای جامعه^{۳۶۲} بوده و وحدت قلوب کاشف کروب^{۳۶۳} پس شب و روز تضرع و ابتهاج نمائید و از حضرت ذوالجلال طلب صفای قلوب و وفای نفوس کنید اگر یکی از احبا قصوری نمود عفور رب غفور را بخاطر آرید و مخالفت نفس شرور نمائید زیرا نفس در غایت غرور است اعاذنا الله و ایاکم من هذا المغرور زمام از دست گیرد و در میدان طغیان جولان کند چاره جز تضرع و ابتهاج نیست و دوائی جز عجز و نیاز نه ... و علیکم البهاء ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۰۰-۲۰۲)

نامه ۵: علما، مسببین اختلاف و جنگ های مذهبی

هو الله

ای ثابت بر پیمان، نامه شما رسید و از مضمون حزن شدید حاصل گردید زیرا دلالت بر آن مینمود که احزاب الی الآن مانند گرگان درنده بجان یکدیگر افتاده و بخونریزی و نهب و غارت مشغول و مألوفند سبحان الله انسان که باید مصدر سنوحات رحمانیه باشد و سبب الفت و محبت و اتحاد و اتفاق قبائل و شعوب گردد با وجود این بکلی از این فیض موفور منفور و بخصائل و رذائل حیوانات وحشیه افتخار نماید هر که چنگ تیزتر دارد افتخار بیشتر نماید و سبب این نزاع و جدال و مؤسس این حرب و قتال علماء سوءند که در این ایام دو فرقه شدند فرقهئی دولتیان و فرقهئی دیگر ملتیان و حال اینکه در نص قرآن میفرماید «و ان هذه ائمتکم امة واحدة و انا ربکم فاتقون فتقطعوا امرهم بینهم زیرا کل حزب بما لدهم فرحون»^{۳۶۴} باری ما الحمد لله از این نزاع و جدال بیزاریم و از اختلاف و اجتناب در کنار در حق کل دعا مینمائیم که ای پروردگار این احزاب خونخوار را از درندگی بیزار نما و از خونریزی پشیمان کن، آسمانی فرما، ربانی کن، رحمانی نما تا مانند فرشتگان مظاهر فضائل رحمانیه و مطالع خصائل ربانیه گردند اختلاف بگذارند و ائتلاف بجویند. از جدال و قتال برهند و الفت و اتحاد طلبند از ظلمات ضلالت نجات یابند و بنور هدایت کبری روشنگردند، ای خداوند این جمع مستمند را خردمند نما و این دیوانه ها را هوشمند کن این گرگانرا آهوان بر وحدت نما و این خونخوارانرا خوی فرشتگان بخش ای پروردگار با استعداد و لیاقت معامله مفرما الطاف و عنایت مبذول دار اگر این وحوشرا بحال خویش گذاری ذی روحی از آن اقلیم باقی نماند جمیع راجع بجحیم گردند و بعداب الیم افتند پس بفضل و موهبت خویش این نادانانرا دانا کن و این جمع پریشانرا در ظل عنایت مجتمع فرما صلح و صلاح بخش و از سیف و سلاح بیزار نما آشتی و دوستی و راستی و حقیقت پرستی عنایت کن توثی مقتدر و توانا و توثی عالم و قادر و بینا...

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۴۶-۱۴۸)

۳۵۸. از لقب های بهاء الله

۳۵۹. از لقب های بهاء الله

۳۶۰. ویرانه

۳۶۱. آبادی

۳۶۲. خوارکننده، کوبنده، برکننده، شکننده

۳۶۳. اندوه

۳۶۴. و درحقیقت این امت شما امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس پرهیزگار باشید. پس کار [دین] شان را میان خود قطعه قطعه کردند [و دسته دسته شدند]، هر دسته ای به آنچه نزدشان بود دل خوش کردند (سوره مؤمنون، آیات ۵۲ و ۵۳).

نامه ۶: تلاش برای وحدت عالم انسانی

هو الله

ای طالب وحدت عالم انسانی، نامه‌ات رسید و از قرائت نهایت مسرت حاصل گردید که الحمد لله طالب صلح اکبری و غریق دریای حبّ بشر بتعالیم بهاءالله عالمی و یقین بدان که نافذ گردد نظر باین منما که اهل لندن بغفلت گرفتار بلکه جمیع عالم بمنفعت ذاتیه و اغراض نفسانیه مبتلا و شب و روز مشغول بدنیا زیرا نفثات روح القدس عاقبت تأثیر نماید و در لندن نفوسی مبعوث فرماید که شمع افروخته عالم انسانی گردند و ستاره درخشنده افق حقیقت شوند و بموجب تعالیم بهاءالله جهد و کوشش نما و ثابت و مستقیم باش و از امتحانات فتور میار من تعهد مینمایم که سبب هدایت نفوسی شوی که اول خادم عالم انسانی باشند و بصدق تبت و خلوص قلب و مقاصدی بلند و همّتی عظیم بوحدت عالم انسانی خدمت نمایند و علیک البهاء الابهی ...ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۴۷۰)

نامه ۷: سیاست صلح دوستی

هو الله

ای یار مهربان نامه های متعدد از شما رسید و از شدت انقلاب بقعه مبارکه فرصت جواب نگردید فوراً مکاتیب در محل محفوظی مستور شد حال با وجود انقلاب مختصری تحریر میگردد تا بدانی که دمی بی یاد تو نمانم و نفسی بی ذکر تو بر نیارم دائماً بدرگاه احدیت عجز و نیاز آرم و طلب تأیید و توفیق نمایم از قرار معلوم بیخردان یارانرا ملامت کنند و شماتت نمایند که حامی استبدادند و فدائی استقلال^{۳۶۵} سبحان الله هنوز این بیخردان متبّه نشده اند که بهائیان بامور سیاسیه تعلقی ندارند نه مربوط بحکم مشروطند و نه در آمال استقلال و در حق کل طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند و خیر خواهند با حزبی حربی ندارند و با قومی لومی^{۳۶۶} نخواهند مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ و محبت بین جمع است نه کلفت مأمور باطاعت حکومتند و خیرخواهی جمیع ملوک و مملوک کسی را که چنین مقصد جلیل در دل خود را باین امور جزئیّه نیالاید کسی که صلح عمومی جوید و خدمت بعالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیم مداخله ننماید و آنکه در احیاء کشوری کوشد در شئون مزرعهئی با دهقان و روستا نستیزد چون کشور آباد گردد هر مزرعه نیز احیا شود و هر مطموری معمور گردد حال ما را مقصد جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن اینکه آفاق بنور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر نمایند با وجود این مقصد چگونه مداخله در نزاع و جدال میانه دو حزب اصغر نمائیم خیر خواه هر دو طرفیم و هر دو را بالفت رهبر تا انشاءالله دولت و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند و تا چنین نشود فلاح و نجاج رخ نگشاید بلکه جمیع زحمات هدر رود و علیک البهء الابهی ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، صص ۱۴۸-۱۵۰)

۳۶۵. در نوشته‌های عبدالبهاء در دوره مشروطه‌خواهی منظور از «استقلال» همان استبداد و خودکامگی است.

۳۶۶. سرزنش، سرکوفت، ملامت، نکوهش

نامه ۸: صلح به جای جنگ

هو الله

ای سرهنگ ملکوتی، صف جنگ را بهل محفل صلح بیارا میدان رزم بگذار و بزم آشتی مهیا کن جام دوستی بدست گیر و در محفل راستی صهبای آشتی بنوشان تا جمیع عالمیان در زیر خیمه الفت و اتحاد و صلح عام در آیند بنیاد اختلاف برانداز ایوان وفاق و انصاف بیارا سرهنگ ملکوت را آهنگی باید که روح محبت بخشد و خدمت باورنگ حقیقت نماید سپاه محبت برانگیزد و بنیاد جنگ و ستیز براندازد تا نورانیت یگانگی و آزادگی و آسودگی آفاق را روشن نماید این است وصیت جمال ابهی^{۳۶۷} این است نصیحت عبدالبهاء این است نور هدی این است موهبت ربّ الأسماء الحسنی و علیک التّحیّة و الثّناء ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۸۸)

نامه ۹: همبستگی به جای اختلاف

هو الابهی

ای ثابت نابت، از تأییدات خاصه جمال قدم^{۳۶۸} و اسم اعظم^{۳۶۹} روحی لاحتبائه الفدا مستدعی و ملتسمیم که در جمیع شئون موفق گردی ایوم مغناطیس اعظم تأییدات الهیه اتحاد و اتفاق دوستان الهیست قسم بآن جوهر وجود و ملیک محمود که اتحاد و یگانگی احتیای الهی چنان تأثیر و نفوذی در عالم وجود دارد که بتقریر و تحریر نیاید و همچنین اختلاف و بیگانگی در میان دوستان رحمانی چنان مضرتی در حیّز شهود آرد که تصوّر نتوان نمود پس ای یار دیرین بجان و دل بکوش که بیگانگی از میان عباد الهی زائل گردد و یگانگی روحانی وجدانی رحمانی بمیان آید و چون این شاهد اتحاد و اتفاق در انجمن یاران جلوه نماید عیش روحانی و جشن رحمانی تأسیس گردد و دلبر امرالله و شهریار محبت الله در کوه و دشت و صحرا خیمه برافرازد و روح و ریحان بمیان آید و جهان جنت ابهی گردد و اگر اختلاف و بیگانگی بین دوستان باقی ماند روز بروز شعله محبت الله مخمود گردد و خمودت و جمودت احاطه کند ع

پس تا توانی در ایتلاف بکوش تا عبدالبهاء راضی گردد و روح و ریحان رخ نماید فو الله الذی لا اله الا هو چون تصوّر الفت یاران نمایم جان نفحات قدس استشمام نماید و چون ملاحظه اختلاف یاران کنم نهایت غموم و هموم مستولی گردد باری دیگر آنجناب ملاحظه نمائید که چه باید کنید و چگونه باید حرکت نمائید و البهء علیک و علی کلّ ثابت راسخ علی الميثاق ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، صص ۲۹-۳۱)

نامه ۱۰: هدف ظهور پیامبران

هُوَالْأَبْهَى

ای متوجه بملکوت ابهی، وقت یگانگی و اتحاد است و هنگام الفت قلوب و وداد مظاهر مقدسه الهیه از افق عالم بجهت ارتباط و اتحاد من علی الأرض بعالم جسمانی قدم گذاشتند و قبول ثوب^{۳۷۰} هیکل بشری نمودند و جمیع این مصائب و بلیات را در سبیل این مقصد عظیم و مراد جلیل تحمل نمودند حال احبای الهی چنان باید از افق توحید طلوع نمایند که جمیع من علی الارض از جام صهبای وحدت مست و مخمور گردند و در بحر تفرید مستغرق شوند و از اثمار جنت تجرید مرزوق شوند ای احبای الهی شما امواج یک بحرید و رشحات یک ابر از انوار یک شمس مستضیئید و از اشعه یک نیر اعظم مستنیر یزدان پاک میفرماید همه بار یکدارید و میوه یکشاخسار و البهآء علیک و علی احبآء الله ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، صص ۱۳۳-۱۳۴)

نامه ۱۱: وحدت بین انسان‌ها

هُوَالْأَبْهَى

یا من ثبت و نبت و اراد الخیر لأحبآء الله، آنچه مسطور بود ملحوظ افتاد و آنچه مذکور شد مسموع گشت فی الحقیقه کار همان قسم است که مرقوم نموده‌اید این حوادث پریشان مینماید و روح و ریحان میبرد الیوم یوم اتحاد است و وقت و اتفاق باتحاد و اتفاق کمر اهل نفاق شکسته گردد و بمحبت و یگانگی بیگانگی از عالم محو شود احبای الهی باید اسباب الفت و محبت و یگانگی عالم گردند تا نور وحدت الهیه در جمیع مراتب طلوع و سطوع نماید مطابق خواهش چیزی مرقوم شد. ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، صص ۲۲۴-۲۲۵)



عبدالبهاء همراه با عده‌ای از ساکنان و زائران در حیفا

نامهٔ ۱۲: وظیفهٔ ادیان الهی

ای بنت ملکوت نامه‌ات بتاريخ ۵ دسامبر ۱۹۱۸ رسید و خبر پرمسرتی داشت که احتبای الهی و اماء رحمن در تابستان در گرین‌عکا^{۳۷۱} مجتمع شدند و شب و روز بیاد خدا بودند و خدمت بوحدت عالم انسانی مینمودند و محبت بعموم ادیان میکردند بکلی از تعصب دینی بیزار بودند و بجمیع اقوام مهربان ادیان الهی باید سبب وحدت بین بشر گردد و اسباب الفت و محبت باشد و مروج صلح عمومی گردد انسان را بکلی از تعصبات بیزار نماید و روح و ریحان بخشد و بعموم بشر مهربانی کند فرق و امتیاز را از میان بردارد چنانکه حضرت بهاءالله خطاب بعالم انسانی میکند که ای نوع انسان همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار نهایتش اینست که بعضی نفوس جاهلند باید آنان را تعلیم نمود بعضی مریضند باید آنان را شفا داد بعضی اطفالند باید آنان را بالغ کرد و بنهایت درجه مهربان باید بود اینست مسلک اهل بهاء باری امیدوارم که برادران و خواهران جمیعاً محب عالم انسان گردند

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۱۳، ص ۲۴) ۳۷۲

نامهٔ ۱۳: وحدت عالم انسانی، اقتضای این دوران

ای کنیز محترمه الهی نامهٔ تو از لوزانجلیز رسید شکر کن خدا را که موقّق بخدمت شدی و سبب انتشار وحدت عالم انسانی گشتی تا ظلمات اختلاف بین بشر زائل گردد و خیمهٔ اتحاد ملل در جمیع اقالیم سایه افکند و الا راحت و آسایش و صلح و سلام عمومی مستحیل است و این عصر نورانی مقتضی و مستدعی آن در هر قرنی باقتضای آن قرن امری مؤید در این عصر نورانی وحدت عالم انسانی مؤید هر نفسی خدمت باین وحدت نماید البته موقّق و مؤید گردد امیدوارم که در محافل بلحن خوشی ترانه نمائی و سبب سرور و فرح کلّ گردی

(منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، شماره ۷۷، صص ۱۱۰-۱۱۱) ۳۷۳

۳۷۱. گرین ایگر، منطقه‌ای است در ایالات متحده آمریکا که محل برگزاری اجتماعات مختلف بهائی، از جمله مدرسه تابستانه، است.

۳۷۲. کتابخانهٔ مراجع بهائی

۳۷۳. کتابخانهٔ مراجع بهائی

سخنرانی ۱: لندن، ۱۴ سپتامبر ۱۹۱۱، به مدیر روزنامه رئیس فرمسون^{۳۷۴} و تیاسفی

هُوالله

تحیّت محترمانه مرا بجمعیّت تیاسفی برسان و بگو شما فی الحقیقه خدمت بوحدهت عالم انسانی نموده اید. زیرا تعصّب جاهلیه ندارید آرزوی وحدت بشر دارید. امروز هر کسی بوحدهت بشر خدمت کند در درگاه احدیت مقبول است. زیرا جمیع انبیای الهی در وحدت عالم انسانی کوشیدند و خدمت بعالم انسانی کردند. زیرا اساس تعالیم الهی وحدت عالم انسانیست. حضرت موسی خدمت بوحدهت انسانی نمود حضرت مسیح وحدت عالم انسانی تأسیس کرد حضرت محمد اعلان وحدت انسانی نمود انجیل و تورات و قرآن اساس وحدت انسانی تأسیس نمودند. شریعت الله یکی است و دین الله یکی و آن الفت و محبت است. حضرت بهاءالله تجدید تعالیم انبیا فرمود و اساس دین الله را اعلان نمود ملل مختلفه را بهم الفت داد ادیان مختلفه را با هم جمع نمود. تعالیم بهاءالله چنان در عروق و اعصاب بشر نفوذ نمود که اتحاد بین قبائل و شعوب متغایره داد. و شما چون در مقصد جلیل عضوی عامل هستید در حق شما دعا میکنم و از برای شما تأییدات الهیه میطلبم.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۸-۱۹)

سخنرانی ۲: کلیسای سیتی تمپل، لندن، ۹ سپتامبر ۱۹۱۱

هُوالله

ای جمع محترم و ای طالبان راه خدا. الحمد لله نور حقیقت درخشید و نسیم گلشن الهی وزید ندای ملکوت در جمیع اقالیم بلند شد و نفثات روح القدس در هویت قلوب دمید و حیات ابدیه بخشید. در این قرن بدیع شرق منور است غرب معطر است و مشام روحانیان معنبر بحر وحدت عالم انسانی موج زند و علم روح القدس اوج گیرد. هر انسان منصفی شهادت میدهد که این روز روز بدیعت است و این عصر عصر خداوند عزیز عنقریب جهان بهشت برین گردد. روز وحدت عالم بشر است و اتحاد جمیع ملل. تعصبات مورث جهالت بود و اساس ضدیت بشر. عنایت خداوند این روز فیروز را محقق فرمود. عنقریب وحدت عالم انسانی در قطب آفاق موج زند جدال و نزاع نماند صبح صلح اکبر بدرخشد جهان تازه شود و جمیع بشر برادران گردند و کافه ملل رایات جلیل اکبر شوند. خونخواری از خواص عالم حیوان و صلاح از مواهب عالم انسانی. حضرت بهاءالله میفرماید عدل و انصاف حیات عالم است الحمد لله در این صفحات علم عدل بلند است و مساوات بشر منتشر آزادی است و راحت امنیت است و سعادت. خدا یکی است و نوع انسان یکی است اساس ادیان الهیه یکی است حقیقت ربوبیت محبت است. پس ای یاران بجان بکوشید تا خاور و باختر مانند دو دلبر دست در آغوش یکدیگر شوند.

ای پروردگار این جمع را روشن فرما و نفوس را تأیید کن رویها را نورانی نما و خویها را گلشن رحمانی فرما. جانها بنفثات قدس زنده کن و نفوس بهدایت کبری نفیس فرما. بخشش آسمانی مبذول کن و موهبت رحمانی شایان فرما و در تحت حفظ و حمایت خویش محفوظ و مصون بدار. الطاف بی پایان شامل کن و عنایت مخصوصه کامل فرما. توئی دهنده و بخشنده و دانا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۹-۲۱)

سخنرانی ۳: پاریس، ۲۱ اکتبر ۱۹۱۱

هو الله

در جمیع کتب الهیه از جمیع ملل روزی موعود است که آن روز جمیع بشر در امن و امان راحت خواهند بود و عالم انسانی اتحاد و اتفاق حاصل خواهد نمود نزاع و جدال نخواهد ماند جنگ و حرب نخواهد بود جمیع ملل با هم ارتباط خواهند یافت و وحدت عالم انسانی جلوه خواهد کرد. حال ملاحظه میکنیم که آن روز صبحش دمیده است پرتو بارقه اش در آفاق منتشر گشته در عالم بشر یک هیجان عظیم حاصل شده. جمیع ملل عالم شهادت میدهند که تا وحدت عالم انسانی حاصل نگردد از برای بشر راحت و سعادت حاصل نخواهد شد. محبت است که سبب حیات عالم انسانیست اتحاد است که اسباب سعادت بشر است لکن هر چیزی منوط با سبب است تا اسبابش مهیا نشود حاصل نمیشود. مثلاً این چراغ را لابد لازم که بلوری مهیا روغنی مهیا فتیله ئی مهیا شود تا روشن گردد. ما میخواهیم در میان بشر محبت حاصل شود محبت را روابطی لازمست. یک وقتی است روابط روابط عاقله است. یک وقتی است که اسباب محبت روابط وطن است. یک وقتی است اسباب محبت وحدت لسانست. یک وقتی است روابط محبت روابط جنسی است. یک وقتی است که روابط محبت وحدت منافع است. یک وقتی است که اسباب محبت تعلیم و تعلم است. یک وقتی است که سبب محبت وحدت سیاسی است. این اسباب جمیعاً خصوصی است محبت عمومی حاصل نخواهد شد بجهت اینکه این سبب محبت است میانه اهل یک وطن اما اهل اوطان دیگر محرومند. روابط جنسی سبب محبت میانه آن جنس است. این روابط سبب محبت عمومی نمیشود که روابط جنسی و تجارتي و سیاسی و وطنی اسباب ارتباط عمومی شود. زیرا روابط جسمانی است مادی است و روابط مادی محدود است. زیرا ماده چون محدود است روابطش نیز محدود است. پس معلوم شد اعظم روابط و وسیله بجهت اتحاد بین بشر قوه روحانیه است چونکه محدود محدودی نیست. دین است که سبب اتحاد من علی الارض میشود توجه بخداست که سبب اتحاد عالم میشود دخول در ملکوت است که سبب اتحاد اهل ارض میشود و چون اتحاد حاصل شد محبت و الفت حاصل می شود. لکن مقصد از دین نه این تقالیدی است که در دست ناس است. اینها سبب عداوتست سبب نفرتست سبب جنگ و جدالت سبب خونریزیست. ملاحظه کنید در تاریخ دقت نمائید که این تقالیدی که در دست ملل عالمست سبب جنگ و حرب و جدال عالمست. مقصد از دین انوار

شمس حقیقت است. و اساس ادیان الهی یکیست یک حقیقت است یک روحست یک نور است تعدد ندارد. از جمله اساس دین الهی تحرّی حقیقت است که جمیع بشر تحرّی حقیقت کنند. چون حقیقت واحد است جمیع فرق عالمرا جمع میکند. حقیقت علمست اساس ادیان الهی علم است علم سبب اتحاد قلوب میشود. حقیقت الفت بین بشر است. حقیقت ترک تعصب است حقیقت این است که جمیع بشر را بندگان الهی ببینید حقیقت این است که جمیع ملل عالم را بنده یک خداوند بدانید. حقیقت این است که جمیع اشیا را زنده از یک فیض ببینید. نهایت اینست در عالم وجود مراتب است مرتبه نقص است و مرتبه کمال. ما باید شب و روز بکوشیم تا نقص مبدل بکمال شود. مثلاً اطفال در عالم طفولیت نمیدانند ولی مستحق نکوهش نیستند. باید این اطفال را تربیت کرد تا برتبه بلوغ برسند. این نهالها را باید نشو و نما داد تا ثمر بدهد. این زمین را باید پاک کرد تا تخم برکت ببار آرد. این مریض را باید معالجه کرد تا شفا یابد. هیچ نفسی را نباید مبعوض داشت جمیع بشر را باید محبت کرد. اگر این اساس متین شود محبت حاصل میشود. و همچنین باید همیشه مناجات کنیم که خداوند در قلوب محبت ایجاد نماید تضرع و زاری کنیم تا شمس حقیقت بر کل بتابد تا جمیع در بحر رحمت پروردگار غرق شویم. تضرع و زاری کنیم تا جمیع ناقصها کامل شود. تضرع و زاری کنیم تا جمیع اطفال بلوغ برسند. آفتاب محبت بر شرق و غرب بتابد و از نور محبت الله جمیع قلوب روشن شود گوشها شنوا گردد قلوب منجذب بنفحات قدس شود ارواح مستبشر بشارات الله گردد...

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۶۴-۶۸)

سخنرانی ۴: پاریس، ۲۴ اکتبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰهُ

در عالم مادیات هر چند محبت موجود ولی محدود است در عالم جسمانی وسائط و روابط محبت مشهود است و لکن وسائط مادی است محدود است. و حال آنکه حقیقت محبت غیر محدود است چه طور میشود بوسائط محدود حقیقت غیر محدود بتمامها حاصل شود. از جمله وسائط محبت در عالم مادی ارتباط عائله ایست. این معلوم است که محدود است و محبتی که قابل انفصال نباشد بتمامها حاصل نمیشود چه بسیار در یک عائله نهایت بغض و عداوت حصول یافته. پس معلوم شد که رابطه عائله ئی تمام نیست. و همچنین از جمله روابط روابط وطنی است. بعضی چون اهل یک وطنند در میان آنها محبت و الفت است آنهم کافی نیست چرا که محدود بوطن است. (و ثانی) آنکه شاید بین ابناء وطن نهایت بغض و عداوت حاصل شود. (ثالثاً) روابط جنسی است آنهم محدود است احتمال دارد در میان جنس عداوت واقع شود. (رابعاً) روابط اتحاد و حدت منافعت چون منافع مختلف گردد زائل می شود. (خامساً) وحدت سیاسیست که سبب الفت و محبت میشود آنهم یکوقتی است که وحدت سیاسی بهم میخورد. پس معلوم و محقق شد روابط مادی از برای الفت بین بشر کافی نیست محتاج یک قوه دیگر است که آن جمیع بشر را بیکدیگر التیام دهد و مورث نهایت محبت شود و باید غیر محدود باشد. شبهه ای نیست که این قوه روح القدس راست و این سبب وحدت است که جمیع بشر را در ظل کلمه واحده جمع کند. هیچ قوه ئی جز این قوه ملکوتیه نتواند که جمیع بشر را انجمن واحد کند و روابط محبت را محکم و متین نماید. لهذا باید جمیع بکوشیم تا در میانه بشر نورانیت الهی حاصل شود نفثات روح القدس تأثیر کند نورانیت آسمانی پرتو افکند تا اینکه این قلوب بشر بتمامه بیکدیگر ارتباط تام حاصل کند. اینست اساس محبت حقیقی و الا محبت بی سبب حاصل نشود. باری شما را نصیحت میکنم وصیت مینمایم من میانه شما چند روزی هستم میروم نمی مانم. شما اسیر مادیات نباشید از این قیود آزاد باشید زیرا حیوان اسیر مادیات است انسان اسیر مادیات نیست خداوند او را آزاد کرده. نگاه کنید ببینید جمیع کائنات ابداً از عالم طبیعت تجاوز نتوانند اسیرند ولی انسان از اسارت آزاد است زیرا طبیعت را خرق میکند. مثلاً ملاحظه کنید انسان باقتضای طبیعت ذی روح خاکبست ولی در هوا پرواز میکند این خلاف طبیعت است بر روی دریا جولان میدهد. در زیر دریا سیر میکند این خارق قانون عمومی طبیعت

است. حقایق اشیا بمقتضای احکام طبیعت سرّ مکنون و رمز مصون ولی انسان بقوه کاشفه آن را ادراک مینماید بقوه قاهره آن را از حیّز غیب بعرضه شهود میآورد. اینها جمیع دلیل بر آن است که انسان اسیر طبیعت نیست بلکه خارق طبیعت است. لهذا شما باید بقوه الهیه بکوشید تا وحدت عالم انسانی در انجمن عالم جلوه نماید نه بقوای مادیه بل بوسائط و روابط معنویه در قلوب انسان القای محبت نمائید. اگر نفسی را دوست دارید سبب آن وحدت عائله و وحدت وطن و وحدت جنس نباشد بلکه باید نفوس را از برای خدا دوست داشته باشید. هر نفس کاملیرا دوست داشته باشید و لو از وطن شما و عائله شما نباشد تا باین وسائط بتوانید بعالم انسانی خدمت کنید عالم انسانی را نورانی نمائید و بنیان این ظلمات بغض و عداوت را بر اندازید. جمیع بشر در ظل علم وحدت انسانی جمع شوند و تأییدات آسمانی برسد و فیوضات ربانی حصول یابد تا ملکوتی شوید رحمانی شوید و همت را بر این بگمارید. ابداً نگوئید این انگلیسی است این آلمانی است این فرانسه ایست این ایتالیائیست. ابداً این اذکار را بر زبان نرانید همه بندگان خدائید و کنیزان او این میزان کل باشد. ابداً در محفل الفت معلوم نشود که کی فرنساست و کی ترک است و کی آلمان و کی انگلیس و کی فرس فکرتان این باشد یقین است که خدا از شما راضی میشود تأییدات آسمانی میرسد. من یک ضعیف مسجون بودم لکن تأییدات الهی رسید حالا در پاریس در نهایت روح و ریحان باشما معاشرم و بنشر نفعات الله امیدوار. پس نظر بخدا داشته باشیم بخود ننگریم شرمسار شویم زیرا استعداد و لیاقت نداریم. اما چون نظر بقوت ملکوت میکنیم امیدوار میگردیم و از هیچ مشقت عظیمی رو گردان نمیشویم و السلام.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۷۲-۷۶)

سخنرانی ۵: پاریس، ۱۰ نوامبر ۱۹۱۱

هُوالله

دیروز رفتیم در جمعیت روحانیون چون آنجمع روحانیون بودند لهذا از روح صحبت شد از بقای روح و فناى جسد صحبت گردید. براهین قاطعه ثابت شد که بقای جسد مشروط بفیض روح القدس است اگر این فیض انفکاک یابد جسد معدوم میشود و اما بقای روح مشروط ببقای جسد نیست. زیرا ملاحظه میکنیم که اگر دست انسان از جسم انسان ناقص بشود روح ناقص نمیشود. اگر چشم انسان کور شود روح انسان ناقص نمیشود. اگر جسم انسان بخواهد روح انسان بیدار است. در عالم خواب جمیع اعضای جسمانی انسان مختل میشود چشم نمییند گوش نمیشود دست و پای انسان حرکت نمیکند. لکن روح سیر دارد در عالم رؤیا میبیند میشنود پرواز میکند جمیع شئون خویش را مجری میدارد. پس روح محتاج بجسم نیست بلکه جسم محتاج بروحست. لهذا بر روح عوارض عارض و خلل و فتور حاصل نمیشود و باقیست. یکشخص در جرنالی نوشته که ما منتظر بودیم فلانی از اساس امر بهاءالله بیان کند لکن از اساس امر حضرت بهاءالله بیانی نکرد بلکه از روح صحبت داشت لهذا ما چنانچه باید و شاید استفاده نمودیم. من از اساس حضرت بهاءالله ذکر کردم در جمعیت دیگر مفصل بیان کردم دیگر تکرار لزومی نداشت. نمیشود من یکصحبتی را در هر مجلسی تکرار کنم این عجز است که انسان یکمسئله را در هر مجلس اظهار کند لهذا من در هر مجلسی بیانی دیگر میکنم تکرار نمیکنم زیرا فائده در این است در هر مجلسی صحبتی مخصوص بکنم. انسان عاقل در جمیع اوقات نفوس را یک طعام نمیدهد لابد هر روز طعامی جدید میدهد اگر یک طعام بدهد ملال حاصل میشود سیر میشود هر روز یک میوه تازه تقدیم میکند. طیب هر روز دواى جدید میدهد نمیشود یک دوا بدهد. باری مقصد اینست من نظر باین حکمت دیروز صحبت از اساس حضرت بهاءالله نکردم لهذا لازم شد از برای شماها هر روز یک اساس از اساس حضرت بهاءالله ذکر کنم که خوب ملتفت شوید. هرکس سؤال کند ترجمه کنید که همه شماها اساس بهاءالله را بتمامه بدانید. (اول اساس بهاءالله تحری حقیقت است) یعنی باید نفوس از تقالیدی که از آباء و اجداد موروث مانده منزه و مقدس گردند. زیرا موسویان تقالیدی دارند زردشتیان تقالیدی دارند مسیحیان تقالیدی دارند بودائیها تقالیدی دارند. هر ملتی تقالیدی دارد گمان میکنند که تقالید خودش حق است و تقالید دیگران باطل. مثلاً موسویان گمان میکنند تقالید خودشان حق است و تقالید سائرین باطل. ما میخواهیم بفهمیم کدام یک صحیح است جمیع تقالید که صحیح نیست. اگر بتقالیدی تمسک داشته باشیم مانع

است که تقالید دیگران را درست تحری نمائیم. مثلاً شخص یهودی چون معتقد و متمسک بتقالید موسویان است ممکن نیست بفهمد دیگران حق هستند. پس باید تقالید را بریزد و تحری حقیقت بکند و شاید حق با دیگران باشد. پس تا ترک تقالید نشود حقیقت جلوه ننماید. مثلاً عبده اوئان^{۳۷۵} میگویند اوئان حقست. اگر ترک این تقالید نکنند ممکن نیست هدایت بیابند و بوحدانیت الهی پی برند. پس در تحری حقیقت انسان باید ترک تقالید بکند جمیع ملل ترک تقالید کنند آنوقت تحری حقیقت نمایند. در اینصورت لابد حقیقت ظاهر میشود. مثلاً پنجنفر هستند این پنج هر کدام ادعا مینمایند که هر یک اعلم از دیگری است باید بمقام امتحان گذاشت. تا ترک تعصب نکنیم چگونه میتوانیم حقیقت را بیان نمائیم. مجوسی میگوید من حقم یهودی میگوید من حقم مسیحی میگوید من حقم بوذی میگوید من حقم چگونه میشود حق ظاهر شود. پس باید موسوی ترک تعصب بکند مسیحی ترک تعصب بکند بوذی ترک تعصب بکند تا اینقسم نشود ممکن نیست حقیقت ظاهر شود. شخص کامل عاقل که طالب علم است علم مطلوب اوست هر کس بیان کند نور محبوب اوست در هر زجاج بدرخشد گل محبوب اوست در هر زمین که برآید. تیر اعظم فیض بخش الهی است از هر مطلعی طالع شود. نباید تعصب داشت بلکه باید عاشق آفتاب بود خواه از مطلع موسوی طالع شود خواه از مطلع محمدی خواه از مطلع عیسوی آفتاب آفتابست. پس حقیقت مقصود انسان است از هرکس بشنود. اینست مسئله تحری حقیقت. نتیجه این بحث چه میشود نتیجه اینستکه جمیع ملل عالم باید آنچه شنیده اند بگذارند نه بهیچ ملتی متمسک باشند و نه از هیچ ملتی متنفر. شاید آن ملتی را که متنفر است آن حق باشد و آن ملتی که بآن متمسک باطل باشد وقتی که آنها را ترک کرد نه ملتی را متمسک نه ملتی را متنفر آنوقت تحری حقیقت میکند و عاقبت ملاحظه مینماید که حقیقت ادیان الهی یکی است اختلاف در تقالید است تحری حقیقت سبب میشود که جمیع بشر متفق میشوند. این یک اساس از اساس بهاءالله است. فردا یکی یکی میگویم درست ضبط کنید تفکر و تعمق نمائید تا فردا یکی دیگر برای شما بگویم.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۳۷-۱۴۲)

سخنرانی ۶: پاریس، ۱۱ نوامبر ۱۹۱۱

هو الله

دیروز ذکر کردیم اول چیزی که برای انسان لازم تحری حقیقت است. در تحری حقیقت باید انسان آنچه را شنیده و از تقلید آباء و اجداد و یا اقتباس افکار است فراموش کند و جمیع ادیان روی زمین را باید یکسان بداند نه بیکی تعلق و نه از دیگری تنفر داشته باشد تا تواند تمیز دهد که کدام دین بحقیقت مقرون. چون تحری حقیقت کند لابد بحقیقت پی برد. و ثانی اساس الهی وحدت انسانیت یعنی جمیع بشر بندگان خداوند اکبرند خدا خالق کل است خدا رازق کل است خدا محیی کل است و خدا مهربان بکل. جمیع بشر انسانند یعنی تاج انسانی زینت هر سری و خلعت موهبت زیور هر بری کل بنده او هستند بجمیع مهربان است عنایت شامل کل است تفریق نمیفرماید که این مؤمن است یا آن مؤمن نیست راحم کل و رازق کل است. این صفت رحمانیت الهیه است. لهذا نمیتوانیم نفسی بر نفسی ترجیح بدهیم زیرا خاتمه مجهول. نهایت اینست که بعضی نفوس امثال اطفال بلوغ نرسیده اند باید آنها را تربیت نمائیم تا بلوغ برسند یا مریضند باید معالجه کنیم تا شفا یابند یا جاهلند باید تعلیم کنیم تا دانا شوند. نباید آنها را بد بدانیم و نفرت از آنها داشته باشیم بلکه باید بآنها مهربان تر باشیم بجهت اینکه اطفالند مریضند نادانند. ملاحظه کنید در عالم وجود الفت سبب وجود محبت سبب حیاتست جدائی سبب ممات است. در جمیع کائنات نظر کنید. مثلاً این چوب یا این سنگ عناصر ترکیب شده و یا اجزاء فردیه الفت پیدا کرده امتزاج نموده تا اینکه این چوب وجود یافته این حجر هستی جسته اگر این الفت نبود در عدم بودند. در میان عناصر یا اجزاء فردیه الفت و ترکیب حاصل شده است که کائنات وجود یافته و چون این الفت بهم خورد این ترکیب تحلیل شود و متلاشی گردد. و همچنین اجزاء فردیه الفت یافته و امتزاج حاصل کرده و این عناصر ارتباط و اجتماع نموده تا انسان پیدا شده و چون این عناصر و این اجزاء تحلیل و تفریق یابد جسد انسان متلاشی گردد. پس معلوم شد که الفت و محبت سبب حیاتست و نفرت و اختلاف و جدائی سبب ممات و در جمیع کائنات الفت سبب حیاتست و کلفت سبب موت. پس نوع بشر بندگان الهی باید الفت و محبت با همدیگر نمایند و از کلفت و بغض و عداوت نفرت کنند. ملاحظه نمائید حیوانات مبارکه در نهایت الفت اند لکن حیوانات درنده مثل گرگ و پلنگ و کفتار در نهایت استیحا ش بتهائی زندگانی مینمایند. دو گرگ نر در یک مغاره مأوی نمیکند اما

هزار گوسفند در یک جا اجتماع مینمایند دو باز و شاهین در یک آشیانه منزل نمیکند لکن هزار کبوتر در یک لانه مأوی جویند اینها حیوانات مبارکه هستند. پس الفت و محبت دلیل بر مبارکیست و کلفت^{۳۷۶} دلیل بر درندگی.

باری مقصود اینست که حضرت بهاءالله اعلان وحدت عالم انسانی فرمود تا جمیع افراد بشر با هم برادر و خواهر و دختر و مادر و پسر و پدر باشند. امید چنان است که شما تعالیم بهاءالله را در خصوص وحدت عالم انسانی مجری میدارید. حضرت بهاءالله میفرماید اگر خدا نکرده شما دشمن داشته باشید او را دشمن نبینید دوست ببینید. به دوست چگونه لازم است معامله کردن بدشمن همان معامله را مجری دارید. این تأکید را بجهت این میفرماید تا اینکه الفت میان جمیع بشر حاصل شود. خدا شما را تأیید کند.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۵۱-۱۵۵)

سخنرانی ۷: کلیسای نوای دیلام، پاریس، ۲۵ نوامبر ۱۹۱۱

هُوَاللّٰهُ

جميع مظاهر مقدسه خدمت بحقيقت فرمودند. حضرت موسى ترويج حقيقت فرمود. حضرت مسيح تصريح حقيقت كرد. جميع حواريين توضيح حقيقت نمودند. حضرت رسول تبشير بحقيقت داد. اوليای الهی مؤسس حقيقت بودند. حضرت بهاءالله تأسيس حقيقت فرمود. كل مظاهر حقيقت بودند و تعاليم كل توحيد عالم انسانی و الفت و محبت و يگانگی و تنزيه و تقديس از ظلمات امکانی يعنی اختلاف و نزاع و جدال و قتال. پس ما که بندگان آن بزرگوارانيم چرا بايد اختلاف کنیم. چرا بايد نزاع و جدال نمائيم. بندگان يکخداونديم و جميع مشمول الطاف حضرت رحمانی. خداوند با كل در نهايت صلح است ما چرا با يکديگر جنگ نمائيم. خداوند با كل مهربانست ما چرا نا مهربان باشيم. خداوند خالق كل و رازق كل و مربي كل و حافظ كل است ما چرا از يکديگر جدا هستيم. سبب اينست که اساس ادیان الهی از میان رفته و فراموش شده و تشبث بتقاليد موهومه گشته. و چون تقاليد مختلف است سبب بغض و عداوت بين بشر گرديده. اما اگر بااساس ادیان الهی نظر کنیم كل یکی است و اگر رجوع بآن نمائيم كل متحد و متفق ميشويم و علم و وحدت عالم انسانی در جميع آفاق موج زند. نهايت اينست که بعضی جاهلند بايد تعليم نمائيم اطفالند بايد تربيت شوند تا به بلوغ رسند مريضند بايد بنهايت مهربانی معالجه گردند. و از اين گذشته اختلاف و نزاع اهل ادیان سبب شده است که احساسات ماديه غالب بر قلوب بشر گشته و احساسات الهيه از میان رفته. اکثر بشر در عالم طبيعت غرق شده اند و ترقی معکوس کردند. زیرا حيوان محروم از ادراکات روحانی و ادراک حقایق و حکمت‌های بالغه الهی اسير طبيعتند و غرق در گرداب ماده ابداً از خدا و از عالم الهی خبر ندارند. حال اکثر بشر نیز بکلی از حقيقت ادیان الهی محروم و حق دارند. زیرا آنچه در دست است تقاليد است و مخالف قوانين عقل. لهذا اکثر خلق طبيعی شده اند. پس ای اهل ادیان بيائيد تا از تقاليد اوهام منزّه شويد و بااساس ادیان الهی تشبث نمائيد تا متفق و متحد شويد و پرستش حقيقت کنید و در نهايت الفت و يگانگی در ظل خيمه توحيد راحت و آسایش نمائيد جميع نجوم سماء حقيقت گرديد و سراجهای روشن عالم انسانی شويد. حقيقت شريعت الله است. حقيقت هدايت الله است. حقيقت محبت الله است. حقيقت فيوضات الله است. حقيقت فضائل عالم انسانی است حقيقت نفثات روح القدس است. ملاحظه نمائيد درندگی و خونريزی از

خصايص عالم حيوانیست و محبت و رأفت و اتفاق از فضائل عالم انسانی. با وجود اين بمقتضای منطوق تاريخ عالم از بدایت حیات بشر در قرون اولی و در وسطی حتی قرون اخيره همیشه خون بیچارگان خاک را رنگين نموده و همواره بشر در خطر بوده. حال نور حقيقت از افق ايران درخشیده و ابرهای کثيف بتدریج متلاشی ميشود و وحدت عالم انسانی در بدایت انتشار است و محبت و الفت در بين ملل علم بر افرازد نفثات روح القدس حکمران گردد. ای اهل عالم بحرکت و اهتزاز آئيد و شادمانی نمائيد و در سایه خيمه وحدت عالم انسانی در آئيد. والسلام.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۱۰-۲۱۳)



عبدالبهاء در پاریس

سخنرانی ۸: کشتی (سدریک)^{۳۷۷} در سفر آمریکا (نزدیک ناپل)، ۲۷ مارس ۱۹۱۲

حمد خدا را که در این محفل اجناس مختلفه جمعند. در اینجا ما اهل شرقیم و شما اهل غرب. همین الفت و اجتماع نمونه است که الفت شرق و غرب ممکن است زیرا اول تجلی محبت است. شکر خدا را که اسباب محبت و الفت برای ما فراهم آمده است. چون بر کائنات نظر نمائیم می بینیم هر کائی دارای کمالات است. جماد دارای کمالاتی است نبات دارای کمالاتی است اما عالم نبات کمالات جمادی را دارد و فضلاً عن ذلک دارای کمالات نباتی است. و همچنین حیوان کمالات نباتی را دارد و فضلاً علی ذلک کمالات حیوانی داراست. تا انسان که اشرف جمیع مخلوقات است و جامع جمیع کمالات مشترکه و کمال خصوصی انسانی. و چون نظر بتاریخ بشر کنیم از بدایت الی الآن عالم انسانی رو بتکمیل است. هر چند کمالاتش نا محدود است اما تا بحال بترقی تام و درجه بلوغ نرسیده و در قرون اولی و قرون وسطی و قرون اخیره همیشه جنگ و جدال یا در میان دو دولت و یا در میان دو ملت و یا در میان دو دین و مذهب بوده هزاران خانمان در هر وقتی ویران شده صد هزاران پسران بی پدر گشته صد هزار مادران بی پسر شدند. لهذا عالم انسانی هنوز بکمال نرسیده چه که این درندگی سزاوار عالم حیوانی است نه عالم انسانی. آنچه شایسته انسان است محبت است حرب و جدال سزاوار حیوانات درنده است و حیوانات درنده برای قوت ضروری بقدر لزوم میدرند اما انسان برای قوت ضروری نیست بلکه بجهت شهرت و اظهار قدرت و ظهور سطوت و صولت است. انسان آلت درندگی ندارد یعنی چنگال و دندان کج مانند گرگ و سگ ندارد بلکه آلات دانه خوری و میوه خوری دارد با وجود این درنده و خونخوار است. و همچنین حیوانات جنس خود را نمیدرد بلکه حیواناتی میدرند که طعمه آنها است. شیر بچه خود را نمیدرد اما بسیاری از پادشاهان حتی فرزندان خود را کشتند پس انسان غافل ظالم از حیوان درنده تر است. لهذا جمیع انبیا برای تربیت محبت آمدند و دین الهی اساس الفت و محبت بود. اما هزار افسوس که آنچه سبب الفت و محبت بود علت عداوت نمودند و هر وقت حربی واقع شد یا حرب جنسی بود یا حرب دینی یا حرب سیاسی و یا حرب وطنی. با آنکه نوع انسان همه یک جنسند سلاله آدمند و جمیع اهل یک وطنند چرا مختلف باشند چرا حرب نمایند؟ خدا جمیع را یک جنس خلق نمود و عالم ارض را یک کره آفریده و کل را یک سلاله خلق کرده آیا سزاوار است ممالک

یکدیگر را خراب کنند و نفوس یکدیگر را هلاک نمایند. ملاحظه کنید یک مادر بیچاره چقدر خون دل میخورد و بیست سال زحمت میکشد شبها نخوابد روزها آرام نگیرد تا فرزند نازنینی بزرگ شود یک دفعه آن نوجوان براننده را مقابل توپ میبرند و بکشتن میدهند و ابداً نتیجه ندارد. ملاحظه نمائید یک وقت آلمان بر فرانسه غلبه نمود چه خونها ریخته شد تا بعد فرانسه غلبه کرد باز آلمان غالب شد در هر دفعه چقدر اتلاف نفوس شد بدون نتیجه و عاقبت جمیع اینها فانی شود. دولت یونان در سالف زمان ممالک کثیر فتح کرد عاقبت چه شد رومان جمیع اروپا را تسخیر کرد عاقبت چه شد فتوحات کرد چهار ملیون نفوس تباه نمود چه نتیجه داد عاقبت خود مغلوب گشت. قسم به عزت الهیه اینگونه درندگی سزاوار عالم حیوانی نیز نیست تا چه رسد بانسان. خداوند مهربان کل را خلق کرده و جمیع را رزق میدهد و بجمیع مهربان است پس باید متابعت سیاست الهیه نمود زیرا بشر هر قدر کوشش نماید نمیتواند سیاستی بهتر از سیاست الهیه تأسیس نماید. خدا با جمیع صلح است ما چرا در جنگ باشیم او بهمه مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم؟ باری آن قرون ماضیه قرون جهل بود الحمد لله این قرن علم است قرن اخلاق است قرن تمدن است قرن اکتشاف حقائق اشیاء است عقول ترقی نموده دائره افکار اتساع یافته. سزاوار عالم انسانی در این قرن نورانی وحدت عالم انسانی است تا جمیع فرق یک فرقه شوند و این تعصبات دینی و تعصبات جنسی و تعصبات وطنی و تعصبات سیاسی را ترک نمایند. حضرت مسیح جان خود را برای این مقصد عزیز نثار فرمود و بعمل تعلیم داد که شما نیز چنان نمائید. حضرت موسی چهل سال کوشید حضرت ابراهیم برای این مقصد کوشش فرمود تا روز بروز در الفت و محبت کوشیم زیرا راحت انسانی در محبت و الفت است نورانیت عالم در محبت و الفت است. در وقتی که در ایران از فرق و ملل مختلفه فرس بود ترک بود عرب بود مجوس و یهود و نصاری و مسلمان بود طوائف و ادیان مختلفه در نهایت ضدیت بودند یکدیگر را نجس میدانستند ممکن نبود بر سر یک سفره جمع شوند در همچو وقتی حضرت بهاءالله مانند آفتاب از شرق ظاهر شد علم وحدت عالم انسانی بلند فرمود چنان اقوام مختلفه را الفت داد که اگر شخصی در مجامع آنها وارد شود نمیداند کدام مسیحی کدام مسلمان کدام یهودی کدام زردشتی است. اول تعلیم او وحدت عالم انسانی است فرمود همه بندگان یک خداوندند و در ظل یک مربی حقیقی. خداوند خلعت انسانیت را بدوش کل داده نهایت این است یکی جاهل است باید او را دلالت نمود طفل است باید تربیت کرد مریض است باید معالجه نمود. آیا سزاوار است مریض را بی اعتنائی

کنیم و طفل را نا مهربانی نمائیم؟ ثانی تعلیم بهاءالله تحرّی حقیقت است که اگر ملل و ادیان تحرّی حقیقت نمایند متحد شوند. حضرت موسی ترویج حقیقت کرد و همچنین حضرت مسیح و حضرت ابراهیم و حضرت رسول و حضرت باب و حضرت بهاءالله کل تأسیس و ترویج حقیقت نمودند. ثالث تعلیم حضرت بهاءالله اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب اختلاف شود عدم آن بهتر است. رابع تعلیم حضرت بهاءالله این که دین و علم توأم است. دین اگر مخالف علم باشد جهل است پس باید جمیع مسائل دینی را مطابق علم نمود زیرا مخالف علم جهل است پس حکمت و عقل سلیم مطابق و ممدّ دین است نه مخالف. خامس تعلیم حضرت بهاءالله آنکه تعصب دینی و تعصب سیاسی و تعصب جنسی و تعصب وطنی هادم بنیان انسانی است. با وجود این تعصبات ممکن نیست عالم انسانی ترقّی نماید. سادس تعلیم حضرت بهاءالله مساوات حقوق رجال و نساء است باید تساوی حقوق حاصل نمایند تا نساء در جمیع کمالات مساوی با رجال گردند. سابع تعلیم حضرت بهاءالله تساوی حقوق نفوس و تعدیل معیشت است. باید جمیع بشر از سعادت و آسایش نصیب برند اگر شخص غنی در قصر عالی است فقیر هم آشیانه فقیر داشته باشد اگر غنی در نهایت ثروت است فقیر هم دارای قوت ضروری باشد. اما تفاوت درجات را باید حفظ نمود زیرا نمیشود جمیع یکسان باشند. ثامن تعلیم حضرت بهاءالله آنکه عالم انسانی هر قدر ترقّی طبیعی نماید باز محتاج نفثات روح القدس است. قُدمای خیلی کوشیدند که بقوّه عقل اسباب تربیت نفوس فراهم نمایند اما فلاسفه هر چند تربیت خود و نفوس قلیله نمودند لکن تربیت عمومی نتوانستند. هر قوتی از تربیت فوق العاده عمومی عاجز است مگر قوّه روح القدس. مثلاً حضرت مسیح بقوّه روح القدس تربیت عمومی نمود و ملل مختلفه را الفت داد تا ائت کلدان و اجیسیان^{۳۷۸} و رومان و یونان و آشوریان امم مختلفه بقوّه روح القدس الفت یافتند. پس عالم انسانی محتاج این قوّه الهی است تا از جهت علم و عقل و هم از جهت روحانیت ترقّی نمایند. دانش و سیاست طبیعی در اکثر موارد سبب تفرقه و اختلاف است چنانچه بر حسب رأی بعضی از سیاسیون فلاسفه یونان در میان ایرانیان اختلاف انداختند تا قوت نگیرند و این سبب شد که چندین سال ایرانیان متفرق بودند اما روح القدس سبب اتحاد و اتفاق شد. پس ما باید بکوشیم تا جمیع اقلیم اقلیم واحد شود. عالم انسانی مانند یک گله است و شبان آنها خداوند. مادام شبان بکل مهربان است چرا اغنام با یکدیگر در نزاع باشند؟ نباید نصایح چنین شبان مهربانی را فراموش نمود او

برای ما الفت خواسته، ما چرا تفرقه خواهیم؟ انبیا و اولیا را فرستاد تا همه متفق شویم، چرا اختلاف نمائیم؟ الحمد لله امشب در چنین انجمن محترمی جمعیم امید است جمیع سبب نورانیت عالم انسانی شویم و از قلّت عدّه اندیشه نمائیم چه بسیار واقع شد که معدودی قلیل بر امور مهمّه قیام کردند و موفق شدند. اصحاب حضرت مسیح قلیل بودند چون نیت خیر داشتند بر عالمی غالب شدند. حال هم هر چند ما ها در اینجا قلیل هستیم لکن امیدواریم که سبب شویم جنگ و جدال بر افتد حتی جان و مال را برای این مقصد عزیز نثار کنیم تا صلح عمومی تحقق یابد زیرا هر امر عمومی الهی است و غیر محدود و هر امر خصوصی بشری و محدود امور خصوصی را فدای امر عمومی نمائیم. من این سفر را برای الفت شرق و غرب مینمایم امیدوارم شما هم مدد نمائید. شش هزار سال است اوقات را بجنگ و جدال گذرانیدیم نتایج آنرا دیدیم حال چند وقت در محبت و الفت همّت صرف نمائیم اگر دیدیم ضرر دارد بر گردیم شبهه ئی نیست که نورانیت آسمانی غلبه نماید زمینی را آسمانی کند ظلمانی را نورانی گرداند. من در حق شما ها دعا میکنم که بخدمت عالم انسانی موفق شوید و روزی آید که ملل شرق و غرب با یکدیگر در کمال الفت و اتحاد باشند.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱-۸)

بیشتر شود فیوضات الهیه زیادت‌تر گردد. شصت سال پیش در زمانی که در شرق اختلاف بسیار بود و ملل و احزاب ابداً باهم التیام نداشتند مذاهب مختلفه دشمن یکدیگر بودند و همیشه با یکدیگر در جنگ و جدال بودند حضرت بهاء‌الله ظاهر شد در میان جمیع مذاهب الفت انداخت و کلّ فرق و احزاب را ارتباط بخشید نزاع و جدال زائل شد و الفت و محبت حاصل گردید عالم ظلمانی نورانی شد بهار جدیدی ظاهر گشت مزارع قلوب سرسبز و خرم گردید گل‌های رنگارنگ جلوه بخش انظار گشت اشجار پرشکوفه شد و اثمار طیبیه به بار آورد. حال من امیدوارم که به حُسن اخلاق و رفتار و حُسن نیت شما بلکه در میان شرق و غرب الفت و اتّحادی حاصل شود و اتّحاد تامّه بمیان آید فیوضات الهی احاطه کند. زیرا عالم آفرینش بمنزله یک شجر است و هر نفسی به مثابه برگ و شکوفه نئی الطاف الهی بی پایان است فیوضات نامتناهی کلّ را احاطه نموده. ما باید ملاحظه آن فیوضات کنیم چنانچه فیوضات او شامل حال جمیع است ما نیز باید به یکدیگر نهایت تعلق داشته باشیم تا هر جزئی عبارت از کلّ باشد. ملاحظه نمائید که از یک دانه شجری ظاهر میشود و از هر شجری ثمری هر چند دانه جزء شجر است اما عبارت از تمام شجر است. امیدوارم ما‌ها نیز هر یک عبارت از کلّ شویم و متحد با جمیع گردیم این است وحدت عالم انسانی این است رحمت یزدانی این است موهبت الهی این است سعادت ابدی.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۱-۲۴)

سخنرانی ۹: کارنگی هال،^{۳۷۹} انجمن افکار جدید،^{۳۸۰} نیویورک، ۱۴ آوریل ۱۹۱۲

من از ممالک بعیده آمدم تا این مجامع را ببینم. از مشاهده این مجامع بسیار مسرورم بجهت این که در هر مجمعی جمعی می بینم که با هم در نهایت محبت و الفتند. از جمله این جمع محترم است که الحمد لله نفوس در نهایت مهربانی و وداد در فکر ترقّیند. همچنانکه این جمع در کمال الفت و وفاوند امیدوارم جمیع عالم با هم الفت یابند افکار اتّحاد و اتّفاق دلیل بر فیض الهی است زیرا انوار وحدت فیاض در جمیع اشیاء ظاهر است و بر کلّ می تابد و فیوضات محیط بر کلّ است. عالم خلق بمثابه ارض است و فیوضات رحمت الهیه مانند شمس بر کلّ تجلی نموده نهایت این است که مجالی و مرایا مختلف است استعدادات متفاوت است اما نور فیض نور واحد است و تجلی تجلی واحد. جمیع کائنات مستفیض از شمس واحد است کائناتی از کائنات نیست که مستفیض نباشد شمس یکی است اما استعداد کائنات مختلف است کائناتی مثل سنگ سیاه است پرتوی نگیرد کائناتی مثل آئینه است و آفتاب در نهایت ظهور در او جلوه کند. البتّه باید قلوب را صیقل داد تا استعداد جلوه حاصل نماید باید بکشیم که استعداد حاصل شود تا فیوضات الهی در نهایت جلوه ظهور نماید. و این استعداد وقتی حاصل شود که قلوب در نهایت صفا و نفوس در کمال اتّحاد و یگانگی مشاهده شود آن وقت تجلی شمس حقیقت نهایت جلوه و تأثیر نماید و آثار و انوار شمس در کلّ دیده شود. لهذا نباید نفسی را محروم دید نفسی را نباید حقیر شمرد نهایت این است که باید تربیت شوند و صفائی یابند تا نور الهی در نهایت قوّت ظاهر شود و وحدت عالم انسانی ظهور نماید. پس هر چه محبت بیشتر شمس حقیقت جلوه اش زیاد تر زیرا اعظم فیض الهی محبت است این است که تا محبت حاصل نشود هیچ فیض حصول نیابد. جمیع انبیای الهی کوشیدند که بین نوع انسان محبت ظاهر شود حضرت مسیح جمیع بالایا تحمل فرمود و حضرت بهاء‌الله کند^{۳۸۱} و زنجیر و پنجاه سال نفی و زندان قبول فرمود تا قلوب معدن محبت الله گردد. پس ما باید بجان و دل بکشیم تا محبت در بین کلّ ظاهر شود جمیع قلوب شرق و غرب مرتبط گردد جمیع نفوس محبّ یکدیگر شوند زیرا جمیع از رحمت پروردگار بهره‌ورند شمس حقیقت یکی است و آن مرکز انوار است هر چه توجّه

379. Carnegie Hall

380. New Thought Forum

۳۸۱. کُند: کُنده و چوب سبّری که بر پای اسیران و مجرمان می‌بستند.

سخنرانی ۱۰: کلیسای یونیورسالیست،^{۳۸۲} واشنگتن، ۲۱ آوریل ۱۹۱۲

هُوالله

آنچه قسّیس فرمودند دلیل بر حُسن اخلاق و خدمت بعالم انسانی است شایان ستایش است و سزوار تحسین. زیرا مخالف تعصبات طبیعیّه است که شش هزار سال است این تعصبات عالم انسانی را زیر و زبر نموده چه قدر محاربات واقع شده چه قدر منازعات وقوع یافته چه عداوتها که میان بشر پیدا شده. این عصر چون عصر ظهور حقیقت است الحمد لله افکار متوجّه حقیقت است و نفوس مستعدّ وحدت عالم انسانی دریای حقیقت در موج است و سراب تقلید روز بروز در اضمحلال. ادیان موجوده اساس واحد بوده و آن اساس حقیقت است و سبب الفت و محبّت بشر و علّت ترقّی نوع انسان است. لکن بعد از هر یک از مظاهر الهیّه کم کم آن نور حقیقت پنهان شد ظلمات اوهام و تقلید بمیان آمد عالم بشر گرفتار آن ظلمات گشت روز بروز عداوت شدید شد تا بدرجه ئی رسید که هر ملّتی دشمن ملّت دیگر شد بشأنی که اگر موانع سیاسی نبود همدیگر را بکلی معدوم و مضمحل میکردند. حالا دیگر بس باید تحرّی حقیقت کنیم از این اوهام بگذریم الحمد لله کلّ بندگان یک خداوندیم جمیع در ظلّ عنایت او هستیم مشمول الطاف اوئیم خدا بجمیع مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم خدا با جمیع صلح است ما چرا در جنگ باشیم نهایت بعضی نادانند باید تعلیم نمود اطفالند باید تربیت کرد علیل و مریض اند باید معالجه نمود علیل را نباید مبعوض شمرد طفل را نباید بد گفت باید در چاره و علاج کوشید. جمیع انبیا بجهت تربیت آمدند تا نفوس غیر بالغه را به بلوغ رسانند و الفت و محبت بین جنس بشر اندازند نه بغض و عداوت. زیرا خدا از برای بندگان خیر خواسته نه شرّ هرکس برای بندگان او شرّ خواهد مخالف خداست و بر مسلک الهی نیست بلکه بر مسلک شیطانست چه که صفت الهی رحمت است و صفت شیطانی صفت نقت. هرکس با بندگان مهربان باشد متابعت خدا نموده و هر شخص با بندگان نا مهربان مخالفت خدا کرده زیرا خدا رحمت محض است محبّت صرف است و شیطان بغض محض است و عداوت صرف. پس بدانید در هر محفلی محبّت است آن محفل محفل رحمن است و هر جا عداوتست و سوسه شیطان است. انبیای الهی بجهت آن آمدند که نفوس مظاهر رحمن باشند و در قلوب محبت و وداد اندازند چه که حیوان اسیر طبیعت است و بمقتضای طبیعت حرکت می نماید و ملاحظه خیر و شرّ ندارد و

اما انبیا بجهت تعلیم خیر آمدند نه شرّ تا نفوس بمقتضای عدل و انصاف حرکت کنند نه بمقتضای طبیعت. هر امری که موافق عدل و عقل است مجری دارند و لو مخالف طبیعت باشد و آنچه منافی عقل و انصاف است متروک شمارند و لو موافق طبیعت باشد. پس انسان باید متابعت رحمانیت الهی کند. اما نفوس ناقصه تابع طبیعتند هر قسم میل طبیعت باشد مجری میدارند اسیر جسمانیّتند از فیوضات روحانیّه خبر ندارند. زیرا در انسان دو جنبه است جنبه رحمانی و جنبه حیوانی جنبه رحمانی صلح و صفاست و محبّت و وفا اما جنبه حیوانی نزاع و جدال است و حرب و قتال. اگر در انسان جنبه حیوانی غلبه کند اضلّ از حیوان است اگر جنبه الهی غالب شود ملائکه یزدان است. تعالیم انبیا بجهت این بوده که جنبه حیوانی مغلوب شود تا نفوسی که اسیر طبیعتند نجات یابند و جنبه آسمانی غلبه نماید. و آن جنبه الهی عبارت از فیض روح القدس است عبارت از تولّد ثانی است هر کس دارای آن جنبه باشد خیر خواه عموم است بجمیع خلق مهربانست با هیچ مذهبی عداوت ندارد و از هیچ دینی تزییف نکند زیرا اساس ادیان الهی یکی است. اگر به آن اساس رجوع نمائیم متحد شویم اما اگر بتقلید رجوع کنیم مختلف شویم. زیرا تقلید مختلف است و اساس ادیان الهی واحد تقلید سبب اختلاف و کلفت است و اساس ادیان الهی باعث اتّحاد و الفت.

باری حضرت مسیح می فرماید وقتی که آن روح حق میآید تمام حق را بجهت شما میگوید و باز میفرماید امور بسیاری هست که حال شما استعداد شنیدن آنها را ندارید اما چون آن روح حق آید از برای شما تمام را بیان خواهد کرد. حال قرنی است که آن روح الهی ناطق شد و تمام حق را ظاهر نمود حقیقت دین مسیح را بیان کرد خلق را از اوهام برهاند تا بنیاد جهل و عداوت بر باد شود و اساس محبّت تأسیس یابد. ما باید بجان و دل بکوشیم تا این عداوت و بغضا محو شود و این جدال و قتال بکلی زائل گردد و نصیحت روح القدس این است که بر قدم مسیح مشی و سلوک نمائیم انجیل را بخوانیم ببینیم که حضرت مسیح محبّت محض بود حتّی در باره قاتلین بالای صلیب دعا فرمود که خدایا از اینها در گذر زیرا نمیدانند نادانند اگر میدانستند چنین نمیکردند. ببینید مظاهر الهیّه چه قدر مهربانند که بر صلیب طلب مغفرت قاتلان می فرمایند. پس ما باید متابعت مظاهر الهیّه کنیم بر مسلک انبیا مشی و سلوک نمائیم و از ظلمت تقلید بگذریم. از شما ها سؤال میکنم آیا خدا ما را برای محبت آفرید یا برای عداوت؟ یقین است بجهت الفت و محبّت خلق فرموده. پس ما باید ملتفت باشیم زیرا نفوسی را منافع شخصیّه و امیدارد که از حق چشم پوشند آنها غیر از مقصد شخصی نخواهند و جز در ظلمت اغراض سیر نمایند. ملاحظه نمائید که چون حضرت مسیح ظاهر شد چه قدر

نا ملایمات دید با وجود این عاقبت اقوام مختلفه و احزاب متنوعه را جمع فرمود اقوام رومانیان و یونانیان و سریانیان و مصریان همه در نهایت عدوات بودند حضرت مسیح به نفثات روح القدس جمیع را متحد فرمود الفت بین قلوب انداخت اختلاف بر طرف شد نزاع و جدال از میان رفت در ظلّ مسیح کلّ در نهایت صلح زندگانی نمودند. آیا این که اطاعت مسیح کردند بهتر بود یا اگر اطاعت شیطان و عداوت و طغیان می نمودند؟ حال امید است که ملل و امم شرق و غرب در این قرن مبارک حضرت بهاءالله بنفثات روح القدس زنده شوند و جمیع متحد گردند کلّ متابعت اساس ادیان الهی کنند و آن حقیقت واحد است اختلاف و تعدّد قبول ننماید. وقتی که کلّ تحرّی حقیقت کنند متحد شوند وحدت عالم انسانی جلوه نماید صلح اکبر ظاهر شود. باری در حق شماها دعا میکنم که ای پروردگار این جمع محض محبت باین محفل آمدند و با کمال حبّ و وفاق حاضر شدند. خدایا رویها را منور کن ارواح را به بشارت کبری مستبشر فرما و چشمها را بمشاهده آیات هدی روشن کن و گوشها را باستماع ندای احلی ملتذ نما. پروردگارا خطا کاریم تو مغفرت کن گنه کاریم تو عفو فرما در پناه خود پناه ده نقصان را بغفران خود کامل کن این نفوس را از عالم اوهام برهان و بحقیقت دلالت نما تا تحرّی حقیقت کنند از عالم ناسوت دور شوند و بعالم ملکوت نزدیک گردند از جهان ظلمانی بفضای نورانی در آیند از ظلمات امکان برهان بانوار لامکان منور فرما مظاهر انوار کن و مطالع آثار نما از غیر خود بیزار فرما مطلع بر اسرار کن. ای پروردگار تو آمرزگاری و دانا تو بخشنده ئی و توانا و تویی قادر و بینا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۳۳-۳۹)

سخنرانی ۱۱: دویلین، ۲ اوت ۱۹۱۲

خوش آمدید خیلی خوش آمدید. از این احساسات که در عالم انسانی پیدا شده است باید خدا را شکر کرد زیرا در قرون اولی ملل از همدیگر فراری بودند و ابناء اوطان از ابناء اوطان دیگر مشمئز و بیزار زیرا تعصبات جاهلیه زیاد بود. الحمد لله در این قرن نورانی این پرده ها دریده شد و این ابرها از افق حقیقت زائل گشت ملل متنوعه با یکدیگر الفت می کنند اهالی شرق و غرب با همدیگر مؤانست می جویند و در نهایت محبت صحبت میدارند مثل این جمعیت ما که مجمع شرق و غرب است و تا بحال هم چنین چیزی وقوع نیافته. در تواریخ ملاحظه کنید، آیا اهالی شرق وقتی به غرب آمدند باین محبت با همدیگر معاشرت کردند؟ این از معجزات این قرن است زیرا در این قرن وحدت عالم انسانی اعلان شده. و چون از جمله اساس تعالیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانی است می خواهیم که برای شما از وحدت عالم امکان صحبت نمایم که جمیع کائنات یکی است و باین واسطه دائره وحدت را توسیع دهیم. وحدت عالم انسانی واضح است و به اندک تدقیقی می بینیم که جمیع بشر یکی است این اختلافات لسانی این اختلافات جنسی این اختلافات وطنی این اختلافات سیاسی این اختلافات مذهبی اینها همه اوهام است در ایجاد الهی ابدأ اختلافی نیست جمیع بشر یکی است. این است که حضرت بهاءالله خطاب بعالم انسانی نموده میفرماید که همه برگ و شکوفه و ثمر یک درختید از درخت دیگر نیستید. لهذا باید با یکدیگر در نهایت الفت و اتحاد باشید ولی اگر چنانچه ناقصی باشد باید کوشید تا کامل شود و اگر چنانچه مریضی باشد باید معالجه کرد و اگر چنانچه نادانی باشد باید تعلیم نمود و الا همه یکی است. حالا من از وحدت عالم وجود ذکری کنم این معلوم است که جمیع کائنات مرکب از اجزاء فردیه است و این اجزاء فردیه چون جمع شود یک کائنی وجود یابد. مثلاً اجزاء فردیه جمع شده و از آن انسان خلق گردیده اما این اجزاء فردیه بحالت واحد نمی ماند این اجزاء انسان متلاشی میشود از اجزاء کائن دیگر میشود. مثلاً اجزاء این گل متلاشی میشود بلکه بعد جزء یک حیوانی شود بلکه جزء یک انسانی شود بلکه جزء یک درختی شود بلکه جزء یک حجری شود. لهذا متصلاً این اجزاء فردیه از کائنی به کائنی دیگر انتقال می یابد این جزء فردی یک روزی جماد است یک روز انتقال به عالم نبات می کند و کمالات نباتی پیدا می نماید یک روز این جزء فردی انتقال به عالم حیوان می کند یک روز انتقال به عالم انسانی می نماید یک روز انتقال به کائن دیگر می کند. لهذا هر جزئی از اجزاء فردیه

کائنات در صور نامتناهی انتقال می‌کند یک روز در دریا است یک روز در صحرا است یک روز در هوا است یک روز باران است یک روز ابر است یک روز گل است یک روز انسان است یک روز حیوان است یعنی در جمیع کائنات انتقال و سیر دارد و در هر کائنی کمالی دارد. مثلاً در عالم انسانی کمال انسانی دارد در عالم حیوانی کمال حیوانی دارد و در عالم نباتی کمال نباتی مقصد آنکه هر جزئی از اجزاء در صور نامتناهی انتقال و سیر دارد و در هر صورتی کمالی دارد. پس جمیع کائنات یکی است وحدت صرف است یعنی کلّ شیء فیه معنی کلّ شیء نهایتش این است که هر جزئی از اجزاء کائنات در جمیع این مراتب سیر و حرکت دارد. این است که حکمای الهی گفته اند در هر چیز کمال هر چیز هست هیچ شیئی محروم نیست. مثلاً الآن در جزئی از اجزاء این جمادات فی الحقیقه کمال انسانی موجود است زیرا این جزء البتّه به عالم انسانی انتقال نماید مثلاً بعالم نبات انتقال می‌کند و آن نبات را انسان می‌خورد انتقال به عالم انسانی می‌کند کمالات انسان را می‌یابد و لابد روزی این انتقال تحقق یابد و می‌توانیم گفت که این ذره جمادات جامع جمیع کمالات است اگر حالا نیست یک روزی حاصل خواهد نمود. پس در جمیع کائنات اسرار جمیع کائنات هست ببینید چه وحدتی موجود است دیگر وحدتی اعظم از این نه و این از مواهب الهی است که میانه کائنات چنین ارتباط و چنین اتحاد و چنین موهبتی برقرار نمود هیچ شیئی را محروم نکرده است هر جزئی را از هر موهبتی نصیب داده است این است که از برای آن کائنات ابداً انعدامی نیست نهایتش انتقال است انتقال از رتبه به رتبه نمی‌شود. مثلاً این انسان فوت میشود اجزاء او معدوم نمی‌گردد آن اجزاء فردیه انتقال به رتبه دیگری کند. پس از برای وجود انعدامی نیست وجود حیّ است هر شیء حیّ و زنده است موجود است نهایتش این است انتقال از مقامی به مقام دیگر دارد و تا آنکه کائنات در جمیع مراتب سیر نکند کمال حاصل نمی‌شود کمال از سیر در جمیع مراتب حاصل می‌شود. و حال آنکه مسئله واضح و مشهود است عجب است که بعضی نفوس گمان می‌کنند که روح انسان معدوم می‌شود با وجود این که جسد انسان که اجزاء ترکیبی است باقی است، چگونه میشود که روح مجرد انسان معدوم گردد؟ مقصد از این بیان وضوح و اعلام وحدت عالم وجود است که جمیع کائنات عبارت از جمیع کائنات است هر ذره‌ئی کمالات جمیع ذرات را دارد. در صورتی که جسم این قسم است و معرض عوارض است یعنی یک روز ترکیب می‌شود یک روز تحلیل می‌گردد با وجود این برقرار است دیگر روح انسان که مقدّس از ترکیب و تحلیل است چگونه است بر حال واحده است و تغییر و تبدیلی در آن نیست و وجود مجرد است ترکیب ندارد و چون

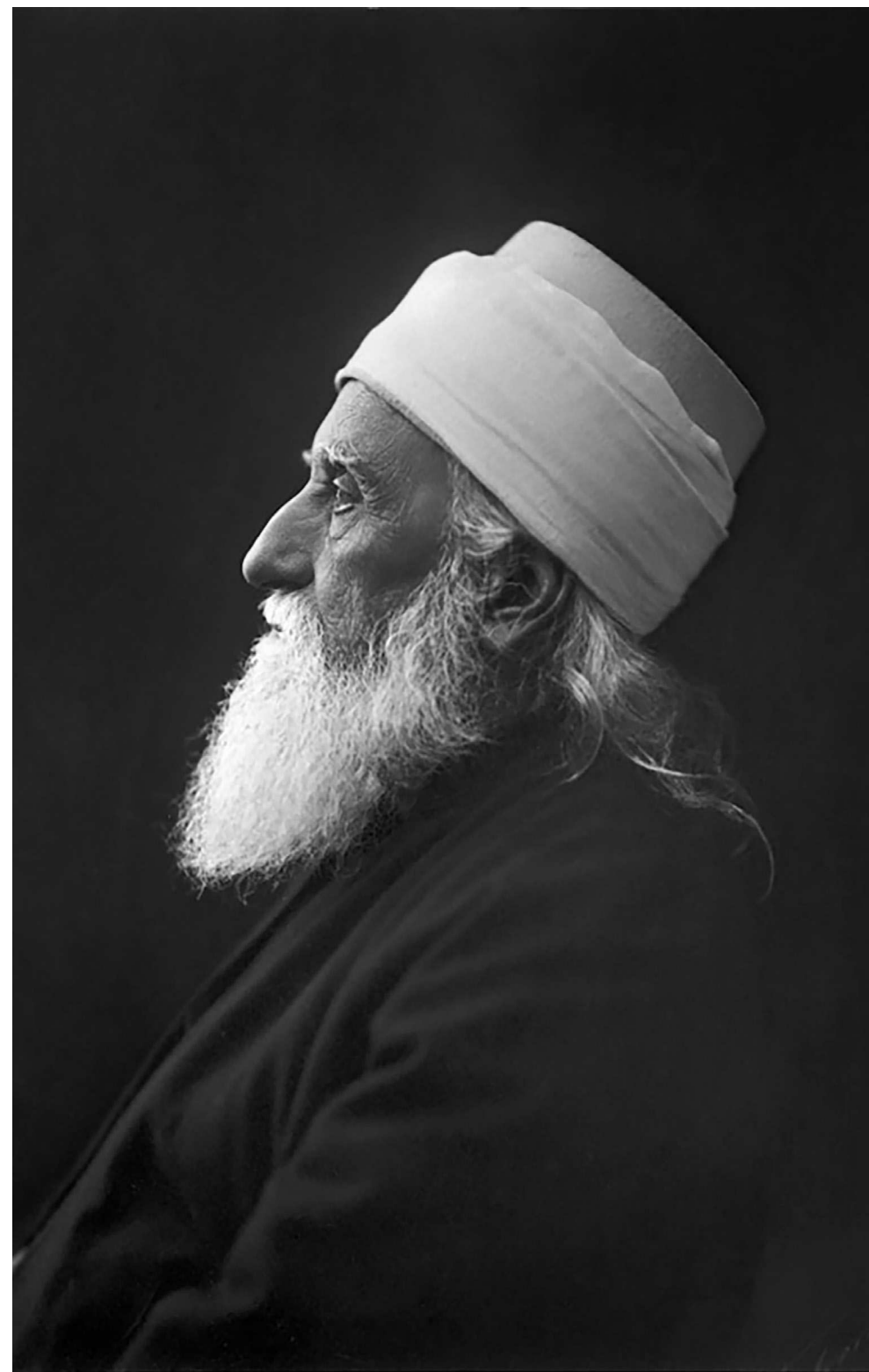
ترکیب ندارد تحلیل ندارد. ملاحظه نمائید که مواهب الهیه به چه درجه است ما بشکرانه این مواهب الهی باید اقلّاً در عالم انسانی نهایت الفت و محبت را با هم داشته باشیم و با یکدیگر ارتباط داشته باشیم و همچنین بدانیم که قطرات یک دریائیم و اشعه یک آفتاب باران یک ابریم و ریاحین یک گلستان اثمار یک شجریم و بندگان یک خدا باید بجهت این مواهب شکر کنید و در این مسئله خیلی فکر نمائید و هر قدر بیشتر در آن تعمق نمائید فکرتان وسیع تر میشود و مطلع بر اسرار کائنات می‌گردید. لهذا در حق شما دعا می‌کنم که خدا ابواب عنایتش را بر وجوه شما باز کند و این ابرهای او هام زائل گردد شمس حقیقت بتابد اسرار ملکوت الهی ظاهر شود و پرتو فیوضات الهی طلوع نماید و این تاریکی عالم طبیعت محو گردد و آنچه را که انبیاء بشارت دادند در این قرن ظاهر و آشکار شود.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۱۹۷-۲۰۲)

سخنرانی ۱۲: کنیسه یهودیان مینیاپولیس، ۱۸^{۳۸۳} سپتامبر ۱۹۱۲

هُوَاللّٰهُ

بسیار مسرورم که خود را بین این جمع می بینم الحمد لله وجوه نورانی نفوس روحانی و قلوب طالب تحزری حقیقت است لهذا می خواهم چند کلمه ئی از حقیقت بیان نمایم. لکن این صحبت مرا تطبیق به علم و عقل نمائید اگر مطابق است قبول کنید اگر نه انکار نمائید زیرا در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست عقل کاشف حقایق اشیاء است عقل میزان ادراک است لهذا هر مسئله ئی را بمیزان عقل موازنه نمائید اگر مطابق عقل است فهو المطلوب اگر مخالف است شبهه ئی نیست که وهم است. خداوند عقل داده که پی بحقائق بریم اگر مسئله ئی مخالف عقل است بدانیم که شایان اعتماد نیست بلکه اوهام است لهذا این صحبت مرا درست بمیزان عقل موازنه نمائید. از بدایت تاریخ عالم تا یومنا هذا در بین بشر نزاع بوده بغض و عداوت بوده و حرب و قتال چرا بسبب سوء تفاهم بین ادیان که این سوء تفاهم سبب شد که عالم انسانی خراب گشت نوع بشر خون یکدیگر را ریختند اطفال و اولاد یکدیگر را اسیر کردند اموال یکدیگر را غارت نمودند هر ملت ضعیفی در تحت ظلم ملل و ادیان قوی بود. ادیان عظیمه همواره تعدی بر ادیان ضعیفه کردند چنانکه هزار و پانصدسال بنی اسرائیل در جمیع اطراف عالم علی الخصوص آسیا و افریقا و بعض بلاد اروپا در تحت اضطهاد شدید بودند این نزاع برای چه بوده و از چیست از سوء تفاهم بین ادیان است این سوء تفاهم سبب این همه جدال و نزاع و خونریزی بوده. الحمد لله این قرن نورانی است قرن علم و تمدن است قرن ترقیات عالم انسانی است قرن ادراکات عظیمه و اکتشافات فضائل انسانیه است پس در این قرن سوء تفاهم باید ازاله^{۳۸۴} شود با جمیع ادیان در نهایت الفت و محبت سلوک گردد. از جمله ادیان عظیمه الهیه دین موسوی است از جمله دین عیسوی است از جمله دین محمدی است ملاحظه کنید چه قدر سوء تفاهم در میان است. جمیع ادیان حضرت موسی را نهایت تقدیس می کنند نبوت حضرت موسی مثل آفتاب است، و ما بیان براهین قاطعه می نمائیم نه برهانی که قابل انکار باشد. می گوئیم حضرت موسی شخصی واحد بود بظاهر در نظر خلق چوپان این شخص فرید و حید بین اسرائیل مبعوث شد در وقتی که اسرائیل در نهایت ذلت بودند در مصر اسیر فرعونیان بودند در



نهایت جهل و نادانی بودند حضرت موسی آن قوم را از ذلت نجات داده به ارض مقدس برد اسرائیل را چنان تربیت کرد که از حضيض ذلت به اوج عزت رسیدند بدرجه‌ئی که در میان ملل عالم مشهور آفاق شدند در علوم ترقی کردند در مدیت ترقی کردند در صنایع ترقی کردند در فلسفه ترقی کردند سلطنت سلیمانی تأسیس نمودند حتی فلاسفه یونان به فلسطین آمده از سلاله حضرت سلیمان تحصیل فلسفه نمودند از جمله سقراط که اعظم فلاسفه یونان بود. در تاریخ یونان مذکور که سقراط به سوریه رفت و تحصیل فنون نمود چون به یونان مراجعت نمود تأسیس وحدانیت الهیه کرد و ترویج بقاء روح بعد از صعود از دنیا فرمود ملت یونان او را ادیت کردند عاقبت در مجلس پادشاه او را زهر دادند. مختصر این است که از هجوم ملک بابل و دولت یونان و رومان بنی اسرائیل باز اسیر شدند فلسطین زیر و زیر گشت همه ذلیل گشتند تا آنکه باز حضرت مسیح که یک نفر از بنی اسرائیل بود نه جندی داشت و نه ثروتی فرید و وحید دو باره تأسیس مجدد عزت قدیمه نمود رومان را خاضع فرمود یونان را خاشع کرد با آنکه یک نفر فرید و وحید از اسرائیلیان بود تأسیس عزت ابدیه نمود ترویج حقیقت حضرت موسی و تورات فرمود. ملاحظه کنید که صیت موسی را در شرق و غرب بلند کرد ذکر اسرائیل را در عالم منتشر نمود انبیای بنی اسرائیل را مشهور آفاق نمود اگر حضرت مسیح نبود صیت حضرت موسی الی الآن در فلسطین مانده بود البتّه تورات از فلسطین بسائر ممالک عالم نمی‌رسید لکن به نصائح مسیح نام موسی و تورات در عالم منتشر شد و صیت بزرگواری حضرت موسی به اقطار و جهات عالم رسید. اگر حضرت مسیح نبود آیا در امریکا هیچ خبری از حضرت موسی بود حضرت مسیح بود که تورات را در جهان منتشر کرد حضرت مسیح بود که کتاب تورات را در اروپا منتشر ساخت. هزار و پانصد سال ملوک و رؤسای بنی اسرائیل نتوانستند نبوت حضرت موسی را به اروپا رسانند حضرت مسیح صیت آن حضرت را در جمیع آفاق بلند نمود تورات را ترویج فرمود. منصفانه ملاحظه نمائید که تا یوم مسیح صیت حضرت موسی فقط در فلسطین بود تورات فقط در لسان عبرانی و یونانی بود اما حضرت مسیح سبب شد که تورات را به ششصد زبان ترجمه نمودند حتی در السن قبائل افریقا و حبشستان^{۳۸۵} تورات نشر و ترجمه گردید. لکن اسرائیلیان ندانستند گمان کردند که حضرت مسیح دشمن موسی است حال آنکه اعظم دوست حضرت موسی مسیح بود زیرا قوانین او را در جمیع عالم ترویج فرمود. و همچنین در قرآن وصف و نعت حضرت موسی و تاریخ ظهور آن حضرت مکرر است و ذکر نبوت و جلالت و

عظمت آن حضرت و حقیقت تورات مؤکد است همچنین ذکر انبیای اسرائیل داود سلیمان یوشع ذی الکفل یوسف اسحق یعقوب هارون جمیع انبیاء مرقوم و مذکور است خلاصه ستایش زیاد از انبیاء مکرر در قرآن مذکور. پس مادام رؤسای ادیان با هم در نهایت اتحاد و محبت بودند چرا اهل ادیان با هم در اختلاف و نزاع باشند با آنکه حضرت مسیح موسی را دوست داشت و حضرت محمد مسیح و موسی هر دو را دوست داشت چرا باید بین یهود و نصاری و مسلمان عداوت باشد بلکه باید بین آنها نهایت محبت و وداد باشد. باید تحرّی حقیقت نمایند این قرن قرن حقیقت است نه قصص و روایات زیرا روایات و تقالید مختلف است و مایه اختلاف. بنی اسرائیل روایاتی دارند مسیحیان روایاتی دارند و مسلمانان روایاتی که هیچیک تصدیق دیگری ننمایند و مخالف یکدیگر پس باید همه این روایات را کنار گذاشت و تحرّی حقیقت نمود حقیقت مستور نمی ماند. شما تحقیق نمائید انجیل را بخوانید ببینید چه قدر ستایش حضرت موسی است همچنین در قرآن ستایش بسیار از حضرت مسیح و موسی، پس چرا باید بین اهل این ادیان نزاع و جدال باشد چرا دشمن یکدیگر باشند چرا ملتی ملّت دیگر را قتل و غارت کند؟ این بی انصافی است این جهالت است این نادانی است. واضح است که خدا جمیع را خلق کرده خدا رازق کلّ است شیطان آنها را خلق نکرده بلکه جمیع را خدا خلق کرده فرموده انسان را بصورت و مثال خود خلق کنم پس جمیع بشر بصورت و مثال الهی خلق شده اند نهایت در بعضی صورت و مثال الهی ظاهر است و در بعضی پنهان مانند این چراغ هائی که بعضی روشنند و بعضی تاریک باید بکوشیم تا همه روشن شوند نباید بد گوئی و نزاع نمود باید دانست که همه بندگان یک خداوندند و در بحر رحمت او مستغرق نوع انسان واحد است و جنس بشر واحد لکن از جهالت اختلاف و ضدیت بمیان آمده ملاحظه نمائید انسان چه قدر نادان است که اسیر این تعصبات است. مثلاً یک تعصب تعصب جنسی است که این چه قومی است آلمان این چه قومی است انگلیس این چه جنسی است فرنسا و قس علی هذا با آنکه جمیع سلاله آدم اند و از یک عائله در این صورت شبهه‌ئی نیست که یک جنس اند و اولاد یک آدم پس این تصوّر اختلاف اجناس اوهام است. اما مسئله وطن که این اروپائی است این امریکائی این افریقائی است حتی در یک قطعه واحد خطوط وهمی کشیده و تقسیم کرده اند با آنکه جمیع ارض قطعه واحد است. آیا می شود گفت که چون من در این خانه منزل دارم باید همسایه را غیر دلم بگویم چون این خانه من است لذا تو بیگانه هستی و خانه همسایه وطن من نیست

او را باید کشت و خانه او را باید خراب کرد؟ پس تعصب وطن نیز اوهام است و اساس نزاع و جدال. بعضی از اصحاب اغراض می خواهند امتیاز و ریاستی حاصل کنند این عنوان را سبب قرار میدهند که بشر بهم ریزند و رعایای بیچاره در میدان حرب پاره پاره شوند ملوک در قصرهای خود در نهایت راحت و آسایش براحت مشغول ولی عنوان حبّ وطن را نموده فقرای بیچاره را در میدان پاره پاره می اندازند با وجود آنکه خود در نهایت راحتند پس این تعصب وطن اوهام است و اساس نزاع و جدال. روی زمین قطعه واحده است علی الخصوص چون به حقیقت نظر کنیم کرهء ارض قبور ما است یعنی قبور ابدی ما است اگر انسان چند روز روی آن زندگانی نماید بعد قبر ابدی انسان می شود اگر ایامی روی زمین راه می رود الی الابد زیر زمین می خوابد، آیا جائز است انسان قبرستان را بپرستد برای قبر نزاع و جدال کند؟ این زمین قبرستان ما است چرا برای آن دعوی کنیم خون همدیگر را بریزیم این چه جهالت است این چه نادانی است ملاحظه نمائید که انسان چه قدر جاهل است تحرّی حقیقت نمی نماید. باری چون حضرت بهاءالله از شرق ظاهر شدند جمیع این توهمات را زائل فرمودند حیات تازه به نفوس بخشیدند نورانیتهای آسمانی در قلوب انداختند افکار را توسیع دادند تعلیمات عظیمه ظاهر فرمودند بدرجه ئی که الآن بهائیان اسرائیلی مسیحی و زردشتی مسلمان بودائی جمیع در نهایت الفت باهم آمیزش نمایند چنانکه اگر در مجمع آنها وارد شوی نمیدانی کدام مسیحی کدام اسرائیلی کدام فارسی کدام مسلمان بوده جمیع با یکدیگر در نهایت الفت و محبت معاشرت می نمایند. زیرا اول تعالیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانی است که جمیع بشر در بحر رحمت خداوند مستغرقند و خدا بجمیع مهربان است جمیع را دوست میدارد جمیع را رزق میدهد چون کلّ را روزی میدهد معلوم است که به کلّ مهربان است مادام او مهربان است، چرا ما نا مهربان باشیم؟ البتّه سیاست ما اعظم از سیاست الهی نیست باید سیاست الهی را مجری داریم همین طور که او به کلّ مهربان است ما هم مهربان باشیم چنان که او به عموم معامله می نماید ما هم معامله نمائیم نزاع و جدال نکنیم. این قرن نورانی است این قرن روحانی است این قرن قرن ترقّیات است این تعصبات سزاوار نیست اینها منبعث از جهل است. الحمد لله جمیع ما بندگان یک خداوندیم و در بحر رحمت یک خداوند مستغرقیم دیگر تعصب موسوی یا مسیحی یا مسلمان بی معنی است. باید تضرّع به ملکوت الهی نمائیم که ما را موفق نماید بموجب تعالیم بهاءالله عمل نمائیم علم وحدت عالم انسانی را بلند کنیم تا تعصب جنسی و تعصب مذهبی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی که هادم بنیان انسانی است از میان بشر زائل شود عالم انسانی نورانی

گردد رحمانی شود عالم ارض انعکاسات عالم بالا یابد جمیع اقوام در نهایت الفت با یکدیگر معاشر شوند حیات آسمانی جویند نزاع و جدال ننمایند صلح اکبر ظاهر شود رویها منور گردد مشامها معطر شود. خداوند مهربان این جمع در ظلّ رحمت تواند و این نفوس متوجه به ملکوت تو. خدایا بندگانیم کرم عنایت کن فقرائیم از کنز آسمانی بخش نادانیم به حقائق اشیاء دلالت کن ضعیفیم قوت آسمانی رسان فانی هستیم به عالم بقا درآر محتاجیم و منتظر تأیید تو. اگر عنایتت رسد قطره دریا شود ذره آفتاب گردد اگر از الطاف محروم ماند از هر چیز بی بهره و نصیب شود پس عنایت کن مرحمت فرما تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و نورانیت آسمانی شرف و غرب را احاطه کند جمیع احزاب متحد شوند و حیات ابدی جویند و ترویج وحدت عالم انسانی نمایند و صلح عمومی انتشار دهند. توئی کریم توئی معطی توئی مهربان.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۴۵-۲۵۴)

مناجات‌ها

۱. بنام یزدان مهربان پاک یزدانا خاک ایرانرا از آغاز مشکبیز فرمودی و شورانگیز و دانشخیز و گوهرریز از خاورش همواره خورشیدت نور افشان و در باخترش ماه تابان نمایان کشورش مهر پرور و دشت بهشت آسایش پر گل و گیاه جان پرور و کهسارش پر از میوه تازه و تر و چمنزارش رشک باغ بهشت هوشش پیغام سروش و جوشش چون دریای ژرف پر خروش. روزگاری بود که آتش دانشش خاموش شد و اختر بزرگواریش پنهان در زیر رو پوش باد بهارش خزان شد و گلزار دلربایش خار زار چشمه شیرینش شور گشت و بزرگان نازنینش آواره و در بدر هر کشور دور پرتوش تاریک شد و رودش آب باریک تا آنکه دریای بخشش بجوش آمد و آفتاب دهش در دمید بهار تازه رسید و باد جان پرور وزید و ابر بهمن بارید پرتو آن مهر مهر پرور تابید کشور بجنبید و خاکدان گلستان شد و خاک سیاه رشک بوستان گشت جهان جهانی تازه شد و آوازه بلند گشت و دشت و کهسار سبز و خرم شد و مرغان چمن بترانه و آهنگ همدم شدند هنگام شادمانیست پیغام آسمانی است بنگاه جاودانیست بیدار شو بیدار شو. ای پروردگار بزرگوار حال انجمنی فراهم شده و گروهی همداستان گشته که بجان بکوشند تا از آن باران بخشش بهره بیاران دهند و کودکان خود را به نیروی پرورش در آغوش هوش پرورده رشک دانشمندان نمایند آئین آسمانی بیاموزند و بخشش یزدانی آشکار کنند پس ای پروردگار مهربان تو پشت و پناه باش و نیروی بازو بخش تا بآرزوی خویش رسند و از کم و بیش در گذرند و آن مرز و بومرا چون نمونه جهان بالا نمایند ع

(مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۴۳۸-۴۴۰)

۲. ای پروردگار این جمع را روشن فرما و نفوس را تأیید کن رویها را نورانی نما و خویها را گلشن رحمانی فرما. جانها بنفثات قدس زنده کن و نفوس بهدایت کبری نفیس فرما. بخشش آسمانی مبدول کن و موهبت رحمانی ÷ فرما و در تحت حفظ و حمایت خویش محفوظ و مصون مدار. الطاف بی پایان شامل کن و عنایت مخصوصه کامل فرما. توئی دهنده و بخشنده و دانا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۱)



۳. ای پروردگارا ای آمرزگار این محفل بذکر تو آراسته و این جمع توجه بملکوت تو نموده دلها پرمسرت است و جانها در نهایت بشارت. خداوند مهربانا این جمع را شادمان کن و در ملکوت خویش کامران فرما گناه ببخش پناه بده آگاه کن و ببارگاه ملکوت در آر. توئی دهنده توئی بخشنده و مهربان آمین.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۹)

۴. خداوند مهربانا کریمایا رحیمایا این جمع را بشمع محبت روشن نما و این نفوس را بنفشات روح القدس زنده کن. انوار آسمانی ببخش و موهبت کبری مبذول دار. تأییدات غیبیه برسان و مکاشفات روحانیه ارزان فرما. دیده‌ها را بنور هدی روشن کن و دلها را بفیوض نامتناهی غبطه گلشن نما. ارواح را بشارت کبری ده و نفوس را بموهبت عظمی مفتخر نما. ای پروردگار فقرائیم گنج ملکوت ارزان فرما. ذلیلانیم در ملکوت عزیز فرما. بیسر و سامانیم در پناهت ملجأ و مأوی ده. طالبانیم بالطاف بی پایان رهبری کن. ساکتانیم نطق فصیح ببخش. بی قوتیم قدرت ملکوتی احسان فرما. پروردگارا آمرزگارا خطا ببخش عطا بده گناه بیامرز ما را آداب رحمانی بیاموز توئی دهنده توئی بخشنده توئی مهربان.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۱۳۶-۱۳۷)

۵. رحمانا رحیمایا کریمایا شرق و غرب از انوار مشرق جمال منور است و مشام روحانیان از نفحات قدست معطر. خداوند بندگان را در ظل عنایت پناه ده. نادانان را بر اسرار حقیقت آگاه کن. بیچارگان را ملجئی ببخش و آوارگانرا سر و سامانی ده. دلهای شکسته را مسرور کن و مرغان بال شکسته را پرواز ده. تشنگانرا از سلسبیل عنایت بنوشان و فقیران را از گنج ملکوت مستغنی فرما. طفلانرا در مهد عنایت پرورش ده تا ببلوغ رسند. مریضان را بدرمان آسمانی درمان فرما تا صحت و عافیت یابند. خداوند کوران را بینا کن و کران را شنوا نما. مردگانرا زنده کن و پژمردگان را تر و تازه فرما. نومیدانرا امید وار کن و محرومانرا بهره‌ئی عطا فرما. توئی بخشنده توئی دهنده و توئی مهربان. ای پروردگار هر چند ضعیفیم ولی تو قوی هستی و هر چند فقیریم تو غنی هستی و هر چند ذلیلیم تو عزیز هستی. پس نظر بفقر و ضعف مفرما بلکه آنچه مقتضای غنای مطلق و قوت و قدرت تو است ارزانی کن. توئی رحیم توئی رحمن توئی بخشنده توئی مهربان.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۲۴)

۶. ای پروردگار دلها را روشن کن ای خدای مهربان قلوب را رشک گلزار و گلشن فرما ای محبوب بی همتا نفحات عنایت بوزان انوار احسان تابان کن تا دلها پاک و پاکیزه شود از تأییدات تو بهره و نصیب گیرد این جمع راه تو پویند راز تو جویند روی تو بینند خوی تو گیرند. ای پروردگار الطاف بی پایان ارزان فرما گنج هدایت رایگان کن تا این بیچارگان چاره یابند توئی مهربان توئی بخشنده توئی دانا و توانا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۰)

۷. خداوند آمرزگارا این مجمع را تأیید کن و توفیق ببخش تا عالم را بنور اتحاد روشن نماید شرق و غرب را به پرتو محبت و نور اتفاق منور کند. ای بخشنده مهربان دلها را بنفشات روح القدس زنده کن و رویها را مانند شمع برافروز تا جهان را نورانی کنند و نفوس را رحمانی نمایند. توئی بخشنده و توئی دهنده و توئی مهربان.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۳۲-۳۳)

۸. ای پروردگار این جمع محض محبت باین محفل آمدند و با کمال حب و وفاق حاضر شدند. خدایا رویها را منور کن ارواح را به بشارت کبری مستبشر فرما و چشمها را بمشاهده آیات هدی روشن کن و گوشها را باستماع ندای احلی ملتذ نما. پروردگارا خطا کاریم تو مغفرت کن گناه کاریم تو عفو فرما در پناه خود پناه ده نقصان را بغفران خود کامل کن این نفوس را از عالم اوهام برهان و بحقیقت دلالت نما تا تحرّی حقیقت کنند از عالم ناسوت دور شوند و بعالم ملکوت نزدیک گردند از جهان ظلمانی بفضای نورانی در آیند از ظلمات امکان برهان بانوار لامکان منور فرما مظاهر انوار کن و مطالع آثار نما از غیر خود بیزار فرما مطلع بر اسرار کن. ای پروردگار تو آمرزگاری و دانا تو بخشنده‌ئی و توانا و توئی قادر و بینا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۳۸-۳۹)

۹. خداوند مهربانا کریمایا رحیمایا ما بندگان آستان توئیم و جمیع در ظلّ وحدانیت تو آفتاب رحمت بر کلّ مشرق و ابر عنایتت بر کلّ میبارد الطاف شامل کلّ است و فضلت رازق کلّ جمیع را محافظه فرمائی و کلّ را بنظر مکرمت منظور داری. ای پروردگار الطاف بی پایان شامل کن نور هدایت بر افروز چشم‌ها را روشن کن دلها را سرور ابدی ببخش

نما و خائفان را امتیّت بخش و ما را در ملکوت خویش قبول نما و بنور هدایت روشن کن. توئی مقتدر توئی توانا توئی کریم توئی رحمن و توئی مهربان.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۳۷۱-۱۳۸)

۱۲. پروردگارا آمرزگارا این جمع پریشان تواند و عاشقان جمال تو در این معبد مجتمع شده اند رضای تو طلبند الطاف تو جویند عفو و مغفرت تو خواهند. خداوندا ما اطفالیم تو پدر مهربان ما ذلیلانیم تو عزیز بی مثل و بی همتا. خدایا ما در نهایت عجزیم و تو قدرت محض ما فقیریم و تو غنی ما ناتوانیم تو توانا. خدایا عفو گناه فرما و در پناه خود منزل ده از ظلمات ناسوت نجات بخش به نورانیت لاهوت روشن فرما از عالم طبیعت نجات ده بعالم حقیقت رسان. خدایا تشنگانیم عذب فرات بخش گرسنگانیم مائده آسمانی کرم کن مریضیم شفای ابدی عنایت فرما فقیریم کنز ملکوت ببخشا در ظلّ عنایت خود مأوی بخش تا چشم بمشاهده انوار تو روشن کنیم و بگوش شنوا نداء تو را اصغنا نمائیم. خدایا مشام ما را باز کن تا رائحه گلشن عنایت استشمام کنیم. خدایا ما را قوّت بخش تا در سبیل تو سلوک نمائیم در عالم ناسوتیم بعالم لاهوت هدایت کن ابواب ملکوت بگشا الطاف خود را شامل کن و فیض خود را کامل فرما. توئی غفور توئی رحمن توئی رحیم و توئی بخشنده و مهربان.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۲۳)

۱۳. پروردگارا مهربانا این جمع توجّه به تو دارند مناجات بسوی تو نمایند در نهایت تضرّع به ملکوت تو تبتّل کنند و طلب عفو و غفران نمایند. خدایا این جمع را محترم کن این نفوس را مقدّس نما انوار هدایت تابان کن قلوب را منور فرما نفوس را مستبشر کن جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو جهان کامران نما. خدایا ما ذلیلیم عزیز فرما عاجزیم قدرت عنایت فرما فقیریم از کنز ملکوت غنی نما علیلیم شفا عنایت کن. خدایا برضای خود دلالت فرما و از شئون نفس و هوی مقدّس دار. خدایا ما را بر محبت خود ثابت نما و بر جمیع خلق مهربان فرما موقّق بر خدمت عالم انسانی کن تا بجمیع بندگانت خدمت نمائیم جمیع خلقت را دوست داریم و بجمیع بشر مهربان باشیم. خدایا توئی مقتدر توئی رحیم توئی غفور توئی بزرگوار.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۳۲)

نفوس را روح تازه ده و حیات ابدیه احسان فرما ابواب عرفان بگشا نور ایمان تابان نما در ظلّ عنایت کلّ را متحد کن و جمیع را متّفق فرما تا جمیع انوار یک شمس شوند امواج یک دریاگردند اثمار یک شجره شوند از یک چشمه نوشند از یک نسیم باهتر از آیند از یک انوار اقتباس نمایند توئی دهنده و بخشنده و توانا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۵۲-۵۳)

۱۰. ای پروردگارا ای آمرزگارا این بندگان توجّه بملکوت تو دارند و طلب فیض و عنایت تو می نمایند خداوندا قلوب را طیب و طاهر کن تا لیاقت محبت تو یابند و روح‌ها را طاهر و مقدّس نما تا پرتو شمس حقیقت بتابد چشمها را پاک و مقدّس کن تا مشاهده انوار تو نمایند گوشها را پاک و مقدّس کن تا ندای ملکوت تو شنوند. خداوندا ما ضعیفیم و تو مقتدری و ما فقیریم و تو غنی و ما طالبیم و تو مطلوبی. خدایا رحم کن عفو فرما استعداد و قابلیت عنایت کن که مستحقّ الطاف تو شویم و منجذب به ملکوت تو گردیم و از ماء حیات سیراب گردیم و بنار محبت تو مشتعل شویم بنفثات روح القدس در این قرن نورانی زنده شویم. الهی الهی باین جمع نظر عنایت فرما و جمیع را در حفظ و حمایت خویش محفوظ و مصون فرما برکت آسمانی برای این نفوس نازل کن در بحر رحمت خود مستغرق کن و به نفثات روح القدس زنده نما. خداوندا این حکومت عادلّه را تأیید و توفیق بخش این اقلیم در ظلّ حمایت تو است و این ملت بنده تو. خدایا عنایت خویش مبذول دار و فضل و موهبت خود ارزان فرما این ملت محترمه را عزیز کن و در ملکوت خویش قبول فرما. توئی مقتدر توئی توانا توئی رحمن توئی بخشنده و مهربان و توئی کثیر الاحسان.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۹۶-۹۷)

۱۱. پروردگارا آمرزگارا این بندگان را پناه توئی واقف اسرار و آگاه توئی. جمیع ما عاجزیم و تو مقتدر و توانا جمیع ما گنه کاریم و توئی غافر الذنوب و رحیم و رحمن. پروردگارا نظر بقصور ما منما به فضل و موهبت خویش معامله کن خطاء ما بسیار است ولی بحر رحمت تو بی پایان عجز ما بسیار است و لکن تأیید و توفیق تو آشکار. پس تأیید ده و توفیق بخش و ما را بر آنچه سزاوار درگاه تو است موقّق نما دلها را روشن کن و چشمها را بینا نما و گوشها را شنوا کن مردگان را زنده فرما و مریضان را شفا بخش فقیران را غنی

۱۴. خداوند مهربان این جمع در ظلّ رحمت تواند و این نفوس متوجه به ملکوت تو. خدایا بندگانیم کرم عنایت کن فقرائیم از کنز آسمانی بخش نادانیم به حقائق اشیاء دلالت کن ضعیفیم قوت آسمانی رسان فانی هستیم به عالم بقا درآر محتاجیم و منتظر تأیید تو. اگر عنایتت رسد قطره دریا شود ذره آفتاب گردد اگر از الطاف محروم ماند از هر چیز بی بهره و نصیب شود پس عنایت کن مرحمت فرما تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و نورانیت آسمانی شرف و غرب را احاطه کند جمیع احزاب متحد شوند و حیات ابدی جویند و ترویج وحدت عالم انسانی نمایند و صلح عمومی انتشار دهند. توئی کریم توئی معطی توئی مهربان.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۲۵۴)

۱۵. پروردگارا رحیما کریمما مشاهده می فرمائی که در بالکان، چه آتش اعتسافی شعله میزند چه شعله نائره فسادی زبانه میکشد؟ این اقوام بیجان همدیگر افتاده اند ولی تو صلح می خواهی آنان جنگ می طلبند ولی تو محبت می جوئی آنان بغض و عداوت می خواهند ولی تو نورانیت آسمانی می طلبی. ای پروردگار دلها در ظلمت حیوانی مستغرق است پس به انوار شمس حقیقت روشن فرما. خداوند رحمت کن این درندگان را به صفات حسنه مزین نما و این حیوانات را از خونریزی باز دار این جنگ را تغییر به صلح کن و این کلفت را مبدل به الفت نما و این بغض و عداوت را به محبت منقلب فرما. خداوند این ظلمت را زائل کن و نورانیت رحمت را منتشر فرما در بین قلوب ارتباط آسمانی بخش و بر جمیع بنور صلح و صلاح جلوه کن. خداوند این گرگان را اغنام نما و این درندگان را انسان کن این نفوس را هدایت کن تا رضای تو طلبند و از برای خاک با یکدیگر جنگ و مخالفت نمایند. خداوند این خاک را پست ترین موجودات خلق فرمودی و قبر عموم بشر است قبرستان دائمی انسان است با وجود این این غافلان و این مدهوشان بجهت این قبر ابدی جنگ نمایند خون یکدیگر ریزند خانمان یکدیگر نهب و غارت نمایند و ممالک را خراب کنند. خدایا بارقه هدایت بفرست و اینها را از این اخلاق و اطوار نجات بخش و بملکوت خویش دلالت فرما تا استفاضه از ملکوت صلح و سلام نمایند. خدایا رحم کن خدایا هدایت نما خدایا تأیید بخش خدایا توفیق ده توئی کریم و توئی رحیم و توئی توانا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲، صص ۲۶۵-۲۶۶)

۱۶. خداوند مهربان کریم رحیما ما بندگان آستان توئیم و جمیع در ظلّ وحدانیت تو آفتاب رحمتت بر کلّ مشرق و ابر عنایتت بر کلّ می بارد الطافت شامل کلّ است و فضلت رازق کلّ جمیع را محافظه فرمائی و کلّ را بنظر مکرمت منظور داری. ای پروردگار الطاف بی پایان شامل کن نور هدایت بر افروز چشم‌ها را روشن کن دلها را سرور ابدی بخش نفوس را روح تازه و حیات ابدیه احسان فرما ابواب عرفان بگشا نور ایمان تابان نما در ظلّ عنایت کلّ را متحد کن و جمیع را متفق فرما تا جمیع انوار یک شمس شوند امواج یک دریا گردند اثمار یک شجره شوند از یک چشمه نوشند از یک نسیم باهتر از آیند از یک انوار اقتباس نمایند توئی دهنده و بخشنده و توانا.

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۴۷-۴۸)

۱۷. هوالبهی ای پروردگار توانا این بندگان ناتوانت را از قیود هستی آزادی بخش و از دام خود پسندی رهائی ده جمیع ما را در پناه عنایت منزل و مأوی ده و کلّ ما را در کهف حفظ و حراست و انقطاع و حریت از شئون نفس و هوی نجات بخش تا جمیع متفق و متحد شده در ظلّ خیمه یکرنگ تو آئیم و از صراط گذشته در جنت ابهی وحدت اصلیه داخل گردیم. انک انت الکریم انک انت الرّحیم لا اله الا انت القویّ القدیر. عع

(خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳، صص ۱۰۶-۱۰۷)

کتاب‌شناسی بخش سوم

عبدالبهاء (۱۹۲۰) خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱. گردآوری: محمود زرقاتی، قاهره: فرج‌الله ذکی‌الکردی.

عبدالبهاء (۱۹۸۴) خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۱. لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان‌های فارسی و عربی.

عبدالبهاء (۱۹۸۴) خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۲. لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان‌های فارسی و عربی.

عبدالبهاء (بی‌تا) خطابات حضرت عبدالبهاء، ج ۳. لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان‌های فارسی و عربی.

عبدالبهاء (۱۳۵۱ / ۱۲۹ بدیع) مائده آسمانی، ج ۵. گردآوری: عبدالحمید اشراق‌خاوری، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

عبدالبهاء (۱۹۱۰) مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

عبدالبهاء (۱۹۲۱) مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲. گردآوری: فرج‌الله ذکی‌الکردی، مصر: مطبعه کردستان العلمیه.

عبدالبهاء (۱۹۲۱) مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳. مصر: فرج‌الله ذکی‌الکردی.

عبدالبهاء (۱۳۴۳ / ۱۲۱ بدیع) مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

عبدالبهاء (۱۳۵۴ / ۱۳۲ بدیع) مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

عبدالبهاء (۱۳۵۵ / ۱۳۳ بدیع) مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

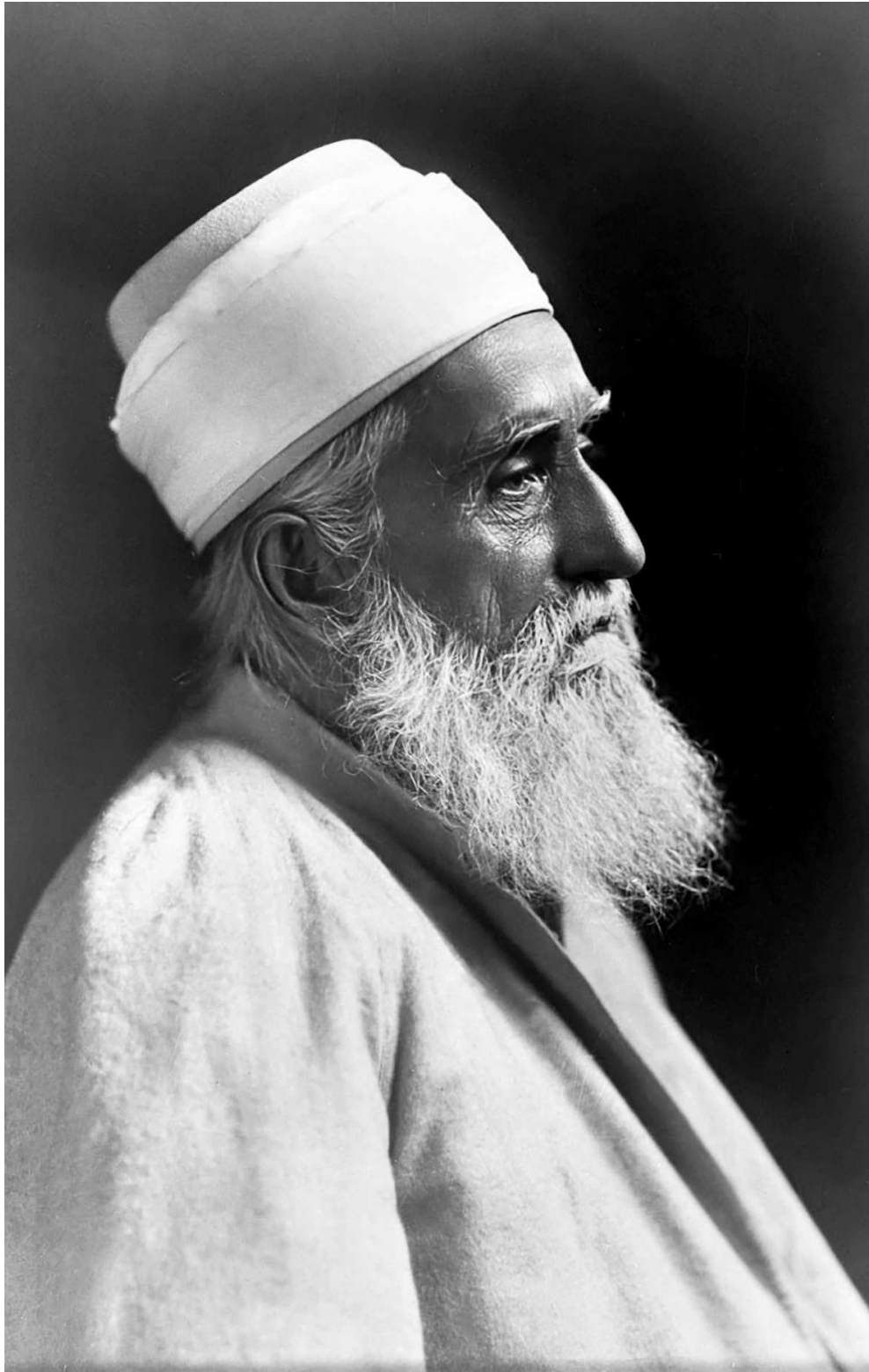
عبدالبهاء (۱۳۵۶ / ۱۳۴ بدیع) مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

عبدالبهاء (۱۳۵۶ / ۱۳۴ بدیع) مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

عبدالبهاء (بی‌تا) منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱. جمع‌آوری: دایره مطالعه نصوص و الواح بیت‌العدل اعظم.

عبدالبهاء (۱۹۸۴) منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲. انتشارات مرکز جهانی بهائی.

عبدالبهاء (۱۹۹۲ / ۱۴۹ بدیع) منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۳. لانگنهاین: مؤسسه مطبوعات بهائی.



پایان این دفتر؛ حکایت همچنان باقی است

ناگفته پیداست که نه این مجموعه و نه هیچ مجموعه و کتاب دیگری در حجمی چند برابر این کتاب هم نمی‌تواند مدعی باشد که همه آنچه را باید، درباره شخصیت، زندگی، اندیشه و آموزه‌های گوناگون عبدالبهاء، بیان کرده است. حکایت عبدالبهاء همچنان باقی است. این حکایت برای ایرانیان هنوز بسیار ناشناخته است و جا دارد سال‌های سال به آن پرداخته شود. میراث عبدالبهاء برای جامعه بشری چنان شگرف و ژرف و گسترده است که می‌توان برای هر یک از موضوعاتی که ما در این مجموعه و در طول سال بزرگداشت صدمین سال درگذشت وی به آن پرداختیم کتاب‌های پژوهشی گوناگونی نوشت.

امیدواریم این مجموعه نیز برای ناآشنایان با عبدالبهاء سودمند واقع شود و سرنخ‌هایی را برای مطالعات بیشتر در اختیارشان بگذارد تا خود با مطالعه آثار دیگر وی که تاکنون ده‌ها جلد آن منتشر شده و ده‌ها جلد نیز هنوز به‌صورت خطی مانده است، به کاوش و پژوهش در عمق اندیشه‌های عبدالبهاء بپردازند.



**The Hidden Treasure
in life and thoughts of Abdul Baha**



WWW.GANJEPENHAN.COM

 GANJEPENHAN100

**The Hidden Treasure Production
Cover design by Romina Zabihian**

First published 2023

ISBN: 979-8-218-28245-5

All rights reserved for the publisher.

ایران به عنوان زادگاه فرهنگ جهانی، حقوق بشر و مهر و یگانگی معروف است. این شکوه باستانی در قرون معاصر رو به افول نهاد تا جایی که امروز ایرانیان داخل و خارج، بیش از هر زمان احساس اسارت و غربت دارند و به دنبال وطن گمشده خویش و احیای شکوه پیشین هستند. ایرانیان اندیشمند برای رهایی و آبادانی در تلاشند تا با دیده‌ای نو و پژوهشگرانه به تاریخ ایران سفر کنند. چنین تحقیق منصفانه‌ای در تاریخ معاصر نمی‌تواند از بررسی ایده‌ها، سبک زندگی و دستاوردهای علمی عبدالبهاء به عنوان یک متفکر خلاق و نواندیش ایرانی صرف نظر کند. اندیشمندی که به عرصه ناخودآگاهی فرهنگی ایرانیان تبعید شده است، همانطور که خودش از نه سالگی برای همه عمر از ایران تبعید شد. عبدالبهاء از متفکران عصر خود بود و راهکارهای برجسته تجدد در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم را ارائه داد.

او نخستین متفکر شرقی بود که پیام خردورزی و برابری را با منطق دقیق در غرب ارائه کرد. جهان عرب و اسلام او را به نام عباس افندی، و جهان غرب به نام عبدالبهاء می‌شناسند. با آنکه بخش عمده زندگی را در تبعید گذراند و فرصت حضور در مدرسه و دانشگاه نیافت، برخی متفکرین شرقی او را «علامه»، «معدن فضل و کمال» و «عجوبه زمان» خطاب کردند و غربیان که از احاطه‌اش به علوم و فنون روز و روش‌های بی‌طرف علمی شگفت زده بودند، او را «سفیر انسانیت» و «پیامبر صلح» نامیدند. او تنها فرد ایرانی است که در اوایل قرن بیستم به غرب سفر کرد و آنان را به بازسازی ارزش‌های اخلاقی و بنیادهای فکری دعوت کرد و راهکارهای علمی لازم برای رفاه و رسیدن به صلح جهانی ارائه داد.

این کتاب فرصت جستجو در ابعاد هویت انسانی مهرورز و صلح جو را فراهم می‌آورد؛ گنج پنهانی که برای رهایی کنونی ایران لازم و ضروری است.

